

وَيَا حَيُّ اَذْهِبْ قَلْبِي فَلَمْ اَزَلْ
مُوَتَّى
بِذِكْرِكَ يَا قَيُّومُ مَادُمْتُ مُوصِلَا

586

[illegible]

[illegible]

مکتوب دویست و سی و نهم بملا طاهر برکی صدور یافت در جواب کتابت او که نوشته بود و استفسار نموده بود

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و علی آله واصحابه الطاهرین اجمعین صحیفهٔ گرامی که از روی شفقت و مهربانی مرسل داشته بودند بمطالعهٔ مضامین آن مبتهج و مسرور گردید نوشته بودند که عرض احوال بر تقدیر احوال است ای مخدوما مقصود از حصول احوال گرفتاری محول احوال است و چون این گرفتاری حاصل است حصول احوال گو نباشند نوشته بودند که در حضور مذکور شده بود که در حق شما تخم ریزی بسیار کردم ای مخدوما الواقع کذلک لکن حصول الثمرات منوط بمرور الدهور والازمان حال الحیاة و بعد الممات البشر ولا تعجل به از مقولهٔ مولانا محمد صالح نوشته بودند چون مولانا محمد صالح مذکور حاضر نبود که مراد او فهمیده شود از آن مقوله متعرض نشده اما خیر است بخاطر هیچ نرسانند از سوء ادب که رفته بود نوشته بودند از مخلصان زلات معفو است بخاطر هیچ نرسانند از احوال خود تفتیش نموده بودند لله سبحانه الحمد والمنة که شما را از مقبولان ساخته اند قبل من قبل بلا علة نوشته بودند که درد شیخزاده آمده بودند که تلقین ذکر بکنند ای مخدوما استخاره در هر امر مسنون است و مبارک لیکن در کار نیست که بعد از

استخاره

2

استخاره امری ظاهر شود در خواب یا در واقعه یا در بیداری که دلالت بر فعل یا ترک نماید بلکه بعد از استخاره رجوع بقلب باید نمود اگر اقبال بآن امر زیاده از پیشتر است دلالت بر فعل دارد و اگر اقبال همان قدر است که سابق داشت و نقصان پیدا نکرده هم منع نیست درین صورت استخاره ها مکرر سازد تا زیادتی اقبال مفهوم شود و نهایت تکرار استخاره ها تا هفت مرتبه است و اگر بعد از ادای استخاره نقصان در اقبال سابق مفهوم شد دلالت بر منع است درین صورت نیز اگر استخاره ها مکرر سازند گنجایش دارد بلکه بر تقدیر استخاره ها مکرر ساختن اولی و انسب است و احتیاط است در اقدام و عدم اقدام در آن امر و معنی عبارت رسالهٔ مبداء و معاد که در بیان جسد مکتسب روح تحریر یافته است پرسیده بودند مخدوما مباشرت روح مر افعالی را که مناسب افعال اجسام است بواسطهٔ همان جسد مکتسب است ازین قبیل است مددها که از روحانیت اکابر قدس الله تعالی اسرارهم که مناسب افعال اجسام است کاهلاک الاعداء و نصرت الاحباء بوجوه مختلفه و معنی شتی طلب امان از فتنهٔ ظلم رفته بود حضرت حق سبحانه و تعالی شما را و اهل بیت شما را بلکه دفعهٔ شما را از شر آن ظلم محفوظ ساخته است بفراغ خاطر متوجه جناب قدس او باشند تعالی و تقدس والمدد است که

این حفظ را موقت بتوقیت نسازند إنّ ربک واسع المغفرة اما اهل آنی بقصور انفعلت
نه فرمایند که تغیر وضع صلاح و خیر اندیشی مسلمانان نکنند قال الله سبحانه و تعالی إنّ الله لا یغیّر
ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم والسلام مکتوب دویست و چهلم بشیخ بوسعد برکی صدور یافت
در بیان بی نهایتی این راه و بعضی از فواید این کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی رسالهٔ که متضمن احوال خیر مآل شما بوده رسیده مطالعهٔ
آن باعث مسرت گشت مصراع در عشق چنین بوالعجبیها باشد اما باید که از احوال گذشته
بمجهول احوال باید پرسیدن که آنجا همه جهالت و نادانیست بعد ازان اگر بمعرفت متصف
سازند زهی دولت بالجمله هرچه در دید و دانش در آید قابل نفی است اگرچه شهود وحدت
در کثرت باشد چه آن وحدت را در کثرت اصلا گنجایش نیست آنچه منتهای شبهه و مثال آن
وحدت است نه او پس مناسب حال شما درین وقت ذکر کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله است
و تکرار این کلمه تا بحدی که در دید و دانش هیچ نگذارد و درخت را بجبر و جهالت ببرد
و معامله بفنا اندازد تا بحیرت و جهل تر و از فنا نصیبی نیست آنچه شما فنا دانسته اید معبر
بعدم است نه فنا و چون بعد از وصول بجهل فنا دست دهد اول قدم درین راه زده باشند

وصل کجا

وصل کجا و اتصال کرا شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونهن حتوف
احوال شما درست است اما گذشتن ازان لازم است والسلام علی من اتبع الهدی نصیحت
دیگر استقامت بر شریعت است و تطبیق احوال است با اصول شرعیه اگر عیاذا بالله سبحانه در
قول و فعل خلاف با شریعت پیدا آید خرابی در ان باید دانست طریق ارباب استقامت این است
والسلام مکتوب دویست و چهل و یکم بجانب مولانا محمد صالح صدور یافت در بیان ترقی
بعضی یاران بعد الحمد و الصلوة معلوم اخوی ارشدی باد که احوال این حدود مستوجب
حمد است یاران این جا خرم و خوشوقت اند علی الخصوص مولانا محمد صدیق درین ایام
بعنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف گشتند و از اسم جزئی باسم کلی ملحق شدند مع ذلک
نظر بفوق دارند ازانجا نصیب وافر حاصل کرده شاید میل برجوع نمایند والله یختص برحمته
من یشاء گاه گاه از احوال خود و یارانی که داخل طریقهٔ علیه شده اند و میشوند می
نوشته باشند و چند روز درینجا استقامت ورزند والسلام مکتوب دویست و چهل و دوم بجانب
ملا بدیع الدین در جواب بعضی سوالها که نموده بودند صدور یافت بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ
الدعوات معلوم اخوی اعزی باد که درویش کمال صحیفهٔ شریفه رسانید موجب فرحت گشت

از دید قصور و متهم داشتن نیات و اعمال خود نوشته بودند بوضوح انجامید از حضرت حق سبحانه
و تعالی مزید این دید مسئول است و اتمام این اهتمام مطلوب که درین راه این بهره دولت
از ملاک امور است نوشته بودند و استفسار نموده که شغل اسم ذات تعالی و تقدس تا کی است و چه
مقدار حجب از مداومت این اسم مبارک برطرف میکردند و نهایت نفی و اثبات تا بچه حد است
و ازین کلمه متبرکه چه کشایشها پیش می آیند و چه مقدار حجب مرتفع میشوند بدانند که ذکر
عبارت از طرد غفلت است و چون ظاهر را از غفلت چاره نیست چه در ابتدا و چه در انتها
پس ظاهر همه وقت محتاج بذکر است غایة ما فی الباب در بعض اوقات ذکر اسم ذات
عز و جل انفع است و در بعض دیگر از اوقات ذکر نفی و اثبات است باقی ماند معامله باطن
درانجا نیز تا زمان ارتفاع غفلت بالکلیه از ذکر گفتن چاره نبود این قدر است که در ابتدا
این نوع ذکر متعین است و در توسط و انتها این نوع ذکر متعین نیست اگر بتلاوت قرآن و اداء
صلواة نیز طرد غفلت نموده اید هم گنجایش دارد لیکن تلاوت قرآن بحال متوسط مناسب است
و اداء نماز نوافل مناسب حال منتهی است باید دانست که حضور حضرت ذات تعالی و تقدس
که بلاحظه اسما و صفات باشد اگرچه دایمی بود نزد متوجهان احدیت مجرده داخل

مقصود طرد غفلت است خواه بذکر و خواه بتلاوة قرآن

تلاوة قرآن حال متوسط است و اداء نماز نوافل حال منتهی است

غفلت نیست

غفلت است این غفلت را نیز طرد باید نمود و بوراء الوراء باید رفت بیت فراق دوست
اگر اندک است اندک نیست ... درون دیده اگر نیم موست بسیار است ... از ذوقهایی که رو میدهند
نوشته بودند پیش ازین نیز در جواب نوشته بود که اینها مبشراتند هنوز وقت ظهور اینها نشده
است منتظر باشد و کار کنند شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها ... قلل الجبال و دونهن
حیوف ... والسلام مکتوب دویست و چهل و سیوم بجانب ملا ایوب محتسب صدور یافته در بیان
ترغیب بطریقه علیه نقشبندیه است بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی اعزی
باد که چند دفعه در کتابتهای متعدده طلب نصایح نموده بودند اما این حقیر نظر بر جزا بیهای
خود انداخته اقدامی در اجابت آن مسئول نمی نمود چون طلب مکرر گشت بضرورت چند
فقره نامربوط نوشته آمد استماع نمایند و بدانند که آنچه برین کس است و لا بد است و بآن
مکلف امتثال اوامر است و انتها از نواهی کریمه وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ
فَانْتَهُوا شاهد این معنی است و چون مامور باخلاص است أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ و آن
بی فنا صورت نمی بندد و بی محبت ذاتیه متصور نمی شود لاجرم سلوک طریق صوفیه که محصل
فنا و محبت ذاتیه است نیز ضروری آمد تا حقیقت اخلاص صورت بندد و طریق صوفیه در مراتب

متفاوت بدل

کمال و تکمیل خود بکلیه متفاوت افتاده است پس هر طریقی که ملتزم متابعت سنت سنیه باشند و از فوق بالای
شریعت احکام از برای خیبار اولی و انسب بود آن طریق طریق اکابر نقشبندی است قدس الله تعالی
اسرارهم العلیه چه این بزرگواران درین طریق التزام سنت نموده اند و اجتناب از بدعت
فرموده و مهما امکن عمل برخصت تجویز نمیکنند اگرچه بظاهر در باطن نافع باشد و عمل بعزیمت
از دست نمیدهند اگرچه بصورت در سیرت متضرر دانند احوال و مواجید را تابع احکام
شرعیه ساخته اند و اذواق و معارف را خادم علوم دینیه دانسته جواهر نفیس شرعیه را در رنگ
طفلان بجوز و مویز وجد و حال عوض نمیکنند و بترهات صوفیه مغرور و مفتون نمیگردند از نص
بفص نمیگرایند و از فتوحات مدنیه بفتوحات مکیه التفات نمینمایند از ینجاست که حال
ایشان بر دوام است و وقت ایشان بر استمرار نقوش تمام سوا از باطن ایشان بر نهجی متلاشی
میگردد که اگر هزار سال تکلف در احضار ما سوی نمایند میسر نشود آن تجلی ذاتی که دیگران را
کالبرق است این بزرگواران را دائمی است حضوری که مع غیبت در قفای آن باشد نزد این فقیر
عزیزان از حیز اعتبار ساقط است رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ بیان حال
ایشان است مع ذلک طریق ایشان اقرب طرق است و البته موصل است و نهایت دیگران

در بدایت

در بدایت این بزرگواران مندرج و نسبت ایشان که بحضرت صدیق منسوبست رضی الله عنه
فوق همه نسبتهای مشایخ است اما فهم هر کس بمذاق این اکابر نرسد نزدیکست که قاصران
این طریقه علیه نیز از بعضی کمالات ایشان انکار نمایند **بیت** قاصری گر کند این طایفه را
طعن قصور حاش لله که برآرم بزبان این گله را شاعر عرب گوید **شعر** فذلک آبائی
فجئنی بمثلهم اذا جمعتنا یا جریر المجامع حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که خواجگان
این سلسله علیه قدس الله تعالی اسرارهم بهر زراقی و رقاصی نسبت ندارند کارخانه ایشان بلند است
حیف باشد شرح او اندر جهان همچو راز عشق باشد در نهان **بیت** لیک گفتم وصف او تا ره
برند پیش از آن کز فوت آن حسرت خورند اگر دفاتر در بیان خصایص و کمالات این
برگزیدگان ثبت نموده آید حکم قطره باشد از دریای بی نهایت **مصراع** دادیم ترا ز گنج مقصود
نشان والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله من الصلوات افضلها
و من التسلیمات اکملها **مکتوب دویست و چهل و چهارم بملا صالح کولابی صدور یافته در جواب
استفسار کتابتی که نوشته بود و در بیان خرابی احوال خود** بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات
می نماید که مکتوب شریف اخوی ارشدی خواجه محمد صالح وصول یافت از خرابی احوال خود نوشته بودند

میدهد که از آن هم خوب تر گردند و نهایت این خرابه در مکتوبی که باسم فرزندی ارشدی در ایام گذشته
است اندراج یافته است از آنجا معلوم خواهند فرمود اگر میدانند که بودن شما آنجا چند روز بسبب جمعیت یاران
است اگر صلاح دانند چند روز دیگر هم مکث نمایند فقیر نیز درین نزدیکی ارادهٔ سوی حضرت دهلی دارد
که استخارها و توجهات بواسطهٔ آن سفر اند و این مقام را بفرزندی ارشدی عنایت فرموده اند
و داخل ولایت ایشان ساخته فقیر اینجا در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته است یاران که
داخل طریقهٔ علیه شده اند علی الخصوص میر سید مرتضی و مولانا شکر الله و میر سید نظام بدعوت فرزندان
مخصوص اند فرزندی خواجه محمد صادق و سایر برادران شما را و جمیع یاران دعا میرسانند **مکتوب**
دویست و چهل و پنجم بملا بدیع الدین صدور یافته در جواب استفسارها که نموده بود و ما یناسب ذلک بعد
الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات می نماید که مکتوب شریف که بمصحوب قاصد ارسال داشته بودند رسید
موجب فرحت گشت نوشته بودند که ذکر نفی و اثبات تا بیست و یک عدد رسانیده است اما مداومت
نمیشود و نیت هم گاه گاه رو میدهد بمحبت آثار را در ذکر کیفیتی ظاهر الشرطی از شرایط مفقود است
که نتیجه بر آن عدد مترتب نگشته بالمشافهه استغفر الله تعالی استغفار خواهد نمود و دیگر استفسار نموده بودند
معنی این قول را نوشته بودند که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه کار خود را اتمام کرده فرموده اند که ذکر

اللسان

ذکر اللسان لقلقة و ذکر القلب
وسوسة و ذکر الروح شرک

اللسان لقلقة و ذکر القلب وسوسة و ذکر الروح شرک و ذکر السر کفر بدانند که چون ذکر منبی
از ذاکر و مذکور است هر ذکری که باشد و مقصود فنای ذاکر و ذکر است در مذکور لاجرم ذکر را لقلقه
و وسوسه و شرک و کفر فرموده **بیت** بهرچه از دوست وامانی چه کفر آن حرف و چه ایمان ٭ بهرچه
از راه وا افتی چه زشت آن حرف و چه زیبا ٭ اما ذکر را عروض این اسامی پیش از حصول فنا و بقا
باید دانست زیرا که بعد از حصول بقا وجود ذاکر و ثبوت ذکر از وی مذموم نیست اگر درین معنی خفائی
مانده باشد در حضور استفسار خواهد نمود که حوصله کتابت تنگ است پس این قول را نسبت بحضرت
صدیق نموده و خصوصا بعد از تمامی کار مستحسن نیست استفسار دوم آن بود که نوشته بودند که شیخ
ابو سعید ابو الخیر طلب دلیل بمقصود از ابو علی سینا نموده بود در بند او در جواب نوشته که درآی در کفر حقیقی
و برآی از اسلام مجازی شیخ ابو سعید بعین القضات نوشته که یکسال عبادت میکردم آنچه ازین کلمهٔ
ابو علی سینا حاصل شد از و نشد عین القضاة نوشته که اگر می فهمید مثل آن بیچاره مطعون
و ملام می شدید باید دانست که کفر حقیقی عبارت از فرق اثنینیت است بالکلیه و استتار کثرة است
تمام که مقام فناست و فوق آن کفر حقیقی مقام اسلام حقیقی است که موطن بقاست کفر حقیقی
نسبت باسلام حقیقی منقص تمام دارد از کوته نظری ابو علی سیناست که باسلام حقیقی دلالت نموده

منقصت بدل

و فی الحقیقت او را از کفر حقیقی هم نصیبی نبوده از روی علم و تقلید گفته و نوشته بلکه او از اسلام
مجازی هم حظ وافر نگرفته و در خرخشه‌های فلسفی مانده امام غزالی تکفیر او می نماید و الحق
که اصول فلسفی او منافی اصول اسلام است دیگر شیخ ابو سعید از عین القضات بسیار مقدم
بوده است با وجه نویسد اگر شاید از اشتباه باقی مانده باشد در حضور استفسار خواهد نمود و السلام

مکتوب دویست و چهل و ششم بمیر محمد نعمان صدور یافته در بیان حصول مقامی که متوقع و
مترصد بوده است در مراتب کمال و بیان وجه بی توفیقی که در بعضی اوقات طاری میگردد بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و آله و اصحابه الطاهرین اجمعین
صحایف شریفه که بتواتر و توالی رسید فرحت‌های فراوان رسید رسانید قاصدی متوجه آن حدود
نبوده تا جواب هر یک علاحده مینوشت معذور خواهند داشت بعد از وصول مکتوبی که مصحوب میرداد
ارسال داشته بودند روزی بعد از نماز بامداد در حلقهٔ یاران نشسته بود که خواست تا با خوبیت توجهی
بجانب شما پیدا کند و در صدد رفع بقایای آثار که بنظر می در آمد گشت و اهتمام در دفع ظلمات و کدورات
که محسوس میگشت نمود تا آنکه هلال کمال شما بدر کامل گشت و آنچه در آفتاب هدایت ودیعت نهاده
بودند همه دران بدر منعکس شد حتی که در جانب کمال هیچ متوقعی و منتظری نماند الآن تشیع الفرح

بعد ذلک

بعد ذلک و یأخذ بقدر وسعة شیئاً فشیئاً و تا زمان طویل صورت مثالیه این معنی را در نظر داشت تا
یقینی که مصداق صدق است حاصل آمد الحمد لله سبحانه علی ذلک حصول این دولت تأویل آن واقعه
ایست که شما دیده بودید و حصول آنرا بمبالغه و تأکید مسئلت می نمودید لله سبحانه الحمد و المنة که وام شما
بتمام ادا یافت و موعود منجز و معهود موفی گشت امیدوار است که تکمیل باندازهٔ این کمال حاصل
آید و دانسته و صحراء آنچه در وجود شریف شما فتور کرده از بی توفیقی خود نوشته بودند ظاهرا سبب انقباض
مفرط است و چون قبضهای شما مفرط و طویل الذیل است سبب آن نیز باندازه سبب آن قبض طویل خواهد
بود مع ذلک خود را بتکلف بر اتیان اعمال و ادای عبادات دارند و تبعیل بری معنی باشند
دیگر درین سال علوم بلند و معارف ارجمند بظهور آمده است از انجمله دو مسوده را آخوند مولانا محمد امین
همراه آورده اند یکی در حل شرح بعضی از رباعیات حضرت خواجهٔ ما است قدس سره که در وقت
قرائت یاران فیروزآبادی نوشته شده است دران رساله علوم توحید امیر بتقریب آن رباعیات
اندراج یافته است و تطبیقی داده است درمیان علماء و صوفیه که بوحدت قائل اند و بر تنقیح
تحریر یافته است که نزاع فریقین بلفظ راجع گشته دوم از آن دو مسوده مکتوبی است که باسم
فرزندی ارشدی باطناب و بسط تحریر یافته است علو درجهٔ آن علوم وقت مطالعه خواهند دریافت

اگر امری ازان در اشتباه ماند استغفار نمایند مکتوب دویست و چهل و هفتم بعرفان پناهی مرزا
حسام الدین احمد صدور یافته در بیان دلیل بر وجود حق تعالی و تقدس همان وجود حق است
جل سلطانه نه ماسوای او تعالی و ما یناسب ذلک عرفت ربی بفسخ العزائم لا بل عرفت فسخ العزائم
بربی جل و علا فانه سبحانه دلیل علی ما سواه لا العکس فان الدلیل اظهر من المدلول و ای شیء
اظهر منه سبحانه لان الاشیاء انما ظهرت و بینه سبحانه و تعالی فهو الدلیل علی نفسه و علی ما سواه
فلاجرم عرفت ربی بربی و عرفت الاشیاء به تعالی فالبرهان لمی و زعم الاکثر انه انی و التفاوت
بتفاوت الانظار و الافکار باختلاف النظر بل لا مجال للاستدلال و البرهان ثمه لا خفاء فی وجوده
سبحانه و لا ریب فی ظهوره تعالی فهو اجلی البدیهیات و ما خفی ذلک علی احد الا المرضی فی قلبه
و غشاوة علی بصره و الاشیاء محسوسة بالحواس الظاهرة و معلومة بالضرورة ان وجودها منه تعالی
و تقدس و فقدان هذا العلم للبعض بواسطه عروض المرض لا لفتور فی المطلوب والسلام علیکم
و علی سایر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات اتمها و اکملها
مکتوب دویست و چهل و هشتم نیز بجانب مرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه
کمل تابعان انبیا را علیهم الصلوة و التسلیمات از جمیع کمالات ایشان نصیب است بطریق تبعیت

وبیان

و بیان آنکه هیچ ولی بمرتبهٔ هیچ نبی نرسد و تحقیق آنکه تجلی ذاتی که مخصوص بآن سرور
علیه الصلوة و السلام گفته اند چه معنی است و ما یناسب ذلک اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی هَدَانَا لِهٰذَا وَ مَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ
لَوْ لَا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ صلوات الله تعالی و تسلیماته سبحانه علیهم و علی اتباعهم
و انصارهم و اعوانهم و خزنة اسرارهم کمل تابعان انبیا علیهم الصلوة و التسلیمات بجهت کمال
متابعت و فرط محبت بلکه بمحض عنایت و موهبت جمیع کمالات انبیاء متبوعهٔ خود را جذب
می نمایند و بکلیت برنگ ایشان منصبغ میگردند حتی که فرق نمی ماند در میان متبوعان و تابعان
الا بالاصالة و التبعیة و الاولیة و الآخریة مع ذلک هیچ تابعی اگرچه از متابعان افضل الرسل
باشد بمرتبهٔ هیچ نبی اگرچه ادون انبیا باشد نرسد لهذا حضرت صدیق که افضل البشر است
بعد از انبیا سر او همیشه زیر قدم پیغمبر باشد که او پایان تر جمیع پیغمبر است از ینجاست که
مبادی تعینات جمیع انبیا ایشان و ارباب از مقام اصل است و مبادی تعینات
امتیان از اعالی و اسافل و ارباب ایشان از مقام ظلال آن اصل علی تفاوت
الدرجات فکیف یتصور المساوات بین الاصل و الظل قال الله تبارک و تعالی وَ لَقَدْ سَبَقَتْ
کَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِیْنَ اِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُوْرُوْنَ وَ اِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُوْنَ و آنکه گفته اند

که تجلّی ذات تعالی و تقدس در میان انبیا مخصوص بخاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوة و التحیات
و کمّل تابعان آن سرور را ازان تجلّی نصیب است نه بآن معنی است که تجلّی ذات نصیب انبیا
نیست و بتبعیّت نصیب کمّل است حاشا و کلّا من ان یتصوّر هذا المعنی فانّ فیه مزیّة الاولیاء
علی الانبیاء بلکه مخصوص بودن آن تجلّی بآن سرور بآن معنی است که دیگران را حصول آن تجلّی
بطفیل و تبعیّت اوست علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات و انبیا را علیهم الصلوة و التحیات
حصول آن تجلّی بطفیل اوست علیه الصلوة و السلام و کمّل اولیاء این امّت را بتبعیّت او علیه
الصلوة و السلام انبیا برخوان این نعمت عظمی جلیس طفیل اویند علیه و علیهم الصلوة و التحیات
و اولیا خادم اولش خور او و از جلیس طفیلی تا خادم اولش خور فرق بسیار است این مقام از مزلّات
اقدام است در تحقیق آن و رفع شبهه ازان فقیر در مکتوبات و رسایل خود وجوه شتّی ذکر کرده و الحق
ما حقّقت فی هذا المسوده بفضل الله سبحانه و کرمه تعالی معلوم شریف بوده باشد که هر چند جمیع
انبیا را علیهم الصلوة و التسلیمات بطفیل آن سرور علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات ازان
تجلّی نصیب وافر است اما معلوم میشود که این ولایت خاصّه در اولیاء امّتان ایشان
سرایت نکرده است و ازین تجلّی نصیبی فرا نگرفته اند چه هرگاه در اصول اینها این دولت

طفیلی

9

طفیلی و انعکاسی باشد بفروع بطریق عکس العکس چه رسد مصداق این معنی کشف صریح است
نه استدلال عقلی و آنچه سابق مذکور شده که کمّل تابعان بتمام کمالات متبوعان را جذب می نمایند
مراد ازان کمالات اصلیّهٔ متبوعانست نه مطلق تا نقض پیدا نشود بلکه ایشان از ولایات
مخصوصه هر کدام انبیاء خود بتبعیّت بهره ور گشته اند در میان امّتان همین است بتبعیّت
باین تجلّی مخصوص است و باین دولت عظمی مشرّف شده لهذا خیر الامم گشت و علماء اینها در رنگ
انبیاء بنی اسرائیل شده ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خوب است که از
فضائل و خصایص این ولایت خاصّه شمّهٔ نویسد لیکن وقت مساعدت نکرد و کاغذ کوتهی
آورد و بعنایت الله سبحانه علوم و معارف در رنگ باران نیسان میریزند و بر عجایب و غرایب
اسرار اطّلاع می بخشند محرمان این راز فرزندان گرامی اند علی قدر الاستعداد و یاران دیگر چند
روز در حضور اند و چند روز دیگر در غیبت ازینجا گفته اند که هر چند ولی ولی باشد اما بمرتبهٔ صحابی نرسد
توقّع دریافت ملازمت فرزندی احمد است صحیفهٔ گرامی که نامزد این حقیر فرموده بودند بورود آن
مشرّف گشت دید قصور اعمال از اجلّ نعم است اما توسّط احوال در جمیع امور محمود است افراط در
رنگ تفریط از حدّ اعتدال بیرون است و السّلام علیکم و علی سایر من اتّبع الهدی و التزم متابعت المصطفی

علیه وعلی آله الصلوة اتمها والتسلیمات اکملها مکتوب دویست و چهل و نهم در بیان فضائل متابعت
سید الاولین والآخرین است وکمالات مرتبه بران و مراتب مخصوصهٔ آن بمرزا دارا ب
صدور یافته الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی نجاة اخروی و فلاح سرمدی منوط بمتابعت
سید الاولین والآخرین است علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات اتمها واکملها لهذا بمتابعت او بمقام
محبوبیت حق جل سلطانه میرسند و بمتابعت او بتجلی ذات تعالی و تقدس مشرف میکردند و بمتابعت
او بمرتبهٔ عبدیت که فوق جمیع مراتب کمال است و بعد از حصول مقام محبوبیت است سرافراز می سازند
و متابعان کمل او را مثل انبیاء بنی اسرائیل میفرمایند و پیغمبران اولی العزم آرزوی متابعت
او مینمایند ولو کان موسی حیاً فی زمنه ما وسعه الا اتباعه و قصهٔ نزول روح الله و متابعت
حبیب الله معلومه مشهوره امت او بواسطهٔ متابعت او خیر الامم گشته است و اکثر اهل جنت شده
فردا بدولت متابعت او این هستی از جمیع امم پیش خواهند در آمد و تنعمات خواهند فرمود
کذا و کذا ثم کذا و کذا فعلیکم بمتابعته والتزام سنته و اتیان شریعته علیه وعلی جمیع اخوانه من الصلوة
افضلها ومن التسلیمات اکملها ثانیا سفارش شیخ اسمعیل می نماید که از آشنایان معارف آگاه
حاجی عبد الحق است والسلام مکتوب دویست و پنجاهم بملا احمد برکی صدور یافته در حل بعض استفسارها

که نموده بودند

که نموده بودند بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند که احوال و اوضاع فقراء
این حدود مستوجب حمد است والمسئول من الله سبحانه عافیتکم صحیفهٔ شریفه وصول یافت نوشته
بودند ذوق و فرحی که اول داشت حالا در خود نمی یابد و این را تنزل خود میدانند معلوم افوی باد
که حالت اولی در رنگ حالت اهل وجد وسماع بوده است که جسد را در انجا دخل تمام بوده است
و حالتی که الحال میسر شده است جسد را از انجا قلیل النصیب است بقلب و روح تعلق بیشتر دارد در بیان
این معامله تفصیلی می طلبد بالجمله حالت ثانیه فوق حالت اولی است بمراتب و عدم وجدان
ذوق و فقدان فرح فوق وجدان ذوق و فرح است چه نسبت هر چند بجهالت بکشد و بحیرت انجامد
و از جسد دورتر و واصل است و بحصول مطلوب نزدیکتر زیرا که دران موطن جز عجز و جهل را
گنجایش نیست جهل را انجا تعبیر بمعرفت میکنند و عجز را ادراک می نامند نوشته بودند که آن نسبت را
تاثیری که در اول بوده است حالا نمانده بلی تاثیر جسدی نمانده اما تاثیر روحی بیشتر پیدا کرده
هر چند هر کس آنرا درک نکند چه توان کرد مدت صحبت شما باین فقیر بسیار کم بوده است و علوم
و معارف خاصه کم مذکور شده مگر آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی خواسته باشد که صحبت متیسر شود و چند
روز باهم باشیم ایضا استفسار نموده بودند که آیا با وجود زاد و راحله درین زمانه مکه رفتنی فرض

است یا نه مجذوم را روایات فقه درین باب اختلاف بسیار دارند و مختار درین مسئله فتوی فقیه
ابو اللیث است که گفته اگر غالب بر ظن اَمْن و عدم هلاک است در راه پس فرضیت ثابت است
و الا لا لیکن این شرط شرط وجوب اداست نه شرط نفس وجوب کما هو الصحیح پس وصیت بحج
درین صورت واجب باشد چون وقت مساعدت نکرد جواب استفسارهای دیگر شما را بر کتابت
دیگر موقوف داشته والسلام مکتوب دویست و پنجاه و یکم بمولانا محمد اشرف صدور یافته در بیان فضائل خلفاء
راشدین و فضل حضرت شیخین و بعضی از خصائص حضرت امیر و در بیان تعظیم و توقیر اصحاب کرام
علیهم الرضوان و در بیان محامل صحیح از برای منازعات و مشاجرات ایشان و ما یتعلق بذلک
بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی ارشدی خواجه محمد اشرف باد که بعضی از علوم غریبه و اسرار
عجیبه و مواهب لطیفه و معارف شریفه که اکثر آنها تعلق بفضائل و کمالات حضرت شیخین و ذی
النورین و حیدر کرار رضی الله تعالی عنهم اجمعین داشته بحسب فهم قاصر خود می نویسد بگوش هوش
استماع فرمایند که حضرت صدیق و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنهما با وجود حصول کمالات محمدی و
وصول بدرجات ولایت مصطفوی علیه و علی آله الصلوة والسلام در میان انبیاء ما تقدم در طرف
ولایت مناسبت بحضرت ابراهیم صلوات الله تعالی و تسلیماته علی نبینا و علیه دارند و در طرف دعوت

که مناسب

11

که مناسب مقام نبوت است مناسبت بحضرت موسی صلوات الله تعالی سبحانه و تعالی و تسلیماته علی نبینا و علیه
و حضرت ذی النورین در هر دو طرف مناسبت بحضرت نوح دارند صلوات الله تعالی سبحانه و تسلیماته
علی نبینا و علیه و حضرت امیر در هر دو طرف مناسبت بحضرت عیسی دارند صلوات الله تعالی سبحانه و تسلیماته
علی نبینا و علیه و چون حضرت عیسی روح الله است و کلمهٔ او لاجرم جانب ولایت در ایشان غالب است
از جانب نبوت و در حضرت امیر نیز بواسطهٔ آن مناسبت طرف ولایت غالب است و مبادی تعینات
خلفاء اربعه صفت العلم است علی اختلاف الجهات اجمالا و تفصیلا و آن صفت باعتبار
اجمال رب محمد است و باعتبار تفصیل رب حضرت خلیل و باعتبار برزخیت اجمال و تفصیل
رب حضرت نوح است چنانچه رب حضرت موسی صفت الکلام است و رب حضرت عیسی صفت القدرت
و رب حضرت آدم صفت التکوین بر سر اصل سخن رویم حضرت صدیق و حضرت فاروق حامل بار نبوت
محمدی اند علی اختلاف المراتب و حضرت امیر بواسطهٔ مناسبت حضرت عیسی و غلبهٔ جانب ولایت
حامل بار ولایت محمدی اند و حضرت علانه اختلاف المراتب و حضرت ذی النورین باعتبار برزخیت
حمل بار هر دو طرف فرموده اند و تواند بود که باین اعتبار نیز ایشان را ذی النورین گویند و چون
حضرت شیخین حمل بار نبوت فرموده اند مناسبت بحضرت موسی بیشتر دارند که مقام دعوت نایب

و مبادی تعینات خلفاء اربعه صفة العلم است

از مرتبهٔ نبوت است در میان سایر انبیاء بعد از پیغمبر ما در ایشان اتم و اکمل است و کتاب ایشان
بعد از قرآن مجید بهترین کتب منزله لهذا امت ایشان در امم ما تقدم بیشتر به بهشت خواهند رفت
هر چند شریعت حضرت ابراهیم و ملت او از جمیع شرایع و ملل افضل و اکمل است از ینجاست که
پیغمبر افضل الرسل را امر بمتابعت ملت او فرموده کریمهٔ ثُمَّ اَوْحَیْنَا اِلَیْکَ اَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ
اِبْرَاهِیْمَ حَنِیْفًا شاهد این معنی است و حضرت مهدی موعود که رب او نیز صفت العلم است
در رنگ حضرت امیر مناسبت بحضرت عیسی دارند گویا یک قدم حضرت عیسی بر سر حضرت امیر است
و قدم دیگر بر سر حضرت مهدی بدانند که ولایت موسوی سوی جانب یمین ولایت محمدی واقع
شده است و ولایت عیسوی جانب یسار آن ولایت و چون حضرت امیر حامل بار ولایت محمدی
بودند لهذا اکثر سلاسل اولیاء بایشان منتسب گشت و کمالات حضرت امیر بیشتر از کمالات حضرت
شیخین باکثر اولیاء عزلت که بکمالات ولایت مخصوص اند ظاهر شد اگر نه اجماع اهل سنت
بر افضلیت شیخین بودی کشف اکثر اولیاء عزلت بافضلیت حضرت امیر حکم کردی زیرا که کمالات
حضرت شیخین شبیه بکمالات انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات دست ارباب ولایت از
دامان آن کمالات کوتاه است و کشف ارباب کشوف بواسطهٔ علو درجات آنها در راه کمالات

وولایت

12

ولایت در جنب آن کمالات کالمطروح فی الطریق اند کمالات ولایت زینها اند از برای عروج
بر کمالات نبوت پس معتقدان ترا از مقاصد چه خبر بود و مبادی را از مطالب چه شعور امر و غرای
سخن بواسطهٔ بعد عهد نبوت بر اکثری گرانست و از قبول دور لیکن چه توان کرد شعر در پس
آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم الحمد لله سبحانه والمنة که درین کشف
و کشوف علمای اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم موافقیم و با جماع ایشان متفق استدلالات ایشان را برهین کشفی
ساخته اند و اجمالی را تفصیلی این فقیر را تا زمانی که بکمالات مقام نبوت بمتابعت پیغمبر خود نرسانیدند
و از آن کمالات بهرهٔ تام ندادند بر فضائل شیخین بطریق کشف اطلاع نبخشیدند و غیر از تقلید راهی
نه نمودند الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق
روزی شخصی نقل کرد که نوشته اند که نام حضرت شیخین بر در بهشت ثبت کرده اند بخاطر رسید که حضرت
شیخین را از خصایص آن موطن چه باشد بعد از توجه تام ظاهر شد که دخول این امت در بهشت
باستصواب و تجویز این دو عالی قدر خواهد بود گویا حضرت صدیق بر در بهشت استاده اند و تجویز دخول
مردم میفرمایند و حضرت فاروق دست گرفته بدرون میبرند و مشهود میگردد که گویا تمام بهشت
بنور حضرت صدیق مملو است و در نظر این حقیر حضرت شیخین را در میان جمیع صحابه شان علیحده است

و درجهٔ متفرّده کویا بهیچ احدی مشارکت ندارند حضرت صدّیق با حضرت پیغمبر علیه وعلیهم
الصّلوة اتمّها والتسلیمات اکملها کویا هم خانه است اگر تفاوت است بعلوّ و سفل است و حضرت فا
روق بطفیل حضرت صدّیق نیز باین دولت مشرّف اند و سائر صحابهٔ کرام با آن سرور علیه وعلیهم
الصّلوة والتسلیمات نسبت هم سرایه دارند یا هم شهری با ولیاء امّت خود چه رسد مصراع این بس که
رسد ز دور بانگ جرسم پس اینها از کمالات شیخین چه دریابند این هردو بزرگواران
از بزرگی وکلانی در انبیا معدود اند و بفضائل انبیا محقوق قال النّبی صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم
لو کان بعدی نبیّا لکان عمر امام غزالی نوشته که در ایام عزای حضرت فاروق عبد الله بن
عمر بمحضر صحابه گفته مات تسعة اعشار العلم چون از بعضی در فهم این معنی توقف دید گفت مراد
من علم بالله است نه علم حیض ونفاس از حضرت صدّیق چه گوید که جمیع حسنات حضرت عمر یک حسنهٔ
اوست چنانچه مخبر صادق ازان خبر داده ومحسوس میگردد [illegible] انحطاطی که حضرت فاروق را
از حضرت صدّیق است زیاده ازان انحطاط است که حضرت صدّیق را از حضرت پیغمبر است
علیه وعلی آله الصّلوة والتسلیمات پس قیاس کنی که انحطاط دیگران از حضرت صدّیق چه قدر
خواهد بود و شیخین بعد از موت نیز از حضرت پیغمبر جدا نشدند وحشر نیز درمیان ایشان خواهد بود

چنانچه فرموده

13

چنانچه فرموده پس افضلیت بواسطهٔ اقربیّت ایشان را بود این حقیر قلیل البضاعة از کمالات
ایشان چه گوید و از فضائل ایشان چه بیان نماید ذرّه را چه یارا که از آفتاب گوید وقطره را
چه مجال که حدیث بحر عمّان بر زبان آرد اولیایی که برای دعوت خلق مرجوع اند واز هردو
طرف ولایت و دعوت بهرهٔ تمام دارند و علمای مجتهدین از تابعین و تبع تابعین بنور
کشف صحیح و فراست صادقه و اخبار متتابعه فی الجمله کمالات شیخین را دریافتند وشمّهٔ از
شمائل ایشان و فضائل شناخته ناچار حکم بافضلیّت ایشان نموده اند برین معنی اجماع
فرموده وکشفی که برخلاف این اجماع ظاهر شده بر عدم صحّت حمل نموده اعتبار نکرده اند
کیف وقد صحّ فی الصّدر الاوّل افضلیّتهما کما روی البخاری عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما قال
کنّا فی زمن النّبی صلّی الله تعالی علیه وعلی آله وسلّم لا نعدل بابی بکر ثمّ عمر ثمّ عثمان ثمّ نترک اصحاب
النّبی صلّی الله تعالی علیه وآله وسلّم لا نفاضل بینهم وفی روایة لابی داود قال کنّا نقول ورسول
الله صلّی الله تعالی علیه وآله وسلّم حیّ افضل امّة النّبی صلّی الله تعالی علیه وآله وسلّم بعده ابو بکر
ثمّ عمر ثمّ عثمان رضی الله تعالی عنهم و آنکه گفته الولایة افضل من النّبوّة از ارباب سکر است
واز اولیای غیر مرجوع که نصیب وافر از کمالات مقام نبوّت ندارند بنظر شما درآمده باشد

که فقیر در بعضی از رسائل خود تحقیق نموده است که نبوت افضل از ولایت است اگرچه ولایت
آن نبی باشد و حق همین است و آنکه برخلاف آن گفته از جهالت بکمالات مقام نبوت است
چنانکه بالا گذشت و معلوم است که سلسلهٔ علیهٔ نقشبندیه در میان سایر سلاسل اولیاء
منتسب بحضرت صدیق است پس مشرب صحو در ایشان غالب باشد و دعوت ایشان اتم بود
و کمالات حضرت صدیق بر ایشان بیشتر ظاهر شود و ناچار نسبت ایشان فوق جمیع نسبتهای
سایر سلاسل باشد پس دیگران بکمالات ایشان چه بو برند و از حقیقت معاملهٔ ایشان چه
دریابند نمیگویم که جمیع مشایخ نقشبندیه درین معامله متساوی اند کیف بل لو وجد
واحد من الالوف علی هذا الصفة لاغتنم انکارم که حضرت مهدی موعود که بالکلیت
ولایت معهود است نیز برین نسبت خواهد بود و تتمیم و تکمیل این سلسلهٔ علیه خواهد فرمود
چه نسبت جمیع ولایات دون این نسبت علیه است زیرا که سایر ولایت از کمالات
مرتبهٔ نبوت قلیل النصیب اند و این ولایت بواسطهٔ انتساب بحضرت صدیق از آن
کمالات حظ وافر دارد کما مر آنفاً مصراع به بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ای برادر
حضرت امیر که حامل بار ولایت محمدی اند علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة تربیت مقام

اقطاب

اقطاب و ابدال و اوتاد که از اولیاء عزلت اند و جانب کمالات ولایت در ایشان غالب است
مفوض بامداد و اعانت آن حضرت است سر قطب الاقطاب که قطب مدار است زیر قدم اوست
قطب مدار بحمایت و رعایت او مهم خود را سرانجام مینماید و از عهدهٔ مداریت می برآید
حضرت فاطمه و امامین نیز درین مقام با حضرت امیر شریکند رضی الله تعالی عنهم بدانند که اصحاب پیغمبر
علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات همه بزرگ اند و همه را به بزرگی یاد باید کرد خطیب از انس روایت
کند که رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فرمود ان الله تعالی اختارنی و اختار لی اصحابا
واختار لی منهم اصهارا و انصارا فمن حفظنی فیهم حفظه الله ومن آذانی فیهم آذاه
الله و طبرانی از ابن عباس روایت کند که رسول فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام
من سب اصحابی فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و ابن عدی از عائشه روایت
کند رضی الله تعالی عنها که رسول فرموده علیه و آله الصلوة والسلام ان شرار امتی اجرأهم علی
اصحابی پس منازعات و محاربات که در میان ایشان واقع شده است بر محامل نیک صرف باید
کرد و از هوا و تعصب دور باید دانست که محاربان حضرت امیر اجتهاد و تاویل بود نه بر
هوا و هوس چنانکه جمهور اهل سنت بر آنند اما باید دانست که محاربان حضرت امیر کرم الله

وجمعه بر خطا بودند وحق بجانب حضرت امیر بوده لیکن چون این خطا خطای اجتهادی است
از علامت فسق نیست واز مواخذه مرفوع چنانکه شارح مواقف از آمدی نقل میکند که واقعات
جمل وصفین از روی اجتهاد بوده وشیخ ابو شکور سلمی در تمهید تصریح کرده که اهل سنت وجماعت
بر آنند که معاویه با جمعی از اصحاب که همراه او بودند بر خطا بودند وخطای ایشان خطای
اجتهادی بود وشیخ ابن حجر در صواعق گفته که منازعت معاویه با امیر از روی اجتهاد بوده
واین قول را از معتقدات اهل سنت فرموده وآنچه شارح مواقف گفته که بسیاری از اصحاب
ما برانند که آن منازعت از روی اجتهاد نبوده مراد از اصحاب کدام جمع کرده داشته باشد
اهل سنت بر خلاف آن حاکم اند چنانکه گذشت وکتب القوم مشحونة بالخطاء الاجتهادی
کما صرح به الامام الغزالی والقاضی ابو بکر وغیرهما پس تفسیق وتضلیل در حق محاربان
حضرت امیر جایز نباشد قال القاضی فی الشفاء قال مالک رضی الله تعالی عنه من شتم احدا
من اصحاب النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ابا بکر او عمر او عثمان او معاویة او عمرو بن العاص
رضی الله تعالی عنهم فان قال کانوا علی ضلال وکفر قتل وان شتمهم بغیر هذا من مشاتمة
الناس نکل نکالا شدیدا فلا یکون محاربوا علی کفرة کما زعمت الغلاة من الرفضة ولا فسقة

کما زعم البعض

کما زعم البعض ونسبه شارح المواقف الی کثیر من اصحابه کیف وقد کانت الصدیقة والطلحة والزبیر
وکثیر من الصحابة الکرام منهم وقد قتل طلحة والزبیر فی قتال الجمل قبل خروج معاویة مع ثلثة عشر الفا من القتلی
وتضلیلهم وتفسیقهم مما لا یجترء علیه المسلم الا ان یکون فی قلبه مرض وفی باطنه خبث وآنچه در عبا
رات بعضی از فقها لفظ جور در حق معاویه واقع شده است وگفته کان معاویة اماما
جائرا مراد از جور عدم حقیقة خلافت او در زمان خلافت حضرت امیر خواهد بود نه جوریکه مآلش
فسق وضلالت تا با قوال اهل سنت موافق باشد مع ذلک ارباب استقامت از ایتان
الفاظ موهم خلاف مقصود اجتناب می نمایند وزیادت بر خطا تجویز نمیکنند کیف یکون جائرا
وقد صح انه کان اماما عادلا فی حقوق سبحانه وفی حقوق المسلمین کما فی الصواعق و
حضرت مولانا عبد الرحمن الجامی که خطای منکر گفته است نیز زیادتی کرده است بر خطا هرچه زیاده
کنند خطا است وآنچه بعد از ان گفته است که اگر او مستحق لعنت است نیز نامناسب گفته است
چه جای تردید است وچه محل اشتباه اگر این سخن در باب یزید میگفت گنجایش داشت اما در
مادهٔ حضرت معاویه گفتن شناعت دارد ودر احادیث نبوی باسناد ثقاة آمده که حضرت
پیغمبر علیه الصلوة والسلام در حق حضرت معاویه دعا کرده اند وفرموده اللهم علمه الکتاب والحساب

وقه العذاب و جای دیگر در دعا فرموده اللهم اجعله هادیا مهدیا و دعاء آنحضرت مقبول است
ظاهرا این سخن از مولانا بر سبیل سهو و نسیان سر بر زده باشد و ایضا مولانا در همان ابیات
تصریح باسم ما کرده گفته است آن صحابی دیگر این عبارت نیز از نا خوش خبر میدهد ربنا لا تؤاخذنا
ان نسینا او اخطأنا و آنچه از امام شعبی در ذم معاویه نقل کرده اند و نکوهش او را از فسق
هم بالا گذرانیده ثبوتش نه پیوسته است امام اعظم که از تلامیذ اوست بر تقدیر صدق آن او احق بود
باین نقل و امام مالک که از تبع تابعین است و معاصر او و اعلم علماء مدینه شاتم معاویه و عمرو
بن العاص را بقتل حکم کرده است چنانکه بالا گذشت اگر او مستحق شتم می بود چرا حکم بقتل شاتم
او میکرد پس معلوم شد که شتم او را از کبایر دانسته حکم بقتل شاتم او کرده و ایضا شتم او را در رنگ
شتم ابوبکر و عمر و عثمان ساخته است چنانچه بالا گذشت پس معاویه مستحق ذم و نکوهش نباشد
ای برادر معاویه تنها درین معامله نیست نصفی از اصحاب کرام کم و بیش درین معامله با وی
شریک اند پس محاربان امیر اگر کفره یا فسقه باشند اعتماد از شطر دین میخیزد که از راه تبلیغ
ایشان بما رسیده است و تجویز نکند این معنی را مگر زندیقی که مقصودش ابطال دین است
ای برادر منشأ اثارهٔ این فتنه قتل حضرت عثمان است رضی الله تعالی عنه و طلب قصاص نمودن

از قتلهٔ او

16

از قتلهٔ او و طلحه و زبیر که اول از مدینه برآمدند بواسطهٔ تاخیر قصاص برآمدند و حضرت صدیقه نیز
با ایشان درین امر موافقت فرموده جنگ جمل که در انجا سیزده هزار آدم بقتل رسیدند
و طلحه و زبیر که از عشرهٔ مبشره اند نیز بقتل رسیدند بواسطهٔ تاخیر قصاص حضرت عثمان بوده
بعد ازان معاویه از شام بیرون آمده با ایشان شریک شده جنگ صفین نموده اند امام غزالی
تصریح کرده که آن منازعت بامر خلافت نبوده بلکه در استیفاء قصاص در بدو خلافت حضرت
امیر بود و شیخ ابن حجر نیز این معنی را از معتقدات اهل سنت گفته است و شیخ ابو شکور
سلمی که از اکابر علماء حنفیه است گفته است که منازعت معاویه با امیر در امر خلافت بوده که
پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات معاویه را فرموده بودند اذا ملکت الناس فارفق بهم — پیغمبر معاویه را فرموده اند
ازانجا معاویه را طمع در خلافت پیدا شده بود اما او مخطی بود درین اجتهاد و امیر محق
زیرا که وقت خلافت او بعد از زمان خلافت حضرت امیر بوده و توفیق درمیان این
دو قول آنست که منشأ منازعت تواند بود که تاخیر قصاص باشد بعد ازان طمع خلافت
نیز پیدا کرده باشد بهر تقدیر اجتهاد در محل خود واقع شده است اگر مخطی است یک درجه است
و محق را ده درجه بلکه ده درجه ای برادر طریق اسلم درین موطن سکوت است از ذکر مشاجرات اصحاب

پیغمبر است علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات واعراض از تذکر منازعات ایشان پیغمبر فرموده علیه
الصلوة والسلام ایاکم وما شجر بین اصحابی ونیز فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام
اذا ذکر اصحابی فامسکوا ونیز فرموده علیه الصلوة والسلام الله الله فی اصحابی الله الله فی اصحابی
لا تتخذوهم غرضا یعنی بترسید از خدای جل وعلا در حق اصحاب من بترسید از خدای جل وعلا
در حق ایشان نشانه طعن ایشان نسازید قال الشافعی وهو منقول عن عمر بن عبد العزیز ایضا
تلک دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا ازین عبارت مفهوم میشود که خطاء
ایشان را بزبان نباید آورد وغیر از ذکر خیر ایشان نباید کرد یزید بی دولت از زمرهٔ فسقه است
توقف در لعنت او بنابر اصل مقرر اهل سنت است که شخص معین را اگرچه کافر باشد تجویز لعنت
نکرده اند مگر آنکه بیقین معلوم بکنند که ختم او بر کفر بوده کابی لهب الجهنمی وامرأته نه آنکه
او شایان لعنت نیست ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة بدانند که
درین زمان چون اکثر مردم بحث امامت را پیش داشته همواره سخن از خلافت ومخالفت
اصحاب کرام علیهم الرضوان نصب العین ساخته اند وبتقلید جهلهٔ ارباب تاریخ ومردهٔ اهل
بدعت اکثر اصحاب کرام را نیک یاد نمیکنند وامور نامناسبه بجناب ایشان منتسب میسازند

بضرورة

بضرورة نبذهٔ ازانچه معلوم داشت در قید کتابت آورده بدوستان مرسل داشت قال علیه وعلی
آله الصلوة والسلام اذا ظهر الفتن او قال البدع وسب اصحابی فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل
ذلک فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل الله له صرفا ولا عدلا الحمد لله سبحانه
والمنة که سلطان وقت خود را حنفی المذهب میگیرد واز اهل سنت میداند والا کار بر مسلمانان بسیار تنگ میشد
شکر این نعمت عظمی بجا باید آورد وسعی باید که مدار اعتقاد را بر آنچه معتقد اهل سنت است دارند وسخنان
زید وعمرو را در گوش نیارند مدار کار را بر افسانهای دروغ ساختن خود را ضایع کردن است تقلید
فرقهٔ ناجیه ضروریست تا امید نجات پیدا شود وبدونه خرط القتاد والسلام علیکم وعلی سایر من اتبع
الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والسلام مکتوب دویست وپنجاه ودوم بجناب
شیخ بدیع الدین صدور یافته در جواب استفسارها که رفته بود الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
مکتوب مرغوب اخوی ارشدی رسید فرحت فراوان رسانید استفسارها رفته بود معلوم شریف بوده باشد
که مبدأ تعین حضرت نوح وحضرت ابراهیم صلوات الله تعالی وتسلیماته سبحانه علی نبینا وعلیهما صفت العلم است
چنانکه مبدأ تعین محمدی علیه الصلوة والسلام نیز همان صفت است تفاوت بحالات واعتبارات است
چه آن صفت را دو وجه اول بعالم است ووجه دیگر بمعلوم ووجه اول بوحدت ملائم است ووجه ثانیه بکثرت

مبداء تعیین حضرت نوح وحضرت ابراهیم ع م

وآن صفت را نیز اجمال است و تفصیل بر هر یک از اعتبار مبدأ تعین بزرگی شده است دیگر معارف
که تعلق بکمال بار نبوت و ولایت داشته در مکتوبها که بخواجه محمد اشرف نوشته بتفصیل اندراج یافته است
بتکرار نوشته از انجا طلبند دیگر خواست که در جواب استفسار فرق میان قطب و غوث و خلیفه نویسند
مأذون نگشته بر وقت دیگر موقوف دارند والسلام مکتوب دویست و پنجاه و سیوم به شیخ مآب شیخ
ادریس سامانه صدور یافته در جواب سؤال او در بیان بی نهایتی این راه تفصیل بعضی از
مقامات و منازل طریقه بر سبیل رمز و اجمال بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که احوال
و اوضاع فقراء این حدود مستوجب حمد است المسئول من الله تعالی سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم
و استقامتکم علی الطریقة المرضیة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة بیان احوال و مواجید
که بسابق مولانا عبد المؤمن حواله نموده بوده اند و استفسار جواب آن فرموده مولانا بتفصیل همه را
وا نمود و گفت که فرموده اند که اگر بجانب زمین نظر میکنم زمین را نمی یابم و اگر بجانب آسمان نظر
می اندازم آنرا نیز نمی یابم و همچنین عرش و کرسی و بهشت و دوزخ را نیز وجود نمی یابم و پیش کسی که
میروم اورا نیز وجود نمی یابم و خود را نیز موجود نمیدانم و وجود حق جل شانه بی پایان است نهایت اورا
هیچ کس نیافته است و بزرگان نیز تا همین جا گفته اند و تا اینجا آمده از سیر مانده اند و زیاده

برین معنی

18

برین معنی اخبار نموده اند اگر شما نیز همین معنی را کمال میدانید و در همین مقام اید پس حالا پیش شما
برای چه می باشیم و تفصیل بکشیم و تعلیم بدهیم و اگر امری دیگر ورای این کمال است پس اعلام بخشند
تا ما و یاران دیگر که درد و طلب بسیار دارند آنجا برسیم چندین سال توقف در آمدن بواسطهٔ حصول
این تردد بوده مخدوما این احوال و امثال این احوال از تلوینات قلب است مشهود میگردد که صاحب
این احوال از مقامات قلب زیاده از ربع طی نکرده است سه حصهٔ دیگر از مقامات قلب طی باید کرد تا
معاملهٔ قلب را اتمام طی کرده باشد از گذشت قلب روح است و از گذشت روح سر است و از گذشت
سر خفیست بعد از آن اخفی هر کدام ازین چهارم باقی مانده احوال و مواجید علیحده دارد همه را جدا
جدا طی باید کرد و بکمالات هر کدام متحلی باید شد از گذشت این پنجگانه عالم امر و طی منازل اصول
اینها مرتبه بعد مرتبه و قطع مدارج ظلال اسماء و صفات که اصول این اصول است درجه بعد درجه
تجلیات اسماء و صفات است و ظهورات شیون و اعتبارات از گذشت این تجلیات تجلیات ذات است تعالی
و تقدس این زمان معامله با طمینان نفس می افتد و حصول رضای پروردگار جل سلطانه میسر
می آید کمالاتی که درین موطن حاصل میگردد در جنب این کمالات کمالات سابق حکم قطره دارد در جنب
دریای محیط بیکران اینجا شرح صدر میسر گردد و باسلام حقیقی مشرف شود کار این است غیر این همه هیچ

تجلیات اسماء و صفات پیش از قطع منازل این پنجگانه عالم امر باصول و اصول اصول متوهم شود
ظهورات بعضی از خواص عالم امر است که نصیبی از بیچونی و بهره از لامکانیت دارد نه تجلیات اسماء
و صفات سالکی درین مقام گفته است که سی سال روح را بخدای پرستیدم پس وصول کجا و سیر کجا
شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها ۞ قلل الجبال و دونهن حیوف ۞ چون التفات نموده
طلب کشف این حقیقت را فرموده بودند شمه ازان بطریق اجمال نوشته آمد و الامر عند الله
سبحانه و السلام علیکم و علی من لدیکم مکتوب دویست و پنجاه و چهارم بملا عبد الاحد برکی صدور یافته در جواب
بعضی اسوله الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی نوشته بودند که بعضی اکابر فرموده اند که آدمی هرچه
کند بفرمان صاحب زمان کند تا نتیجه بدهد اگرچه کارها مشروع باشد اگر این سخن صحیح است
امیدوار فرمان است در کل مشروعات مخدوما سخن اکابر صحیح است و شما را اذن حاصل
کرده ما خود ساخت اما بدانند که مراد از نتیجه نتیجهٔ معتد بها است نه مطلق نوشته بودند که
در رساله تحریر یافته است که حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که قرآن بحقیقت از مرتبه
علمی جمع است یعنی از احدیت ذات تعالی و تقدس پس معنی آنچه در رساله مبدا و معاد تحریر یافته است
که حقیقت کعبه ربانی فوق حقیقت قرآن است چه باشد مخدوما مراد از احدیت ذات احدیت

مجرده است

16

مجرده نیست که هیچ صفتی و شانی در آنجا ملحوظ نباشد چه حقیقت قرآن ناشی از صفت کلام است
که یکی از صفات ثمانیه است و حقیقت کعبه ناشی از مرتبه است که از تلونیات صفات و شیونات برتر است
پس مر تفوق آن از انجا پیدا شد نوشته بودند که در بعضی از تفاسیر نوشته اند که اگر کسی گوید که من کعبه را
سجده می کنم کافر می شود چه سجده بطرف کعبه باید نه بکعبه و در جای دیگر نوشته اند که در اول اسلام در سجده
لک سجدت میگفتند مدلول ضمایر نفس ذات است تعالی و تقدس پس معنی آنچه در رساله مبدا و معاد تحریر
یافته که صورت کعبه همچنانکه مسجود صور اشیاست حقیقت کعبه نیز مسجود حقایق اشیاست چه باشد مخدوما
این از مسامحات عبارات است چنانچه میگویند آدم مسجود ملائکه است سجده مر خالق راست جل شانه
نه مخلوق و مصنوع او را هر مخلوقی که باشد و السلام علیکم و علی احبابکم و اصحابکم علی الخصوص ملا یاینده
و شیخ حسن مکتوب دویست و پنجاه و پنجم بملا محمد طاهر لاهوری صدور یافته در تحریض بر احیاء سنت سنیه
و رفع بدعت نامرضیه الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که مصحوب حافظ بهاء الدین
ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید چه نعمتی است که محبان و مخلصان بالکلیه همت خود
متوجه احیاء سنتی از سنن مصطفویه علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة باشند و بکلیت خود خواهان
رفع بدعتی از بدع منکره نامرضیه بودند سنت و بدعت ضد یکدیگر اند وجود یکی مستلزم نفی دیگر است

اگر گوید که من کعبه را سجده

حقیقت کعبه

پس احیاء یکی مستلزم اماتت دیگری بود احیاء سنت موجب اماتت بدعت است و بالعکس

پس بدعت را که میگویند حسنه باشد یا سیئه مستلزم رفع سنت است مگر حسن نسبی اعتبار کرده باشند که حسن مطلق

آنجا گنجایش ندارد چه جمیع سنن مرضی حق اند جل سلطانه و اضداد آنها مرضیات شیطان امروز

این سخن بواسطهٔ شیوع بدعت اکثری گران است اما فردا معلوم خواهند کرد که ما بر هدایتیم یا ایشان

حضرت مهدی

منقول است که حضرت مهدی در زمان سلطنت خود چون ترویج دین نماید و احیاء سنت فرماید

عالم مدینه که عادت بعمل بدعت گرفته بود و آنرا حسن پنداشته ملحق بدین ساخته از تعجب گوید

که این مرد رفع دین ما نموده و امات ملت ما فرموده حضرت مهدی امر بکشتن آن عالم فرماید

و حسنهٔ او را سیئه انگارد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم والسلام علیکم

و علی من لدیکم نسیان بر فقیر غالب آمده است معلوم نشد که مکتوب شما را بکه سپرده بود تا جواب استفسارها

نوشته معذور خواهند داشت میان شیخ احمد فرملی از محبان است چون در جوار شما واقع است

التفات و توجه در مادهٔ مشار الیه رعی خواهند داشت مکتوب دویست و نود و ششم بمیان شیخ بدیع

الدین صدور یافت در جواب سؤاله که نموده بود و رسیده بود که معنی قطب و قطب الاقطاب و غوث

و خلیفه چیست و ما یتعلق بذلک و رسیده بود از تحقیق معنی حدیث لو وزن ایمان ابی بکر الخ

و غیر ذلک

20

و غیر ذلک و ما یناسب الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که مصحوب درویش ارسال داشته

بودند رسید فرحت فراوان رسانید رسیده بودند که معنی قطب و قطب الاقطاب و غوث و خلیفه

چیست و هر کدام بچه خدمت مأمور اند و از خدمت خود اطلاع دارند یا نه و بشارت قطب الاقطاب

و غوث که از عالم غیب میرسد اصلی دارد یا اختراع وهم و خیال است باید دانست که کمل تابعان

نبی علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات چون بتبعیت کمالات مقام نبوت را تمام کنند بعضی ایشان را

بمنصب امامت سرافراز میسازند و بعضی را بمجرد حصول آن کمال اکتفا میفرمایند این هر دو گروه

در نفس حصول آن کمال برابر اند تفاوت در منصب و عدم منصب است و در اموری که تعلق

بآن منصب دارند و چون تابعان کمل کمالات ولایت نبوت را تمام کنند بعضی را بمنصب خلافت

مشرف میسازند و بعضی را بمجرد حصول آن کمال اکتفا می نمایند چنانچه بالا گذشت این هر دو

منصب تعلق بکمالات اصلیه دارند و در کمالات ظلیه مناسب امامت منصب قطب ارشاد است

و مناسب منصب خلافت منصب قطب مدار گویا این دو مقام که در تحت اند ظلال آن دو مقام اند

که در فوق اند و غوث نزد شیخ محی الدین العربی همان قطب مدار است نزد او غوثیت منصب علیحده

اختلاف اقطاب

نیست از منصب قطبیت و آنچه معتقد فقیر است آنست که غوث غیر قطب مدار است بلکه ممد و معاون

روزگار اوست قطب مدار در بعض امور مدد از وی خواهد و در نصب مناصب مقام ابدال نیز او را دخل است
و قطب را باعتبار اعوان و انصار او قطب الاقطاب نیز گویند چه اعوان و انصار قطب الاقطاب
حکمی اند از نیجاست که صاحب فتوحات مکیه می نویسد ما من قریة مؤمنة کانت او کافرة الا و فیها قطب
بدانند که صاحب منصب البته صاحب علم است و آنکه کمال آن منصب دارد و منصب ندارد لازم
نیست که از ارباب علم بود و از خدمات خود مطلع باشد و بشارتی که از عالم علم غیب میرسد بشارت
حصول کمالات آن مقام است نه بشارت منصب آن مقام که منوط بعلم است و ایضا رسیده بودند که مراد
از ایمان که در حدیث لو وزن ایمان ابی بکر مع ایمان امتی لرجح واقع شده است جهت و سبب
رجحان آن کدام است بدانند که رجحان ایمان بواسطهٔ رجحان مؤمن به است و چون متعلق ایمان حضرت
صدیق فوق متعلقات ایمان امت است هرآینه راجح باشد مخدوما در عروجات معامله تا بجایی میرسد که
اگر یک نقطه بالاتر رود کمالی که بسبب عروج آن نقطه حاصل شده است از جمیع کمالات ماتقدم افزون تر بود
زیرا که آن نقطه از جمیع آنچه ماتحت اوست افزون تر است و همچنین است حال آن نقطه که فوق آن
نقطهٔ ماتقدم است چه نقطه بانچه در تحت اوست در جنب نقطهٔ فوق حقیر و فقیر است علی هذا القیاس
پس هر که متعلق ایمان او کمالی فوق بود هرآینه راجح خواهد بود از جمیع آنچه ماتحت آن بود از نیجا گفته اند

که معامله

ما من قریة مؤمنة او کافرة الا و فیها قطب

که معاملهٔ عارف بجایی میرسد که در طرفة العین کسب جمیع کمالات ماتقدم مینماید و باندازهٔ تحقیق
فقیر در یک لمحه تحصیل زیاده از جمیع کمالات ماتقدم میفرماید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله
ذو الفضل العظیم و ایضا رسیده بودند که شیخ محی الدین بن العربی و تابعان ایشان گفته
اند که آن قدر اطفال که بسبب حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام کشته شده اند استعدادات
جمیع آن مقتولان بحضرت موسی منتقل گشت علی نبینا و علیه الصلوة والسلام حقیقت این سخن را به
تفصیل نویسند بدانند که این اصل است زیرا که به تحقیق پیوسته است که چنانچه یک شخص را
سبب حصول کمالات جماعه میگردانند همچنان جماعه را نیز سبب حصول کمالات یک شخص میسازند
پیر هرچند سبب حصول کمالات مریدان است لیکن مریدان نیز اسباب کمالات پیراند این معنی را فقیر
در مأکولات و مشروبات که اجزای بدن خود میساخت نیز احساس میکرد که هر طعامی و شرابی که
تناول میکرد بسبب جامعیت استعداد آدمی گشت و قابلیت دیگر پیدا میکرد و در بعضی اوقات که
قصد ترک مأکولات کرده می شد ممنوع میشد بواسطهٔ تحصیل این جامعیت و برکت آن طعام
لذیذ مأذون نمی گشت به سبب حصول آن قابلیت و بلاست که استعداد یکی بدیگری انتقال
کرده است کلا او بعضا و محسوس شده است که آن یکی خالی مانده است و دیگری جمعیت بهم رسانیده

نجم الدین کبری مرید خود را

رسیده بودند که شیخ نجم الدین کبری مرید خود را پیش عزیزی فرستاده بودند تا بتوسل او
معلوم کنند که ایشان زیر قدم کدام پیغمبر اند آن عزیز فرمود که جهود تو در هیچ کار است شیخ ازان
عبارت فهمیدند که زیر قدم حضرت موسی اند صلوات الله تعالی وتسلیماته علی نبینا وعلیه ازین عبارت
این معنی چه طور مفهوم گشت بدانند که جهود یهود را می گویند که امت حضرت موسی بودند علی
نبینا وعلیه الصلوة والسلام رسیده بودند که در نفحات می نویسد که ولایت جمیع اولیا بعد از مردن

ولایت بعد از مردن سلب میشود

سلب میشود مگر چهار کس را بدانند که مراد از ولایت تصرفات وظهور کرامات داشته باشند نه
اصل ولایت که عبارت از قرب الهی است جل سلطانه ونیز مراد از سلب سلب کثرت ظهور کرامات
خواهد بود نه سلب اصل آن ظهور با آنکه این سخن کشفی است و در کشف مجال خطا بسیار است
تا چه دیده باشد و چه فهمیده طلب ظهور بعضی از کرامات اولیا نموده بودند منتظر باشند سیجعل الله
بعد عسر یسرا رسیده بودند که در نیشاپوری می نویسد ان شانئک هو الابتر با لیاء تحقیق جهت
با همزه است یا بیا ما همزه است و آنکه بیا نوشته قرائتی خواهد بود غیر مشهور نوشته بودند که بعضی عورات

بعضی عورات طلب مشغولی

طلب مشغولی مینمایند اگر از محارم اند چه مانع است والا در پرده بنشینند وطریقه را اخذ نمایند رسیده
بودند که در هر ماهی ارباب حدیث ایام منهی قرار داده اند وحدیثی درین باب نقل میفرمایند

در هر ماه ایام منهی

چه باید کرد

چه باید کرد والد فقیر قدس سره میفرمودند که شیخ عبدالله وشیخ رحمة الله که از اکابر محدثین بودند
ودر حرمین ایشان ملقب بشیخین بودند بتقریبی بهندوستان آمده بودند میفرمودند که این
حدیث را کرمانی شارح بخاری نقل کرده است اما ضعیف است حدیث صحیح درین باب الایام
ایام الله والعباد عباد الله است ونیز فرمودند که نحوست ایام بولادت رحمة عالمیان علیه
وعلی آله الصلوة والتسلیمات زایل گشته ایام نحسات نسبت بامم ماتقدم بوده وعمل فقیر نیز
برهمین است وهیچ روزی را بر روز دیگر ترجیح نمیدهد تا آنکه ترجیح آنرا شارع معلوم نکنند
کالجمعة ورمضان ونحوهما نوشته بودند که معارفی که بکمل بار نبوت تعلق دارد در مکتوب خواجه محمد
اشرف نیافتم کجا یابند که آن مکتوب درین ایام نوشته شده است ونقل آن بشما نرسیده
مکتوب دور دراز است زیاده از یک جزو خواهد بود گفته ام که نقل آنرا بشما فرستند والسلام

مکتوب دویست و پنجاه و هفتم بمیر محمد نعمان صدور یافت در بیان طریق بطریق اجمال

بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب شریف که بمصحوب شیخ احمد فرملی ارسال داشته
بودند رسید فرحت فراوان رسانید طلب رساله بیان طریق نموده بودند مسوده نهاده است
اگر توفیق یافت به بیاض رسانیده خواهد فرستاد الحال چند فقره در بیان طریق بطریق اجمال

ه می فرمایند بگوش هوش استماع فرمایند سیادت پناها طریقه که اما اختیار کرده ایم ابتداء
سیر ان قلب است که از عالم امر است و از گذشت قلب سیر در مراتب روح است که فوق اوست
و از گذشت روح این معامله با سر است که فوق اوست و همچنین الحال فی الخفی والاخفی و بعد از طی
منازل این لطایف پنجگانه و بعد از حصول علوم و معارف که تعلق بهر کدام اینها علیحده
علیحده دارد و بعد از تحقق احوال و مواجید که بهر یکی ازین پنجگانه جدا جدا مخصوص است
سیر در اصول این پنجگانه است که در عالم کبیر است چه هرچه در عالم صغیر است اصل آن در عالم
کبیر است مراد از عالم صغیر انسان است و از عالم کبیر مجموعهٔ کاینات و شروع سیر در اصول آن
پنجگانه از عرش مجید است که اصل قلب انسان است و فوق آن اصل خفی است و فوق اصل
خفی اصل اخفی است و چون این پنجگانه عالم کبیر را بتفصیل طی کند و بنقطهٔ اخر آن
برسد دایرهٔ امکان را تمام کرده باشد و قدم در منزل اول از منازل فنا نهاده بود بعد از آن
اگر ترقی واقع شود سیر در ظلال اسماء و صفات واجبی جل سلطانه خواهد بود و این ظلال که
برازخ اند بین الوجوب والامکان و اصول اند آن پنجگانه عالم کبیر را و سیر درین ظلال نیز
بهمان ترتیب خواهد بود که در فروع آنها ذکر یافته است و اگر بفضل ایزدی جل شانه

مراد از عالم صغیر انسان است

منازل

منازل متکثره این ظلال را نیز طی کرده بنقطهٔ اخر آن برسد شروع سیر در اسما و صفات واجبه جل سلطانه خواهد
بود و تجلیات اسما و صفات رو خواهد نمود و ظهورات شیون و اعتبارات جلوه خواهد فرمود و این زمان معاملهٔ
پنجگانه عالم امر را تمام کرده باشد و حق اینها را ادا کرده باشد بعد از آن اگر بفضل خداوندی جل شانه
از آن مقام ترقی نیز واقع شود معامله باطمینان نفس خواهد افتاد و حصول مقام رضا که نهایت مقامات سلوک است
میسر خواهد شد درین موطن شرح صدر حاصل میگردد و بشرف اسلام حقیقی مشرف میشود کمالاتی که درین موطن
حاصل میشود در جنب این کمالات کمالاتی که بعالم امر متعلق بوده است حکم قطره دارد در جنب دریای محیط این همه
کمالات که ذکر یافته است تعلق باسم الظاهر دارد و کمالاتی که تعلق باسم الباطن دارد دیگر است که باستتار او
تبطن مناسب است و چون کمالات این دو اسم مبارک بتمامها حاصل شود دو بازوی طیران از برای سالک
میسر گردد که بقوت آن دو بازو طیران در عالم قدس فرماید و ترقیات بی اندازه نماید تفصیل این معامله
در بعضی مسودات تحریر یافته است فرزندی ارشدی بجمع آن مجد است دیگر اگر میسر شود شما خود را یک مرتبه
اینجا رسانید اما بشرط آنکه آن مقام را خالی نگذارند و آن سررشته را برهم نزنند خود تنها بیایند
و از یاران هر کرا ثابت قدم دانند پیشوای آن جماعه ساخته متوجه اینجا گردند والله سبحانه اعلم تا
وقت دیگر فرصت دهند یا نه والسلام
مکتوب دویست و پنجاه و هشتم بشریف خان صدور یافت در بیان

اقربیت حق تعالی الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه که از روی کرم نامزد فقرای خود
ساخته بودند بورود آن مبتهج و مسرور گردید جزاکم الله سبحانه خیر الجزاء محمد و ما هر چند اقربیت او تعالی با ازما
بعض قطعی ثابت شده است اما چه توان کرد که او تعالی از عقول وافهام ما و از علوم وادراکات ما
وراء الوراست باآنکه دانیم که این وراثیت در جانب قرب است نه در جانب بعد که او سبحانه از ما
نزدیکی نزدیکتر است حتی که ذات احدیت او را سبحانه نزدیکتر می یابیم از صفات که ما افعال و آثار
آن صفاتیم این معرفت وراء طور نظر عقل است زیرا که عقل از خود نزدیکترا نتواند تصور نمود مثالیکه
توضیح این مبحث نماید هر چند تتبع نموده آمد پیدا نشد مستند این معرفت نص قطعی است و کشف صحیح
مشایخ طریقت از توحید و اتحاد سخن گفته اند و از قرب و معیت بیان فرموده اند اما از اقربیت
او تعالی سکوت ورزیده اند و بیان شافی دران باب نفرموده عجایب کار و بار است اقربیت او
سبحانه بسبب بعدیت ما نشته است هذا ان تبلیغ الکتاب الی اجله فافهم فان کلامنا اشارة و بشارة
والسلام علیکم وعلی سایر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات
اتمها واکملها مکتوب دویست و نهم بمخدوم زاده خواجه محمد سعید که جامع علوم عقلیه و نقلیه اند و صاحب
نسبت علیه در بیان فواید ارسال رسل و عدم استقلال عقل در معرفت واجب الوجود تعالی و تقدس

و حکم فاحی که

و حکم فاحی که در ماده شاهق جبل و مشرکان زمان فترة رسل و اطفال مشرکان دار حرب بیان فرموده اند و در
بیان تحقیق بعثت انبیا در زمین هند از اهل هند در امم سابقه و ما یناسب ذلک الحمد لله الذی هدانا
لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق شکر نعمت ارسال رسل علیهم
الصلوة والتسلیمات بکدام زبان بجا آورده شود و بکدام دل اعتقاد منعم آن نموده اید و جوارح کو که باعمال
حسنه مکافات این نعمت عظمی نماید اگر وجود شریف این بزرگواران نمی بود ما قاصر فهمان از وجود صانع
تعالی و وحدت او جل سلطانه که دلالت می نمود قدماء فلاسفه یونان با وجود زیرکیهای بوجود صانع
جل سلطانه مهتدی نگشتند و وجود کاینات را بدهر منتسب ساختند و چون روز بروز انوار دعوت
انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات ساطع گشت متاخران فلاسفه ببرکت آن انوار رد مذهب قدماء نموده
نموده بوجود صانع جل شانه قایل گشتند و اثبات وحدت او تعالی نمودند پس عقول ما بی تاییدات
انوار نبوت ازین کار معزول است و افهام ما بی توسط وجود انبیا علیهم الصلوة والتحیات ازین معامله
در رفیالیت شکری ماذا رزاد اصحابنا الماتریدیة من استقلال العقل فی بعض الامور کاثبات
و وجود الصانع تعالی و وحدته سبحانه فکلفوا من الجبل العابد للصنم بهما وان لم تبلغه دعوة
الرسول وحکموا بترک النظر فیهما بکفره وخلوده فی النار ونحن لا نفهم الحکم بالکفر والخلود فی النار

شاهق الجبل

الا بعد البلاغ البیّن و الحجّة البالغة المنوط بارسال الرسل نعم العقل حجة من حجج الله سبحانه لکنه
لیس حجة بالغة فی الحجیة لیترتب علیه اشدّ العذاب سؤال اگر شخص جاهل که عابد صنم است در
دوزخ مخلد نباشد در بهشت خواهد بود و این جایز نیست زیرا که دخول بهشت بر مشرکان حرام است
و مأوای ایشان دوزخ است کما قال الله تعالی حکایة عن عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام انه من
یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة و مأواه النار و واسطه میان جنت و نار ثابت نشده است
اصحاب اعراف بعد از چند روز به بهشت خواهند رفت پس خلود در جنت است یا در نار این سوال
بسیار مستصعب است آن فرزندی ارشدی می داند که تا مدتها برین فقیر تکرار این سوال میکرد
و جواب حلّی شافی نمی یافت و آنچه صاحب فتوحات مکیه در حل این سوال گفته است و بعثت
پیغمبری در روز قیامت از برای دعوت این قوم ثابت کرده و باندازه انکار و قبول ایشان
آن دعوت را حکم بدوزخ و بهشت نموده نزد این فقیر مستحسن نیست چه آخرت دار جزاست
نه دار تکلیف تا بعثت پیغمبری کرده آید بعد از مدت مدید عنایت خداوندی جل سلطانه
رهنمونی فرموده و حل این معما نموده و منکشف ساخت که این جماعه نه در بهشت مخلد خواهند
بود و نه در دوزخ بلکه بعد از بعث و احیای اخروی ایشان را در مقام حساب داشته باندازه جریمه

معاینه

25

معاینه و معذب خواهند ساخت و استیفای حقوق نموده در رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم
مطلق و لاشیء محض خواهند فرمود پس خلود کرا بود و مخلد کدام شد این معرفت غریب را چون در محضر
انبیاء کرام علیهم الصلوة والسلام عرضه نموده شد همه تصدیق آن فرمودند و مقبول داشتند والعلم عندالله
سبحانه برین فقیر بسیار گران می آید که حکم کنند با آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی با کمال رأفت و رحمت
خود بنده را بمجرد عقلی که مجال خطا و غلط در وی بسیار است بی آنکه ابلاغ مبیّنی بتوسط
انبیا علیهم الصلوة والتحیات فرماید در آتش مخلد دارد و بعذاب ابدی گرفتار سازد چنانچه
گرانست حکم کردن او را با وجود شرک بخلود جنت کما یلزم من مذهب الاشعری لعدم القول با
لواسطة بین الجنة والنار فالحق ما الهمت به من اعدامه بعد استیفاء محاسبة یوم الحشر کما مرّ و همین
حکم است نزد فقیر در اطفال مشرکان دار الحرب چه دخول بهشت منوط بایمان است باصالة یا به
تبعیت اگرچه تبعیت دار اسلام باشد چنانچه مر اطفال اهل ذمه راست و ایمان در حق ایشان مطلق
مفقود است پس دخول بهشت ایشان را مقصور نباشد و دخول دوزخ و خلود در آن مربوط بشرک است
بعد ثبوت تکلیف و آن نیز در حق اینها مفقود است فحکمهم حکم البهائم مع الاعدام بعد البعث والنشور
للحساب و استیفاء الحقوق و همین حکم است در مشرکان زمانه فترة رسل که دعوت پیغمبری بایشان

اطفال مشرکان دار الحرب

رسیده است ای فرزند این فقیر هر چند ملاحظه مینماید و نظر را گرمیدهد هیچ جائی بر نمیاید که دعوت پیغمبر
ما علیه وعلی آله الصلوة والسلام باینجا نرسیده است بلکه محسوس میگردد که در رنگ آفتاب همه جا نور
دعوت او علیه وعلی آله الصلوة والسلام رسیده است حتی که در یاجوج و ماجوج نیز که سد حائل
دارند و در امم سابق که ملاحظه میکند کم بقعه در آنجا بعثت پیغمبری نشده باشد حتی که در زمین هند که
پیش باید که
دور ازین معامله می نماید نیز می باید که از اهل هند پیغمبران مبعوث شده اند و دعوت بصانع جل سلطانه
نموده اند و در بعضی از بلاد هند محسوس می گردد که انوار انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات در ظلمات
شرک در رنگ مشعلها افروخته اند و اگر خواهند تعیین آن بلاد نماید و می بیند که پیغمبری است که
هیچ کس او را نگرویده است و دعوت او را قبول نکرده و پیغمبری دیگر که یک کس بوی ایمان آورده
است و دیگری که دو کس بوی گرویده اند بعضی را سه کس ایمان آورده اند زیاده از سه
کس در نظر نیامد که در هند به پیغمبری ایمان آورده باشد تا چهار کس امت یک پیغمبر بودند و آنچه
رؤساء کفرهٔ هند از وجود واجب تعالی و از صفات او سبحانه و از تنزیهات و تقدیسات
او تعالی نوشته اند همه مقتبس از انوار مشکوة نبوت است چه در هر یک عصری در امم سابقه نبی
از انبیا گذشته است و از وجود واجب تعالی و از صفات ثبوتیهٔ او جل شانه و از تنزیهات

وتقدیسات

26

وتقدیسات او سبحانه خبر کرده و گرنه وجود شریف این بزرگواران بودی عقل لنگ و کور این بیدولتان
که ملوث بظلمات کفر و معاصی است کی باین دولت مهتدی شدی عقول ناقصهٔ این بیدولتان
فی حد ذاتها بالوهیت خود حاکمند و غیر از خودها الهی اثبات نمی کنند چنانکه فرعون پادشاه مصر
گفته ما علمت لکم من اله غیری و نیز گفته لئن اتخذت الها غیری لاجعلنک من المسجونین و چون
از اخبار انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات معلوم کردند که عالم را صانع است واجب الوجود تعالی
و تقدس بعضی ازین بیدولتان بر قبح ادعای خود اطلاع یافته بتقلید و تستر اثبات صانع نموده اند
و او را در خود حال و ساری دانسته اند و باین حیله مردم را به پرستش خود خوانده تعالی الله عما یقول
الظالمون علوا کبیرا اینجا کوته اندیشی سوال نکنند که اگر در زمین هند انبیا مبعوث میشدند هر آینه
خبر بعثت ایشان بما می رسید بلکه آن خبر از جهت توفر دواعی بتواتر منقول می گشت و لیس فلیس
زیرا که گوییم که دعوت این پیغمبران مبعوث عام نبود بلکه دعوت بعضی مخصوص بیک قوم بوده و بعضی را
دعوت مخصوص بیک قریه و یا بیک بلده بوده و تواند بود که حضرت حق سبحانه و تعالی در قومی یا در قریه
شخصی را باین دولت مشرف ساخته باشد و آن شخص آن قوم یا اهل آن قریه را دعوت بمعرفت
صانع جل شانه کرده باشد و منع از عبادت غیر او تعالی نموده و آن قوم یا اهل آن قریه انکار او کرده باشند

و تضلیل و تجهیل او نموده و چون انکار و تکذیب ایشان بنهایت رسیده باشد نصرت حق جل و علا
آمده ایشان را هلاک کرده باشد و هم چنین بعد از مدتی پیغمبری دیگر بقومی یا بقریهٔ مبعوث شده
باشد و عامل معهم کما عامل الاول بقومه و فعل بهم ما فعل باوایلهم و هکذا الی ما شاء الله تعالی
و آثار هلاکت قری و بلاد در زمین هند بسیار است و این قوم هر چند هلاک شدند لعلّ آن
کلمهٔ دعوت در میان اقوان آنها باقی مانده و جعلها کلمة باقیة فی عقبه لعلهم یرجعون خبر نبوت
انبیاء مبعوثه وقتی بما رسید که جمع کثیر بایشان گرویده باشند و قوتی پیدا کرده یک کس آمد و چند
روز دعوت کرد و گذشت و هیچ کسی اورا قبول نکرد و دیگری آمد همین کار کرد و یک کس اورا
گروید و دیگری را دو کس و یا سه کس گرویده خبر از کجا منتشر شود کفار همه در مقام انکار بوده‌اند و
مخالف دین آبائی خود را رد میکردند ناقل که قبیل بود و یک نقل کند دیگر الفاظ رسالت و نبوت
و پیغمبری از لغات عرب و فارس آمده بواسطهٔ اتحاد دعوت پیغمبر ما علیه و علی آله و جمیع الانبیاء
الصلوات و التسلیمات و این الفاظ در لغت هند نبوده تا انبیاء مبعوثهٔ هند را نبی یا رسول
یا پیغمبر گویند و بان اسامی ایشان را یاد کنند و ایضا در جواب آن سوال بطریق معارضه گوییم
که اگر انبیاء در هند مبعوث نشده باشند و هم زبان ایشان بایشان دعوت نکرده باشند هر آینه

حکم

حکم اینها حکم شاهی جیل بود و با وجود تمرد دعوی الوهیت بدوزخ نه درآیند و عذاب مخلد ایشان را
نشود و هذا مما لا یرتضیه العقل السلیم و لا یساعده الکشف الصحیح فانا نشاهد بعضهم و تهم فی
وسط الجحیم والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال مکتوب دویست و شصتم بحقایق آگاه معارف دستگاه مظهر
فیض الهی و مظهر رحمت نامتناهی [illegible] ی مخدوم زادگی میان شیخ محمد صادق سلمه الله
تعالی صدور یافته در بیان طریقی که حضرت ایشان را بآن طریق ممتاز ساخته اند و متضمن است
هر بیان ولایت سه گانه را که ولایت صغری است و آن ولایت اولیاء است و ولایت کبری که ولایت
انبیاء است و ولایت علیا که ولایت ملاء اعلی است و مشتمل است بر بیان افضلیت نبوت بر ولایت که
هر ولایت باشد و بیان لطایف عشرهٔ انسانی پنج از آن از عالم امر است و پنج دیگر از عالم خلق که نفس
و عناصر اربعه باشد با کمالاتی که مخصوص بهر کدام ازین لطایف است و بیان افضلیت عالم خلق بر عالم
امر و بیان کمالاتی که مخصوص بعنصر خاک است و بیان علوم و معارف غریبه که مناسب هر مقام است و
امثال این و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین
علیهم و علی آله و اصحابه الطیبین الطاهرین بدان ای فرزند اسعدک الله تعالی که پنجگانهٔ عالم امر قلب
و روح و سر و خفی و اخفی که اجزاء عالم صغیر انسانی است اصول اینها در عالم کبیر است در رنگ عناصر اربعه

که اجزاء انسان است اصول خود در عالم کبیر دارد و ظهور اصول آن تجلیات فوق العرش است
که بلامکانیت موصوف است ازینجاست هر که عالم امر را لامکانی گویند دایرهٔ امکان چه خلق
و چه امر و چه صغیر و چه کبیر نهایت این اصول تمام شود و امتزاج عدم بوجود که منشأ امکان است
درین موطن منتهی گردد و چون سالک رشید محمد المشرب تجلیات عالم امر را
بترتیب طی کرده سیر در اصول آنها که در عالم کبیر است فرماید و به بلندی فطرتی بلکه بمحض فضل
ایزدی جل سلطانه این همه را بترتیب و تفصیل طی کرده بنقطهٔ آخران برسد هر آینه دایرهٔ امکان
را بسیر الی الله تمام کرده باشد و اطلاق اسم فنا بر خود حاصل کرده شروع در ولایت صغری که در
ولایت اولیاست نموده بود بعد ازان اگر سیر در ظلال اسمای وجوبی تعالت و تقدست که فی الحقیقة
آن ظلال اصول این تجلیات عالم کبیر است و شایبهٔ عدم آنجا راه نیافته واقع شود و آن همه را
بفضل خداوندی جل شانه بطریق سیر فی الله طی کرده بنهایت آن برسد دایرهٔ ظلال اسمای وجوبی را
نیز تمام کرده باشد و وصول بمرتبهٔ اسما و صفات واجبی جل جلاله حاصل نموده بود نهایت
عروج ولایت صغری تا اینجاست درین موطن شروعی در حقیقت فنا متحقق میگردد و قدمی
در بدایت ولایت کبری که ولایت انبیاست علیهم الصلوة والتسلیمات نموده می آید باید دانست

تمام شدن سیر الی الله

که این

28

که این دایرهٔ ظلال متضمن مبادی تعینات خلایق است سوای انبیای کرام و ملائکهٔ عظام
علیهم الصلوة والسلام و ظل هر اسم مبدأ تعین شخص است از اشخاص حتی که مبدأ تعین
حضرت صدیق که افضل بشر است بعد از انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات نقطهٔ فوق این دایره
است و آنکه گفته اند که چون سالک باسمی که مبدأ تعین اوست برسد سیر الی الله را تمام کرده باشد مراد
ازان اسم ظل اسم الهی جل شانه باید دانست و جزئی از جزئیات آن اسم و این دایره ظل فی الحقیقة
تفصیل مرتبه اسما و صفات است مثلا علم صفت است حقیقی که جزئیات دارد و تفصیل آن جزئیات ظلال
آن صفت است که با اجمال مناسبت دارد و هر جزئی آن صفت حقیقت شخصی است از اشخاص غیر انبیای
کرام و ملائکهٔ عظام علیهم الصلوة والسلام و مبادی تعینات انبیا و ملائکه اصول این ظلال است
یعنی کلیات این جزئیات مفصله مثلا صفت العلم و صفت القدرة و صفت الارادة و غیرها و بسیاری
از اشخاص در یک صفت که مبدأ تعین است شرکت دارند باعتبارات مختلفه مثلا مبداء تعین خاتم الرسل
شان العلم است و همان صفت العلم باعتبار مبدأ تعین حضرت ابراهیم است علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام و نیز آن صفت باعتبار مبدأ تعین حضرت نوح است علی نبینا و علیهما الصلوات والتسلیمات
و تعین این اعتبارات در مکتوب خواجه محمد اشرف ذکر یافته است و آنکه بعضی از مشایخ گفته اند که حقیقت

ظلّ هر اسم مبداء تعیین شخص است

محمدی تعیین اوست که حضرت اجمال است و مسمّی است بوحدت مراد ایشان آنچه برین فقیر ظاهر ساخته
اند والله سبحانه اعلم مرکز تعیین دایره ظل است و مؤید این معنی است آنکه مبادی تعینات خلایق نزد
شان صور علمیهٔ اسمأ و صفات است و شک نیست که وجود علمی وجود ظلی است پس این صور علمیه ظلال
اسمأ و صفات باشند پس این دایره با مرکز و محیط دایره ظلال باشد نه اصل این دایره ظل را تعیین
اوّل انگاشته اند و مرکز او را اجمال دانسته بوحدت نامیده اند و تفصیل آن مرکز را که محیط
این دایره است واحدیت گمان برده اند و مقام فوق دایره ظل را که دایرهٔ اسمأ و صفات است
ذات بیچون که مبرّاست از تعین تصور نموده اند و دلیل بران آنست که اسمأ و صفات نزد ایشان عین
ذات باشد و متمیز باشد از حضرت ذات تعالی نه بچنین است بلکه گویم که مرکز این دایره ظل مرکز
دایره فوق است که اصل اوست و مسمّی است بدایره اسمأ و صفات و شیون و اعتبارات فی الحقیقة
حقیقت محمدی مرکز این دایره اصل است که اجمال اسمأ و شیونات است و تفصیل اسمأ و صفات
دایره مرتبهٔ واحدیت است و اطلاق وحدت و واحدیت در مرتبهٔ ظلال اسمأ نمودن مبنی بر
اشتباه ظل است باصل و ازین قبیل است اطلاق سیر فی الله دران موطن چه فی الحقیقة آن سیر
داخل سیر الی الله است هذا بعد ازان اگر عروجی در دایرهٔ اسمأ و صفات که اصل این دایره ظل است

ظل را تعیین اوّل انگاشته اند

بطریق سیر

شروع در ولایت کبری

بطریق سیر فی الله واقع شود شروع در کمالات ولایت کبری خواهد بود و این ولایت کبری مخصوص بانبیاست
علیهم الصلوة والتسلیمات بالاصالت و بتبعیت ایشان باصحاب کرام ایشان نیز ازین دولت
رسیده نصف سافل این دایره متضمن اسمأ و صفات زایده است و نصف عالی آن مشتمل بر شیون و ا
عتبارات ذاتیه نهایت عروج بیچگاه تمام امر تا نهایت این دایره اسمأ و شیونات است بعد ازان
اگر بمحض فضل ایزدی جلّ شانه از مقام صفات و شیونات ترقی واقع شود سیر در دایرهٔ اصول
اینها خواهد بود و از گذشت این دایره اصول دایره اصول آن اصول است بعد از طی آن دایره
یعنی بدل
قوسی از دایره فوق ظاهر خواهد شد از ان نیز قطع باید نمود و چون ازان دایره فوق غیر از قوسی ظاهر نشد
بهمان قوس اقتصار نموده آمد درینجا سری خواهد بود که بران سر اطلاع نه بخشیدند و این اصول ثلثه
اسمأ و صفات که مذکور شد مجرد اعتبارات اند در حضرت ذات الله تعالی و تقدس که مبادی صفات و شیونات
گشته حصول کمالات این حصول ثلثه مخصوص بنفس مطمئنه است و حصول اطمینان مراد را درین
موطن میسر میگردد و درهمین مقام شرح صدر حاصل میشود و سالک باسلام حقیقی مشرف میگردد و همین
موطن است که مطمینه بر تخت صدر جلوس میفرماید و بمقام رضا ارتقا می نماید این موطن منتهای ولایت
کبراست که ولایت انبیاست علیهم الصلوة والتسلیمات و چون سیر را تا باینجا رسانید متوهم شد که مگر

کار را تمام کرده باشند نداردادند که این همه تفصیل اسم الظاهر بوده که یک بازوی طیران طیّار کرده
باشند و چون بعنایت الله سبحانه سیر اسم الباطن نیز بانجام رسید دو جناح طیران میسر شد الحمد لله الذی هدانا
لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق ای فرزند از سیر اسم الباطن
چه نویسد که مناسب حال آن سیر استتار و تبطن است این قدر از آن مقام وامی نماید که سیر در اسم
الظاهر سیر در صفات است بی آنکه در ضمن آنها ذات ملحوظ گردد تعالی و تقدس و سیر در اسم الباطن نیز
هر چند سیر در اسماء است اما در ضمن آنها ذات تعالت ملحوظ است و آن اسماء در رنگ سپرها اند که رو
پوش حضرت ذات تعالت گشته مثلا در صفت العلم ذات تعالت اصلا ملحوظ نیست و در اسم العلیم ملحوظ ذات است
تعالت در پس پرده صفت زیرا که علیم ذاتی است که مر او را علم است فالسیر فی العلم سیر فی الاسم الظاهر
والسیر فی العلیم سیر فی الاسم الباطن وقس علی هذا سائر الصفات والاسماء این اسماء که باسم الباطن
تعلق دارند مبادی تعینات ملائکه ملأ اعلا است علی نبینا وعلیهم الصلوات والتحیات و شروع سیر
درین اسماء نمودن قدم نهادن است در ولایت علیا که ولایت ملأ اعلا است و فرقی که در میان علم و علیم
در بیان اسم الظاهر و اسم الباطن نموده زنهار آن فرق را اندک خیال نکنی و نگوئی که از علم تا علیم اندک راه
است لا بلکه فرقی که در میان مرکز خاک و محدب عرشی است نسبت بآن فرق حکم قطره دارد نسبت

شروع ولایت علیا ملأ اعلی است

بدریای

بدریای محیط در کیفیت نزدیک است و در حصول دور دور و ازین قبیل است ذکر مقاماتی که بر سبیل اجمال
در بیان می آید مثلا گفته شده است که هرگاه عالم امر را طی کرده سیر در اصول اینها نماید تا دایره امکان
تمام شود درین عبارت سیر الی الله بتمام ذکر یافته است و حصول این سیر را بتقدیر بمدت پنجاه هزار سال
راه نموده اند کریمه تعرج الملائکة والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة رمزی ازین معنی
می نماید غایت ما فی الباب جذب عنایت خداوندی جل سلطانه نزدیک است که کار این مدت
مدید را در طرفة العین میسر آرد با کریمان کارها دشوار نیست و همچنین گفته شده است که دایره اسماء
و صفات و شیون و اعتبارات را طی کرده سیر در اصول تنها نماید طی کردن جمیع اسماء و صفات
و شیون و اعتبارات در گفتن آسان است و در طی کردن مشکل مشکل از صعوبت این طی مشایخ
فرموده اند منازل الوصول لا ینقطع ابد الآبدین و منع نموده اند تمامی سیر این مراتب را نه حسنش
غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی گمان نکنی که عدم انقطاع
مراتب وصول باعتبار تجلیات ذاتیه گفته باشند نه باعتبار تجلیات صفاتیه و مراد از حسن حسن
ذاتی داشته باشند نه حسن صفاتی زیرا که گوئیم که آن تجلیات ذاتیه بی ملاحظه شیون و اعتبارات نیست
و آن حسن ذاتی بی روپوش صفات جمالیه نه چه گفت و گو را بی این روپوش در آن موطن مجال نیست

من عرف الله کلّ لسانه و تجلّی نحوی از ظلیت مطلبه پس از ملاحظهٔ شئون درین مقام چاره نبود
پس آن منازل وصول و مراتب حسن داخل همان دایرهٔ اسما و شئونات گشت که انقطاع آن
نزد ایشان متعذر است و امری که برین درویش ظاهر ساخته اند ماوراء تجلیات و ظهو
رات است چه تجلی ذاتی و چه تجلی صفاتی و وراء حسن و جمال است چه حسن ذاتی و چه حسن صفاتی
بالجمله مطلب بلند و مقاصد ارجمند را در سلک عبارات محقره بطریق اجمال انتظام نموده است
و دریاهای بی نهایت را در کوزه های چند در آورده فلا تکن من القاصرین بر سر اصل
سخن روم و گویم که بعد از حصول دو جناح اسم الظاهر و اسم الباطن چون طیران میسر شد و
عروجات واقع گشته معلوم شد که این ترقیات بالاصالات نصیب عنصر ناری است و عنصر
هوائی و عنصر آبی که ملائکه کرام را علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام نیز ازین عناصر ثلاثه
نصیب است چنانکه وارد شده است که بعضی از ملائکه از نار و ثلج مخلوق اند و تسبیح ایشان سبحان
من جمع بین النار والثلج است و در اثناء این سیر در واقعه نمودند که کوه ها برامی پروم و از بسیاری
رفتن سخت درمانده شده ام آرزوی چوب و عصا دارم که بعد آن شاید توانم راه رفت میسر
نمیشود و به خس و خاشاک دست می اندازم که تقویت راه رفتن نماید چاره ندارم غیر از راه رفتن

عنصر ناری
و عنصری هوائی

چون

31

چون مدتی با این حال سیر نمودم فنای شهری ظاهر شد بعد از طی مسافت آن فنا دخول بآن شهر واقع
شد معلوم کردند این شهر عبارت از تعین اول است که جامع جمیع مراتب اسمائ و صفات و شئون
و اعتبارات است و نیز جامع است مر اصول این مراتب را و اصول اصول اینها را و منتهای
اعتبارات ذاتیه است که تمایز آنها بعلم حصولی مناسب است بعد ازان اگر سیر واقع شود مناسب
علم حضوری خواهد بود ای فرزند اطلاق علم حصولی و علم حضوری دران حضرت جل سلطانه باعتبار
تمثیل و تنظیر است زیرا که صفاتی که وجود آنها زاید است بر وجود ذات تعالی و تقدس علم آنها مناسب
علم حصولی است و اعتبارات ذاتیه که اصلا زیادتی آنها بر ذات تعالی متصور نیست علم آنها مناسب
علم حضوری والّا فلیس ثمه الّا تعلق للعلم بالمعلوم من غیر ان یحصل من المعلوم فیه شیء فافهم
و این تعین اول که آن شهر جامع کنایت از وست جامع جمیع ولایات انبیائے کرام و ملائکهٔ عظام است
علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام و منتهای ولایت علیا است که مخصوص بملاء اعلا است بالاصالت
درین مقام ملاحظه نموده آمد که آیا این تعین اول حقیقت محمدی است یا نه معلوم شد که حقیقت
محمدی همانست که بالا ذکر یافته است و آنرا تعین اول گفته باعتبار آنست که آن مرکز ظل این
تعین اول است باعتبار جامعیت اسمائ و صفات و شئون و اعتبارات و دیگری که فوق آن شهر

علم حصولی و علم حضوری

این تعیین اول حقیقت
محمدی است

واقع شود شروع در کمالات نبوت خواهد بود حصول این کمالات مخصوص بانبیاست علیهم الصلوات
والتحیات و ناشی از مقام نبوت است کمل تابعان انبیا را نیز به تبعیت ازین کمالات نصیب است
و در میان لطایف انسانی حظ وافر ازین کمالات بالاصالت عنصر خاک راست و سایر اجزاء
انسانی چه از عالم امر و چه از عالم خلق همه درین مقام تابع آن عنصر خاک اند و بطفیل او باین
دولت مشرف اند و چون این عنصر مخصوص به بشر است ناچار خواص ملک افضل گشتند چه آنچه این
عنصر را میسر شده است هیچ کس را میسر نشده بعد از ذوق حقیقت فندقی درین موطن بظهور می آید و سر
قاب قوسین او ادنی اینجا انکشاف می یابد و درین سیر معلوم میگردد که کمالات جمیع ولایات چه ولایت
صغری و چه ولایت کبری و چه ولایت علیا همه ظلال کمالات مقام نبوت اند و آن کمالات شبه و مثال
اند مر حقیقت این کمالات را و واضح میگردد که نقطه که در ضمن این سیر قطع می یابد زیاده از جمیع
کمالات مقام ولایت است پس قیاس باید کرد که جمیع این کمالات را چه نسبت بود بجمیع کمالات ما تقدم در
پای محیط را نیز نسبتی است بقطره و درینجا آن نسبت هم مفقود است مگر آنکه گویم نسبت مقام نبوت بمقام
ولایت همچو نسبت غیر متناهی است بمتناهی سبحان الله جاهلی ازین سر میگوید الولایة افضل من النبوة
و دیگر از عدم آگاهی این معامله در توجیه او میگوید ولایة النبی افضل من نبوته کبرت کلمة تخرج من افواههم

بطفیل عنصر خاک
باین دولت مشرف اند

وچون

32

وچون بعنایت الله سبحانه و صدقه نبیه علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات این سیر را نیز بانجام رسانید
مشهود گشت که اگر بالفرض قدم دیگر در سیر افزاید در عدم محض خواهد افتاد اذ لیس وراءه الا العدم
المحض ای فرزند ازین ماجری در توهم نیفتی که عنقا در شکار آمد و سیمرغ در دام افتاد عنقا
شکار کس نشود دام باز چین کاینجا همیشه باد بدست است دام را فهو سبحانه بعید وراء الوراء
ثم وراء الوراء ثم وراء الوراء بیت هنوز ایوان استغنا بلند است * مرا فکر رسیدن ناپسند است *
این وراءیت نه باعتبار وجود حجب است چه حجب تمام مرتفع گشته است بلکه باعتبار ثبوت عظمت
و کبریائیست که مانع ادراکست و منافی وجدان فهو سبحانه اقرب فی الوجود و ابعد من الوجدان
آری بعضی از کمل مراد آن باشند که درون سرادقات عظمت و کبریائی بطفیل انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات ایشان را جا دهند و محرم بارگاه سازند فعومل معهم ما عومل معهم ای فرزند این معامله
مخصوص بهیئة وحدانی انسانست که از مجموع عالم خلق و عالم امر ناشی گشته است مع ذلک درین
موطن نیز رئیس همه عنصر خاک است و آنکه گفته لیس وراءه الا العدم المحض زیرا که بعد از تمامی مراتب
وراءه بدل
وجود خارجی و وجود علمی حصول عدم است که نقیض اوست و ذات الله سبحانه وراء این وجود و عدم
است همچنانکه عدم را درانجا راه نیست وجود را نیز گنجایش نه زیرا که وجودی که عدم بمقابلش ست

او برابر چه شایان آن حضرت است جل سلطانه واکر اطلاق وجود دران مرتبه کنیم از تنکی عبارت
وجودی خواهد بود که عدم را به او مجال نقاضت نباشد وآنچه این فقیر در بعضی مکاتیب خود نوشته
است که حضرت حق سبحانه وتعالی وجود محض است از نارسائی خود نوشته است بحقیقت این معامله
حقیقت
وازین قبیل است بعضی از معارف که در توحید وجودی وغیر آن نوشته سرش عدم اطلاع بوده است
بر حقیقت کار وچون از حقیقت کار آگاه ساختند از انچه در ابتدا و وسط نوشته وگفته نادم و
مستغفر گشت استغفر الله واتوب الی الله من جمیع ما کره الله سبحانه وتعالی ازین بیان لایح گشت که کمالات
نبوت در مراتب صعود است وایضا در عروجات نبوت رو بجهت سبحانه نه آنچنانکه اکثری گمان
برده اند که در ولایت رو بجهت سبحانه ودر نبوت رو بخلق وولایت در مراتب عروج است
ونبوت در مدارج نزول ازینجا توهم کرده اند که ولایت افضل از نبوت بود آری هرکدام ولایت
ونبوت را عروجیست وهبوطی در عروج هر دو را رو بجهت سبحانه ودر هبوط رو بخلق غایة ما فی الباب
در مرتبه هبوط نبوت بکلیت رو بخلق است ودر هبوط ولایت بکلیت رو بخلق نیست بلکه باطنش
بجهت سبحانه و ظاهرش بخلق سرش آنست که صاحب ولایت مقامات عروج را تمام ناکرده
نزول نموده است لاجرم نکرانی فوق همه وقت دامن کیر اوست ومانع توجه او بکلیت بخلق بخلاف

هرکدام ولایت ونبوت را عروجیست وهبوطی

بخلاف صاحب

33

بخلاف صاحب نبوت که مقامات عروج را تمام کرده هبوط فرموده است لهذا بکلیت خود متوجه
دعوت خلق است بحق جل وعلا فافهم فان هذا المعرفة الشریفة وامثالها مما لا یتکلم بها احد باید
دانست که در مراتب عروج چنانچه عنصر خاکی از همه بالاتر میرود ودر منازل هبوط آن عنصر از همه پایان
تر فرود می آید چرا پایان تر فرود نیاید که مکان طبیعی آن از همه پایان تر است وچون از همه پایان تر
فرود آید ناچار دعوت صاحب آن اتم بود وافاده او اکمل باشد بدان ای فرزند چون در طریقه
نقشبندیه ابتدای سیر از قلب بوده که از عالم امر است ابتدای سخن از عالم امر نموده آمد بخلاف
سایر طرق مشایخ کرام که شروع در تزکیه نفس مینمایند وتطهیر قالب میفرمایند بعد ازان در عالم امر
می در آیند الا ما شاء الله تعالی آنجا عروج مینمایند ازانجاست که نهایت دیگران در بدایت
این بزرگواران اندراج یافته است واین اقرب طرق گشته است چه حصول تزکیه وتطهیر
در ضمن این سیر ایشان را بوجه احسن میسر شده است ومسافت کوتاه کشته لاجرم این بزرگواران
سیر عالم خلق را قصدا ضایع داشته اند وبیکاری نشمرده اند بلکه مضر ومانع وصول بمطلوب
تعیین نموده اند زیراکه سالکان طریق تقدم تزکیه بریاضت شاقه ومجاهدات شدیده قطع بادیه
های صورت عالم خلق نموده چون شروع در سیر عالم امر فرمایند ودر انجذاب قلبی والتذاذ روحی

ابتداء سیر از قلب بوده

اقتد

باشد که بابی انجذاب قناعت کنند و بابی التذاذ کفایت ورزند و مظنهٔ لامکانیت این علم دهی
گیرشان شود و شایبهٔ بیچونی آن عالم از بیچون حقیقی باز دارد و دیگر درین مقام سالکی گفته است که سی سال روح
خدای پرستیدم و دیگری گفته که سر استوی و ظهور تنزیه فوق العرش از معارف غامضه است و از بیان
سابق معلوم شده است که آن تنزیه نیز داخل دایرهٔ امکانست تنزیه نهایت نه الحقیقة تشبیه است
بخلاف بزرگان این طریقهٔ علیه که شروع از مقام جذبه مینمایند بعد از التذاذ ترقیات میفرمایند
این انجذاب و التذاذ در ایشان در رنگ ریاضات و مجاهدات است در حق دیگران پس
آنچه دیگران را مانع وصول است این بزرگواران را ممد و معد لامکانیت عالم امر را اعلی
مکانیت تصور نموده بلکه مکان حقیقی توجه میفرمایند و بیچونی آن عالم را اعلی چون دانسته به بیچون
حقیقی ارتقا مینمایند لاجرم بوجد و حال در رنگ دیگران مفتون نمیگردند و بجوز و مویز
این راه بر مثال طفلان گول نمیشوند و تبرکات صوفیه مباهات نمیکنند و بشطحیات مشایخ
افتخار نمی نمایند متوجه احدیت صرف اند و از اسم و صفت جز ذات مقدس نمی خواهند باید دانست
که این عروج که در ما تقدم ذکر یافته است مخصوص محمدی المشرب است که تام الاستعداد
است که از کمالات خواهد حصهٔ عالم امر نصیب کامل دارد چه از عالم صغیر و چه از عالم کبیر و هم

چنینی

34

چنینی از اصول این بحکم آنکه ظلال اسمائی وجوبی است حظ وافر دارد و هم چنینی از اصول این ظلال
که مقام اسما و صفات است و آنکه گفتیم که تام الاستعداد بود زیرا که باشد که بغ[illegible] محمدی المشرب
بود که از کمالات اخفی که نهایت مراتب امر است نیز نصیب داشته باشد اما معاملهٔ اخفی را
بانجام نرساند و بنقطهٔ آخر او منتهی نشود بلکه در ابتدا او در وسط او ماند و چون در اخفی کوتاهی
کند در اصول آن نیز باندازه آن کوتاهی خواهد کرد و کار را بانجام نخواهد رسانید و همچنین نسبت است
در باقی چهار لطائف عالم امر که تمامی استعداد هر مرتبه وابسته بوصول است بنقطهٔ آخر آن مرتبه ابتدا و وسط
از نقص خبر میدهد اگرچه برابر مو از نهایت کوتاهی کند بیت فراق دوست اگر اندکست اندک
نیست درون دیده اگر نیم موست بسیار است و این کوتاهی در اصول و اصول اصول
نیز سرایت خواهد کرد و از وصول بمطلوب باز خواهد داشت و آنکه گفتم که این بیان مخصوص
محمدی المشرب است زیرا که غیر محمدی المشرب کسی باشد که کمال او مقصور بدرجهٔ اولی باشد از درجات
ولایت و مراد از درجهٔ اولی مرتبهٔ قلب و دیگری بود که کمال او مقصور بدرجهٔ ثانی بود از
درجات ولایت که مقام روح است و شخصی ثالث باشد که نهایت عروج کمالات او تا درجهٔ
ثالث بود که مقام سر است و شخصی رابع بود که نهایت کمال او تا درجهٔ رابع باشد که مقام

زیرا که غیری محمد المشرب

درجهٔ اولی را تجلی صفات فعال است

هر درجه از درجات ولایت زیر قدم نبی است

خفی است و درجهٔ اولی را مناسبت تجلی صفات افعال است و درجهٔ ثانیه را تجلی صفات ثبوتیهٔ ذاتیه
و درجهٔ ثالث شئون و اعتبارات ذاتیه مناسب است و درجهٔ رابعه بصفات سلبیه که مقام
تقدیس و تنزیه است مناسبت دارد و هر درجه از درجات ولایت زیر قدم نبی است از انبیاء
اولی العزم درجهٔ اول از ولایت زیر قدم حضرت آدم است علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
و رب او صفت التکوین است که منشأ صدور افعال است و درجهٔ ثانیه زیر قدم حضرت ابراهیم است
و حضرت نوح نیز درین مقام مشارکت دارند علی نبینا و علیهما الصلوات و التسلیمات و رب شان
صفت العلم است که اجمع صفات ذاتیه است و درجهٔ ثالث زیر قدم حضرت موسی است علی نبینا و علیه
الصلوة و السلام و رب او از مقام شیونات شان الکلام است و درجهٔ رابع زیر قدم حضرت عیسی است
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام و رب او از صفات سلبیه است نه ثبوتیه که موطن تقدس است و تنزیه
و اکثر ملائکهٔ کرام علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام درین موطن مشارکت بحضرت عیسی دارند و
شان عظیم ایشان را درین مقام حاصل است و درجهٔ خامس زیر قدم خاتم الرسل است علیه و علیهم
الصلوات و التسلیمات و رب او علیه الصلوة و السلام رب الارباب که جامع جمیع صفات و شیونات
و تقدیسات و تنزیهات است و مرکز دایرهٔ این کمالات است و در مرتبهٔ صفات و شیونات بغیر از ان

رب جامع

35

رب جامع شان العلم مناسبت است که این شان عظیم الشان جامع جمیع کمالات است و بهمین مناسبت
ملت او علیه الصلوة و السلام ملت حضرت ابراهیم گشت و قبلهٔ او قبلهٔ او علیهما الصلوات و التسلیمات
باید دانست که تفاضل اقدام ولایت نه باعتبار تقدم و تاخر درجات است تا صاحب اخفی افضل
باشد از دیگران و علی هذا القیاس بلکه باعتبار قرب و بعد است از اصل و طی منازل درجات ظلال
کثرةً و قلةً پس روا بود که صاحب قلب باعتبار باصل افضل باشد از صاحب اخفی که آن
قرب پیدا نکرده است کیف و ولایة النبی التی فی الدرجة الاولی من الولایة افضل قطعا من ولایة
الولی الذی فی الدرجة الاخری پوشیده نماند که سلوک لطایف به ترتیب مذکور که از قلب بروح
روند و از روح بسر و از سر بخفی و از خفی باخفی نیز مخصوص بمجددی المشرب است که بترتیب این تجلیات
عالم امر را تمام ساخته به ترتیب در اصول اینها سیر می نماید بعد از ان در اصول اصول همین
ترتیب را مرعی داشته کار را بانجام میرسانند و این راه به ترتیب مذکور شاه راه است مر وصول را
و صراط مستقیم است مر متوجهان احدیت را بخلاف ولایات دیگر که در انجا گویا از هر درجه نفیی
کرده اند و بمطلوب رسانیده اند مثلا از مقام قلب نفیی کرده و بصفات افعال که اصل اصل
اوست رسانیده و همچنین از مقام روح گویا نفیی کرده اند و بصفات ذاتیه رسانیده و علی

هذا القیاس و شک نیست که افعال و صفات او تعالی از ذات او منفک نیست اگر انفکاک است
در ظلال است پس دران موطن و اصلان افعال و صفات را نیز نصیبی از تجلیات ذات بیچون تعالی
و تقدس حاصل خواهد شد چنانچه صاحب اخفی بعد از تمامی کار این دولت میسر خواهد شد اگرچه تفاوت
باعتبار علو و سفل باقی خواهد ماند و صاحب قلب بصاحب اخفی برابری نخواهد جست اما اینجا غلط
نکنی که این تفاوت درمیان اولیا بایکدیگر متصور است که صاحب ولایت قلب دونست از صاحب
ولایت اخفی بعد از وصول هر دو بمرتبهٔ کمال اما اولیا را نسبت بانبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
این تفاوت مفقود است زیراکه ولایت نبی که از مقام قلب ناشی شده است افضل است از ولایت
ولی که از مقام اخفی ناشی گشته اگرچه آن ولی کمالات اخفی را بانجام رسانیده باشد و سر این صاحب
ولایت همیشه زیر قدم نبی آن ولایت است قال الله سبحانه و تعالی و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا
المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون آری این تفاوت درمیان انبیا
بایکدیگر متصور است و صاحب علو افضل است از صاحب سفل لیکن این تفاوت در انبیا علیهم
الصلوات والتسلیمات نیز تا آخر دایرهٔ کمالات عام امر است بعد از ان تفاضل مربوط باین علو و سفل
نسبت تواند بود که صاحب این سفل دران موطن افضل باشد از صاحب این علو کما شاهدنا التفاوت

فی ذلک

36

فی ذلک الموطن بین موسی و عیسی علی نبینا و علیهما الصلوات والتسلیمات فان موسی ثمه جسیم و ذو شان
عظیم بس بعیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام تلک الجسامة و الشان فعلمنا ان التفاوت فی ذلک
الموطن بامر آخر وراء ذلک العلو و السفل و ما انا ابینه من بعد مفصلا ان شاء الله تعالی بحسن توفیقه
و کمال منه و کرمه تعالی و کذلک وجدنا التفاوت بین خلیل الرحمن و سائر الانبیاء غیر خاتم الرسل
علیهم الصلوات والتسلیمات فی الکمالات التی یتعلق بحقیقة الکعبة الربانیة التی هی فوق جمیع الحقایق
البشریة والملکیة فان الخلیل ثمه شانا عظیما و مرتبة رفیعة لم یتیسر لاحد ذلک الشان و الرتبة
درین مقام شک نه که منصب مقام ظهور سرادقات عظمت و کبریایی است کمالات مرکز آن مقام که مقام
اجمالست نصیب خاتم الرسل است و باقی همه بتفصیل بحضرت خلیل مسلم هر که دیگر است در اینجا طفیلی
ایشان است از انبیا و کمل اولیا علیهم الصلوات والتسلیمات ما نا که حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات تفصیل آن اجمال طلب فرموده اند آنجا که تشبیه داده اند صلوات و برکات مسئولهٔ
خود را بصلوات و برکات حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و درین فقیر ظاهر ساخته
اند بعد از مضی هزار سال آن تفصیل ایشان را نیز میسر شد و مسئول مستجاب گشت الحمد لله سبحانه
علی ذلک و علی جمیع نعمائه و کمالات آن مقام لی فوق کمالات ولایت و کمالات نبوت و رسالت است چرا فوق

نباشد که آن حقیقت مسجود الیه است مر انبیای کرام و ملائکهٔ عظام را علیهم الصلوات والتحیات و
آنچه این فقیر در رسالهٔ مبدأ و معاد نوشته است که حقیقت محمدی از مقام خود عروج نموده بمقام حقیقت
کعبه که فوق اوست رسیده متحد گردد و حقیقت محمدی حقیقت احمدی نام یابد آن حقیقت کعبه
همان ظلی از ظلال این حقیقت بوده که در وقت عدم ظهور این حقیقت همان را حقیقت انگاشته
این اشتباه بسیار واقع میشود که ظل را در وقت عدم ظهور اصل اصل می انگارد و بحقیقت می نامد
ازینجاست که یک مقام چند مرتبه ظاهر میشود سر ش آنست که ظهورات آن مقام باعتبار ظلال آن مقام است
فی الحقیقت حقیقت آن مقام همانست که در مرتبهٔ آخر ظاهر شده است اگر گویند از کجا معلوم شود که این
مرتبهٔ آخر ظهورات اوست تا بحقیقت دانسته شود گویم که حصول علم بظلیت ظهورات سابق شاهد
عدل است بر آخریت آن ظهور چه این علم در وقت ظهورات سابق حاصل نیست بلکه هر ظهور را حقیقت
میدانند و هیچ یکی را ظل نمی انگارد اگرچه نداند که اختلاف این حقایق از کجا آمده است فافهم ای فرزندی
از معارف سابق معلوم باشد که کمالاتی که بعالم امر تعلق دارند مقامات اند و معارج مر کمالاتی را که بعالم
خلق متعلق اند و کمالات اولی از ظلیت خالی نیستند و مخصوص اند بمقامات ولایت و کمالات ثانیه
از شایبهٔ ظلیت که مناسب ظهورات این نشأ دنیویه اند بر آمده اند و از مقامات نبوت نصیب کاملی

یافته

37

یافته پس طریقت و حقیقت که بولایت مربوط اند خادمان باشند مر شریعت را که ناشی از مرتبهٔ
نبوت است و ولایت را زینت باشد مر عروج نبوت را ازین بیان معلوم شد که سیری که اکابر نقشبندیه
قدس الله تعالی اسرارهم اختیار کرده اند و ابتدای آن از عالم امر نموده اولی و انسب است چه ترقی از ادنی
که عالم امر است باعلی که عالم خلق است باید نمود نه از اعلی بادنی چه توان کرد این معما را بهمه
نگشوده اند دیگران بصورت نظر انداخته عالم خلق را پست دیده شروع از پستی به بلندی صوری
ارتقا نموده اند ندانسته اند که حقیقت کار دیگرگون است و پستی فی الحقیقة بلندی است و بلندی
پستی بلی نقطهٔ آخر که عالم خلق است نزدیک افتاده به نقطهٔ اولی که اصل الاصول است این قرب
نقطهٔ دیگر را میسر نشده است که مستحق کرامت کنه کار زند این دید مقتبس از مشکوة نبوت است
ارباب ولایت ازین معرفت قلیل النصیب اند انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات شروع سیر از عالم
امر نموده اند و از حقیقت بشریعت آمده اند غایت ما فی الباب اولیای کمل را که سیر ایشان موافق
سیر انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات افتاده است در ابتدای صورت شریعت است و در وسط طریقت
و حقیقت که بولایت تعلق دارند و مناسب امر اند و در آخر حقیقت شریعت است که ثمرهٔ نبوت است
پس مقرر شد که حصول طریقت و حقیقت مقدمه است مر حصول حقیقت شریعت را پس بدایت

اولیاء کمل و بدایت انبیاء مرسل حقیقت شد و نهایت هر دو شان شریعت فلا معنی لقول قال بدایت
الاولیاء نهایت الانبیاء و از بدایت اولیاء و نهایت انبیاء شریعت خواسته آری آن بیچاره چون
از حقیقت کار آگاهی نداشت لاجرم بایں شطح تکلم نمود این معارف را هر چند کسی نگفته است بلکه اکثری
برعکس آن گفته اند و مستبعد از ادراک است اما منصفی که جانب بزرگی انبیاء را علیهم الصلوات والتسلیمات
ملاحظه نماید و عظمت شریعت بروی مستولی بود محتمل که قبول این اسرار غامضه فرماید و این قبول را
وسیلهٔ زیادتی ایمان خود نماید ای فرزند می شنو که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات دعوت را مقصور
بعالم خلق ساخته اند بنی الاسلام علی خمس و چون قلب را مناسبت بعالم خلق بیشتر بوده بتصدیق
او نیز دعوت فرموده اند و از ماوراء قلب سخن نفرموده اند و آن را الا مطروح فی الطریق ساخته
و از مقاصد شمرده اند بلی تنعمات بهشت و آلام دوزخ و دولت دیدار و بی دولتی حرمان وابسته
بعالم خلق است عالم امر را بآن تعلق نیست دیگر هر عملی که فرض و واجب و سنت است اتیان آن
بقالب تعلق دارد که از عالم خلق است و آنچه نصیب عالم امر است از اعمال نافله است پس قربی که
ثمرهٔ اداء این اعمال است باندازهٔ اعمال خواهد بود پس ناچار قربی که ثمرهٔ فرایض است نصیب
عالم خلق است باشد بل و قربی که ثمرهٔ اداء نوافل است نصیب عالم امر باشد و شک نیست که نفل را باندازهٔ

فرض

فرض هیچ اعتدادی نیست لاشکی حکم قطره داشت نسبت بدریای محیط بلکه نفل را باندازهٔ سنت
نیز هیچ نسبت نیست اگرچه در میان سنت و فرض نیز نسبت قطره و دریاست پس تفاوت در میان
دو قرب ازینجا قیاس باید کرد و مزیت عالم خلق را بر عالم امر ازین تفاوت باید دانست اکثر خلایق
چون ازین معنی نصیبی ندارند فرایض را خراب ساخته در ترویج نوافل می کوشند صوفیهٔ خام ذکر و فکر را
اهم مهام داشته در اتیان فرایض و سنن مساهلات می نمایند و اربعینات ریاضات را اختیار نموده
ترک جمعه و جماعات کنند نمیدانند که اداء یک فرایض بجماعت از هزاران اربعین ایشان بهتر است
آری ذکر و فکر با مراعات آداب شرعیه بهتر و مهم تر است و علماء بی سرانجام نیز در ترویج نوافل سعی
دارند و فرایض را خراب و ابتر میسازند مثلا نماز عاشوره را که از حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة
والسلام بصحت نه پیوسته است بجماعت و جمعیت تمام می گزارند و حال آنکه میدانند که روایات فقه
بکراهت جماعهٔ نافله ناطق است و در اداء فرایض کسل می ورزند کم است که فرض را در وقت
مستحب ادا نمایند بلکه از اصل وقت هم تجاوز میکنند و بجماعت نیز چندانی تقید ندارند به یک
کس یا دو کس در جماعت قناعت دارند بلکه بسا است که به تنهایی کفایت کنند هرگاه مقتدا
یان اسلام این معامله نمایند از عوام چه گویند از شومی این عمل ضعف در اسلام پیدا است و از ظلمت

این کردار هوا و بدعت هویداست بیت اندکی بیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه
سخن بسیار است و ایضا اداء نوافل قرب ظلی از ظلال می بخشد و اداء فرایض قرب اصل که شایبهٔ
ظلیت ندارد مگر نوافل که برای تکمیل فرایض ادا کرده شود آن نیز ممد قرب اصل است و از ملحقات
فرض پس ناچار اداء فرایض مناسب عالم خلق بود که با اصل متوجه است و اداء نوافل مناسب عالم
امر او پیش بظل است فرایض هم هرچند قرب اصل می بخشند اما افضل و اکمل آنها صلوة است
چنانچه الصلوة معراج المؤمن شنیده باشی و اقرب مایکون العبد من الرب فی الصلوة و وقت
خاص که حضرت پیغمبر را بوده علیه الصلوة والسلام که تعبیر از آن بلی مع الله وقت فرموده نزد
فقیر در نماز بوده نماز بوده است که مکفر سیئات است و نماز است که نهی از فحشا و منکر می فرماید
و نماز است که پیغمبر علیه الصلوة والسلام راحت خود را در آن می جوید آنجا که میفرماید ارحنی یا بلال
و نماز است که ستون دین آمده است و نماز است که فاروق اسلام و کفر گشته بر سر اصل سخن
رویم و از مرتبهٔ عالم خلق بر عالم امر گوئیم که عالم امر اینجا حظ خود را فرا گرفته است و مشاهده و معاینه
حاصل کرده فردا در آخرت معامله بعالم خلق افتد و رؤیة بلاکیف او را میسر آید و ایضا متعلق
مشاهده ظلی است از ظلال وجوب و مرئی در آخرت واجب الوجود پس هر قدر فرق که در میان مشاهده

ورؤیت

39

و رؤیت است و در میان ظلیت و اصالت همان قدر فرق در میان عالم امر و عالم خلق باید
و نیز بدان که مشاهده ثمرهٔ ولایت است و رؤیت ثمرهٔ نبوت که بتبعیت انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات عام متابعان را نیز میسر خواهد شد و از اینجا تفاوت در میان ولایت و نبوت نیز
دریاب هر عارفی را که بعالم امر مناسبت بیشتر باشد قدم او در کمالات ولایت زیاده تر خواهد بود
و هر کرا بعالم خلق بیشتر مناسبت است قدم او در کمالات نبوت افزون تر از اینجاست که حضرت عیسی
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در ولایت قدم بیشتر دارند و حضرت موسی را قدم در نبوت زیاده
تر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چه جانب امر در حضرت عیسی غالب است لهذا ملحق بروحانیان گشت
و جانب خلق در حضرت موسی غالب علی نبینا و علیه الصلوة والسلام لهذا بمشاهده اکتفا ننموده
طلب رؤیت بصر فرموده این است بیان سبب تفاوت اقدام انبیا در کمالات نبوت که در ما
تقدم وعده بیان آن نموده بودم نه علو بعض لطایف و سفل آن که در تفاوت کمالات
ولایت معتبر است ٭ والله سبحانه الملهم للصواب ای فرزند چون علوم نبوت که شرایع
و احکام است تعلق بقالب بیشتر داشت و انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات نیز مناسبت بعالم خلق
بیشتر بوده از اینجا کمال برده اند که نبوت عبارت از نزول بدعوت خلق است بعد از عروج بمقامات

قرب که بولایت تعلق دارند ندانسته اند که نهایت عروج و غایت قرب درین موطن است قربی
که سابق حاصل شده بود ظلی از ظلال این قرب بوده که بصورت بعد متصور میگردد عروجی که اول
میسر شده عکسی از عکوس این عروج بوده که بظاهر نزول می نماید نمی بینی که مرکز دایره را ابعد نقطه است
نسبت بمحیط دایره و حال آنکه فی الحقیقة هیچ نقطه اقرب بمحیط نیست از نقطه مرکز زیرا که
محیط تفصیل آن نقطه اجمال است و این نسبت نقطه دیگر را میسر نشده است عوام صورت بینی این
قرب را نتوانند دریافت حکم بابعدیت آن نقطه می نمایند و حکم اقربیت آن نقطه را جاهل
مرکب تصور میکنند و حاکم این حکم را بتجهیل و تحمیق می نمایند والله المستعان علی ما تصفون باید
دانست که مطمئنه بعد از حصول شرح صدر که از لوازم کمالات ولایت کبری است از مقام خود
عروج فرموده بر تخت صدر ارتقا می نماید و آنجا تمکن سلطنت پیدا می کند و استیلا بر ممالک قرب
می فرماید این تخت صدر فی الحقیقت فوق جمیع مقامات عروج مرتبه ولایت کبری است بر آینده
این تخت را نظر با بطن بطون نفوذ میکند و بغیب الغیب سرایت می نماید بلی کسی که بارفع
امکنه صعود فرماید او را با بعد ابعاد نفوذ خواهد بود و بعد از تمکن این مطمئنه عقل نیز
از مقام خود بر آمده باو ملحق خواهد شد و عقل معاد نام خواهد یافت و هر دو باتفاق بلکه باتحاد

متوجه کار

متوجه کار خود خواهند بود ای فرزند این مطمئنه را کنجایش مخالفت نمانده است و مجال سرکشی نه
بکلیت خود متوجه مطلوب است و بتمامی گرفتار مقصود همتش جز برضاء پروردگار نیست جل سلطانه
و مطلبش جز طاعت و عبادت او تعالی نه سبحان الله اماره که بدترین اول خلایق بوده بعد از
اطمینان و حصول رضاء حضرت سبحان رئیس لطایف عالم امر گشته است و رأس اقران خود شده
بلی مخبر صادق فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام
اذا فقهوا بعد ازین اگر صورت خلاف و سرکشی است منشا آن طبایع مختلفه عناصر اربعه است
که اجزاء قالب اند اگر قوت غضبیه است ازانجا ناشی است و اگر شهویه است هم ازانجا و اگر حرص
و شره است هم ازانجا خاسته است و اگر خست و دنائت است هم ازانجا نمی بینی سایر حیوانات
که نفس اماره ندارند این اوصاف رذایل در آنها بروجه اتم و اکمل حاصل است پس تواند بود
که مراد از جهاد اکبر که حضرت پیغمبر فرموده علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات رجعنا من الجهاد
الاصغر الی الجهاد الاکبر جهاد با قالب بود نه جهاد با نفس کما قیل که نفس با طمینان رسیده
است و راضی و مرضی گشته پس صورت خلاف و سرکشی ازوی نیز متصور نباشد
و صورت خلاف و سرکشی از اجزاء قالب عبارت از ارادهٔ ترک اولی است و ارتکاب امور

ارتکاب ۴

مرخصه و ترک عزیمت نه ارادهٔ اشیاء محرمه و ترک فرایض و واجبات که آن در حق او نصیب
اعدا گشته است ای فرزند هر چند کمالات عناصر اربعه فوق کمالات مطمئنه است چنانکه گذشت اما
مطمئنه بواسطه آنکه مناسبت بمقام ولایت دارد و ملحق بعالم امر گشته است صاحب سکر است
و در مقام استغراق لاجرم مجال مخالفت در وی نمانده و عناصر را چون که مناسبت بمقام نبوت
برگشته است صحو در ایشان غالب است ناچار صورت مخالفت را در ایشان باقی مانده اند
از برای تحصیل بعضی منافع و فواید که بآن مربوط است فافهم باید دانست که منصب
نبوت ختم بر خاتم الرسل شده است علیه الصلوة والسلام اما از کمالات آن منصب بطریق تبعیت
متابعان او را نصیب کامل است این کمالات در طبقهٔ صحابه بیشتر است و در تابعان و تبع
تابعین نیز از این دولت بر سبیل قلت سرایت کرده است بعد از آن رو باستتار آورده است
و غلبهٔ کمالات ولایت ظلی جلوه گر گشته است اما امید است که بعد از مضی الف این دولت از
سر تازه گردد و غلبه و شیوع پیدا کند و کمالات اصلی رو بظهور آرند و ظلی استتار پیدا کنند و حضرت
مهدی علیه الرضوان بظاهر و باطن مروج این نسبت علیه باشند ای فرزند تابع کامل نبی علیه
و علی آله الصلوة والسلام چون به تبعیت کمالات مقام نبوت را تمام کند اگر از اهل مناصب است

بلمنصب

بمنصب امامتش سرافراز میسازند و چون کمالات ولایت کبری را تمام کند و از اهل منصب
باشد بمنصب خلافتش مشرف میسازند و از مقامات کمالات ظلی مناسب منصب امامت منصب
قطب ارشاد است و مناسب منصب خلافت منصب قطب مدار گویا این دو مقام که در تحت
اند از ظلال آن دو مقام اند که در فوق اند و غوث نزد شیخ محی الدین ابن العربی همان قطب
مدار است غوثیت منصب علیحده نیست و آنچه معتقد فقیر است آنست که غوث غیر قطب مدار
است قطب مدار از وی در بعضی امور مدد میخواهد و در نصب مناصب ابدال او را نیز دخل است
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم تو مثل علوم و معارفی که مناسب مقام نبوت
است و ولایت آن نبوت شرایع انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات و چون در اقدام تفاوت است
در شرایع نیز باندازهٔ آن تفاوت اختلاف پیدا آمده است و معارفی که مناسب مقام ولایت اولیاست
شطحیات مشایخ است آن تفاوت و علومی که از توحید و اتحاد خبر میدهد و از احاطه و سریان انبا
نماید و از قرب و معیت نشان بخشد و از مرآتیت و ظلیت شعار فرماید و شهود و مشاهده اثبات
کند بالجمله معارف انبیا کتاب و سنت است و معارف اولیاء فصوص و فتوحات مکیه مصراع چه نسبت
کن ز گلستان من بهار مرا ولایت اولیاء بقرب حق برد و ولایت انبیا تا آن اقربیت

او تعالی نماید و ولایت اولیا دلالت بر شهود نماید و ولایت انبیاء نسبت مجهول الکیفیة اثبات فرماید و
ولایت اولیاء اقربیت را نشناسد که چیست و جهالت را نداند که کدام است و ولایت انبیا با وجود
اقربیت قرب را عین بعد داند و شهود را نفس غیب شمرد مصراع گر بگویم شرح این بی حد شود ای فرزند
سخن را در بیان کمالات نبوت و مزیت آن بر ولایت و فرق در میان ولایات سه گانه که ولایت صغری و
ولایت کبری و ولایت علیا است و معارف مناسبه هر کدام و محال متعلقه هر یک طویل الذیل ساخت
و فقره‌ای مکرره و متکثره در بیان این معنی اندراج نموده تا بود که از کمال غرابت از استبعاد افهام بر آید
و از مظان انکار رو ار رهد این علوم کشفی است و ضروری نه استدلالی و نظری ذکر بعضی مقدمات از برای
تنبیه است و تقریب با فهام عوام بلکه تنبیه و تشریح است برای ادراک خواص انام انست بیان طرقی
که حضرت حق سبحانه و تعالی این حقیر را بآن طریق ممتاز ساخته است از بدایت تا نهایت و بنیاد این نسبت
نقشبندیه است که متضمن اندراج نهایت در بدایت است برین بنیاد عمارتها ساخته اند و کوشکها
بنا فرموده اگر این بنیاد نمی بود معامله تا بانجا نمی فرود ای فرزند تخم از بخارا و سمرقند آورده در زمین
هند که مایه اش از خاک یثرب و بطحا است کشتند و آب فضل سالها از سراب داشتند و تربیت
احسان مربی ساختند چون آن کشت و کار بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید الحمد لله الذی هدانا

لهذا

لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق باید دانست که سلوک این طریق
علا مربوط است برابطه محبت شیخ مقتدا که بسیر مرادی پای این راه رفته باشد و بقوت انجذاب پای
کمالات منصبغ گشته نظر او شافی امراض قلبیه است و توجه او دافع علل معنویه است صاحب این کمالات
امام وقت است و خلیفه روزگار اقطاب و بدلا بظلال مقامات او خرسندند و اوتاد و نجباء از بحار
کمالات او بقطره قانع نور هدایت و ارشاد او در رنگ نور آفتاب بیخو است او بر همه کس فایض
است فکیف که بجو زهد هر چند که خواهش او در اختیار او نباشد چه بس است که طلب خواهش امری
نماید و آن خواهش در وی پیدا نشود و لازم نیست که جامهٔ نور او مستند شوند و بتوسل او رشد
پیدا کنند این معنی را بدانند بلکه بسیار است که اصل هدایت و رشد خود را نیز کما ینبغی ندا
نند مع ذلک بکمالات شیخ مقتدا متحقق شوند و عالمی را هدایت نمایند چه علم همه را نفید اند
و معرفت تفصیل سیر مقامات همه را نمی بخشند آری شیخ که مدار بنا خصوصیت طریقی از طرق
وصول منوط بوجود شریف اوست البته صاحب علم است و از تفصیل سیر آگاه دیگر از العلم او
کفایت نموده بتوسط او بمرتبه کمال و تکمیل میرسانند و بفنا و بقا مشرف میسازند خاص کنند
بندهٔ مصلحت عام را افاده و استفاده ما انعکاسی و انصباغی است مرید برابطه محبت شیخ

مقتدا دارند و ساعةً فساعةً برنگ او منصبغ میگردد و بطریق انعکاس با نوار او منور میشود
درینصورت علم چه درکار بود هم در افاده و هم در استفاده خربزه که بتابش خورشید ساعت فساعت
پخته میگردد و بر و رتمام می پزد چه درکار است که او را علم بر پختگی خود بود و یا آفتاب داند که او را
پخته میسازد آری علم از برای سلوک و تسلیک اختیاری درکار است که بسلاسل دیگر مربوطاست
و در طریقهٔ ما که طریقهٔ اصحاب کرام است علیهم الرضوان علم بسلوک و تسلیک هیچ درکار نیست هرچند
شیخ مقتدا که همچو بانی این طریقه است بکمال علم و وفور معرفت متحقق است پس ناچار درین طریق
عالی در حق وصول احیا و اموات و صبیان و شیوخ و جوان و کهول مساوی باشند که برابطهٔ
محبت و یا بتوجه صاحب دولت بمنتهای مقاصد برسند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو
الفضل عظیم اما بدانند که منتهی هرچند صاحب علم نبود اما از ظهور خوارق چاره نباشد گاه باشد
او را در ان ظهور اختیار نبود بلکه بسیاست که ظهور آن نیز نباشد مردم از وی خوارق بینند و او را
ازان اطلاع نه و آنکه گفته شد که منتهی صاحب علم نبود مراد از عدم علم علم تفصیل احوال
است نه عدم علم مطلقا بحیثیتی که از احوال خود هیچ نفهمد کما مرت الاشارة الیه و این نور
هدایت او در مریدان او بی واسطه و بواسطه و بوسایط تا زمانی ساریست که طریقهٔ مخصوصه

ادرا

ادرا بلوث تغیرات و تبدیلات ملوث ساخته اند و بالحاق مخترعات و مبتدعات خراب
نگردانیده ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم عجب آنکه جماعهٔ ازینها این تبدیلات
را تکمیلات آن طریقه گمان می برند و آن الحاقات را تتمیمات آن نسبت تصور مینمایند نمیدانند
که تتمیم و تکمیل کار ربی برا جامی نیست و الحاق و اختراع فراخور هر بر سر ترکی نی
هزار نکتهٔ باریکتر ز مو اینجاست نه هر که سر بتراشد قلندری داند نور سنت سنیه را علی
صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ظلمات بدعتها مستور ساخته اند و رونق ملت مصطفویه
را علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة کدورات امور محدثه ضایع گردانیده عجب‌تر آنکه
جمعی آن محدثات را امور مستحسنه میدانند و آن بدعتها را حسنات می انگارند و تکمیل
دین و تتمیم ملت ازان حسنات می جویند و در اتیان آن امور ترغیبات می نمایند هداهم
الله سبحانه سواء الصراط مگر نمیدانند که دین پیش ازین محدثات کامل شده بود و نعمت
تمام گشته و رضای حضرت حق سبحانه و تعالی بحصول پیوسته کما قال الله تعالی الیوم اکملت
لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا پس کمال دین ازین محدثات جستن
فی الحقیقة انکار نمودن است بمقتضای این کریمه بیت اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم

که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است علمای مجتهدین اظهار احکام دین فرموده اند نه احداث
ما لیس منه پس احکام اجتهادیه از امور محدثه نباشند بلکه از اصول دین بوند لان الاصل الرابع
هو القیاس ای فرزند معرفتی در رسالهٔ مبدا و معاد در باب افاده و استفاده که بقطب ارشاد
تعلق دارد نوشته است چون مناسبت با این مقام داشت و سودمند بوده این معرفت را درین مکتوب
نیز نوشته از این اعتبار نمایند قطب ارشاد که جامع کمالات فردیه نیز باشد بسیار عزیز الوجود است
و بعد از قرون بسیار و ازمنهٔ بی شمار این قسم گوهری بظهور می آید و عالم ظلمانی از نور ظهور
او نورانی میگردد و نور ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز فرش
هر کس را که رشد و هدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه او می آید و از و مستفاد میگردد
بی توسط او هیچ کس باین دولت نمیرسد مثلا نور هدایت او در رنگ دریای محیط تمام عالم را
فرو گرفته است و آن دریا گویا منجمد است اصلا حرکت ندارد و همچنین شخصی که متوجه آن بزرگ است
و با او اخلاص دارد یا آنکه آن بزرگ متوجه حال طالب شده در وقت توجه گویا روزنی
در دل طالب گشاده میشود و از آن راه بقدر توجه و اخلاص از آن دریا سیراب میگردد و همچنین
شخصی که متوجه ذکر الهی است جل شانه و بآن عزیز اصلا متوجه نیست نه از آن کار بلکه اورا

نمی‌شناسد

نمی شناسد

بهیچ قسم افاده آنجا هم حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از صورت ثانیه است اما
شخصی که منکر آن بزرگ است یا آن بزرگ ازو در بار است هر چند بذکر الهی تعالی و تقدس
مشغول است اما از حقیقت رشد و هدایت محروم است همان انکار و آزار سد راه فیض
او میگردد بی آنکه آن عزیز متوجه عدم افادهٔ او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت هدایت از وی
مفقود است صورت رشد است صورت بی معنی قلیل النفع است و جماعهٔ که اخلاص و محبت
بآن عزیز دارند هر چند از توجه مذکور و ذکر الهی تعالی جل شانه خالی باشند نیز ایشان را بواسطهٔ
محبت مجرد نور رشد و هدایت میرسد و لیکن هذه المعرفة آخر المکتوب است بس کنم خود
زیرکان را این بس است بانگی دو کردم اگر در ده کس است الحمد لله رب العالمین الرحمن
الرحیم اولا و آخرا والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله دائما و سرمدا مکتوب دویست و شصت
و یکم بسیادت مآب میر محمد نعمان صدور یافت در بیان فضایل نماز و کمالات مخصوصه
در ضمن آن معارف بلند و حقایق ارجمند بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی
اعزی ارشده الله تعالی سبحانه باد که نماز رکن دوم است از ارکان پنجگانهٔ اسلام و جامع عبادات
است جزو یست که از جامعیت حکم کل پیدا کرده است و فوق جمیع مقربات اعمال آمده دولت

رؤیت که سرور عالمیان را علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات در شب معراج در بهشت میسر شده
بود بعد از نزول در دنیا مناسب این نشأه آن دولت ایشان را در نماز میسر شد لهذا فرموده علیه
وعلی آله الصلوات والتسلیمات الصلوة معراج المؤمن ونیز فرموده علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوة وکمل تابعان او را علیه وعلیهم الصلوات والتحیات
ازان دولت درین نشأه در نماز حظ وافر است ونصیب کامل اگرچه رؤیت نیست که این نشأه
از ان ابا نماید اگر نماز گزاردن نمی فرمود نقاب از چهرهٔ مقصود که میکشود وطالب را بمطلوب که دلالت
می نمود نماز است که لذت بخش غمگساران است نماز است که راحت ده بیماران است ارحنی
یا بلال رمزیست ازین ماجرا وقرة عینی فی الصلوة اشاره است باین متمنا اذواق ومواجید و
علوم ومعارف واحوال ومقامات وانوار والوان وتلوینات وتمکینات وتجلیات متکیفه وغیر متکیفه
وظهورات متلونه وغیر متلونه هرچه ازینها در بیرون نماز میسر شود وبی آگاهی از حقیقت نماز رو
دهد منشأ آن ظلال وامثال است بلکه ناشی از وهم وخیال مصلی که از حقیقت نماز آگاه است
در وقت ادای صلوة گویا از نشأه دنیوی می برآید ودر نشأه اخروی می درآید لاجرم درینوقت
دولتی که مخصوص باخرت است نصیبی ازان فرا میگیرد وحظی از اصل بی شائبهٔ ظلیت بدست می آرد

چون نشأه

چون نشأه دنیوی مقصور بر کمالات ظلی است معامله که بیرون ظلال است مخصوص باخرت است
پس از معراج چاره نبود وآن نماز است در حق مؤمنان این دولت مخصوص باین امت است
که بتبعیت پیغمبر خود علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات که در شب معراج از دنیا باخرت رفت وببهشت
درآمده وبدولت رؤیت مشرف شد باین کمال مشرف گشتند وباین سعادت مستسعد شدند
اللهم اجزه عنا ما هو اهله واجزه عنا افضل ما جزیت نبیا عن امته واجز الانبیاء کلهم خیرا
فانهم دعاة الخلق الی الله سبحانه وهداتهم الی لقاء الله تعالی جمعی را ازین طایفه که بحقیقت
نماز آگاه نیافتند وبکمالات مخصوصهٔ آن اطلاع نبخشیدند معالجات امراض خود را از امور دیگر
جستند وحصول مرادات خود را باشیاء دیگر مربوط ساختند بلکه گروهی ازانها نماز را دور از
کار دانسته مبنای آن را بر غیر وغیریت داشتند وصوم را از صلوة افضل انگاشتند صاحب
فتوحات مکیه می گوید که در صوم که ترک اکل وشرب است بصفت صمدیت متحقق شدن است
ودر نماز بغیر وغیریت آمدن وعابد ومعبود دانستن وهو کما تری مبنی علی مسئلة التوحید الوجو
دی الذی هو من احوال السکر وهمه از عدم آگاهی حقیقت نماز است که جمع غفیر ازین طایفه
تسکین اضطراب خود را از سماع ونغمه ووجد وتواجد جستند ومطلوب خود را در پرده

های نغمه مطالعه نمودند لاجرم رقص و رقاصی را دین خود گرفتند با آنکه شنیده باشند ما جعل الله فی الحرام
شفاءً بلی الغریق یتعلق بکل حشیش و حب الشیء یعمی و یصم اگر شمه از حقیقت کمالات صلوة
برایشان منکشف شدی هرگز دم از سماع و نغمه نه زدندی و یاد وجد و تواجد نکردندی چون
ندیدند حقیقت راه فسانه زدند ای برادر هر قدر فرق که در نماز و نغمه است همان قدر فرق
در میان کمالاتی که منشأ آن نماز است و کمالاتی که منشأ آن نغمه است بدان که العاقل تکفیه
الاشارة این کمالیست که بعد از هزار سال بوجود آمده است و آخریتی است که برنگ اولیت
برآمده مگر ازینجا فرموده علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اولهم خیر ام آخرهم نفرموده اولهم
خیر ام اوسطهم چه مناسبت آخر را باول بیشتر دیده که محل تردد گشته و در حدیث دیگر فرموده
علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات بهترین این امت اول اوست یا آخر و درمیان آن کدر
است آری در متأخران این امت اگرچه علو نسبت است اما قلیل است بل اقل و در متوسطان
هرچند نسبت بآن علو نیست لیکن کثیر است بل اکثر و لکل وجهة کمیة و کیفیة اما اقلیت آن
نسبت متأخران را بدرجات علیا رسانیده و باسابقان مناسبت داده و مبشر ساخته قال
علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات الاسلام بدأ غریبا و سیعود کما بدأ للغرباء و ترویج اقلیت

این امت

این امت از بدایت الف ثانی است از ارتحال آن سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات
زیرا که مضی الف را خاصیتی است عظیم در تغیر امور و تأثیری اقوی در تبدیل اشیاء و چون درین
امت نسخ و تبدیل نبوده ناچار نسبت سابقان بهمان طراوت و نضارت در متأخران جلوه
گر گشته است و تأیید شریعت و تجدید ملت در الف ثانی فرموده گواه کمال عدل برین معنی حضرت
عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام و حضرت مهدی است علیه الرضوان بیت فیض روح
القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ای برادر این سخن امروز بر اکثر
خلایق گرانست و از افهام اینها دور دور اما اگر بنظر انصاف بیایند علوم شرعیه و علوم مطابقت
و علوم و معارف یکدیگر را موازنه کنند و صحت و سقم احوال را بمطابقت صح
آن ملاحظه نمایند و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت را ببینند که در کدام یکی بیشتر است شاید
از استبعاد برآیند و دیده باشند که فقیر در کتب و رسائل خود نوشته است که طریقت و حقیقت
خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت است اگرچه ولایت آن نبی باشد و نوشته
که کمالات ولایت را نسبت بکمالات نبوت هیچ مقداری نیست کاش حکم قطره داشتی نسبت بدریای
محیط و امثال این بسیار نوشته است خصوصا مکتوبی که بنام فرزندی در بیان طریق نوشته است
آنجا ملاحظه نمایند مقصود ازین گفت و گو اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت

نه تفضیل خود بر دیگران معرفت خدای جل وعلا بر آنکس حرام است که خود را از کافر فرنگ
بهتر داند فکیف از کافر بدین بیت ولی چون سر مرا برداشت از خاک سزد گر بگذرانم سر ز افلاک
من آن خاکم که ابر نوبهاری کند از لطف بر من قطره باری اگر بر روید از تن صد زبانم چو سوسن شکر
لطفش کی توانم بعد از مطالعهٔ این مکتوب اگر شوق بتعلم نماز و حصول بعضی از کمالات مخصوصهٔ آن
در شما پیدا شود و بی آرام سازد بعد از استخاره که متوجه این حدود گردند و نظری از علم بتعلم نماز
صرف نمایند والله سبحانه الهادی الی سبیل الرشاد والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متا
بعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب دویست و شصت و دوم بمولانا
محب علی صدور یافت در بیان آنکه ارتباطی که ماجیست و نسبتی با انعکاسی در قرب و بعد
تفاوت ندارد و ما یناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه که از روی
التفات مرقوم فرموده بودند بوصول آن تبهیج گردید چون منبئ از فرط محبت و کمال اختصاص بوده
ازدیاد فرصت بخشید سخن از وفاء عهد سابق اندراج یافته بود مخدوما هر وصفی که باشند از اوضاع
شریعه محل مضایقه نیست بشرط آنکه رشتهٔ این محبت گسسته نشود بلکه رضا روز بروز قوت پیدا کند
و نایرهٔ این اشتیاق سرد نگردد بلکه ساعةً فساعةً در التهاب نیفزاید چه ارتباط ماجیست و نسبت

انعکاسی

انعکاسی و انصباغی در قرب و بعد تفاوت ندارد مگر در سرعت و بطوء و علم بعضی از خصوصیات
طریق و عدم علم بآن تحقیق این سخن را از خاتمهٔ مکتوبی بنام فرزندی ارشدی در بیان طریق نوشته است
طلب فرمایند نقل آن مکتوب را یاران سیادت پناه اخوی میر محمد نعمان آورده اند از ایشان طلبند
زیاده چه اطناب نماید والسلام مکتوب دویست و شصت و سیوم بجناب معارف آگاهی میان
شیخ تاج صدور یافته در بیان معارف که تعلق بکعبهٔ ربانی دارد و در بیان فضائل صلوتیه
و ما یناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی خبر قدوم مسرت لزوم محبان مشتاق را فرحت
فراوان رسانید لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک رباعی انصاف بده ای فلک مینا فام تا زین دو کدام
خوبتر کرد خرام خورشید جهانتاب تو از جانب شرق یا ماه جهانگرد من از جانب شام چون
قدم رنجه فرموده اند زودتر تشریف آرند که مشتاقان زیر بار انتظار اند و آرزوی استماع اخبار
بیت الله دارند نزد فقیر چنانچه صورت کعبهٔ ربانی مسجود الیها است مر صور خلایق را چه بشر و چه ملک
حقیقت آن نیز مسجود الیها است مر حقایق آن صور را لاجرم آن حقیقت فوق جمیع حقایق آمده
است و کمالات متعلقهٔ آن فوق کمالات متعلقه سایر حقایق گشته گویا این حقیقت برزخ است در میان حقایق
کونی و حقایق الهی جل سلطانه مراد از حقایق الهی سرادقات عظمت و کبریائی داشته که هیچ رنگی

و کیفی بدامان قدس آن نرسیده و هیچ ظلیتی بآن راه نیافته نهایت عروجات دنیوی و ظهورات آن تا منتهای حقایق کونی است نصیبی از حقایق الهی جل سلطانه مخصوص بآخرت است الا در نماز که معراج مؤمن است و در ان معراج که گویا از دنیا بآخرت رفتن است حظی از انچه در آخرت میسر خواهد شد میسر میگردد لاجرم عمدهٔ در حصول این دولت در نماز توجه مصلی است بجهت کعبه که موطن ظهورات حقایق الهی است تعالی و تقدس پس کعبهٔ اگرچه است در دنیا بصورت از دنیاست و فی الحقیقت از آخرت است نماز بتوسط آن نیز این نسبت پیدا کرده است و بصورت و حقیقت جامع دنیا و آخرت گشته و بتحقیق پیوسته است که حالتی که در ادای نماز میسر میشود فوق جمیع حالات است که در بیرون نماز حاصل میشوند چه آن حالات از دایرهٔ ظل نه بر آمده اند هرچند علو پیدا کنند و این حالات نصیبی از اصل دارد و هر قدر فرق که در میان ظل و اصل است همان قدر فرق در میان آن حالات و این حالات باید دانست و مشاهده میکرد که حالتی که بعنایت الله سبحانه در وقت موت رو خواهد داد فوق حالت نماز خواهد بود چه موت از مقربات احوال آخرت است و هرچه بآخرت نزدیکتر است اتم و اکمل است چه اینجا صورت ظهور است و آنجا ظهور حقیقت شتان ما بینهما و همچنین حالتی که بکرم الهی جل سلطانه در برزخ صغری میسر خواهد بود فوق آن حالت خواهد بود که در وقت مرگ میسر شده

بود و همچنین نسبت است برزخ کبری را که روز قیامت است با برزخ صغری که مشهود اینجا اتم و اکمل است و مشهود جنات النعیم نسبت بمشهود برزخ کبری اتمیت و اکملیت دارد و فوق جمیع اینها آن موطن است که مخبر صادق علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات از ان خبر داده و فرموده ان لله جنة لیس فیها حور و لا قصور یتجلی فیها ربنا ضاحکا پس بپایان ترجیح ظهورات دنیا و ما فیها آمد و بالاتر جمیع آنها آن جنت بلکه دنیا اصلا از مواطن ظهور نیست ظهورات ظلال و نمود از مثال که مخصوص بدنیاست نزد فقیر معدود از امور دنیویه اند و فی الحقیقه داخل دایرهٔ امکان آن ظهورات را خواه تجلیات صفات گویند و خواه تجلیات ذات تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا فقیر دنیا را بتمام که ملاحظه می نماید خالی محض می یابد و رایحهٔ از مطلوب آنجا بمشام او نمی رسد غایة ما فی الباب مزرعه است مر آخرت را مطلوب را اینجا جستن خود را پریشان کردن است یا غیر مطلوب را مطلوب دانستن چنانچه اکثری بآن گرفتار اند و بخواب و خیال آرام گرفته اند نماز است درین موطن که خبری از اصل دارد و بویی از مطلوب می آرد و دونه خرط القتاد

مکتوب دویست و شصت و چهارم بمیر سید باقر سارنکپوری صدور یافته در بیان آنکه معاملهٔ خود را بحیرت و جهالت باید برد و اعتقاد بر احوال و کشوف نباید کرد درین ضمن واقعه که بعضی

اثر نموده بود فکر یافت و تعبیر آن فرموده مشایخ نواحی اظهار الحمد لله و سلام علی عباده الذین
اصطفی صحیفهٔ شریفه که از فرط محبت و کمال اشتیاق صادر فرموده بودند فرحت فراوان رسانید
متوجه کار خود باشند و بذکر اسم ذات تعالی و تقدس بی ملاحظهٔ اسماء و صفات اشتغال نمایند تا
معاملهٔ بجهالت بکشد و کار بحیرت انجامد چه ملاحظهٔ اسماء و صفات سببست که باعث ظهور احوال
گردد و واسطهٔ وجود مواجید آید شنیده باشند که احتمال خطا در احوال و مواجید بسیارست و اشتباه
باطل بحق دران موطن بیشتر میشوند که درین ایام یکی از مشایخ نواحی باین فقیر پیغام فرستاد و اظهار
احوال خود نمود که فنا و محویت بجایی رسیده است که بهرچه نظر میکنم هیچ نمی یابم آسمان و زمین
را که نگاه میکنم نمی یابم و عرش و کرسی را نیز نمی یابم و خود را که ملاحظه میکنم هیچ نمی یابم و بینی
کسی که میروم او را نیز نمی یابم و خدای عز و جل و علا بی نهایت است نهایت او را کس نیافته
است مشایخ همین را کمال دانسته اند اگر تو نیز همین را کمال میدانی پس بطلب حق جل و علا برای
چه بیشتر آییم و اگر امر دیگر را کمال میدانی بنویس فقیر در جواب او نوشت که این احوال از تلوینات
قلب است و قلب زینه اول است ازین راه و صاحب این احوال ربعی از مقام قلب طی کرده است
سه حصهٔ دیگر از قلب او را طی باید کرد بعد از ان بر زینه دویم که عبارت از روح است عروج

باید نمود

باید نمود الی ما شاء الله تعالی بعد از مدتی ازین ماجرا یکی از یاران فقیر که طریقه را اخذ نموده بود
طی خود رفته بود برگشته آمد و چون بیان احوال خود نمود معلوم شد که حال او موافق حال آن شیخ
مستفسر است بلکه این در انمقام از و قدمی بیشتر دارد چون نیک بحال او ملاحظه نموده آمد ظاهر
شد که آن فنا و محویت او را در عنصر هواست که بر محیط هر ذره از ذرات است و مشهود او غیر
از هوا امر دیگر نیست و سبحان را خدای بیغایت دانسته است تعالی الله سبحانه عن ذلک علواً
کبیرا مرتبهٔ دیگر او را طلبیده تفتیش احوال او نمود یقین شد که گرفتاری وی غیر از عنصر هوا با امر
دیگر نبوده است و او را نیز برین معنی مطلع ساخت چون او بوجدان خود رجوع نمود نیز معلوم کرد که
حاصل او غیر از هوا امر دیگر نیست و از ان احوال مستغفر گشته قدم بیشتر گذاشت بدانند که قلب
برزخ است در میان عالم خلق که عالم عناصر اربعه است و در میان عالم ارواح و رنگی از هر دو
عالم وا دارد پس گویا که نصف قلب از عالم خلق است و نصف دیگر او از عالم ارواح و نصف
عالم خلق از انکه متصف ساختیم عبارت معامله بعنصر هوا خواهد افتاد پس رجوع قلب از مقام هوا باشد
که قلب متضمن آنست پس آنچه آخر ظاهر شد موافق جواب اول است و بیان کشف حقیقت اوست
الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق زیاده

برین کنی لیش وقت نبوده والسلام علیکم وعلی سایر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اتمها واکملها مکتوب دویست وشصت وپنجم بشیخ
عبدالهادی بدوانی صدور یافته دربیان آنکه در اختیار عزلت باید که حقوق مسلمانان فایت
نشود و بیان حقوق وما یناسب ذلک بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب
مرغوب اخوی ارشدی رسید فرحت فراوان رسانید لله سبحانه الحمد والمنة که تمادی ایام مفارقت
تاثیری در محبت واخلاص ومودت واختصاص نکرده مع ذلک اگر میرسید مناسب تر
بوده الخیر فیما صنع الله سبحانه آرزوی عزلت نموده بودند بلی العزلة منیته الصدیقین مبارک
باشد عزلت اختیار کنند وانزوا گزینند لیکن مراعات حقوق مسلمانان از دست نه دهند قال
علیه وعلی آله الصلوة والسلام حق المسلم علی المسلم خمس رد السلام وعیادة المریض واتباع الجنایز
واجابة الدعوة والتسمیة للعاطس اما در اجابه دعوت شرایط است فی الاحیاء وتمنع من
الاجابة ان کانت الطعام طعام شبهة او التماثیل علی سقف او حایط او سماع شیٔ من
المزامیر والملاهی او لتشاغل بنوع من اللهو واللعب وکل ذلک مما یمنع الاجابة ویوجب
تحریمها وکراهتها وکذا ان [redacted] کان الداعی ظالما او مبتدعا او فاسقا او شریرا
اومتکلف

اومتکلف طالبا للمباهات والفخر وفی شریعة الاسلام ولا یجیب الی طعام صنع ریاء وسمعة
وفی المحیط لا ینبغی ان یقعد علی المائدة اذا کان علیها لعب او غناء او قوم یغتابون
او یشربون الخمر کذا فی مطالب المؤمنین اگر این موانع همه مفقود شوند از اجابه دعوة چاره
نبود هرچند درین زمانه فقدان این موانع دشوار است ونیز بدانند عزلت از اغیار
باید نی زیار که صحبت یاران از سنت مؤکده است انطریقه [redacted] علیه است حضرت خواجه
نقشبند فرموده اند قدس سره که طریق ما صحبت است که در خلوت شهرت است ودر شهرت
آفت مراد از صحبت صحبت موافقان طریقت است نه مخالفان طریق زیرا که نفی در یکدیگر شرط
صحبت داشته اند که بی موافقت میسر نشود وعیادت مریض سنت است اگر آن مریض را
شخص متعهد نبود بیمارداری او نماید والا عیادت آن مریض واجب است چنانچه در حاشیه
مشکوة گفته است وبه نماز جنازه حاضر شود ولااقل چند قدم در متابعت جنازه باید رفت
تا حق میت ادا کرده باشند وحضور جمعه وجماعات پنجگانه ونماز عیدین از ضروریات اسلام
است که از ان چاره نبود باقی اوقات را به تبتل وانقطاع بگذرانند اما اول [redacted] تصحیح
نیت کنند وعزلت را بلوث هیچ غرضی از اغراض ملوث نسازند وهیچ مقصدی
عاجله

غیر از جمعیت باطن بذکر الهی جل سلطانه و اعراض از اشتغال لاطائله و ملاهی نبود و در تصحیح نیت
نیک احتیاط نمایند مبادا عرض نفسانی در ضمن آن مختفی باشد درین تصحیح التجا و تضرع بسیار نمایند
و عجز و انکسار پیش آرند تحمل که حقیقت نیت میسر شود و بصفت استخاره که ادا نموده به نیت
درست عزلت گزینند امید است که ثمرات عظیمه بران مترتب شود باقی احوال را موقوف بر ملاقات
داشته والسلام مکتوب دویست و شصت و ششم بحضرات پیرزاده های اعنی خواجه عبید الله و خواجه
عبید الله صدور یافته در بیان بعضی از عقاید کلامیه بر وفق آرای اهل سنت و جماعت شکر الله
تعالی سعیهم که حضرت ایشان را از نزع الهام در مزیت حاصل گشته نه از روی تقلید و تخمین
در اوائل احوال حضرت پیغمبر را علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بخواب دیده بودند که می فر
مایند تو از مجتهدان علم کلامی و این را بحضرت خواجه خود گذارنیده بودند ازان روز حضرت
ایشان را در هر مسئله از مسائل کلامیه رای علیحده (واقعه) است و حکم جدا لیکن در اکثر اوقات در مسائل
موافقت مشایخ ماتریدیه دارند یا بیان رد فلاسفه و ذم و نکوهش ایشان و رد ملاحده و
زنادقه که مراد ناخمیده بضلالت رفته اند و در بیان بعضی احکام فقه (که) بصلوة متعلق اند
و در بیان کمالات طریقه علیه نقشبندیه و التزام ایشان بمتابعت سنت را و در بیان منع استماع

غنا ومنع

غنا و منع از حضور مجلس رقاصان و ما یناسب ذلک بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات
بجناب مخدوم زاده های کرام می نماید که این فقیر از سر تا قدم غرق احسانهای والد بزرگوار شماست
درین طریق سبق الف بی را از ایشان گرفته است و تهجی حروف این راه از ایشان آموخته
و دولت اندراج النهایت فی البدایة را به برکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت
سفر در وطن را بصدقه خدمت ایشان یافته توجه شریف ایشان در دو نیم ماه این ناقابل را
به نسبت نقشبندیه رسانیده و حضور خاص این اکابر را عطا فرموده و درین مدت قلیل آنچه از
تجلیات و ظهورات و انوار و الوان و بی رنگیها و بی کیفیها که بطفیل ایشان رو داده چه شرح دهد
و به چه لسان بیان تفصیل آن نماید بیمن توجه شریف شان کم دقیقه مانده باشد در معارف توحید
و اتحاد و قرب و معیت و احاطه و سریان که برین فقیر نکشادند و از حقیقت آن اطلاع
نداده اند شهود وحدت در کثرت و مشاهده کثرت در وحدت از مقدمات و مبادی این معا
رف است بالجمله آنجا که نسبت نقشبندیه است و حضور خاص این اکابر تمام این معارف را بر زبان
آوردن و نشان این شهود و مشاهده را بیان نمودن از کوته نظریست کارخانه دین اکابر
بلند است بهر زراقی و رقاصی نسبت ندارد هرگاه این طور دولتی رفیع القدر از حضرت ایشان

باری فقیر رسیده باشد اگر در مدت عمر خود را با عمال اقدام خدمهٔ عتبهٔ علیهٔ شما کرده باشد هیچ
نکرده باشد از تقصیرات خود چه عرض نماید و از شرمندگیهای خود چه اظهار کند اما معارف آگاه خواجه
حسام الدین احمد را حضرت حق سبحانه و تعالی از ما جزا خیر دهاد که مؤنة ما فقرا از بر خود التزام
نموده یکبارگی ما را در خدمت صدقه عتبهٔ علیه بسته اند و ما دور افتاده کار از فارغ ساخته
گر بر تن من زبان شود هر موی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد سه مرتبه فقیر بدولت عتبه
بوسی حضرت ایشان مشرف گشت مرتبهٔ آخر فقیر را فرموده اند که ضعف بدن بر من غالب آمده
است امید حیوة کم مانده از احوال طفلان خبردار خواهی بود و در حضور خود شما را طلبیدند و شما
در حجور مرضعات بودید و بفقیر امر کردند که با ایشان توجه بکن بامر ایشان در حضور ایشان
بشما توجه کرده لحظهٔ که ظاهرا اثر آن توجه نیز ظاهر شده بعد از آن فرموده اند که حضرت والدهٔ
ایشان را نیز غایبانه توجه بکن حسب الامر غایبانه توجه نموده آمد امید است به برکت حضور ایشان
آن توجه مثمر نتایج باشد تصور نکنند که از امر واجب الامتثال و وصیت لازمهٔ ایشان ذهولی
واقع شده است یا تغافلی زده باشد هلا بل انتظار اشاره وارد و منتظر اذن است الحال چند فقره
بطریق نصیحت نوشته می آید بگوش هوش استماع خواهند فرمود اسعدکم الله سبحانه فرض گشتن
نخستین

52

نخستین بر عقلا تصحیح عقاید است بموجب آراء صایبه اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم
که فرقهٔ ناجیه اند بعضی از مسائل اعتقادیه که در این نوع خفا بوده بیان آن می نماید باید دانست
که الله تعالی بذات مقدس خود موجود است و اشیا با ایجاد او تعالی موجود اند و او تعالی یگانه است
هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و هیچ کس را در هیچ امری با او تعالی فی الحقیقة
شرکتی نیست چه وجود و چه غیر آن مشارکت اسمی و مناسبت لفظی از مبحث خارج است صفات
و افعال او تعالی در رنگ ذات او تعالی سبحانه بیچون و بیچگونه اند و بصفات و افعال
ممکنات هیچ مناسبتی ندارند مثلا صفت العلم مر او را سبحانه صفتیست قدیم و بسیطست حقیقی
که هرگز تعدد و تکثر بآن راه نیافته است اگرچه باعتبار تعدد تعلقات باشد زیرا که یک انکشاف آنی
است بسیط که معلومات ازل و ابد بهمان انکشاف منکشف میگردد جمیع اشیا را با احوال
متناسبه و متضادهٔ ایشان کلیه و جزئیه با اوقات مخصوصه هر کدام در آن واحد
بسیط دانسته است مثلا صبی و جوان دانسته است و پیر و زنده دانسته است و مرده و قایم دانسته
است و قاعد و مستند دانسته است و مضطجع و خندان دانسته است و گریان و ملتذ دانسته
است و متألم و عزیز دانسته است و ذلیل هم در برزخ دانسته است هم در حشرات هم در جنت

۷ در همان آن نیز ازل ام موجود [illegible]

دانسته است هم در تلک ذات پس تعدد تعلق نیز دران موطن مفقود باشد چه تعدد تعلقات تعدد آنات
میطلبد و تکثر ازمنه می خواهد و لیس ثمه الا ان واحد بسیط من الازل الی الابد لا تعدد فیه اصلا اذ لا
یجری علیه تعالی زمان و لا تقدم و لا تأخر پس در علم او تعالی اگر تعلق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلق
خواهد بود که بجمیع معلومات متعلق گشته است و آن تعلق نیز مجهول الکیفیة است و در رنگ صفت
العلم بچون و بیچگونه است استبعاد این تصویر را بمثالی زائل گردانم و بگویم که روا است که شخصی
که در یک وقت کلمه را باقسام متباینه و احوال متغایره و اعتبارات متضاده او بداند پس
در همان وقت کلمه را هم اسم داند و هم فعل و هم حرف و هم ثلاثی داند و هم رباعی و هم معرب
داند و هم مبنی و هم متمکن داند و هم غیر متمکن و هم منصرف داند و هم غیر منصرف و هم معرفه داند
و هم نکره و هم ماضی داند و هم مستقبل و هم امر داند و هم نهی بلکه جایز است که آن شخص بگوید که این همه
اقسام اعتبارات کلمه را در افرادات کلمه در یک وقت بتفصیل می بینم هرگاه در علم ممکن بلکه در دید
ممکن جمیع اضداد متصور بود در علم واجب تعالی و لله المثل الاعلی چرا مستبعد باشد باید دانست
که اینجا هر چند صورت جمع ضدین است اما فی الحقیقة در میان اینها ضدیت مفقود است زیرا که هر
چند زید را دران واحد موجود و معدوم دانسته است واما در زمان آن دانسته است که وقت وجود

او مثلا

53

او مثلا بعد از هزار سال سنه هجری است و وقت عدم سابق او پیش ازان سال معین است و و
قت عدم لاحق او بعد از هزار و یکصد سال است فلا تضاد بینهما فی الحقیقة لتغایر الزمان و علی
هذا القیاس سایر الاحوال فافهم ازین تحقیق واضح گشت که علم او تعالی هر چند بجزئیات متغیره
تعلق گیرد شایبه تغیر در وی راه نمی یابد و مظنه حدوث دران صفت پیدا نمیشود کما زعمت
الفلاسفة زیرا که تغیر بتقدیری متصور باشد که یکی را بعد از دیگری دانسته باشد و چون همه را دران
واحد بداند گنجایش تغیر و حدوث نبود پس حاجت نباشد باثبات تعلقات متعدده مراد را تا تغیر
و حدوث راجع بآن تعلقات بوده نه بصفت علم کما فعله بعض المتکلمین لدفع شبهة الفلاسفة
آری اگر تعدد تعلقات در جانب معلومات اثبات کنیم گنجایش دارد و هم چنین یک کلام بسیط است
که از ازل تا ابد بهمان یک کلام گویا ست اگر امر است از همانجا ناشی است و اگر نهی است هم
ازانجا اگر اعلام است هم ازانجا ماخوذ است و اگر استعلام است هم ازانجا اگر تمنی است هم ازانجا مستفا
د است و اگر ترجی است هم ازانجا جمیع کتب منزله و صحف مرسله و رقیست ازان کلام بسیط اگر تورات
است هم ازانجا استنساخ یافته است و اگر انجیل است هم ازانجا صورت لفظی گرفته و اگر زبور است
هم ازانجا مسطور گشته و اگر فرقان است هم ازانجا منزل فرموده و الا کلام حق که علی الحق یکیست و بس

پس در نزول مختلف آثار آمده و همچنین یک است که مصنوعات اوّلین و آخرین بهمان یک فعل بوجود
می آیند کریمهٔ و ما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر رمزیست ازین اگر احیاست و اگر اماتت مربوطه
بآن فعل است و اگر ایلام است و اگر انعام منوط هم بآن فعل و همچنین اگر ایجاد است و اگر اعدام ناشی
ازان فعل است پس در فعل حق سبحانه نیز تعدد تعلقات ثابت نبود بلکه بیک تعلق مخلوقات اوّلین و
آخرین باوقات مخصوصه وجود خود بوجود می آیند این تعلق نیز در رنگ فعل او تعالی بیچون و بیچگونه
است زیرا که چون را به بیچون راه نیست لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه و اشعری چون از حقیقت فعل
حق جل سلطانه اطلاع نیافت تکوین را حادث گفت و افعال او را سبحانه حادث دانست و ندانست که
اینها آثار فعل ازلی حق اند سبحانه نه افعال او تعالی و ازین قبیل است آنچه بعضی از صوفیه تجلی افعال
اثبات نموده اند و دران موطن در مرآت افعال ممکنات جز فعل واحد جل سلطانه ندیده اند آن
تجلی فی الحقیقة تجلی آثار فعل حق است سبحانه نه تجلی فعل او تعالی زیرا که فعل او را تعالی که بیچون و بیچگونه است
و قدیم است و قایم بذات اوست تعالی که آنرا تکوین گویند در مرایای محدثات گنجایش نیست و در مظاهر
ممکنات ظهوری نه **بیت** در تنگنای صورت معنی چگونه گنجد؟ در کلبهٔ گدایان سلطان چه کار دارد
تجلی احوال و صفات نزد فقیر بی تجلی ذات متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی

و تقدس

و تقدس انفکاکی نیست تا تجلی آنها بی تجلی ذات متصور بود و آنچه منفک از ذات است تعالی و تقدس
ظلال افعال و ظلال صفات اوست سبحانه پس تجلی آنها تجلی ظلال افعال و صفات بود نه تجلی
افعال و صفات اما فهم هرکس باین کمال نرسد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم بر سر اصل سخن رویم او تعالی در هیچ چیز حلول نکند و هیچ چیز در وی حال نبود اما او تعالی
محیط اشیا بود و قرب و معیت با ایشان دارد نه آن احاطه و قرب و معیت که در خود فهم
ما در آید که آن شایان جناب قدس او نیست تعالی و آنچه بکشف و شهود معلوم کنند ازان
نیز منزه است چه ممکن را از حقیقت ذات و صفات و افعال او تعالی جز جهل و حیرت نصیب
نیست ایمان بغیب باید آورد و هرچه مکشوف و مشهود گردد تحت لا نفی باید ساخت **بیت**
عنقا شکار کس نشود دام باز چین کاینجا همیشه باد بدست است دام را بیتی از مثنوی حضرت ایشان
مناسب این مقام است **بیت** هنوز ایوان استغنا بلند است مرا فکر رسیدن ناپسند است پس ایمان
آریم که او تعالی محیط اشیاست و قریب است بایشان و با ایشان است اما معنی احاطه و قرب
و معیت او را تعالی ندانیم که چیست احاطه و قرب علمی گفتن از تاویلات متشابه است و ما تحمل
بتاویل آن نیستیم و او تعالی با هیچ چیز متحد نشود همچنین هیچ چیز با او سبحانه نیز متحد نگردد و آنچه

از بعض عبارات صوفیه معنی اتحاد مفهوم میشود خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان ازین
کلام که موهم اتحاد است اذا تم الفقر فهو الله آنست که چون فقر تمام شود نیستی محض حاصل آید
باقی نمی ماند مگر الله تعالی نه آنکه آن فقیر بخدا متحد شود و خدا گردد که آن کفر و زندقه است تعالی الله
سبحانه عما یقول الظالمون علوا کبیرا و حضرت خواجه ما قدس سره میفرموده اند که معنی عبارت انا الحق
نه آنست که من حقم بلکه آنست که من نیستم و موجود حق است سبحانه و تغیر و تبدیل را بذات و صفات
و افعال او تعالی راه نیست فسبحانه من لا تغیر بذاته و لا بصفاته و لا فی افعاله بحدوث الاکوان
و آنچه صوفیه وجودیه تنزلات خمس اثبات نموده اند نه از قبیل تغیر و تبدیل است در مرتبه وجوب که آن
کفر و ضلالت است بلکه این تنزلات را در مراتب ظهورات کمال او تعالی اعتبار کرده اند بی آنکه
تغیری و تبدیلی در ذات و صفات و افعال او تعالی راه یابد و او تعالی غنی مطلق است هم در ذات
و هم در صفات و هم در افعال در هیچ امری بهیچ چیز محتاج نشود چنانچه در وجود محتاج نیست
در ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعض صوفیه مفهوم میشود که او تعالی در ظهور کمالات اسمائی
و صفاتی بما محتاج است این ظاهر سخن برین فقیر بسیار گرانست میداند که مقصود از آفرینش ایشان
حصول کمالات است مر ایشان را نه کمالی که عاید بجناب قدس او باشد تعالی و تقدس کریمه

وما خلقت الجن

وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ای لیعرفون مؤید این معنی است پس مقصود از خلقت
جن و انس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است نه امری که عاید بجناب حق بود
سبحانه و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است فخلقت الخلق لاعرف مراد ازانجا نیز معرفت
ایشان است نه آنکه من معروف شوم و بتوسط معرفت ایشان کمالی حاصل نمایم تعالی الله عن
ذلک علوا کبیرا و او تعالی از جمیع صفات نقص و سمات حدوث منزه و مبرا است جسم و جسمانی
نیست و مکانی و زمانی نه و صفات و کمال او را ثابت است از آن جمله هشت صفت کمال در
وی موجودند بوجود زاید بر وجود ذات تعالی و تقدس و آن صفات حیاة و علم و قدرت و اراده
و سمع و بصر و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجودند نه در علم موجودند بوجود زاید از
وجود ذات و در خارج نفس ذات اند تعالی و تقدس چنانچه بعض از صوفیه وجودیه گمان برده اند و گفته
اند بیت از روی تعقل همه غیرند صفات ؞ با ذات حق از روی تحقق همه عین ؞ که آن فی الحقیقه
نفی صفات است چه نفات صفات معتزله و فلاسفه نیز تغایر علمی و اتحاد خارجی گفته اند و از تغایر
علمی انکار نه نموده اند و نگفته اند که مفهوم علم عین مفهوم ذات است تعالی و تقدس یا عین مفهوم
قدرت و اراده است عینیت باعتبار وجود خارجی گفته اند که پس تا تغیر تغایر وجود خارجی اعتبار

نکنند از نعّات صفات خارج نشوند والتغایر الاعتباری لا یجدیهم نفعا کما عرفت واو تعالی قدیم
وازلی است وغیر او را قدم وازلیت ثابت نبود وجمیع ملیّین (مسلمین بدل) برین حکم اجماع فرموده اند وهر کس
که بقدم وازلیت غیر حق جل وعلا قائل گشته است تکفیر او نموده اند امام غزالی ازین راه تکفیر ابن سینا
وفارابی وغیر ایشان نموده است که قائل بقدم عقول ونفوس اند وبقدم هیولی وصورت گمان
برده اند وسموات را با آنچه در ایشان است قدیم دانسته اند وحضرت خواجهٔ ما قدس سره می فرموده
اند که شیخ محی الدین بن العربی بقدم ارواح کمل قائل است این سخن را از ظاهر مصروف باید داشت
ومحمول بر تأویل باید ساخت تا با جماع اهل ملل مخالف نشود واو تعالی قادر ومختار است از شائبهٔ
ایجاب ومظنّهٔ اضطرار منزّه ومبرّاست فلسفهٔ بی خرد کمال را در ایجاب دانسته نفی اختیار از واجب
تعالی نموده اثبات ایجاب نموده اند این بی خردان واجب را تعالی وتقدس معطّل وبیکار داشته اند
وجز یک مصنوع که آن هم بایجاب است از خالق سموات وارض صادر ندانسته وجود حوادث را نسبت
بعقل فعال داده که وجود آن خود در توهّم ایشان ثابت نشده است بزاعم فاسد ایشان از حق سبحانه
وتعالی هیچ کاری نیست ناچار باید که در وقت اضطراب واضطرار التجا بعقل فعال آرند و بحضرت
حق سبحانه هیچ رجوع نکنند که او را تعالی در وجود حوادث مدخلی نداده اند گویند عقل فعال است

که بایجاد حوادث تعلق دارد بلکه بعقل فعال هم رجوع ندارند که او را در دفع بلیات ایشان نیز اختیاری
نیست این بی دولتان در حمق وبلاهت پیش قدم فرق ضلالت اند کافران التجا بحضرت حق سبحانه
وتعالی می آرند ودفع بلیه از و تعالی می طلبند بخلاف این سفیهان دو چیز درین بی دولتان از
جمیع فرق ضلالت وبلاهت بیشتر است یکی کفر وانکار است باحکام منزله وعناد وعداوت است
با اخبار مرسله دوم ترتیب مقدمات فاسده است وتلبیس دلائل وشواهد باطله در اثبات مقا
صد ومطلب وا بهه آنقدر خبط در اثبات مقاصد خود که ایشان خورده اند هیچ سفیهی (سفیهی بدل) نخورده
اند سموات وکواکب که همه وقت بیقرار وسرگردانند مدار کار را بر حرکات واوضاع ایشان
داشته اند واز خالق سموات وموجد کواکب ومحرک اینها ومدار امر ایشان چشم پوشیده اند ودور
از معامله دانسته زهی بی خردان زهی بی دولتان سفیه تر از ایشان آنکه ایشان را زیرک داند و
صاحب فطانت انگارد از علوم منتسق ومنتظم ایشان علم هندسه است که ما لا یغنی محض است وما لا
طائل حرف مساوات زوایای ثلث مثلث مر دو قائمه را بچه کار می آید وشکل عروسی ومأمونی که
جانگاه ایشان است بکدام غرض مربوط (است) علم طب وعلم نجوم وعلم تهذیب اخلاق که بهترین علوم
ایشان است از کتب انبیای ماتقدم علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام سرقه کرده ترویج اباطیل خود

الصلوة و

نموده اند کما صرح به الامام الغزالی فی المنقذ عن الضلال اهل ملت و تابعان انبیا علیهم السلام
اگر در دلائل و براهین غلط کنند باکی نیست که مدار کار ایشان بر تقلید انبیاست علیهم الصلوة والسلام
دلائل و براهین بر اثبات مطالب عالیهٔ خود بر سبیل تبرع می آرند تمام تقلید ایشان را کافیست بخلاف
این بی دولتان که از تقلید خود را برآورده اند و در صور اثبات بدلائل گشته ضلوا فاضلوا دعوت
نبوت حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چون بافلاطون کلانتر این بی دولتان بوده
رسیده گفت نحن قوم مهذبون لا حاجة لنا الی من یهذبنا زهی سفیه بایستی شخصی که احیاء اموات
می نماید و ابراء اکمه و ابرص میکنند که خارج از طور حکمت ایشان است او را میدید و تفحص احوال
او میکرد نادیده جواب دادن از کمال عناد و سفاهت است   فلسفه چون اکثرش باشد سفه
پس کل آن هم سفه باشد که حکم کل حکم اکثر است نجانا الله سبحانه عن ظلمات معتقداتهم السوء درین
ایام فرزندی محمد معصوم جواهر شرح مواقف را تمام کرد در اثناء سبق او قباحتهای این بی خردان
بوضوح آمد و فاید کابران ترتیب شد الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا
الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق و عبارات شیخ محی الدین بن العربی نیز ناظر بایجاب است و در معنی
قدرت موافقت فلسفه دارد که صحت ترک از فاعل تجویز نمی نمایند و جانب فعل را لازم میدانند

عجایب کار

عجایب کار و بار است شیخ محی الدین از مقبولان در نظر می درآید و اکثر علوم او که مخالف آرای اهل
حق اند خطا و ناصواب ظاهر میشوند همانا که بخطاء کشفی معذور داشته اند در رنگ خطای اجتهادی از
ملامت مرفوع ساخته این اعتقاد خاص است این فقیر را در مادهٔ شیخ محی الدین که او را از مقبولان
میداند و علوم مخالف او را خطاء و مضر می بیند جمعی هستند ازین طایفه که هم شیخ را طعن و ملامت
طعن بدل
میکنند و هم علوم او را تخطئه مینمایند و جمعی دیگر ازین طایفه تقلید شیخ را اختیار کرده جمیع علوم او
را صواب میدانند و بدلایل و شواهد حقیقت آن علوم را اثبات مینمایند و شک نیست که این
هر دو فریق راه افراط و تفریط اختیار کرده اند و از توسط حال دور مانده شیخ را که از اولیاء مقبولان
است بواسطهٔ خطاء کشفی چگونه رد کرده شود و علوم او را که از صواب دور اند و مخالف آرای اهل
حق اند چگونه بتقلید قبول توان کرد فالحق هو التوسط الذی وفقنا الله سبحانه بمنه و کرمه
آری در مسئلهٔ وحدت وجود جم غفیر ازین طایفه با شیخ شریک اند هر چند شیخ درین مسئله نیز طرز
خاصی دارد اما در اصل سخن شرکت دارند این مسئله نیز هر چند بظاهر مخالف بمعتقدات اهل
حق دارد اما قابل توجیه است و شایان جمع این فقیر بعنایت الله سبحانه در شرح رباعیات حضرت
ایشان این مسئله را بمعتقدات اهل حق جمع ساخته است و نزاع فریقین را بلفظ عاید داشته

و شکوک و شبهات طرفین را حل ساخته بر نهجی که محل ریب و اشتباه نمانده کما لا یخفی علی الناظر فیه
باید دانست که ممکنات باسرها چه جواهر و چه اعراض و چه اجسام و چه عقول و چه نفوس و چه افلاک
و چه عناصر همه مستند بایجاد فاعل مختار اند که از کتم عدم اینها را بوجود آورده است و چنانکه اینها در
وجود باو تعالی محتاج اند در بقا نیز باو سبحانه محتاج اند وجود اسباب و وسایط را روپوش فعل
خود ساخته است و حکمت را نقاب قدرت گردانیده لا بلکه اسباب را دلایل ثبوت فعل خود کرده
و حکمت را وسیلهٔ وجود قدرت فرموده زیرا که ارباب فطانت که بصیرت ایشان بکحل متابعت انبیا
علیهم الصلوات و التسلیمات مکتحل شده است میدانند که اسباب و وسایل که در وجود و بقا باو سبحانه
محتاج اند و ثبوت و قیام از او دارند و بوی دارند تعالی و تقدس و فی الحقیقة جماد محض اند
چگونه در دیگری که مثل آنها است تأثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند قادری است ورای
آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات لایقهٔ او را اعطا مینماید چنانکه عقلا فعلی که از جماد محض بینند از آن
پی برند بر فاعل و محرک او چه میدانند که این فعل فراخور حال او نیست فاعلی است ماورای او که ایجاد
فعل میفرماید پس فعل جماد نزد عقلا روپوش فعل فاعل حقیقی نشد بلکه آن فعل نظر بجماد دیدن او دلیل
شد بر فاعل حقیقی و کذا هذا آری در فهم ابلهان فعل جماد روپوش فعل فاعل حقیقی است که از

کمال

کمال غباوت است جماد محض را بواسطهٔ آن فعل صاحب قدرت دانسته است و از فاعل حقیقی کافر گشته
یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا این معرفت مقتبس از مشکوة نبوت است فهم هر کسی بآن نرسد جمعی کمال را در
دفع اسباب میدانند و ابتدا و اشیا را بی توسط اسباب بحضرت حق سبحانه و تعالی منتسب میسازند نمیدا
نند که در رفع اسباب رفع حکمت است که در ضمن آن چندین مصلحت ملحوظ است ربنا ما خلقت هذا
باطلا انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات مراعات اسباب مینمایند و تفویض امر با این مراعات
بحضرت حق سبحانه و تعالی میفرمایند چنانچه حضرت یعقوب علی نبینا و علیه الصلوة و السلام ملاحظهٔ چشم
زخم نموده پسران خود را وصیت فرمود که یا بنیّ لا تدخلوا من باب واحد و ادخلوا من ابواب متفرقة
با وجود این مراعات تفویض امر بحق فرموده جل سلطانه و گفته و ما اغنی عنکم من الله من شیء ان الحکم
الا لله علیه توکلت و علیه فلیتوکل المتوکلون و حضرت حق سبحانه و تعالی آن معرفت او را تحسین فرموده
است و بخود نسبت داده که بعد از آن فرموده و انه لذو علم لما علمناه و لکن اکثر الناس لا یعلمون
و حضرت حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید خود حضرت پیغمبر ما را نیز بتوسط اسباب اشاره میفرماید یا ایها النبی
حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین باقی ماند تأثیر اسباب رو است که حضرت حق سبحانه و تعالی در
بعضی اوقات در اسباب تأثیر نیز خلق فرماید تا مؤثر افتند و در بعضی اوقات تأثیر در آنها خلق

نکنند پس ناچار هیچ اثر بر آنها مترتب نشود چنانچه مشاهده مینمایم انجمع را در اسباب که وجود مسببات
گاهی بران اسباب مترتب میشود و گاهی هیچ اثری ازان بظهور نمی آید انکار از مطلق تاثیر اسباب مکابره
است تاثیر باید گفت و آن تاثیر را در رنگ وجود آن سبب باید بحضرت حق سبحانه و تعالی باید نسبت داد
رأی این فقیر درین مسئله این است والله سبحانه الملهم ازین بیان لائح گشت که توسط اسباب منافی توکل
نیست چنانچه ناقصان گمان برده اند بلکه در توسط اسباب کمال توکل است حضرت یعقوب علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام مراعات اسباب را با تفویض امر بحق جل و علا توکل فرموده علیه توکلت و علیه فلیتوکل
المتوکلون و او تعالی مرید خیر و شر است و خالق این هر دو را اما از خیر راضی است و از شر راضی نه این
فرقیست دقیق درمیان ارادت و رضا که حضرت حق سبحانه و تعالی اهل سنت را بآن فرق ممتاز ساخته
است سایر فرق بواسطه عدم اهتدا باین فرق در ضلالت مانده اند معتزله ازین جهت عبد را خالق افعال
خود گفته اند و این دو کفر و معاصی را باو منسوب ساخته از کلام شیخ محی الدین و متابعان او مفهوم میشود
که چنانچه ایمان و اعمال صالح مرضی اسم الهادی است کفر و معاصی نیز مرضی اسم المضل است این سخن نیز
خلاف اهل حق است و میلی بایجاب دارد که منشأ رضا گشته است چنانکه گویند که اشراق و اضائت مرضی
آفتاب است و حضرت حق سبحانه و تعالی عباد را قدرت و ارادت داده است که باختیار خود کسب افعال

مینمایند خلق افعال بحضرت حق سبحانه منسوب است و کسب بایشان عادة الله سبحانه برین جاری شده
است که بعد از قصد عبد مر فعلی خود را خلق حق سبحانه و تعالی بآن فعل متعلق میشود و چون فعل عبد بقصد و اختیار
او صدور می یابد پس ناچار متعلق مدح و ذم و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته که اختیار عبد ضعیف
است اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه گفته اند مسلم است و اگر ضعیف بانجمع گفته اند که در اداء
فعل مامور کافی نیست پس غیر صحیح است فان الله سبحانه لا یکلف بما لیس فی وسعه بل یرید الیسر
ولا یرید العسر غایت ما فی الباب جزاء مخلد بر فعل موقت را مفوض بتقدیر حق است کفر موقت را عذاب
مخلد جزاء وفاق فرموده و تلذذات دائمی را منوط بایمان موقت نموده ذلک تقدیر العزیز الحکیم العلیم
این قدر بتوفیق الله سبحانه ما هم میدانیم که کفر ورزیدن نسبت بحق سبحانه و تعالی که مولی نعم ظاهره و باطنه
است و موجد سموات و ارض است و بهر بزرگی و کمال که هست مر جناب قدس او را ثابت است جزای آن
کفر باید که از اشد عقوبات بود و آن خلود است در عذاب و همچنین ایمان آوردن بغیب این چنین
منعمی بزرگ را و راستکو داشتن او را با وجود مزاحمت نفس و شیطان باید که جزای او بهترین جزاها بود
و آن خلود است در تنعمات و تلذذات بعضی از مشایخ فرموده اند که دخول بهشت فی الحقیقت مربوط بفضل
حق سبحانه و منوط ساختن آنرا بایمان بنا بر آنست که هرچه جزاء اعمال بود الذ باشد و نزد فقیر دخول

بهشت فی الحقیقت مربوط بایمان است لیکن ایمان فضل اوست سبحانه وعطیهٔ او تعالی ودخول نار مربوط
بکفر است وکفر ناشی است از هوای نفس امّاره ما اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من سیئة فمن
نفسک باید دانست که مربوط ساختن دخول بهشت را بایمان فی الحقیقة تعظیم ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است
که این چنین اجر عظیم القدر بران مترتب شده است وهمچنین منوط ساختن دخول نار را بر کفر تحقیر کفر است
وتجهیل آنکه نسبت باو این کفر بوقوع آمده است که این چنین عقوبت بر دوام بران مترتب گشته است بخلاف
آنچه بعضی از مشایخ گفته اند که ازین دقیقه غافلیست ایضاً در دخول نار که عدل اوست مثل این وجه متحقق
نیست چه دخول نار فی الحقیقت مربوط بکفر نیست والله سبحانه الملهم هذا وحضرت حق سبحانه را مؤمنان
در آخرت در بهشت خواهند دید بی جهة وبی کیفیة وبی شبه وبی مثال این مسئله است که جمیع اهل فرق
ملت غیر اهل سنت همه منکر اند ورؤیت بی جهت وبی کیفیت را تجویز نمی نمایند حتی که شیخ محی الدین
بن العربی نیز رؤیت آخرت را بتجلی صوری فرود می آرد وبجز این تجلی تجویز نمی نماید روزی حضرت ایشان
ما از شیخ نقل میکردند اگر معتزله رؤیت را بمرتبهٔ تنزیه مقید نمیکردند وتشبیه نیز قایل میگشتند
ورؤیت را باین تجلی نیز میدانستند هرگز از رؤیت انکار نمیکردند ومحال نمیدانستند یعنی انکار ایشان
از بی جهت وبی کیفیت است که مخصوص بمرتبهٔ تنزیه است بخلاف این تجلی که جهت وکیفیت دران

ملحوظ است

ملحوظ است پوشیده نماند که رؤیت آخرت را بتجلی صوری فرود آوردن فی الحقیقت انکار کردن است
مر رؤیت را چه آن تجلی صوری اگرچه از تجلیات صوری دنیا جدا بود در رؤیت حق نیست تعالی یراه
المؤمنون بغیر کیف وادراک وضرب من مثال بعثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات رحمت عالمیان
است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ما گمراهان را بمعرفت ذات وصفات واجب الوجود
تعالی وتقدس که دلالت میفرمودند ومرضیات مولای ما را جل شانه از غیر مرضیات او سبحانه که تمیز
می نمود عقول ناقصهٔ ما بی تایید نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است وافهام ناتمام ما بی تقلید
این بزرگواران درین معامله مخذول آری عقل هرچند حجت است اما در حجیت ناتمام است وبمرتبهٔ
بلوغ نرسیده حجت بالغه بعثت انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات که عذاب وثواب اخروی
دایمی منوط بآنست سوال چون عذاب اخروی دایمی منوط به بعثت شد پس بعثت را رحمت عالمیان
گفتن بچه معنی بود جواب بعثت عین رحمت است که بسبب معرفت ذات وصفات واجب الوجود است
تعالی وتقدس که متضمن سعادت دنیویه واخرویه است وبدولت بعثت معلوم وممیز گشته است
آنچه مناسب جناب قدس اوست تعالی از آنچه نا مناسب جناب قدس اوست سبحانه زیرا که عقل لنگ
وکور ما که بداغ امکان وحدوث متسم است چه داند که مناسب حضرت وجوب که قدم از لوازم اوست

از اسماء و صفات و افعال کدام است و نامناسب کدام تا اطلاق آن نموده اید و اجتناب ازین
کرده شود که بلکه بسا است که از نقص خود کمال نقص داند و نقص را کمال انگارد و این تمیز نزد فقیر
فوق نعم جمیع ظاهره و باطنه است بی دولت تر آنکه امور نامناسبه را بجناب قدسی او تعالی نسبت دهد
و اشیاء ناشایسته را بحضرت او سبحانه منتسب سازد و بعثت است که باطل را از حق جدا ساخته است
و نامستحق عبادت را از مستحق عبادت تمیز داده بعثت است که براه حق جل و علا توسط آن دعوت
می فرماید و بندها را بسعادت قرب و وصل مولی جل سلطانه میرساند و بوسیله بعثت اطلاع بر مرضیات
مولی جل شانه میسر میشود کی امر و جواز تصرف در ملک او تعالی از عدم جواز آن متمیز میگردد و امثال این
فواید بعثت بسیار است پس مقرر شد که بعثت رحمت است و آنکه منقاد هوای نفس اماره گشته بحکم شیطان
لعین انکار بعثت نماید و بمقتضای بعثت عمل نکند گناه بعثت چیست و بعثت چرا رحمت نبود سوال
عقل فی حد ذاته هرچند در احکام الهی جل شانه ناقص و ناتمام است اما چرا نتواند که بعد حصول تصفیه
و تزکیه عقل را مناسبتی و اتصال غیر متکیف بمرتبه وجوب تعالی و تقدس پیدا شود که بسبب آن مناسبت
و اتصال احکام ازانجا اخذ نماید و حاجت به بعثت که بتوسط ملک است نشود جواب عقل هرچند آن مناسبت
و اتصال پیدا کند اما تعلقی که باین پیکر هیولانی داشت بالکل زائل نگردد و تجرد تمام پیدا نکند پس واهمه

همیشه دامن

همیشه دامن گیر او بود و متخیله هرگز خیال او را نگذارد و قوت غضبیه و شهویه همواره مصاحب
او بوند و رذیله حرص و شره همه وقت ندیم او باشد سهو و نسیان که از لوازم نوع انسانست
ازو منفک نبوند و خطا و غلط که از خواص این نشاه اند از و جدا نباشند پس عقل شایان اعتماد
نبود و احکام ماخوذه او از سلطان وهم و تصرف خیال مصون نبوند و از شایبه نسیان
و مظنه خطا محفوظ نباشند بخلاف ملک که ازین اوصاف پاک است و ازین رذائل مبرا پس
ناچار شایان اعتماد بود و احکام ماخوذه او از شایبه وهم و خیال و مظنه نسیان و خطا مصون
باشد و در بعضی اوقات محسوس میگردد که علومی که بتلقی روحانی اخذ نموده است در اثنای تبلیغ
آن بقوی و حواس بعضی از مقدمات مسلمه غیر صادقه که از راه وهم و خیال یا غیر آن حاصل شده
اند بی اختیار بآن علوم منضم میشود بحیثیتی که دران وقت اصلا تمیز نتوانند کرد از ثانی الحال
گاه بود که علم این تمیز دهند و گاه ندهند پس لاجرم آن علوم بواسطه خلط آن مقدمات هست کذب
پیدا میکنند و از اعتماد می برآیند یا آنکه گوییم که حصول تصفیه و تزکیه منوط است باتیان اعمال
صالحه که مرضیات مولی باشند سبحانه و اینهم موقوف بر بعثت است چنانکه گذشت پس بغیر بعثت
حصول حقیقت تصفیه و تزکیه میسر نشود و صفایی که کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفایی

نفس است نه صفای قلب و صفای نفس غیر از ضلالت نمی افزاید و بجز از خسارت دلالت نمی
نماید و کشف بعضی از امور غیبیه که در وقت صفای نفس کفار و اهل فسق را دست میدهد از این است
که مقصود از آن خرابی و خسارت آن جماعه است نجانا الله سبحانه عن هذه البلیة بحرمة سید
المرسلین علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و علی آله و آل کله از این تحقیق واضح گشت که تکلیف
شرعی که از راه بعثت ثابت شده است نیز رحمت است نه آن چنانکه منکران تکلیف شرعی از ملاحده
و زنادقه گمان برده اند و تکلیف را از کلفت تصور نموده اند غیر معقول دانسته اند و گویند کدام
مهربانی است که عباد را به امور شاقه تکلیف کند و گویند که اگر بمقتضای آن تکلیف عمل
کنند به بهشت خواهند رفت و اگر خلاف آن امر مرتکب شوند بدوزخ خواهند رفت چرا تکلیف عمل
نکنند و گذارند که بخورند و بخسپند و بطور خود باشند این بی دولتان و بی خردان مگر نمیدانند که
شکر منعم واجب است عقلا و این تکلیفات شرعیه بیان اتیان آن شکر است پس تکلیف بعقل
واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط باین تکلیف است اگر هر یکی را بطور خود میگذاشتند غیر از
شرارت و فساد بظهور نمی آمد هر بو الهوسی در نفس و مال دیگری دست درازی میکرد و بخبث و فساد
بنی آدم هم خود ضایع میشد و هم او را ضایع میساخت عیاذا بالله سبحانه اگر زواجر و موانع

شرعی نمی بودند

شرعی نمی بودند و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب شعر کند زنگی مست در کعبه قی اگر
چوب حاکم نباشد زپی یا آنکه گوییم او تعالی مالک علی الاطلاق است و عباد مملوک او بند سبحانه پس
هر حکمی و تصرفی که در ایشان فرماید عین خیر و صلاح است و از شائبه ظلم و فساد منزه و مبراست لا یسئل
عما یفعل بیت گر از بنده آنکه از بیم او کشاید زبان جز به تسلیم او و اگر همه را ابد دوزخ فرستد و علاب
ابدی فرماید جای اعتراض نیست و در ملک غیر تصرف نه تا شائبه ستم پیدا کند بخلاف املاک ما که فی الحقیقة
املاک او بند سبحانه جمیع تصرفات از ما در آنها عین ستم است زیرا که صاحب شرع بواسطه بعضی مصالح
آن املاک را بما نسبت داده است و فی الحقیقة املاک او بند سبحانه تصرف ما در آنها مادام که تجویز
باشد که مالک علی الاطلاق آن تصرف را تجویز فرموده است و مباح ساخته آنچه این بزرگواران علیهم
الصلوات والتسلیمات باعلام حق جل و علا اخبار نموده اند و بیان احکام فرموده اند همه صادق اند و مطا
بق واقعه علما در احکام اجتهادیه این بزرگواران علیهم الصلوات والتحیات هر چند خطا تجویز نموده اند
اما تقریر بر خطا در حق ایشان مجوز نداشته اند و گفته اند که زود ایشان را بآن خطا تنبیه میسازند
و تدارک آن بصواب میفرمایند فلا اعتداد بذلک الخطأ عذاب قبر مر کافران را و بعضی از عاصیان
اهل ایمان را حق است مخبر صادق علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات از آن خبر داده و سوال منکر و نکیر

مؤمنانرا و کافرانرا در قبر نیز حق است قبر برزخیست درمیان دنیا و آخرت عذاب او نیز بیک وجه مناسبت
بعذاب دنیوی دارد که انقطاع پذیرست و بوجه دیگر مناسبت بعذاب اخروی که فی الحقیقت از عذا
بهای آخرت است کریمهٔ النار یعرضون علیها غدوًّا و عشیًّا نزلت فی عذاب القبر و همچنین راحت
قبر نیز هر دو جهت دارد و سعادتمند کسیست که از زلات و معاصی او بکمال کرم و رأفت درگذرند
و اصلا مواخذه نفرمایند و اگر در مقام مواخذه آیند از کمال رحمت کفارت گناهان او را آلام و محن
دنیوی سازند تا پاک و پاکیزه بحشر مبعوث گردد و هر گرا چنین نکنند و مواخذهٔ او را بآخرت ندارند
عین عدلست اما وای بر گناهکاران و شرمساران لیکن اگر از اهل اسلامست مآل او برحمتست
و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمتیست عظیم ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر بحرمت
سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات روز قیامت حق است و دران روز سموات و کواکب
و ارض و جبال و بحار و حیوان و نباتات و معادن همه معدوم و ناچیز خواهند گشت آسمانها منشق
گردند و ستارها انتشار پیدا کنند و بریزند و کوهها و زمین هباءً منثورا شوند این اعدام و افنا
بنفخهٔ اول تعلق دارد و بنفخهٔ ثانی از قبرها برانگیزند و بحشر روند فلاسفه اعدام سموات و کواکب را
تجویز نکنند و فنا و فساد بر انها جایز ندارند آنهارا ازلی و ابدی گویند مع ذلک متابعت قرآن [illegible]

از بی خردی

از بی خردی خود را در زمرهٔ اهل اسلام میشمرند و اتیان بعضی از احکام اسلام می نمایند عجب آنکه بعضی
از اهل اسلام این معنی را از ایشان باور میدارند و بی تحاشی ایشانرا مسلمان میدانند عجب تر
آنکه بعضی از مسلمانان اسلام بعضی را که ازین جماعه اند کامل میدانند و طعن و تشنیع انبیارا منکر
می انگارند و حال آنکه آنها منکر نصوص قطعیه اند و انکار اجماع انبیا می نمایند علیهم الصلوات
والتسلیمات قال الله تعالی اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت و قال اذا السماء انشقت و
اذنت لربها و حقت و قال تعالی و فتحت السماء فکانت ابوابا ای شققت و امثال ذلک
فی القرآن کثیرة نمیدانند که مجرد تفوه بکلمهٔ شهادت در اسلام کافی نیست تصدیق جمیع ما علم مجیئه
من الدین بالضرورة باید و تبری از کفر و کافری نیز درکارست تا اسلام صورت بندد و بدون
خرط القتاد و حساب و میزان و صراط حق است که مخبر صادق علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات
ازان خبر داده استبعاد بعضی از جاهلان طور نبوت از وجود این امور از حیز اعتبار ساقط است
چه طور نبوت ورای طور عقل است اخبار صادقهٔ انبیارا بنظر عقل موافق ساختن فی الحقیقت
انکار طور نبوتست آنجا معامله بر تقلید است ندانند که طور نبوت مخالف طور عقل است بلکه طور عقل
بی تأیید و تقلید انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بان مطلب عالی نتواند رسید مخالفت دیگرست

و نارسیدن دیگری چه مخالفت بعد از رسیدن متصور بود و بهشت و دوزخ موجود اند بعد از محاسبه
روز قیامت گروهی را به بهشت خواهند فرستاد و گروه دیگر را بدوزخ و ثواب و عقاب اینها
ابدی است که انقطاع ندارد کما دلت علیه النصوص القطعیة المؤکدة صاحب فصوص گوید که مآل
همه برحمت است و رحمتی وسعت کل شیء کفار را عذاب دوزخ تا سه حقبه ثابت کند بعد از آن گوید
که نار در حق ایشان برد و سلام گردد چنانچه بر حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام شده بود
و خلف در وعید حق جایز دارد و گوید که هیچکس از اهل دل بخلود عذاب کفار نرفته است و درین مسئله
نیز از صواب دور افتاده است ندانسته است که وسعت رحمت در حق مؤمنان و کافران مخصوص
بدنیاست و در آخرت بوی از رحمت بکافر نرسد کما قال الله تعالی انه لا ییأس من روح الله الا
القوم الکافرون و قال الله تعالی بعد قوله سبحانه و رحمتی وسعت کل شیء فسأکتبها للذین یتقون
ویؤتون الزکوة والذین هم بآیاتنا یؤمنون شیخ اول آیه را خوانده و آخر را انکار نموده و قال الله
تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین و گرچه لا تحسبن الله مخلف وعده رسله دلالت ندارد بر خصوصیت
نفی خلف بوعده تواند بود که اقتصار بر عدم خلف بوعده اینجا بواسطه آن بود که مراد از وعده اینجا نصرت
رسل است و غلبه ایشان بر کفار و آن متضمن وعد و وعید است وعده است مر رسل را و وعید است مر کفار را

پس گوئیم

64

مستشهدة بها

پس گوئیم درین کریمه هم خلف وعد منتفی شد و هم خلف وعید فالآیة مستشهدة علیه لا له وایضا
خلف در وعید در رنگ خلف در وعده مستلزم کذب است و ناشایان آن حضرت جل سلطانه زیراکه
در ازل دانسته بود که کفار را عذاب مخلد خواهم کرد مع ذلک برای مصلحتی مخالف خود گفته که عذاب
علم
مخلد خواهم کرد انعیاذ را تجویز نمودن شناعت تمام دارد سبحان ربک رب العزة عما یصفون اجماع
اهل دل بر عدم خلود عذاب کفار کشفی صحیح است و مجال خطا در کشف بسیار است فلا اعتداد به مع کونه
مخالفا لاجماع المسلمین ملائکه بندهای خدا اند جل سلطانه که از معاصی معصوم اند و از خطا و نسیان
محفوظ لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون از خوردن و آشامیدن پاک اند و از زناشوی
منزه و مبرا و تذکیر ضمایر در قرآن مجید در حق ایشان باعتبار شرف صنف ذکور است از صنف نساء
کما اورد سبحانه تذکیر الضمایر در حق نفسه تعالی و حضرت حق سبحانه و تعالی بعضی از ایشان را برسالت
برگزیده است چنانکه بعضی از انسان را نیز بآن دولت مشرف ساخته الله یصطفی من الملائکة رسلا
ومن الناس جمهور علمای اهل حق بر آنند که خواص بشر افضل اند از خواص ملک امام غزالی و امام
الحرمین و صاحب فتوحات مکیه بافضلیت خواص ملک از خواص بشر قایل اند و آنچه برین فقیر
ظاهر ساخته اند آنست که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیه الصلوات والتسلیمات اما در نبوت

و رسالت درجه‌ایست مرتبه را که ملک بآن نرسیده و آن درجه از راه عنصر خاک آمده است که مخصوص بشر است و نیز برین فقیر ظاهر ساخته‌اند که کمالات ولایت را نسبت بکمالات نبوت هیچ اعتدادی نیست کاش حکم قطره داشتی نسبت بدریای محیط پس مزیتی که از راه نبوت آید باضعاف زیاده خواهد بود از ان مزیت که از راه ولایت حاصل شود پس فضیلت مطلق مر انبیا را بود علیهم الصلوات والتسلیمات و فضل جزئی مر ملائکه کرام را علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات فالصواب ما قاله الجمهور من العلماء شکر الله تعالی سعیهم ازین تحقیق لائح گشت که هیچ ولی بدرجه نبی از انبیا نرسد علیهم الصلوات والتسلیمات بلکه مر آن ولی همیشه زیر قدم آن نبی بود باید دانست که در مسئله از مسائل که علماء و صوفیه دران اختلاف دارند چون نیک ملاحظه می نماید حق بجانب علماء می یابد سرّش آنست که نظر علما بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بکمالات نبوت و علوم آن نفوذ کرده است و نظر صوفیه مقصور بر کمالات ولایت و معارف است پس ناچار علمی که از مشکوة نبوت اخذ نموده شود اصوب و اصح خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت ماخوذ شود تحقیق بعض ازین معارف در مکتوبی که بنام فرزندی ارشدی در بیان طریق نوشته است اندراج یافته است اگر خفائی ماند بآنجا رجوع فرمایند ایمان عبارت از تصدیق قلبی است بآنچه از دین بطریق ضرورت

ولو اثر ما رسیده است و اقرار لسانی را نیز رکن ایمان گفته‌اند که احتمال سقوط دارد و علامت این تصدیق برئیت از کفر و بیزاری از کافری و آنچه در کافریست از خصایص و لوازم آن همچو بستن زنار و مثل آن اگر عیاذا بالله سبحانه با دعوی آن تصدیق تبری از کفر ننماید مصدق دینین است که بداغ ارتداد متسم است و فی الحقیقة حکم او حکم منافق است لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء پس در تحقیق ایمان از تبری کفر چاره نبود و ادنای آن تبری قلبی است و اعلای آن تبری قلبی و قالبی و تبری عبارت از دشمنی است با دشمنان حق جل و علا آن دشمنی خواه بقلب بود اگر خوفی از ضرر ایشان داشته باشد و خواه بقلب و قالب هر دو در وقت عدم آن خوف کریمه یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین و اغلظ علیهم مؤید این معنی است چه محبت خدای تعالی عز و جل و محبت رسول او علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بی دشمنی دشمنان ایشان صورت نبندد   تولی بی تبرا نیست ممکن این صادق است شیعه که این قاعده را در موالات اهل بیت جاری ساخته‌اند و تبری خلفاء ثلثه و غیر ایشان را شرط آن موالات داشته نامناسب است زیرا که تبری از دشمنان شرط موالات دوستان داشته اند نه تبری مطلق از غیر ایشان و هیچ عاقل منصف تجویز نکنند که اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات با اهل بیت پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتحیات والتسلیمات دشمن باشند و حال آنکه این

بزرگواران در محبت او علیه وعلی آله الصلوة والسلام اموال وانفس خود صرف کرده اند وجاه
ریاست را بر باد داده چگونه دشمنی اهل بیت را بایشان منسوب توان ساخت وحال آنکه بنص قاطع
محبت اهل قرابت آن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتحیات ثابت شده است و اجره دعوت را محبت
ایشان ساخته کما قال تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ومن یقترف حسنة نزد له فیها
حسنا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام این همه بزرگی که یافت وجدّ انبیا
گشت بواسطهٔ تبری از دشمنان او تعالی بوده قال الله تعالی لقد کان لکم اسوة حسنة فی ابراهیم والذین
معه اذ قالوا لقومهم انا برآء منکم ومما تعبدون من دون الله کفرنا بکم وبدا بیننا وبینکم العداوة
والبغضاء ابدا حتی تؤمنوا بالله وحده وهیچ عملی در نظر فقیر از برای حصول رضای حق جل وعلا برابر
این تبری نیست می باید دانست که حضرت حق سبحانه وتعالی با کفر وکافری عداوت ذاتیست وآلهه
آفاقی مثل لات وعزی وعبده ایشان بالذات دشمنان حق اند جل سلطانه وخلود نار جزای این
عمل شنیع است وآلهه هوای نفسانی وسایر اعمال سیئه این نسبت ندارند زیرا که عداوت وغضب
نسبت بانها ذاتی نیست اگر غضب است بصفات منسوب است واگر عقاب و عتاب است بافعال راجع
لهذا خلود نار جزای این سیئات نگشته بلکه مغفرت ایشان را منوط بمشیت خود داشته باید دانست که چون

بکفر وکافران

بکفر وکافران عداوت متحقق گشت ناچار رحمت ورأفت که از صفات جمال است در آخرت
بکافران نرسد وصفت رحمت رفع عداوت ذاتی نکند چه آنچه بذات تعلق دارد اقوی وارفع است
از آنچه بصفت تعلق دارد پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات نتواند کرد وآنچه در حدیث قدسی آمده
است سبقت رحمتی غضبی مراد از غضب غضب صفاتی باید داشت که مخصوص بعصاة مؤمنان است نه غضب
ذاتی که بمشرکان مخصوص است سؤال اگر گویند که در دنیا کافران از رحمت نصیب است چنانکه تو بالا
تحقیق آن کرده پس در دنیا صفت رحمت رفع عداوت ذاتی چگونه نمود جواب گویم که حصول رحمت
در دنیا مر کافران را باعتبار ظاهر وصورت است ودر الحقیقت استدراج وکید است در حق ایشان کریمه
ایحسبون انما نمدهم به من مال وبنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون وکریمه سنستدرجهم من حیث
لا یعلمون واملی لهم ان کیدی متین شاهد این معنی است فلیفهم فایدهٔ جلیله عذاب ابدی دوزخ جزای
کفر است پس اگر پرسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر بکار آرد وتعظیم مراسم اهل کفر مینماید وعلما
بکفر حکم میکنند واو را از اهل ارتداد میشمرند چنانکه اکثر مسلمانان هند باین بلا مبتلا اند پس
بفتوی علما باید که آن شخص در آخرت بعذاب ابدی گرفتار گردد وحال آنکه در اخبار صحاح آمده
است کسی که در دل او مقدار ذره از ایمان بود از دوزخ او را بیرون خواهند آورد ودر عذاب

مخلد نخواهند گذاشت تحقیق این مسئله نزد تو چیست گویم که اگر کافر محض است عذاب مخلد نصیب اوست
اعاذنا الله سبحانه منه اگر با وجود ~~اگر با وجود~~ ایمان مراسم کفر ذرهٔ ایمان نیز دارد بعذاب دوزخ مبتلا
خواهد شد اما برکت آن ذرهٔ ایمان امید است که از خلود عذاب خلاص شود و از گرفتاری دائمی نجات
یابد فقیر یک باری بعیادت شخصی رفته بود که معاملهٔ او قریب باحتضار رسیده بود چون متوجه حال
او شد دید که قلب او بسیار ظلمات دارد هرچند متوجه دفع آن ظلمات شده فائده نکرد
بعد از توجه بسیار معلوم شد که آن ظلمات ناشی از صفات کفر است که در وی مکنون گشت
و نشأهٔ آن کدورات معاملات اوست با کفر و اهل کفر توجهات دفع آن ظلمات ننماید
تنقیه او از آن ظلمات مربوط بعذاب نار است که جزاء کفر است و نیز معلوم شد که ذرهٔ
از ایمان دارد به برکت آن آخر او را از دوزخ خواهند برآورد چون این حال را در وی مشاهده
نمودی بخاطر گذشت که آیا نماز بر جنازهٔ او باید کرد یا نه بعد از توجه ظاهر شد که نماز باید کرد پس
مسلمانی که با وجود ایمان رسوم اهل کفر بنماید و تعظیم ایام ایشان میکند بر جنازهٔ اینها نماز باید
کرد و بکفار ملحق نباید ساخت کما هو العمل الیوم و امیدوار باید بود که آخر به برکت ایمان از
عذاب ابدی نجات یابند پس معلوم شد که اهل کفر را عفو و مغفرت نیست ان الله لا یغفر ان

پس که

یشرک به اگر کافر حرف است عذاب ابدی جزای او کفر است و اگر ذرهٔ ایمان نیز دارد جزای
او عذاب موقت است از نار دوزخ سایر کبایر ان شاء الله تعالی غفور و آن عذاب نزد فقیر عذاب
دوزخ موقت باشد یا مخلد مخصوص باهل کفر است و بصفات کفر کما ینبغی لحقیقة و اهل کبایر
که گناهان ایشان بمغفرت نه در آمده اند به توبه یا بشفاعت یا بمجرد عفو و احسان و نیز آن
کبایر را بالام و محن دنیوی یا شدائد و سکرات موت مکفر ساخته ~~امید است~~ که امید است که در عذاب
آنها جمعی را بعذاب قبر کفایت کنند و جمعی دیگر را با وجود محنت های قبر با هوال قیامت و شدائد
آن روز اکتفا فرمایند و از گناهان باقی نگذارند که محتاج بعذاب نار گردند کریمهٔ الذین آمنوا
و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن مؤید این معنی است چه مراد از ظلم شرک است و الله سبحانه
اعلم بحقائق الامور کلها اگر گویند که در جزاء بعضی از سیئات غیر کفر عذاب دوزخ نیز آمده است کما قال
قتل بدل
الله تعالی و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها و در اخبار آمده است کسی که یک نماز فرض
بعمد قضا کند یک حقبه او را در دوزخ عذاب کنند پس عذاب دوزخ مخصوص بکفار نگشت گویم که
عذاب قاتل مخصوص بمستحل قتل است و مستحل قتل کافر است کما ذکره المفسرون در سیئات
غیر کفر که عذاب دوزخ آمده است از شائبهٔ صفات کفر خالی نخواهد بود مثل استخفاف آن سیئه

وعدم مبالات باتیان آن و خوار داشتن اوامر و نواهی شرعیه را و در خبر آمده شفاعتی لاهل الکبایر
من امتی و جای دیگر فرموده امتی امت مرحومة لا عذاب لها فی الآخرة آیهٔ کریمه الذین آمنوا و لم
یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن مؤید این معنی است کما مر و احوال اطفال مشرکان و شا
هقان جبل و مشرکان زمان فترة رسل در مکتوبی که بنام فرزندی محمد سعید نوشته است بتفصیل
ثبت یافته از آنجا معلوم فرمایند و در زیادتی و نقصان ایمان علما را اختلاف است امام اعظم
کوفی رضی الله تعالی عنه میفرمایند که الایمان لا یزید و لا ینقص و امام شافعی رحمة الله علیه سبحانه میفرماید
که یزید و ینقص و شک نیست که ایمان عبارت از تصدیق و یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در
آنجا گنجایش نیست و آنچه قبول زیادتی و نقصان کند داخل دایرهٔ ظن است نه یقین غایت ما فی
الباب اتیان اعمال صالحه انجلاء آن یقین میفرماید و اعمال غیر صالحه آن یقین را مکدر میسازند
پس زیادتی و نقصانی باعتبار اعمال در انجلاء آن یقین ثابت شد نه در نفس آن یقین جمعی یقین
را که منجلی و روشن یافتند زیاده گفتند از آن یقینی که آن انجلاء و روشنی ندارد گویا بعضی غیر منجلی
را یقین ندانستند همان بعضی منجلی را یقین دانسته ناقص گفتند جمعی دیگر که حدت نظر داشتند دیدند
که این زیادتی و نقصان راجع بصفات یقین است نه بنفس یقین لاجرم یقین را غیر زاید و ناقص

گفتند

گفتند مثل آنکه دو آئینه برابر که در انجلاء و نورانیت تفاوت دارند شخصی بیند آینه را که انجلا زیاده
دارد و نمایندگی در وی بیشتر است گوید که این آینه زیاده است از آینهٔ دیگر که آن انجلا و نمایندگی
ندارد و شخصی دیگر گوید که هر دو آینه برابرند زیادتی و نقصان ندارند تفاوت در انجلا و
نمایندگی است که از صفات آن دو آینه است پس نظر شخص ثانی صایب است و بحقیقت شیء نافذ
و نظر شخص اول مقصور بر ظاهر است و از صفت بذات نرفته و یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین
اوتوا العلم درجات از این تحقیق که این فقیر باظهار آن موفق شده است اعتراضات مخالفان
که بر عدم زیادتی و نقصان ایمان نموده اند زایل گشت و ایمان عامهٔ مؤمنان در جمیع وجوه مثل
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات نشد زیرا که ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات که تمام منجلی
و نورانیت ثمرات و نتایج باضعاف زیاده دارد از ایمان عامهٔ مؤمنان که ظلمات و کدورات
دارد علی تفاوت درجاتهم و همچنین ایمان ابوبکر رضی الله تعالی عنه که در وزن زیاده از ایمان این
امت است باعتبار انجلای و نورانیت باید دانست و زیادتی راجع بصفات کامله باید ساخت
نمی بینی که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات با عامه در نفس انسانیت برابرند و در حقیقت و ذات متحد
تفاضل باعتبار صفات کامله آمده است و آنکه صفات کامله ندارد گویا از آن نوع خارج است و از

خواص وفضائل آن نوع محروم باوجود این تفاوت در نفس انسانیه زیادتی ونقصان راه نمی یابد
ونمی توان گفت که انسانیه قابل زیادتی ونقصان است والله سبحانه الملهم للصواب وایضا گویند که
مراد از تصدیق ایمان نزد بعضی تصدیق منطقی است که شامل ظنی ویقینی است برین تقدیر زیادتی ونقصان
را در نفس ایمان گنجایش گشت لیکن صحیح آنست که مراد از تصدیق ایمانی یقینی و اذعان قلبیست
نه معنی عام که شامل ظنی هم بود امام اعظم گوید انا مؤمن حقا وامام شافعی گوید انا مؤمن ان شاء الله تعالی
فی الحقیقت نزاع ایشان لفظی است مذهب اول باعتبار حال است ومذهب ثانی باعتبار مآل و
عاقبت لهذا امام شافعی از صورت استثنی اولی واحوط است کما لا یخفی علی المصنف [المنصف بدل] وکرامات اولیا حق
است واز کثرت وقوع خوارق عادات ازیشان انیعنی ازیشان عادت مستمر گشته است ومنکران
منکر علم عادی وضروریست معجزهٔ نبی مقرون بدعوهٔ نبوت است وکرامت ولی ازین معنی خالیست
بلکه مقرونست باعتراف متابعت آن نبی فلا اشتباه بین المعجزة والکرامات کما زعمه المنکرون وترتیب
افضلیت درمیان خلفای راشدین بترتیب خلافت است اما افضلیت شیخین باجماع صحابه وتابعین
ثابت شده است چنانچه نقل کردند اثر جماعهٔ از اکابر ائمه که یکی ازیشان امام شافعیست قال الشیخ
الامام ابو الحسن الاشعری ان تفضیل ابی بکر ثم عمر علی بقیة الامة قطعی قال الذهبی وقد تواتر عن

علی رضی الله

علی رضی الله تعالی عنه فی خلافته وکرسی مملکته وبین الجم الغفیر من شیعته ان ابا بکر وعمر افضل الامة ثم
قال ورواه عن علی کرم الله وجهه نیف وثمانون نفسا وعد منهم جماعة ثم قال فقبح الله الرافضة ما اجهلهم نیغاظ
وروی البخاری عنه انه قال خیر الناس بعد النبی علیه وعلی آله الصلوة والسلام ابو بکر ثم عمر ثم رجل آخر
فقال ابنه محمد بن الحنفیة ثم انت فقال انما انا رجل من المسلمین وصحح الذهبی وغیره عن علی رضی الله عنه
انه قال الا وانه بلغنی ان رجالا یفضلوننی علیهما ومن وجدته فضلنی علیهما فهو مفتری علیه ما علی
المفتری واخرج الدارقطنی عنه لا اجد احدا فضلنی علی ابی بکر وعمر الا جلدته جلد المفتری وامثال
ذلک منه ومن غیره من الصحابة کثیرة بحیث لا مجال فیها لانکار احد حتی قال عبد الرزاق من اکابر الشیعة
افضل الشیخین بتفضیل علی ایاهما علی نفسه والا لما فضلعا [فضلتهما بدل] کفی بی وزرا ان احبه ثم اخالفه کل
ذلک مستفاد من الصواعق واما تفضیل عثمان بر علی رضی الله تعالی عنهما پس اکثر علمای اهل سنت
برانند که افضل بعد از شیخین عثمان است پس علی ومذهب ائمه اربعه مجتهدین بر همین است وتوقفی
در افضلیت حضرت عثمان از امام مالک نقل کرده اند قاضی عیاض گفته که او رجوع کرده است از توقف
بسوی تفضیل حضرت عثمان وقرطبی گفته است که هو الاصح ان شاء الله تعالی همچنین توقفی که از عبارهٔ
امام اعظم رحمه الله تعالی علیه فهمیده اند که من علامات السنة والجماعة تفضیل الشیخین ومحبت

الخنثین نزد این فقیر اختیار این عبارت را محمل دیگرست که چون ظهور رفض و اختلال در امور مردم در
زمان خلافت حضرت ختنین بسیار شده بود و بدلهای مردم ازین راه کدورت راه یافته امام اعظم
را ملاحظه فرموده در حق ایشان لفظ محبت اختیار نموده است و دوستی ایشان را از علامات سنت ساخته
نه آنکه شائبه توقف ملحوظ بود و کیف و کتب الحنفیة مشحونة بان افضلیتهم علی ترتیب خلافتهم بالجمله
افضلیت شیخین قطعیست و افضلیت حضرت عثمان دون اوست اما احوط است که منکر افضلیت
حضرت عثمان را بلکه منکر افضلیت شیخین را نیز حکم بکفر نکنیم و مبتدع و ضال دانیم چه علما را در تکفیر او
اختلافست در قطعیت این اجماع قیل و قال و این منکر قویتر از یزید بیدولت است که بواسطه احتیاط
در لعن او توقف کرده اند ایذائی که بحضرت پیغمبر از راه ایذای خلفای راشدین باو میرسد در رنگ ایذائی
است که از راه ایذای امامین باو رسیده علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام
الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن
آذاهم فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله ومن آذی الله فیوشک ان یأخذه وقال عز وجل ان الذین
یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة الآیة وآنچه مولانا سعد الدین در شرح عقاید نسفیه در بحث افضلیت
انصاف دانسته است از انصاف دورست و تردیدی که نموده است بی ماحصل است چه مقرر علماست که

افضلیت

افضلیت باعتبار کثرت ثواب نزد خدای عز وجل اینجا مراد است نه افضلیتی که بمعنی کثرت
ظهور فضائل و مناقب بود که نزد عقلا اعتبار ندارد زیرا که سلف از صحابه و تابعین آن قدر فضائل
و مناقب که از حضرت امیر نقل کرده اند از هیچ صحابی منقول نشده است حتی قال الامام احمد ما جاء
لاحد من الصحابة من الفضائل ما جاء لعلی مع ذلک هم ایشان حکم کرده اند بافضلیت خلفای ثلثه
پس معلوم شد که وجه افضلیت دیگرست ورای این فضائل و مناقب و اطلاع بران افضلیت
مشاهدان آن دولت وحی را میسر است که بصریح یا بقرائن معلوم نموده باشند و آن صحابه پیغمبر اند علیه
و علیهم الصلوات والتسلیمات پس آنچه شارح عقاید نسفی گفته است که اگر مراد از افضلیت کثرت ثوابست
پس توقف را جهتی هست ساقط است زیرا که توقف را وقتی گنجایش باشد که آن افضلیت را از
قبل صاحب شریعت صریحا او دلالة معلوم نکرده باشند و چون معلوم کرده باشند چرا توقف نمایند و
اگر معلوم نکرده باشند چرا حکم بافضلیت کنند و آنکه همرا برابر دانند و فضل یکی بر دیگری فضولی انگارد
بوالفضولیست عجب بوالفضولی که اجماع اهل حق را فضولی داند مگر لفظ تفضیل اورا باین فضولی برده
است و آنچه صاحب فتوحات مکیه گفته است که سبب ترتیب خلافتهم مدت اعمار ایشان دلالت بر مساوات
در فضیلت ندارد چه امر خلافت دیگرست و مبحث افضلیت دیگر و لو سلم این و امثال این از شطحیات

این

اوست که شایان تمسک نیست اکثر معارف کشفیه او که از علوم اهل سنت جدا افتاده است از
صواب دور است پس متابعت نکنند آنرا مگر کسی که دلش مریض است یا مقلد صرف و آنچه در میان صحابه
از منازعات و مشاجرات گذشته بر محامل نیک صرف باید کرد و از هوا و تعصب دور باید داشت
قال التفتازانی مع افراطه فی حب علی کرم الله تعالی وجهه و ما وقع من المخالفات والمحاربات لم یکن
عن نزاع فی خلافته بل عن خطاء فی الاجتهاد و فی حاشیة الخیالی علیه فان معاویة و احزابه بغوا عن
طاعته مع اعترافهم بانه افضل اهل زمانه و انه الاحق بالامامة منه بشبهة هی ترک القصاص عن
قتلة عثمان رضی الله تعالی عنه و نقل فی حاشیة کمال القری عن علی کرم الله تعالی وجهه انه قال اخواننا بغوا
علینا و لیسوا کفرة ولا فسقة لما لهم من التاویل و شک نیست که خطاء اجتهادی از ملامت دور است
و از طعن و تشنیع مرفوع مراعات حقوق خیر البشر را علیه و علی آله الصلوات والتحیات نموده جمیع اصحاب
کرام را به نیکی باید یاد کرد و به دوستی صحبت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات ایشان را دوست باید داشت
قال علیه و علی آله الصلوة والسلام من احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم یعنی محبتی که با اصحاب
من تعلق کرده همان محبت است که بمن متعلق شده است و همچنین بغضی که بایشان تعلق گیرد همان بغض
است که بمن تعلق گرفته است ما را با محاربان حضرت امیر هیچ آشنایی نیست بلکه جای نیست که از ایشان

درازار

در آزار باشیم اما چون اصحاب کرام پیغمبر اند که ما بمحبت ایشان مأموریم و از بغض و ایذاء ایشان ممنوع
ناچار همه را دوست میداریم بدوستی پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و از بغض و ایذاء ایشان گریزانیم
که آن بغض و ایذاء منجر بآن سرور میشود لیکن محق را محق گوئیم و مخطی را مخطی حضرت امیر بر حق بودند و
مخالفان ایشان بر خطا زیاده برین فضول است تحقیق این مبحث در مکتوبی که بخواجه محمد اشرف نوشته است
بتفصیل ذکر یافته است اگر خفائی مانده باشد بآن مکتوب رجوع فرمایند بعد از تصحیح عقاید از
تعلم احکام فقه چاره نبود و از دانستن فرض و واجب و حلال و حرام و سنت و مندوب و مشتبه
و مکروه گذرنه و همچنین عمل بمقتضای این علم نیز ضروریست مطالعه کتب فقه از ضروریات شمرند
و سعی بلیغ در اتیان اعمال صالحه مرعی دارند شمه از فضائل و ارکان صلوة که عماد دین است
ایراد مینماید استماع فرمایند اول از اسباغ در وضوء چاره نبود هر عضو را سه بار تمام و کمال باید
شست تا بر وجه سنت ادا یابد و در مسح راس استیعاب باید نمود و در مسح گوش و مسح رقبه احتیاط
باید فرمود و تخلیل اصابع رجلین بخنصر دست چپ از جانب زیر آن اصابع آمده است از مراعات
فرمایند اتیان مستحب را اندک ندانند مستحب دوست داشته شده حق است جل و علا و مرضی او تعالی
اگر تمام دنیا یک فعل مرضی و محبوب حق جل سلطانه معلوم شود و عملی بمقتضای آن میسر گردد مغتنم است حکم آن

دارد که کسی بخزف ریزهای چند جواهر نفیس را بخرد و بجا دلا طایل روح ربدست آرد بعد از ظهور کامل
دسباغ وضوء قصد نماز که معراج مؤمن است باید فرمود و اهتمام باید نمود که نماز فرض بی جماعت ادا نیابد
بلکه تکبیر اولی با امام ترک نشود و نماز در وقت مستحب ادا یابد و در قرائت مراعات قدر مسنون باید کرد و در
رکوع و سجود از طمانینت چاره نبود که فرض است و یا واجب بقول مختار در قومه راست باید ایستاد بر نهجی
که استخوانها بمقر خود رجوع نمایند بعد از راست استادن طمانینت نیز باید که فرض است یا واجب یا سنت
علی اختلاف الاقوال و همچنین در جلسه که میان دو سجده است بعد از نشستن درست اطمینان نیز درکار است
چنانچه در قومه و اقل تسبیح رکوع و سجود سه بار است و اکثر تا هفت بار یا ده بار علی اختلاف الاقوال
و تسبیح امام باندازهٔ حال مقتدیان است لازم می آید که کسی در حال انفراد و در وقت قوت و استطاعت
اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج بار یا هفت بار بگوید و در وقت سجده رفتن آنچه بزمین
نزدیک است اول بزمین نهد پس اول هر دو زانو بر زمین نهد بعد ازان هر دو دست بعد ازان بینی را
و بعد ازان جبین را و در وقت وضع زانو و دست ابتدا از یمین باید نمود و در وقت رفع راس
آنچه باسمان نزدیک است اول باید برداشت پس ابتداء رفع از جبین باید نمود و در وقت قیام نظر بر
موضع سجود باید دوخت و در وقت رکوع بر پاهای خود نظر باید کرد و [در] سجود بر نوک بینی خود و در جلوس

بر دو دست

بر دو دست خود و یا بر کنار خود ملاحظه باید نمود و چون نظر از پراکندگی دوخته شود و بر مواضع مذکوره
گماشته گردد جمعیت میسر گردد و صلوة بخشوع حاصل آید کما هو المنقول عن النبی علیه و علی آله الصلوة
والسلام و همچنین تفریج اصابع دو دست در وقت رکوع و ضم ساختن آن اصابع در وقت سجود
سنت است آنرا نیز مراعات فرمایند انگشت کشادن یا ضم ساختن بی تقریب نیست فواید در ضمن آنکه
آن ملاحظه نموده صاحب شرع بعمل در آورده است ما را هیچ فایده برابر متابعت صاحب شریعت نیست علیه
و علی آله الصلوات والتسلیمات این همه احکام در کتب فقه مذکور اند بتفصیل و ایضاح مقصود از ایراد
اینجا ترغیب بر اعمال است بمقتضای علم فقه وفقنا الله سبحانه و ایاکم علی الاعمال الصالحة الموافقة للعلوم
الشرعیة بعد ازان وفقنا الله سبحانه لتصحیح العقاید الدینیة بحرمة سید المرسلین علیه و علیهم و علی آل
کل من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها اگر شوق بفضایل صلوة و دانستن کمالات مخصوصه
آن در خود یابند پس مکتوب که متصل و قریب یکدیگر اند آنرا مطالعه فرمایند اول مکتوب بنام
فرزندی محمد صادق نوشته شده است و مکتوب دوم بنام میر محمد نعمان و مکتوب سوم باسم مشیخت
مآب میان شیخ تاج بعد از تحصیل دو جناح اعتقادی و عملی اگر توفیق ایزدی جل سلطانه
رهنمونی فرماید سلوک طریقهٔ علیهٔ صوفیه است نه از برای آن غرض که شیء زاید از ان اعتقاد

و عمل حاصل کنند و امر محدث بدعت آرند بلکه مقصود آنست که نسبت معتقدات یقینی و اطمینانی حاصل
کنند که هرگز بتشکیک مشکک زائل نگردد و با یراد شبهه باطل نشود چه پای استدلال چوبین است و مستدل
بی تمکین الا بذکر الله تطمئن القلوب و نسبت با کمال بسیری و سهولت حاصل کنند و کسل و سرکشی که از
اماره ناشی میشد زائل گردانند و ایضا مقصود از سلوک طریقهٔ صوفیه نه آنست که صور و اشکال غیبی را
مشاهده نمایند و انوار و الوان را معاینه کنند این خود داخل لهو و لعب است صور و انوار حسی
چه نقصان دارد که کسی اینها را گذاشته بریاضات و مجاهدات تمنای صور و انوار غیبی نماید چه این صور
و آن صور و این انوار و آن انوار همه مخلوق حق اند جل و علا و از آیات داله بر وجود او تعالی و در
میان طرق صوفیه اختیار کردن طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه اولی و انسب است چه این بزرگواران التزام متابعت
سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده لهذا اگر دولت متابعت دارند و از احوال هیچ ندارند
خرسند اند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور دانند آن احوال را نمی پسندند ازینجاست که سماع و رقص
را تجویز نکرده اند و احوالی که بران مترتب شود اعتبار ننموده بلکه ذکر جهر را بدعت دانسته منع آن
فرموده اند و ثمراتی که بران مترتب شود التفات بآن ننموده روزی بمجلس طعام در ملازمت حضرت ایشان
حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجهٔ ما بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسم الله را

بلند گفت

بلند گفت ایشانرا ناخوش آمد بحدی که زجر بلیغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند
که در مجلس طعام ما حاضر نشود و از حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجهٔ نقشبند علمای بخارا را
جمع کرده بخانقاه حضرت امیر کلال برده بودند تا ایشانرا از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر
کلال گفتند که ذکر جهر بدعت است نکنند ایشان در جواب فرمودند که نکنیم الحاصل بر این طریقت هرگاه
در منع ذکر جهر این همه مبالغه نمایند از سماع و رقص و وجد و تواجد چه گوید احوال و مواجید که بر
اسباب نامشروعه مترتب شوند نزد فقیر از قبیل استدراجات است چه اهل استدراج را نیز احوال و
اذواق دست میدهد و کشف و توحید و مکاشفه و معاینه در مرایا صور عالم بظهور می آید حکمای یونان
و جوکیه و براهمهٔ هند درین شریک اند علامت صدق احوال موافقت علوم شرعیه است با اجتناب
از ارتکاب امور محرمه و مشتبه بدانند که سماع و رقص فی الحقیقت داخل لهو و لعب است کریمه ومن
الناس من یشتری لهو الحدیث در شان منع سرود نازل شده است چنانکه مجاهد که شاگرد ابن عباس
است و از کبار تابعین گوید که مراد از لهو الحدیث سرود است فی المدارک لهو الحدیث السمر
والغناء و کان ابن عباس و ابن مسعود رضی الله تعالی عنهما یحلفان انه الغنا و قال مجاهد فی
قوله تعالی والذین لا یشهدون الزور ای لا یحضرون الغناء و حکی عن امام الهدی ابی منصور

قال
الماتریدی من لمقری زماننا احسنت عند قرائته یکفر و بانت عنه امرأته واحبط الله تعالی کل حسناته
وحکی ابونصر الدبوسی عن القاضی ظهیر الدین الخوارزمی من سمع الغناء من المغنی وغیره اوری فعلا من الحرام
فیحسن ذلک باعتقاد او بغیر اعتقاد یصیر مرتدا فی الحال بناءً علی انه ابطل حکم الشریعة ومن ابطل
حکم الشریعة فلا یکون مؤمنا عند کل مجتهد ولا یقبل الله تعالی طاعته وحبط الله تعالی کل حسناته اعا
ذنا الله سبحانه من ذلک و آیات واحادیث وروایات فقه در حرمت غنا بسیار است بحدی که احصاء
آن متعذر است مع ذلک اگر شخصی حدیث مخترع یا روایت شاذه را در اباحت سرود بیارد اعتبار نبا
ید کرد زیرا که هیچ فقیهی در هیچ وقتی و زمانی فتوی باباحت سرود نداده است و رقص و پاکوبی را تجویز
نداشته چنانکه در ملتقط رسالهٔ امام همام ضیاء الدین سنامی مذکور است و عمل صوفیه در حل و حرمت آن
سند نیست همین بس نیست که ما ایشان را معذور داریم و ملامت نکنیم و امر ایشان را بحق سبحانه و تعالی مفوض
داریم اینجا قول امام ابی حنیفه و امام ابی یوسف و امام محمد معتبر است نه عمل ابی بکر شبلی و ابی الحسن نوری صو
فیان خام این وقت عمل پیران خود را بهانه ساخته سرود و رقص را دین و ملت خود گرفته اند و طاعت
و عبادت ساخته اولئک الذین اتخذوا دینهم لهوا ولعبا و از روایت سابق معلوم شده است کسی که
فعل حرام را مستحسن دارد از زمرهٔ اهل اسلام می بر آید و مرتد میگردد پس خیال باید کرد که تعظیم مجلس

سماع و رقص نمودن بلکه از طاعت و عبادت دانستن چه شناعت دارد لله سبحانه الحمد والمنة که پیران
ما باین امر مبتلا نشده اند و ما متابعان از تقلید این امر وا رهانیده اند شنیده میشود که مخدوم زادهٔ کابلی
سرود دارند و مجلس سرود و قصیده خوانی در شبهای جمعه منعقد میسازند و اکثر یاران درین امر
موافقت مینمایند عجب هزار عجب مریدان سلاسل دیگران عمل پیران خود را بهانه ساخته ارتکاب
این امر مینمایند و حرمت شرعی را بعمل پیران خود دفع میکنند اگر چه فی الحقیقت درین امر محق نباشند
یاران درین ارتکاب چه معذرت خواهند نمود حرمت شرعی یک طرف و مخالفت طریقت پیران
خود یک طرف نه اهل شریعت ازین فعل راضی اند و نه اهل طریقت اگر حرمت شرعی نبودی مجرد احداث
امر در طریقت شنیع بودی فکیف که حرمت شرعی با آن جمع شود یقینی است که جناب میرزا جیو باین
امر راضی نخواهد بود اما مراعات آداب شما نموده بصریح منع هم نمیکنند و یاران ازین اجتماع نهی
نمی نمایند این فقیر چون در آمدن خود توقف دید چند فقره فراهم آورده نوشته فرستاده این سبق در
ملازمت میرزا جیو بگذرانند و از اول تا آخر پیش ایشان بخوانند والسلام مکتوب دویست و شصت
و هفتم بمیرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه اسرار دقایق که حضرت ایشان بآن متمیز
گشته اند شمه ازان بظهور نمیتوان آورد بلکه برمز و اشارت نیز ازان باب سخن نمیتوان کرد

وآن اسرار مقتبس از مشکوة نبوت و ملائکهٔ عالین نیز درین دولت شریک اند و ما یناسب ذلک
بعد الحمد والصلوات وتبلیغ الدعوات میرساند که صحیفهٔ شریفه که از روی کرم نامزد این حقیر ساخته بودند
بمطالعهٔ آن مشرف گشت جزاکم الله سبحانه خیراً از انعامات صحبت سلطانه چه نویسید و چه سان شکر آن نماید علوم
و معارفی که افاضه میشود چه بتوفیق خداوندی جل شانه اکثر آن در قید کتابت می آید و بسمع اهل و نا اهل
میرسد اما اسرار و دقایقی که بآن متمیز است شمهٔ از آن بظهور نمیتواند آورد بلکه برمز و اشارت نیز از آن
مقوله سخنی نمی تواند کرد فرزندی اعزی که مجموعهٔ معارف فقیر است و نسخهٔ مقامات سلوک و جذبه برمزی
ازین اسرار دقیقه با و درمیان نمی آرد و بتشیع تمام در استتار آن میکوشد با آنکه میداند که فرزند ازین محرم
اسرار است و از خطا و غلط محفوظ اما چه کند که وقت معانی زبان را میگیرد و لطافت اسرار لبها را می بندد
ویضیق صدری ولا ینطلق لسانی نقد وقت است آن اسرار نه از آن قبیل اند که درمیان نیایند بلکه
درمیان نمی آرند بیت فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست هم قصهٔ غریب و حدیث عجیب است این
دولت که ما در استتار آن می کوشیم مقتبس از مشکوة نبوت انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات و ملائکهٔ
ملأ الاعلی علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام شریک این دولت اند و از متابعان انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات هر کرا باین دولت مشرف سازند ابو هریره گوید رضی الله تعالی عنه من از رسول خدای صلی الله

تعالی علیه وسلم دو نوع علم اخذ نموده یکی از آن دو علم آنست که درمیان شما منتشر ساختم و علم دیگر را
اگر منتشر سازم حلقوم مرا ببرند و آن علم دیگر علم اسرار است که فهم هر کس بآن نرسد ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم ثانیه مرقوم آنکه کتابتی که بحضرت خواجه زادها نوشته است بنظر
شریف مبارک خواهد گذشت محذور ما مکرر ما احداثی که در طریقت پیدا کنند نزد فقیر کم از بدعتی نیست
که در دین احداث کنند برکات طریقت تا زمانی فایض است که احداثی در طریقت پیدا نشده است
وچون امر محدث در طریقت پیدا شد راه فیوض و برکات آن طریق مسدود گشت پس محافظت
طریقت از اهم مهام آمد و اجتناب از مخالف طریقت از ضروریات گشت پس هر جا که از هر که
مخالف طریقت خود بینند بزجر و مبالغه منع آن فرمایند و ترویج و تقویت آن طریقت کنند
والسلام والاکرام مکتوب دویست و شصت و هشتم بجانی نان صدور یافته در بیان آنکه علم وراثت
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات حیث و مراد از علما که در حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل
واقع شده اند کدام اند و در بیان آنکه علم اسرار که از وراثت انبیا باقی مانده است علیهم الصلوات
والتسلیمات غیر از اسرار است که اولیاء امت بآن تکلم کرده اند از علم توحیدی وجودی و بیان
احاطه و سریان و قرب و معیت و ما یناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی احوال

وا وضاع فقرا این حدود مستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم
و استقامتکم چون مبحث علم وراثت در میان بوده چند کلمه از آن مقوله بمقتضای وقت نوشته آمد
در اخبار آمده العلماء ورثة الانبیاء علمی که از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات باقی مانده است دو نوع
علم احکام و علم اسرار عالمی وارث کسیست که او را از هر دو علم سهم بود یا آنکه او را از یک نوع نصیب بود
نه از نوع دیگر که آن منافی وراثت است چه وارث را از جمیع انواع ترکِ مورث نصیب است نه از بعضی
دون بعضی و آنکه او را از بعضی معین نصیب است غرماست که نصیب او بجنس حق او تعلق گرفته است
و همچنین فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل مراد از علماء وارثانند نه
غرما که نصیب از بعضی ترکه فرا گرفته اند چه وارث را بواسطه قرب و جنسیت همچو مورث میتوان گفت
بخلاف غریم که از این علاقه خالیست پس هر که وارث نبود عالم نباشد مگر آنکه علم او را مقید بیک
نوع سازیم و گوییم که عالم علم احکام است مثلا عالم مطلق آن بود که وارث باشد از هر دو نوع علم او را
نصیب وافر بود اکثر مردم گمان دارند که علم اسرار عبارت از توحید وجودیست و شهود وحدت در کثرت
و مشاهده کثرت در وحدت کنایت است از معارف علم احاطه و سریان و قرب و معیت او تعالی بر نهجی که
مکشوف مشهود وجود ارباب احوال است حاشا و کلا ثم حاشا و کلا که این علوم و معارف از علم اسرار

بودند

بودند و شایان مرتبه نبوت باشند زیرا که مبنای این معارف سکر وقت است و غلبه حال که منافی
صحو است و علم انبیا علیهم الصلوات والتحیات چه علم احکام و چه علم اسرار همه در صحو است که شمه از سکر
آن ممتزج نگشته است بلکه این معارف مناسب مقام ولایت اند که قدم راسخ در سکر دارد پس این علوم
از اسرار ولایت بوند نه از اسرار نبوت انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات هر چند ولایت نیز ثابت است
اما احکام آن مغلوب اند و در جنب احکام نبوت مضمحل است بلی هر جا نور مهر تابان را سها را
جز نهان بودن چه یارا فقیر در کتب و رسائل خود نوشته است و [redacted] تحقیق نموده که کمالات نبوت
حکم دریای محیط دارد و کمالات ولایت در جنب آن قطره ایست محقر اما چه توان کرد جمعی از نارسای
به کمالات نبوت گفته اند الولایة افضل من النبوة و جمعی دیگر در توجیه آن گفته اند که ولایت نبی
افضل است از نبوت او و این هر دو فریق حقیقت نبوت را نادانسته حکم بر غایب کرده اند نزدیک باین
حکم است حکم به ترجیح سکر بر صحو اگر حقیقت صحو را میدانستند هرگز سکر را بصحو نسبت نمیدادند چه نسبت
خاک را با عالم پاک ما ناکه صحو خواص را مماثل صحو عوام دانسته سکر را بر آن ترجیح داده اند کاش سکر
خواص را نیز مماثل سکر عوام دانسته جرأت بر این حکم نمی نمود چه مقرر عقلاست که صحو بهتر از سکر است
اگر صحو و سکر مجازیست این حکم ثابت است و اگر حقیقیست نیز این حکم ثابت و ولایت را از نبوت افضل

کفتن و سکر را بر صحو ترجیح دادن در رنگ آنست که کسی کفر را بر اسلام ترجیح دهد و جهل
از علم بهتر داند زیرا که کفر و جهل مناسب مقام ولایت است و اسلام و معرفت مناسب مرتبهٔ
نبوت منصور کوید کفرت بدین الله والکفر واجب لدی وعند المسلمین قبیح و محمد رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم از کفر استعاذه می نماید قل کل یعمل علی شاکلته چنانچه در عالم مجاز
اسلام بهتر از کفر است و حقیقت نیز اسلام را از کفر بهتر باید دانست فان المجاز قنطرة الحقیقة
اکر کویند که در مقام ولایت چنانچه در مرتبهٔ جمع کفر و سکر و جهل ثابت است در مرتبهٔ فرق
بعد الجمع اسلام و صحو و معرفت نیز متحقق پس کفر و سکر و جهل را بمقام ولایت مناسبت کفتن بچه
معنی بود کویم که صحو و مانند آن در مرتبهٔ فرق اثبات نمودن نسبت بمرتبهٔ جمع است که سراسر سکر
و استتار است و الا صحو آن مرتبه نیز ممتزج بسکر است و اسلام آن مختلط بکفر و معرفت منسوب بجهل
اکر در کتابت کنجایش میداشت احوال و معارف مرتبهٔ فرق را بتفصیل ذکر کرده امتزاج سکر
و مانند آنرا در آن مرتبه بیان می نمود ارباب فطانت شاید این معنی را بتفرس نیز دریابند العجب
کل العجب این قدر باید فهمید که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات این همه بزرکی و کمالات که یافته
اند از راه نبوت یافته اند نه از راه ولایت بیش از خادمی نیست از برای نبوت

اکر ولایت

اکر ولایت را بر نبوت مزیت می بود ملائکهٔ ملأ اعلی که ولایت ایشان اکمل است از سایر ولایات
از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات افضل میشدند و کروهی ازین طایفه چون ولایت را افضل
از نبوت دانستند و ولایت ملأ اعلی را اکمل از ولایت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات دیدند
ناچار ملائکهٔ عالین را از انبیا افضل کفته اند علیهم الصلوات والتسلیمات و از جمهور اهل سنت
جدا افتادند کل ذلک لعدم الاطلاع علی حقیقة النبوة و چون در نظر مردم بواسطهٔ بعد عهد نبوت
کمالات نبوت در جنب کمالات ولایت حقیر می در آیند لاجرم سخن را درین باب مبسوط ساخت
و شمهٔ از حقیقت معامله وا نمود ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا وانصرنا
علی القوم الکافرین اخوی ارشدی میان شیخ داود چون متردد آن حدود بودند باعث این
تصدیع کشته اند والسلام مکتوب دویست و شصت و نهم بمرتضی خان صدور یافته در ترغیب بر
اهانت رسانیدن باعدای دین و توماسی الهه باطلهٔ این بی خردان و بی دولتان و اظهار
ممتاز نمودن این امر عظیم القدر و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی هر کسی را
در دل تمنای امریست از امور و تمنای این فقیر سنوت نمودن است بدشمنان خدا جل و علا و دشمنان
پیغمبر او علیه و علی آله الصلوة والسلام و اهانت رسانیدن است باین بی دولتان و خوار داشتن

است ایشان را و ائمهٔ باطلهٔ ایشان را و بتهای میدارند هیچ عملی نزد حق جل سلطانه ازین مرضی‌تر نیست
بنا بران مکرّر ایشان را بر این عمل مرضیه ترغیب مینماید و ایشان این عمل را از اعظم مهام اسلام میدانند چون
بدولت آنجا تشریف برده اند برای تحقیر و اهانت رسانیدن آن بقعهٔ کثیفه و اهل آن متوقّفی شده
اند اول شکر این نعمت بجا باید آورد که جمیع کثیر برای تعظیم و توقیر آن مقام و اهل آن میروند لله سبحانه الحمد
والمنة که حضرت حق سبحانه و تعالی ما را بآن بلا مبتلا نساخت و بعد از شکر این نعمت عظمی در تحقیر و توهین
این دولتان و ائمهٔ باطلهٔ ایشان سعی بلیغ باید فرمود هر قدر که میسر شود بخفیه یا بجهر در تخریب این جماعه
باید کوشید و انواع اهانت بآن بت تراشیده و ناتراشیده باید رسانید امید است که بعضی از مداهنتها
که واقع شده است باین عمل تلافی آنها نمایند و کفارت سازند ضعف بدن و شدت سرما مانع است والّا
بخدمت ایشان رسیده ترغیب این امر مینمود بهای تقریب یکبار نفی بران سنگ می انداخت و آنرا سرمایهٔ
سعادت میساخت زیاده چه مبالغه نماید والسلام مکتوب دویست و هفتادم به شیخ محمد نور صدور یافته
در بیان ترجیح بعضی صحبتها بر عزلت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اخوی شیخ نور محمد دور افتا
دگان را برنهجی فراموش ساخته اند که بسلامی و پیامی هم یاد نمیکنند متمنای شما عزلت و انزوا بوده
که میسر شد اما بعضی از صحبتها است که بر عزلت می چربد قیاس از حال ویسی قرنی نمایند که چون عزلت

اختیار کرد

اختیار کرد و بصحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام نرسید از کمالات صحبت بهره نیافت و از
تابعین گشت و از خیریت مائهٔ اولی بدرجهٔ دوم رسید بعنایت الله سبحانه صحبت هر روز بطرز
دیگر است من استوی یوماه فهو مغبون والسلام علیکم و علی سایر من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتحیات مکتوب دویست و هفتاد و یکم بشیخ حسن برکی صدور یافته در
بیان استغفار رواقعه گردیده بود الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف اخوی اعزی شیخ
حسن احسن الله سبحانه حاله و اوصله الی کماله رسید و واقعهٔ روشن که رو داده بود نوشته بودند بوضوح
انجامید امیدوار باشند و بآنچه مأمور اند در اثبات آن بجان کوشند و سر موی از اثبات احکام
شرعیه تجاوز تجویز نکنند و بمعتقدات حقهٔ اهل سنت و جماعت متحلی باشند مصرع کار اینست غیر این
همه هیچ اگر والدین شما تجویز بکنند و اخوان هند را رفیق باشند سیر هندوستان را مغتنم شمرند والسلام
مکتوب دویست و هفتاد و دوم بمیر سید محب الله مانکپوری صدور یافته در بیان ایمان بغیب و ایمان
شهودی و بیان اصحاب هر کدام و فضل دادن ایمان غیب را بر ایمان شهادت و در بیان توحید
شهودی و توحید وجودی و آنچه در حصول فنا در کار است توحید شهودی است و توحید وجودی هیچ
در کار نیست و در بیان آنکه اول کسی که اظهار توحید وجودی نموده است و تصریح بآن کرده صاحب

مجوّل

فتوحات مکیه است عبارت مشایخ ما تقدم هرچند آن توحید و اتحاد خبر میدهند اما بر توحید شهودی اند
و ما یناسب ذلک بعد الحمد و الصلوة سیادة پناه اخوی اعزی میر محب الله معلوم فرمایند که ایمان بغیب
بوجود واجب تعالی و بسایر صفات او سبحانه نصیب انبیاست و نصیب اصحاب انبیا علیهم الصلوات
و التسلیمات و نصیب اولیائی که بکلیت مرجوع اند و نسبت ایشان نسبت اصحاب است اگرچه آنها قلیل اند
بل اقل و نصیب عامهٔ مؤمنان و ایمان شهودی نصیب عامهٔ صوفیه است از ارباب عزلت بودند
یا از ارباب عشرت چه ارباب عشرت هرچند مرجوع اند اما بکلیت رجوع ننموده اند باطن ایشان همچنان
نگران فوق است ظاهر بخلق اند و باطن بحق جل سلطانه پس همه وقت ایمان شهودی نصیب شان است
و انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات چون بکلیت مرجوع اند و بظاهر و باطن متوجه دعوت خلق بحق اند جل و علا
لاجرم ایمان غیب نصیب شان گشت و این فقیر در بعضی از رسایل خود تحقیق نموده است که بوجود رجوع نگرانی
فوق علامت نقص است و عدم وصول است بانجام کار و رجوع بکلیت علامت وصول است بنهایت
النهایت للصوفیه کمال را در جمع بین التوجهین دانسته اند و جامع تشبیه و تنزیه را از کمل شمرده مصراع
آن ایشانند من چنینم یارب و انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات چون از مقام دعوت فارغ میگردند
و متوجه عالم بقا میشوند و مصلحت رجوع تمام میشود بشوق تمام ندای الرفیق الاعلی بر آورده بکلیت متوجه

حق جل شانه

حق جل شانه میگردند و در مراتب قرب بتحیر میفرمایند شعر هنیئاً لارباب النعیم نعیمها ** و للعاشق المسکین
ما یتجرع ** نزد فقیر کمال آنست که در وقت عروج کثرت بکلیت از نظر مرتفع شود حتی که اسما و صفات نیز
ملحوظ نباشند و جز احدیت مجرده هیچ مشهود نبود ثم عومل معه ما عومل معه و در وقت نزول تمام بکثر
رجوع
ت افتند و غیر از خلق در رنگ عامهٔ مؤمنان امر دیگر مشهود او نبود و غیر از ادای طاعت و دعوت
خلق بحق جل و علا او را کار نباشد و چون امر دعوت تمام کند و عالم فانی را وداع نماید بکلیت بجناب
قدس متوجه شود و رخت از غیب بشهادت کشد و معامله را از کوشش با غوش برد ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ناقصی رجوع بکلیت را نقص خیال نکنند و توجه باطن را که بحق
است جل سلطانه بهتر از توجه بخلق که برای دعوت و تکمیل ایشان است ندانند زیرا که صاحب رجوع
باختیار خود در مقام رجوع نیامده است بلکه مراد حق جل سلطانه از اعلا باسفل نزول کرده است و از
وصل بهجر خود را قرار داده پس صاحب رجوع قایم بمراد حق است جل شانه و فانی از مراد خود و صاحب
توجه بوصل و شهود خود محظوظ است و بمعیت و بقرب شادان بیت هجری که بود مراد محبوب
از وصل هزار بار خوشتر ** لا فی الوصال عبد نفسی ** و فی الهجران مولی للموالی ** و شغلی بالحبیب
بکل حال احب الی من شغلی بمجال لی بحال و فضائل و کمالات رجوع بسیار است صاحب توجه نسبت بصاحب

رجوع قطره ایست نسبت بدریای محیط این رجوع از فضائل نبوت است و آن توجه از آثار ولایت
شتان ما بینهما اما فهم هر کس باین کمال نرسد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
بعضی از جامعان تنزیه و تشبیه گویند که ایمان به تنزیه همه مؤمنان را حاصل است عارف آنست که ایمان
به تشبیه با آن جمع کند و خلق را ظهور خالق بیند و کثرت را کسوت وحدت داند و صانع را در
صنع مطالعه کند بالجمله توجه تنزیه صرف نزد ایشان نقص است و شهود وحدت بملاحظهٔ کثرت عیب
این جماعه متوجهان احدیت صرف را ناقص میشمرند و ملاحظهٔ وحدت را بمطالعهٔ کثرت
تحدید میدانند و تقیید می‌انگارند سبحان الله و بحمده دعوت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بتنزیه
صرف است و کتب سماوی بایمان تنزیهی است انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات نفی آلههٔ باطلهٔ آفاقی
و انفسی مینمایند و با بطال اینها دعوت میفرمایند و بوحدت واجب الوجود که بیچون و بیچگونه است
دلالت میکنند هیچ شنیدهٔ پیغمبری دعوت بایمان تشبیهی نموده است و خلق را ظهور خالق گفته همه
پیغمبران علیهم الصلوات والتسلیمات در کلمهٔ توحید واجب الوجود تعالی و تقدس متفق اند و نفی ارباب
ما دون او سبحانه می‌نمایند قال الله تبارک و تعالی قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا
و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا

اشهدوا

اشهدوا بانا مسلمون آن جماعه ارباب بی نهایت اثبات مینمایند و همه را ظهورات رب الارباب
تخیل میکنند و کتاب و سنت را که در مطلب خود مستشهد می‌آرند الکتاب هو الاول والآخر والظاهر
والباطن و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق
ایدیهم والسنة اللهم انت الاول فلیس قبلک شیء و انت الآخر فلیس بعدک شیء و انت الظاهر
فلیس فوقک شیء و انت الباطن فلیس دونک شیء هیچ استشهاد نیست زیرا که این عبارت حصر از برای
نفی کمال وجود از ما سوی است بابلغ وجه نه نفی اصل وجود چنانکه فرموده لا صلوة الا بفاتحة
الکتاب و فرموده لا ایمان لمن لا امانة له و امثال این در کتاب و سنت بسیار است این توجیه
نه تأویل تصور است چنانچه گمان برده اند بلکه حمل نصوص است بر کمال بلاغت و در عرف چون اهتمام بامر
رسالت شخصی مینمایند میفرمایند که دست او دست من است مقصود اینجا حقیقت نیست مجاز است که ابلغ
از حقیقت است و چون فعل از اندازهٔ قدرت فاعل که عبد و مملوک صاحب قدرت کامله است
زیاده بوقوع آید و التفات و توجه آن مالک قادر در ان فعل مرعی باشد مالک را سزد که بگوید
این فعل را من کرده ام نه تو این سخن را هیچ دلالت نیست بر اتحاد فعل نه بر اتحاد ذات
حاشا و کلا که فعل عبد مملوک عین فعل مالک مقتدر بود و یا ذات او عین ذات او این جماعه

انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات مگر نفهمیده اند که مدار دعوت ایشان بر اثنینیت است و وجود غیر
و غیریت عبارات ایشان نیز ابر توحید و اتحاد فرود آوردن از تکلیفات بارده است اگر فی الحقیقت
موجود یکی بود و ماسوای او ظهورات او بوند و عبادت ماسوای عبادت او باشد چنانچه این جماعه
گمان برده اند چرا انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بمبالغه و تاکید منع آن نمایند و عقوبتهای ابدی بر
عبادت ماسوای مترتب سازند و عابدان آنها را دشمنان خدا گویند چون بر منشاء غلط ایشان
نیز اطلاع نبخشند و دوئی و غیریت را که از جهل در ایشان ناشی شده است زایل نکرد اند و عبادت
ایشان را عین عبادت حق جل و علا ندانستند بعضی ازین جماعه گویند که پیغمبران علیهم الصلوات و
التسلیمات بواسطه قصور فهم عوام اسرار توحید وجود را پوشیده مبنای دعوت را بر غیریت کرده اند و وحدت
را پوشیده بکثرت دلالت نموده اند این سخن در رنگ تقیه شیعه نامسموع است پیغمبران علیهم الصلوات
والتسلیمات احق اند به تبلیغ آنچه نفس الامر است هرگاه نفس الامر موجود یکی بود و غیر او را وجود نباشد
چرا پوشیده داشته اظهار خلاف نفس الامر نمایند علی الخصوص احکامی که بذات و صفات و افعال واجب الوجود
تعالی و تقدس تعلق داشته باشند باظهار و اعلان احق اند کوته نظران اگرچه در فهم آن قاصر بوند
نمی بینی که متشابهات قرآنی و آنچه در احادیث آمده است از متشابهات چه جای عوام که خواص نیز

درفهم آن

درفهم آن عاجز اند مع ذلک در اظهار آن ممنوع نشده اند و غلط عوام مانع اظهار نگشت این
جماعه کسی که بدو وجود قائل است و از عبادت ماسوای او تعالی تنزه مینماید او را مشرک مینامند
و آنکه به یک وجود قائل است او را موحد می گویند اگرچه عبادت هزار صنم نماید بتخییل آنکه آنها
ظهورات حق اند سبحانه و عبادت ایشان عبادت حق است تعالی شانه انصاف باید نمود که
ازین دو صنف مشرک کدام است و موحد کدام انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بوحدت وجود
دعوت نکرده اند و دو وجود گوینده را مشرک نگفته دعوت ایشان بوحدت معبود است جل سلطانه
و عبادت ماسوا را شرک گفته اند اگر صوفیه وجودیه ماسوا را بعنوان غیریت ندانند دفع شرک
نمیکنند ماسوا ماسوی است دانند یا ندانند بعضی از متاخران ایشان عالم را عین حق جل سلطانه
نمی گویند و از عینیت تحاشی مینمایند و طعن و تشنیع بقائلان عینیت میکنند و شیخ محی الدین و
تابعان او را ازین راه بانکار پیش می آیند و به بدی یاد می کنند مع ذلک این جماعه عالم را غیر
حق جل سلطانه نمیگویند بلکه نه عین حق و نه غیر حق جل و علا میدانند این سخن را از صوب دور است
الاثنان متغایران قضیه متردد است منکر اثنینیت مصادم بدیهیه عقل است غایت ما فی الباب متکلمین
در صفات واجب جل سلطانه لا هو ولا غیره گفته اند و ارد غیر غیر مصطلح مراد داشته جواز انفکاک

در متغایرین مراعات نموده اند چه صفات واجب جل سلطانه از حضرت ذات تعالی و تقدس منفک
نیستند و جواز انفکاک درمیان ذات و صفات قدیمهٔ او تعالی و تقدس متصور نیست پس
لاهو و لاغیره در صفات قدیمه صادق است بخلاف عالم که این نسبت در وی مفقود است کان و لم
یکن معه شیء پس نفی غیریت از عالم نمودن هم بلغت و هم باصطلاح از صدق دور است اینجماعه
از نارسائی خود عالم را در رنگ صفات قدیمه انگاشتند و حکم مخصوص آنرا اینجا اطلاق نموده و
اینجماعه چون نفی عینیت عالم قائل گشته اند لازم است برایشان که بغیریت عالم قائل شوند و از زمرهٔ
ارباب توحید وجودی برآیند و بوجودات متعدده حاکم گردند در توحید وجودی از عینی گفتن چاره
نیست چنانچه شیخ محی الدین و تابعان او گفته اند و عینی گفتن نه بآن معنی است که عالم باصانع
متحد است حاش و کلا بلکه بآن معنی است که عالم معدوم است و موجود واجب است تعالی و تقدس چنانچه
این فقیر در بعضی از رسائل خود تحقیق اینمعنی نموده است سؤال صوفیهٔ وجودیه گویندهٔ دو وجود را
که مشرک گویند باعتبار آنست که او دو بین است و دو بینی شرک طریقت است جواب دفع دو بینی
که شرک طریقت است بتوحید شهودی حاصل میشود و توحید وجودی در آن موطن هیچ در کار نیست
باید که مشهود سالک و ملحوظ او غیر از یک ذات مقدس امری دیگر نبود تا فنا متحقق شود و شرک طریقت

منتفی

منتفی گردد در روز که آفتاب را تنها می بینند و ستارها را نمی بینند دفع دو بینی حاصل است هر چند
هزاران از ستاره ها در روز موجود بوند مقصود آنست که یک آفتاب مشهود بود ستاره ها معدوم باشد
یا موجود بلکه گویم که کمال فنا در این صورت است که اشیا موجود باشند و سالک از کمال گرفتاری که بمطلوب
حقیقی دارد بهیچ چیز التفات ننماید بلکه هیچ چیز را مشاهده نکند و هیچ چیز در دیدهٔ بصیرت
او در نیاید و اگر اشیا موجود نباشند فنا از که متحقق شود فانی از که بود و که را فراموشی سازد
اول کسی که تصریح بتوحید وجودی کرده است شیخ محی الدین بن العربیست عبارات مشایخ ماتقدم هر چند
از توحید و اتحاد خبر میدهند اما قابل حمل اند بر توحید شهودی چه هرگاه غیر حق را جل شانه نبینند بعضی گو
یند لیس فی جبتی سوی الله و بعضی ندای سبحانی زنند و بعضی لیس فی الدار غیره دیار رندا در دهند این
کلمه کلمات است که از مشایخ یک بینی بی تکلف هیچ کدام را دلالت بر وحدت وجود نیست و آنکه مسئلهٔ
وحدت وجود را مبوب و مفصل ساخته است و در رنگ صرف و نحو مدون نموده شیخ محی الدین است
و بعضی از معارف غامضه این مبحث را مخصوص بخود گردانیده حتی که گفته که خاتم النبوت بعضی
از علوم و معارف را از خاتم الولایت اخذ میکند و خاتم ولایت خود محمدی را میدانند و شراح در
توجیه آن گفته اند که پادشاه از خزینهٔ دار خود چیزی بگیرد چه نقصان دارد بالجمله در تحصیل فنا و بقا

وحصول کمالات ولایت صغری وکبری توحید وجودی هیچ در کار نیست توحید شهودی باید تا فنا
متحقق شود و نسیان ماسوی حاصل گردد تواند بود که سالکی از بدایت تا نهایت سیر کند و از علوم
و معارف توحید وجودی هیچ بروی ظاهر نشود بلکه نزدیک است که انکار این علوم نماید نزد فقیر راهی که
بی ظهور این معارف بسلوک میسر شود اقرب است از آن راهی که متضمن این ظهور بود و ایضا سالکان
این راه اکثرشان بمطلوب میرسند و روندهای آن راه اکثرشان در راه میمانند و از دریا بقطره سیر
میکردند و بتوهم اتحاد ظل گرفتار میمانند و از اصل محروم میشوند و اینمعنی را به تجربه ها معلوم ساخته است
والله سبحانه الملهم للصواب و سیر فقیر هرچند براه ثانی میسر شده است و از ظهورات علوم و معارف
توحیدی حظ وافر یافته اما چون عنایت خداوندی جل سلطانه شامل حال او بوده و پیر
مجذوبه داشته بوادی و مفاوز راه را بامداد فضل و عنایت قطع نموده است و از کل کرم
او را از ظلال گذرانیده باصل رسانیدند و چون معامله بستر شدن افتاد دید که راه دیگر اقرب
بوصول است و سهل بحصول الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت
رسل ربنا بالحق از تحقیق سابق معلوم شد که اگرچه موجودات متعدده باشند و ماسوی حق جل و علا
موجود بود درست است که فنا و بقا متحقق شود و ولایت صغری و کبری حاصل آید چه نسیان ماسوی فنا است

نه اعدام

83

نه اعدام ماسوی و دید ماسوی باید که مفقود شود نه آنکه ماسوی معدوم و ناچیز بود با وجود این سخن ظاهر
ظهور بر اکثر خاص پوشیده مانده است از عوام چه گوید توحید شهودی را عین توحید وجودی خیال کرده
معرفت وحدت وجود را از شرایط راه دانسته اند و دو وجود گوینده را ضال و مضل انگاشته حتی
که بسیاری از ایشان معرفت حق را جل سلطانه منحصر در معارف توحید وجودی خیال کرده اند و شهود
وحدت را در مرایای کثرت از انجام کار تصور نموده تا آنکه بعضی از ایشان تصریح کرده که حضرت پیغمبر
ما علیه و علی آله و جمیع اخوانه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بعد از حصول کمالات نبوت
در مقام شهود وحدت در کثرت بوده است کریمه انا اعطیناک الکوثر را اشارت بآن مقام مینمایند
و ترجمه کریمه را باین عبارت بیان می کنند بدرستیکه ما دادیم ترا شهود وحدت در کثرت مانا که
از توسط واو کوثر در میان حروف کثر این اشارت را فهمیده اند حاشا و کلا که این قسم معارف
شایان مقام نبوت باشند چه انبیا علیهم الصلوات و التحیات بخدای بیچون جل سلطانه دعوت مینمایند
و هرچه در مرایای چون گنجایش دارد از بیچون بی نصیب است و بداغ چونی و چندی متسم حضرت حق
سبحانه و تعالی ایشان را انصاف دهاد که مگر انبیا را علیهم الصلوات و التسلیمات بترازوی کمالات خود
می سنجند و کمالات ایشان را مماثل کمالات خود میدانند کبرت کلمة تخرج من افواههم بیت چو آن کرمی که

در سنگ نمانست زمینی و آسمان او همانست یکینهٔ امت او را ازین قسم معرفت که
اوایل حاصل شده بود ندامت و استغفار است و آن شهود را در رنگ حلول نصاری از آنجناب
قدس نفی مینماید حضرت خواجه نقشبند قدس سره میفرمایند هرچه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه
غیر است بحقیقت کلمه لا نفی آن باید کرد پس شهود وحدت در کثرت نیز شایان نفی گشت و دیده شایان
نفی است از آن جناب قدس منتفی است این کلام حضرت خواجه مرا ازین شهود بر آورده است و از
گرفتاری های مشاهده و معاینه نجات بخشید و رخت را از علم بجهل کشیده و از معرفت بحیرت برده جزاه
الله سبحانه عنی خیر الجزاء همین بایزید سخن مرید حضرت خواجه ام و حلقه بگوشی ایشان و الحق از اولیاکم
کسی بمثل این عبارت تکلم نموده است و جمیع مشاهدات و معاینات را برین نهج نفی ساخته در مقام
حقیقت این سخن ایشان که فرموده اند معرفت خدا بر بهاء الدین حرام اگر ابتداء او انتهای بایزید
نباشد باید جست چه بایزید با آن بزرگی از شهود و مشاهده نگذشته است و از تنگنای سبحانی قدم
برون نزده بخلاف حضرت خواجهٔ ما که بیک کلمه لا نفی جمیع مشاهدات او فرموده اند و همه را غیر ساخته
جل سلطانه تنزیهی او نزد خواجه تشبیه است و بیچون او چون و کمال او نقص پس ناچار انتهای او که از
تشبیه نگذشته است ابتداء خواجهٔ ما باشد چه بدایت از تشبیه است و نهایت به تنزیه مگر بایزید را در آخر

حال

حال برین نقص اطلاع بخشیده اند که نزدیک باحتضار میگفت ما ذکرتک الا عن غفلة و ما خدمتک
الا عن فترة حضور سابق را غفلت دانست که حضور او بنود تعالی بلکه حضور ظلی بود از ظلال و
ظهوری بود از ظهورات پس ناچار آنرا غافل باشد جل سلطانه چه او تعالی وراء وراء ظلال
و ظهورات همه از مبادی و مقدمات اند و از معارج و معدات و آنچه حضرت خواجه فرموده اند
ما نهایت را در بدایت درج میکنیم مطابق واقع است زیرا که از ابتداء توجه ایشان با حدیت صرف
است و از اسم و صفت بجز ذات نمی خواهند تعالی مبتدیان رشید این طریقهٔ علیه را این دولت
بطریق انعکاس از شیخ مقتدا که بآن کمال مشرف شده است دانند یا نه دانند پس ناچار نهایت
کمال در بدایت این بزرگواران مندرج باشد غایة ما فی الباب این توجه احدیت در ایشان اگر
غلبه پیدا کند و ظاهر را نیز برنگ باطن منصبغ سازد سالک از مشاهدات سفلی که در مرایات
ممکنات ظاهر شود آزاد است و از معارف تشبیهی خلاصی و اگر این توجه غلبه پیدا نکرد و بر باطن
مقصور گشت پس لابد است که ظاهر بشهود وحدت در کثرت ملتذ بود و بتوحید و اتحاد محظوظ باشد
اما این شهود در حق ایشان مقصور بر ظاهر است بباطن سرایت نکرده باطن شان متوجه احدیت
صرف است و ظاهر شان شاهد وحدت در کثرت بسیار باشد که توجه باطن بواسطهٔ غلبهٔ نسبت ظاهر

فشود معلوم و غیر از شهود ظاهر امر دیگر مفهوم نبود چنانچه در اوایل حال کاتب این سطور بوده
است که بواسطهٔ غلبهٔ نسبت ظاهر از توجه باطنی که با حدیث حرف بود آگاهی نداشت و بکلیت
خود را متوجه شهود وحدت در کثرت می یافت بعد از مدتی حضرت حق سبحانه بر توجه باطنی اطلاع
بخشید و باطن را از ظاهر نفرت داد و معامله را تا باینجا رسانید الحمد لله سبحانه علی ذلک از این قبیل
است معارف توحیدی و مشاهدات سفلی که از بعضی خلفای این خاندان بزرگ سر بر زده است
نه آنکه ایشان بظاهر و باطن متوجه این شهود اند و گرفتار اینمعرفت بخلاف دیگران که بظاهر و
باطن گرفتار این شهوداند و این شهود را جامع تنزیه و تشبیه دانسته از کمال میدانند این جماعه هر چند
باطن ایشان نیز ایمانی به تنزیه صرف دارد اما گرفتاری دیگر است و ایمان دیگر است و حال دیگر
است و علم دیگر است و جماعهٔ که ایمان به تنزیه صرف ندارند و غیر مشاهدهٔ سفلی امر دیگر را معتقد
نیستند از ملاحده اند که از مبحث خارج اند نزد فقیر شهود حق جل و علا در مرایای ممکنات
که جماعهٔ از صوفیه آنرا کمال میشمرند و جامع بین التشبیه و التنزیه می انگارند آن شهود شهود
حق نیست جل و علا و مشهود در آن غیر تخیل و منحوت ایشان نه آنچه در عکس می بینند واجب نیست
تعالی و تقدس و آنچه در حادث می یابند قدیم نه و هرچه در تشبیه ظاهر شود تنزیه نه زینهار به نزاکت

صوفیه

صوفیه مفتون نگردی و غیر حق را جل سلطانه حق نداری این جماعه بواسطهٔ غلبهٔ حال اکثر معذورند
و در رنگ مجتهد مخطی از مواخذه مرفوع اما مقلدان ایشان را چه معامله کنند کاش در رنگ
مقلدان مجتهد مخطی باشند و اگر چنین نکنند کار مشکل است قیاس و اجتهاد داخلی است از اصول
شرعیه که ما بتقلید آن مأموریم بخلاف کشف و الهام که ما را بتقلید آن امر نفرموده اند الهام بر غیر
حجت نیست و اجتهاد بر مقلد حجت است پس تقلید علمای مجتهدین باید کرد و اصول دین موافق
آرای ایشان باید جست و صوفیه آنچه بگویند و بکنند مخالف آرای علمای مجتهدین آنرا تقلید
نباید کرد و حسن ظن از طعن ایشان لب باید بست و از شطحیات ایشان باید شمرد و از
ظاهر مصروف باید ساخت عجب است که بسیار از صوفیان عوام را بایمان امور کشفیه
و الهامیهٔ خود همچو وحدت وجود مثلا دلالت میکنند و ترغیب بتقلید آنها می نمایند
و بر عدم آن ایمان تهدیدات میکنند کاش دلالت بعدم انکار این امور می نمودند و بر
منکران تهدیدات میفرمودند چه ایمان دیگر است و عدم انکار دیگر ایمان باین امور لازم
نیست اما از انکار اینها محافظت باید نمود تا مبادا در انکار این امور بانکار ارباب
این امور کشد و با اولیای حق جل و علا بغض و عداوت پیدا کند بر وفق آرای علمای اهل حق

کار باید کرد و از کشفیه صوفیه بحسن ظن سکوت باید ورزید و بلا و نعم جرأت نباید کرد هذا
هو الحق التوسط بین الافراط والتفریط والله سبحانه الملهم للصواب عجایب کار و بار است
جمعی از مدعیان این راه بایی شهود و مشاهده قناعت ندارند بلکه این شهود را تنزل انگاشته
در نشأه برؤیت بصری قایل اند میگویند که ذات بیچون واجب الوجود را جل سلطانه می بینیم
و میگویند که آن دولت که حضرت پیغمبر ما را علیه وعلی آله الصلوة والسلام یک بار در شب معراج
میسر شده بود ما را هر روز میسر است و نوری که مرئی ایشان میشود آنرا باسفار صبح تشبیه می نمایند
و آن را مرتبه بی کیفی می انگارند و نهایت مراتب عروج را تا ظهور آن نور تصور مینمایند تعالی
الله سبحانه عما یقولوا الظالمون علوا کبیرا و ایضا اثبات کلام و مکالمه با آن حضرت جل شانه
می نمایند و می گویند که خدای تعالی چنین فرموده است و چنان و گاهی در حق دشمنان خود از آن
حضرت عز شانه وعیدها نقل می کنند و گاهی دوستان خود را بشارتها میدهند بعضی از ایشان
گویند که از بقیه ثلث شب یا ربع شب تا نماز صبح با حق سبحانه و تعالی مکالمه داشتیم و از هر باب
سخنان پرسیدیم و جواب یافتیم لقد استکبروا فی انفسهم وعتوا عتوا کبیرا از سخنان این جماعه
مفهوم میشود که آن نور مرئی را عین حق میدانند جل سلطانه و آن نور را ذات او تعالی تصور میکنند

نه آنکه

نه آنکه آنرا ظهوری از ظهورات او تعالی انگارند و ظلی از ظلال دانند و شک نیست که آن
نور را ذات حق گفتن جل سلطانه افترای محض است و الحاد صرف و زندقه خالص نهایت تحمل
خداوندیست جل شانه که امثال این مفتریان را بعذابهای گوناگون استعجال نمیفرماید و استیصال
ایشان نمینماید سبحانک علی حلمک بعد علمک سبحانک علی عفوک بعد قدرتک قوم حضرت موسی علی نبینا
وعلیه الصلوة والسلام بمجرد طلب رؤیت هلاک گشتند و حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام بعد از طلب رؤیت زخم لن ترانی خورد و بیهوشی افتاد و از آن طلب تائب
گشت و محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم که محبوب رب العالمین است و بهترین موجودات اولین
و آخرین با وجود آنکه بدولت معراج بدنی مشرف شد و از عرش و کرسی برگذشت و از مکان
و زمان بالا رفت علما را در رؤیت او علیه وعلی آله الصلوة والسلام با وجود بشارتهای قر
آنی اختلاف است اکثر علما بعدم رؤیت او علیه وعلی آله الصلوة والسلام قائل گشته اند قال الا
مام الغزالی والاصح انه علیه وعلی آله الصلوة والسلام ما رأی ربه سبحانه لیلة المعراج این
بیسرانجامان بزعم باطل خود هر روز خدای را می بینند جل شانه حال آنکه علمای در یک دیدن
محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قیل و قال دارند فقبحهم الله سبحانه ما اجهلهم و ایضا از سخنان این

جماعه معلوم میگردد که آن کلام را که می شنوند نسبت آن را بحضرت حق سبحانه همچو نسبت کلام بمتکلم میدانند
و این عین الحاد است حاشا و کلا که از حضرت حق سبحانه کلامی صادر شود بطریق تکلم که در وی
ترتیب باشد و تقدیم و تاخیر بود که آن علامت حدوث است سخنان مشایخ کبار اینجا نزد در غلط
انداخته است چه مشایخ نیز اثبات کلام و مکالمه با آن حضرت جل سلطانه نموده اند لیکن باید دانست
که مشایخ نسبت آن کلام را بحضرت حق سبحانه همچو نسبت کلام بمتکلم نمیدانند بلکه همچو نسبت مخلوق بخالق
تعبیر می کنند درینجا هیچ محظوری نیست حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام از شجرهٔ مبارکه کلام
حق شنید جل شانه نسبت آن کلام بحق جل سلطانه همچو نسبت مخلوق بود بخالق نه همچو نسبت کلام بمتکلم
و همچنین کلامی که حضرت جبرائیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام شنیده نسبت آن کلام بحضرت
حق سبحانه و تعالی همچو نسبت مخلوق بود بخالق غایت ما فی الباب آن کلام نیز کلام حق است جل
سلطانه و منکران کافر و زندیق گویا کلام حق مشترک است درمیان کلام نفسی و کلام لفظی که بی توسط
امری حضرت حق سبحانه و تعالی ایجاد آن فرماید پس کلام لفظی نیز بحقیقت کلام حق باشد جل و علا پس
ناچار منکر آن کافر بود فافهم فان هذا التحقیق ینفعک فی کثیر من المواضع والله سبحانه الموفق باید
ینفعک بدل
دانست وجودی که در ممکنات اثبات میکنم وجودیست ضعیف در رنگ سایر صفات ممکن علم ممکن را

در جنب

در جنب علم واجب تعالی چه مقدار است و قدرت حادثه را در جنب قدرت قدیم چه اعتبار
همچنین وجود ممکن در جنب وجود واجب تعالی لاشئ محض است جای آن دارد که ناظر بواسطهٔ
تفاوت مراتب این دو وجود در شک افتد که یا اطلاق وجود برین دو فرد بطریق حقیقت است
یا اطلاق او بر یک فرد بطریق حقیقت است و بر فرد دیگر بطریق مجاز نمی بینی که جم غفیر از صوفیه نفی
ثانی نموده اند و اطلاق وجود بر وجود ممکن بر سبیل تجوز دانسته اند و وجود ممکنات را اثبات نکنند
تعین
مگر عوام یا اخص خواص مراد از اخص انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات و از امتان ایشان
کسی که بولایت اصلیهٔ ایشان مشرف شده است و دایرهٔ ظلال را بتمام طی کرده عوام ظاهربین اند
و وجود واجب تعالی و وجود ممکن را از اقسام مطلق وجود میدانند و هر دو را موجود تصور مینمایند
و اخص خواص حدید البصر اند هر دو وجود را از افراد مطلق وجود می یابند و تفاوت مراتب افراد
وجود را راجع بصفات و اعتبارات وجود مینمایند نه راجع بحقیقت و ذات وجود تا یکی حقیقت
شود و دیگر مجاز و جماعهٔ متوسطان که از رتبهٔ عوام قدم فوق مانده اند و از کمالات اخص خواص
کوتاه دست اند مشکل است که قائل بوجود ممکنات کردند و اطلاق وجود بر وجود ممکن بطریق حقیقت نمایند
ازینجاست که گفته اند که ممکن را موجود بایی علاقه می گویند او را نسبتی است بوجود کما یقال ماء مشمس

نه آنکه وجود بوی قایم است تا بطریق حقیقت موجود شود بعضی ازین جماعه از وجود ممکن ساکت اند بنفی
و اثبات آن تصریح نمی نمایند و بعضی دیگر نفی وجود از ممکن مینمایند و موجود غیر واجب تعالی را نمیدانند
و طایفهٔ ازایشان وجود ممکن را غیر وجود واجب نمیدانند چنانچه عینی نمیدانند و گروهی ازایشان تصریح
کرده اند تا بیک وجودی که واجب تعالی بآن وجود موجود است ممکن نیز بهمان وجود موجود است این عبارت
نیز نفی وجود از ممکن مینماید بالجمله در اثبات وجود ممکن حدت نظر باید تا در عین شعشعان انوار وجود
واجب تعالی توانند آنرا دید تیز بینان در روز با وجود شعشعان نور آفتاب ستارها را می بینند و آنکه
تیز بین نیست نمی تواند دید پس وجود ممکنات در رنگ وجود ستاره هاست در روز هر که حدید البصر
است تواند آنرا دید و هر که ضعیف البصر است ازین دید بی نصیب است اگر پرسند که عوام با وجود
ضعف بصر و کوری بصیرت چگونه وجود ممکنات را می توانند دید و حال آنکه شعشعان انوار وجود
واجب تعالی مانع رویت اوست گویم که عوام از ارباب علم اند نه از ارباب دید سخن ما در
ارباب دید است نه ارباب علم چه ارباب علم از مبحث خارج اند پس گویا ظهور انوار وجود
واجب تعالی در حق ایشان مفقود است پس مانع رویت وجود ممکنات نباشد یا آنکه گویم که ظهور
انوار مانع شهود وجود ممکنات است نه مانع علم بوجود ممکنات چه علم ایشان است که بسماع و تقلید

نیز حاصل

نیز حاصل شود و بنظر و استدلال هم صورت بندد چنانکه علم بوجود ستارها در روز ضعیف البصر آنرا
نیز حاصل است با وجود ظهور نور آفتاب عوام را علم بوجود ممکنات است نه شهود وجود آنها
چه شهود از صفات بصیرت است و بصیرت ایشان کور است مشهود ملک بود یا ملکوت جبروت باشد
یا لاهوت اری عزیز عوام چنانچه درین مبحث مشارک اخص خواص اند در جاهای دیگر نیز در
میان ایشان شرکتی حاصل است ازینجاست که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات در بسیاری از
احکام در رنگ عوام زندگانی مینمایند و در معاشرت با خلق و با اهل و عیال مثل ایشان معامله
میفرمایند اخبار حسن معاشرت خیر البشر با اهل و عیال خود علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات مشهورند
منقول است که روزی سید البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام تقبیل امامین میفرمودند و با نبساط
تمام با ایشان معاشرت می نمودند شخصی از حاضران گفت یا رسول الله من یازده پسر دارم
و هرگز هیچ یکی را بوسه نکرده ام حضرت پیغمبر فرمودند علیه و علی آله الصلوة والسلام که این
رحمت است که به بنده های رحیم خود عطا میفرماید و چون اخص خواص در بعضی اوصاف بعوام
شارک اند اگرچه شرکت باعتبار صورت باشد ناچار عوام از نارسائی خود از کمالات ایشان
قلیل النصیب اند و ایشانرا در رنگ خودها خیال میکنند و آنکه در اوصاف و شمائل از ایشان

جدا بود او را می کردند و بزرگ میدانند ازینجاست که اوصاف و اخلاق اولیا را که از اوصاف
و اخلاق ایشان جدا است بهتر میدانند از آن اوصاف و اخلاق که مشابه اخلاق ایشان است
اگرچه آن اخلاق در انبیا موجود بوند علیهم الصلوات والتسلیمات بشنو نقل کرده اند از مخدوم شیخ
فرید گنج شکر که چون یکی از فرزندان ایشان میمرد و خبر موت او بایشان میرسید هیچ تغیری در
ایشان راه نمی یافت و می گفتند که سگ بچه مرده است بیرون بر تا وید و چون فرزند خیر البشر ابراهیم
نام علیه وعلی آله الصلوة والسلام فوت کردند حضرت پیغمبر علیه وعلی آله الصلوة والسلام بروی گریه
کردند و محزون گشتند و فرمودند انا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون بتأکید و مبالغه بیان
حزن خود فرمودند فرید گنج شکر بهتر است یا سید البشر نزد عوام کالانعام معامله اول بهتر است
و آنرا بی تعلقی میدانند و ثانی را عین تعلق و گرفتاری می انگارند اعاذنا الله سبحانه عن
معتقداتهم السوء و چون این دار دار آزمایش و ابتلا است عوام را مشتبه ساختن و در شبه
انداختن عین حکمت و مصلحت است اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا
وارزقنا اجتنابه بحرمت سید البشر علیه وعلی آله واصحابه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات
اکملها بر سر اصل سخن رویم و گوییم که ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و ایمان اصحاب ایشان

وایمان

و ایمان اولیا که ملحق باصحاب اند بعد از شهود بواسطه رجوع بدعوت بغیب قرار یافته است
در رنگ آنکه شخصی آفتاب را در روز به بیند و ایمان شهودی بوجود آفتاب پیدا کند
و چون شب شود ایمان شهودی و مبدل بایمان غیب گردد و ایمان علما هرچند بغیب است
اما غیب ایشان بواسطه نور متابعت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات حکم حدسی پیدا کرده
است و از نظریت بر آمده است مراد از علما اینجا علمای آخرت است نه علمای دنیا زیرا که
علمای دنیا داخل عامه مؤمنان اند و ایمان بغیب که بعامه مؤمنان منوط است بهترین
اقسام او ایمانیست که بتقلید انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات مربوط است و به قال الله
و قال رسول الله منوط سوال علما فرموده اند که ایمان استدلالی بهتر است از ایمان تقلیدی
حتی که بسیاری از علما استدلال را شرط ایمان نموده اند و ایمان تقلیدی را معتبر نداشته
و تو ایمان تقلیدی را بهتر گفته جواب ایمانی که بتقلید انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
حاصل شود ایمان استدلالی است زیرا که صاحب تقلید بدلیل میداند که انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات در تبلیغ رسالت صادق اند چه شخصی که حضرت حق سبحانه وتعالی بمعجزات
تصدیق او نموده است البته صادق است پس انبیا که همه مؤید بمعجزات اند همه صادق باشند

علیهم الصلوة والتسلیمات تقلید غیر معتبر است که در ایمان تقلید آبای خود نماید و تصدیق انبیا علیهم الصلوة
والتحیات و حقیقت تبلیغ ایشان هیچ منظور او نبود این ایمان نزد بسیاری از علما معتبر نیست
باقی ماند استدلالی که بمقدمات ارباب نظر حاصل کند و بترتیب صغری و کبری ایمان به نتیجه
پیدا سازند آن استدلالی امریست که با امکان نزدیک است و از وقوع دور در مقام استدلال بر
اثبات واجب تعالی مثل مولانا جلال دوانی از ارباب نظر معلوم نیست که کسی گذشته باشد
زیرا که او هم محقق است و هم متأخر و در اثبات این مطلب عالی سعی بسیار نموده مع ذلک
هیچ مقدمه از مقدمات استدلالات او نباشد که محشیان رسائل او دران مقدمه بمنع
یا بنقض پیش نیامده باشند و دخلی موجه نکرده باشند وای بر صاحب استدلال که ایمان را
بمجرد استدلال حاصل نماید و تقلید انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات دستگیری او ننماید ربنا آمنا
بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین مکتوب دویست و هفتاد و سیوم بمیرزا حسام
الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه سالک را باید که ملتزم طریق شیخ خود باشد و بطریق
مشایخ دیگر التفات نکند اگر وقایع برخلاف آن رو دهند اعتبار نکنند شیطان دشمن است
قوی از مکر و حیلهٔ او غافل نباید شد و ما یناسب ذلک الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی

لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق علیهم من الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها
صحیفهٔ التفات که از روی کرم نامزد حقیر ساخته بودند بوصول آن مبتهج و مسرور گردید جزا
کم الله سبحانه خیرا اندراج یافته بود اگر چنانچه مبالغه در منع سماع منطقی منع مولود که عبارت از
قصاید نعت و اشعار غیر نعت خواندن است نیز بود اخوی اعزی میر محمد نعمان و بعض یاران اینجای
که در وقایع آن حضرت را صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم دیده اند که ازین منع که مولود بسیار
راغب اند بر اینها ترک شنودن مولود بسی مشکل است مخدوما اگر وقایع را اعتبار بود و بر منامات
اعتماد بود مرید را به پیران هیچ احتیاج نباشد والتزام طریقی از طرق عبث می افتد چه هر
مریدی موافق وقایع خود عمل خواهد کرد و مطابق منامات خود زندگانی خواهد نمود و آن
وقایع و منامات موافق طریق پیر باشند یا نباشند و مرضی او بوند یا نبوند برین تقدیر سلسلهٔ
پیری و مریدی برهم میخورد و هر بو الهوسی بوضع خود مستقل میگردد مرید صادق هزار وقایع
را با وجود پیر به نیم جو نمیخرد و طالب رشید بدولت حضور پیر منامات را از اضغاث احلام
می شمرد و هیچ التفات بآنها نمی نماید شیطان لعین دشمنی است قوی منتهیان از کید او ایمن
نیستند و از مکر او لرزان و ترسان اند از مبتدیان و متوسطان چه گوید غایت ما فی الباب

منتهیان محفوظ اند و از سلطان شیطان مصون بخلاف مبتدیان و متوسطان پس وقایع ایشان
شایان اعتماد نباشد و از مکر دشمن محفوظ نبوده‌اند سوال واقعه داران واقعهٔ حضرت پیغمبر مارا
ببیند صادق است و از کید و مکر شیطان محفوظ فان الشیطان لا یتمثل بصورتی کما ورد پس وقایع
ما نحن فیه صادق باشد و از مکر شیطان و ازو محفوظ بوند جواب صاحب فتوحات مکیه عدم تمثل شیطان را
مخصوص بصورت خاص آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام که مدفون در مدینه است می سازد
و حکم بعدم آن تمثل بهر صورتی که ببیند تجویز نمی نماید و شک نیست که تشخص آنصورت علی صاحبها الصلوة
والسلام خصوص در منامات بسیار متعسر است پس چگونه شایان اعتماد بود و اگر عدم تمثل شیطان
را مخصوص بصورت خاصه آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام سازیم و به هر صورتی که ببیند عدم
آن تمثل را در آن صورت تجویز نمایم چنانچه بسیاری از علماء بآن رفته‌اند و نیز مناسب رفعت شان
آن سرور است علیه و علی آله الصلوة والسلام گوییم که اخذ احکام از آنصورت و دریافتن مرضی و نا
مرضی آن از مشکلات است چه تواند بود که دشمن لعین در میان متوسط شده باشد و خلاف واقع را
بواقع نموده بود و بیننده را در اشتباه و التباس انداخته عبارت و اشارت آنصورت علی صاحبها
الصلوة والسلام دنماینده باشد چنانچه مرویست که روزی سید البشر صلی الله علیه و علی آله الصلوة والسلام

مجلس گذاشته

91

مجلس گذاشتند و صنادید قریش و رؤسای اهل کفره در بجا حاضر بودند و بسیار از اصحاب کرام
نیز در ان مجلس بودند سید البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام بر ایشان سورهٔ والنجم می خواندند
چون بذکر آلهه باطلهٔ ایشان رسیدند شیطان لعین درین اثنا چند فقره در ستایش بتان
ایشان بکلام آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام منضم ساخت بر نهجی که حاضران امتیاز
کلام آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام انگاشتند و هیچ راهی بتمیز آن نیافتند کافران
که حاضر بودند غلغله برآوردند و گفتند که محمد با ما صلح کرد و ستایش بتان ما نموده و حاضران
اهل اسلام نیز از آن کلام متحیر ماندند و آن سرور از کلام آن لعین اطلاع نداشتند فرمودند
چه واقعه است اصحاب کرام عرض کردند که این فقرها در اثنای کلام شما ظاهر شد آن سرور
علیه و علی آله الصلوة والسلام متفکر و محزون گشتند درین اثنا جبرائیل امین علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام آمد و وحی ورد که آن کلام القای شیطانی بوده و هیچ نبی و رسول نگذشته است
که شیطان در کلام او القا نکرده است بعد از آن حق سبحانه و تعالی آنرا رد کرده است و کلام خود را
محکم ساخته پس هرگاه در زمان حیوة آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام و در حالت یقظه
و در محضر صحابه شیطان لعین در کلام آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام کلام باطل خود را القا

نماید و هیچکس تمیز نکند بعد از وفات آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام در حالت منام که محل تعطیل
حواس است و جای التباس و اشتباه با وجود تنهای رأی از کجا معلوم شود که آن واقعه از تصرف
شیطان محفوظ است و از تلبیس و مصون یا آنکه گوییم که چون در اذهان قصاید و نعت خوان
ندگان و شنوندگان متمکن شده بود که آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام ازین عمل راضی خواهند بود
چنانچه ممدوحان از مداحان راضی اند و این معنی در متخیلهٔ ایشان منتقش گشته باشد تواند بود که در واقعه
آن صورت متخیلهٔ خود را دیده باشند نه آنکه آن واقعه را حقیقتی باشد و یا تمثل شیطانی بود و ایضا واقعات
و رؤیاهای صادقه گاهی محمول بر ظاهر اند و حقیقت آنها همانست که رائی دیده است مثلا صورت
زید را در خواب دیده است و مراد همان حقیقت زید است و گاهی مصروف از ظاهر اند و محمول
بر تعبیر مثلا صورت زید را در خواب دیده است و مراد از آن عمرو داشته اند مثلا بواسطهٔ علاقهٔ مناسبت
که در میان زید و عمرو بوده است پس این وقایع یاران از کجا معلوم شود که محمول بر ظاهر اند و از ظاهر
مصروف نیستند چرا نتواند بود که مراد از آن وقایع تعبیرات بود و آن کنایات و وقایع باشند از
امور دیگر نه آنکه تمثل شیطانی گنجایش بود بالجمله اعتبار بر وقایع نباید نهاد و اشیائی در خارج موجود
اند سعی باید نمود که اشیا را در یقظه ببینند که شایان اعتماد است و گنجایش تعبیر نه آنچه در خواب و خیال

دیده شود

دیده شود خواب و خیال است یاران آنجای مدتیست که بوضع خود زندگانی نموده اند زمام اختیار
بدست ایشان است اما میر محمد نعمان را غیر از انقیاد چه چاره است عیاذا بالله سبحانه اگر بعد از منع
توقف نماید اگر فرضا توقف کند گرا ضرر خواهد کرد مبالغهٔ فقیر در منع بواسطهٔ مخالفت طریقت
خود است مخالفت طریق خواه بسماع و رقص بود خواه بمولود و شعر خواندن هر طریق را خصوصیت
بمطلب خاص و وصول بمطلب خاص آن طریق منوط بترک این امور است هر کرا طلب مطلب این طریق
بود باید که از مخالفت این طریق اجتناب نماید و مطالب طرق دیگر منظور نظر او نباشد و حضرت خواجه
نقشبند قدس سره فرموده اند ما نه این کار میکنیم نه آن کار میکنیم یعنی این کار منافی طریق خاص ماست
پس نکنیم و چون مشایخ دیگر کرده اند بر آن انکار هم نتمایم و لکلٍّ وجهة هو مولیها فیروزآباد
که ملاذ و ملجأ ما فقیر است و قدوهٔ ما به روان ما برکتها در وی امری حادث شود که مخالف این
طریقهٔ علیه بود جای اضطراب ما فقراست مخدوم زادها احق اند بمحافظت طریق والد بزر
گوار خود فرزندان حضرت خواجه احرار قدس سره بعد از تغیر طریق والد بزرگوار ایشان طریق اصلی
را ایشان محافظت ننمودند و با تغیر کنندگان مجادله فرمودند چنانچه بسمع شریف شما نیز رسیده باشد
از مشرب قوی الجذب حضرت خواجهٔ ما گذشته بودند آری در اوایل حال در بعضی امور رعایت

مذهب ملامتیه نموده مساهلت میفرمودند و ملامت را ترجیح داده بترک عزیمت در بعضی اشیاء
ارتکاب مینمودند اما در اواخر ازین امور هم اجتناب داشتند و یاد ملامت و ملامتیه نمیکردند بنظر
انصاف ببینند اگر فرضا حضرت ایشان درین آوان در دنیا زنده می بودند و این مجلس و اجتماع
منعقد می شد آیا این امر را رفع میشدند و این اجتماع را می پسندیدند یا نه یقین فقیر آنست که هرگز
اینمعنی را تجویز نمی فرمودند بلکه انکار می نمودند مقصود فقیر اعلام بود قبول کنند یا نه کنند هیچ مضایقه
نیست و گنجایش مشاجره نه اگر مخدوم زادها و یاران آنجای بر همان وضع مستقیم باشند ما فقرا را
از صحبت ایشان غیر از حرمان چاره نیست زیاده چه تصدیع دهد والسلام اولا و آخرا مکتوب دویست
و هفتاد و چهارم بشیخ یوسف برکی صدور یافته در بیان بلندی همت و عدم التفات بشهودات
سفلی که تعلق بمرایای کثرت دارد و ما یناسب ذلک بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند
که رسائل ثلث شما که ارسال داشته بود رسید و از وقایع و احوال و کرامات که اندراج یافته بود
بوضوح انجامید حالی که در آخر حال شهود وحدت در کثرت نوشته اند و بیان عبارت ادا نموده اند
که دیگر انتها آنست که بجای اول شود و کم شدن را گم کند یعنی بنده ام و خلقم و حیرت امت محمد
مصطفی ام صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم آن حال اصیل است و فوق احوال مذکوره است اما انتها

دیگر است

93

دیگر است و نهایت از آن حال بمراحل بعید است هنوز ایوان استغنا بلند است مگر فکر
رسیدن نا پسند است مقصود از تکرار کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله که فقیر در مکتوب سابق بشما نوشته بود
نفی این شهود بوده که بکثرت تعلق داشت لله سبحانه الحمد والمنه که ببرکت این کلمهٔ طیبه آن شهود
از شما زائل گشته همت بلند دارند و بجز و موز این راه اکتفا ننمایند ان الله سبحانه یحب معالی
الهمم از کوچهٔ تنگ توحید بر آمده بشاه راه افتاده اند چه نعمتیست تذکر احوال سابق نکنند
و یاد لذتهای شهود کثرت آمیز ننمایند و باستقامت عمری درین راه تگ و پو فرمایند
بسیاری از گوکناریان را دیده ایم که گوکنار را گذاشته اند و بر قبح آن فعل مطلع گشته
اتفاقاً بعد از مدتی تذکر احوال گوکنار خوردن و یاد لذتهای آن حالت نمودن باز ایشان
را بحالت قدیم ایشان برده است مقصود ما شهودی که بمرایای کثرت تعلق دارد لذت بخش است
و شهود تنزیهی که رو بجهل دارد از التذاذ بعید است بی مدد شیخ مقتدا بآن راه رفتن متعذر
است اخوی اعزی مولانا احمد برکی که عوام او را از علماء ظاهر میدانند و او نیز علم باحوال خود
و احوال یاران خود ندارد سرش آنست که باطن او متوجه شهود تنزیهی است که موطن جهل است
و ایمان او در رنگ علماء ایمان بغیب است باطن او از بلند فطرتی التفات بشهود کثرت آمیز نکرده است

و ظاهر او از نزهات صوفیه مفتون و مغرور نگشته وجود شریف او در آن نواحی مغتنم است این حالت
که شما از حصول آن خبر داده اید مولانا درست که بآن حالت متحقق است علم او علم یعلم نزد فقیر
مدار آن بقعه بر وجود مولانا است عجب است که بر اهل کشوف آن نواحی این معنی چگونه مخفی مانده است
در فقیر بزرگی مولانا در رنگ وجود آفتاب ظاهر و باهر است زیاده چه تصدیع دهد التماس دعا و
فاتحه دارد و السلام مکتوب دویست و هفتاد و پنجم بملا احمد برکی صدور یافته در جواب استفساری که
از قبول خود نموده و بیان احوال یاری از یاران خود نوشته بود و تحریض نمودن بر تعلیم علوم شرعیه
و نشر احکام فقه و ما یناسب ذلک بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که دو صحیفه شریفه
که مصحوب شیخ حسن و غیره ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید در یک صحیفه بیان احوال
خواجه ویسی نموده بودند در صحیفه دیگر استفسار از قبول خود فرموده در این اثنا توجهی بجانب شما نموده
آمد دید که مردم آن نواحی همه بجانب شما میدوند و التجا می آرند معلوم شد که شما را مدار آن زمین ساخته
اند و مردم آن حدود را بشما مربوط داشته لله سبحانه الحمد و المنة علی ذلک ظهور این معامله را از جمله
واقعات نه انگارند که از مظان ریب و اشتباه است بلکه از محسوسات و مشاهدات شمرند عمده
در تحصیل این دولت شما را تعلیم علوم شرعیه است و نشر احکام فقه در مواضعی که جهل در آنجا متمکن

گشته است

گشته است و بدعت رسوخ پیدا کرده بآن محبت و اخلاصی که شما را بدوستان خود بمحض فضل و
عطا فرموده است تعالی فعلیکم بتعلیم العلوم الدینیة و نشر احکام الفقهیة ما استطعتم فانهما ملاک الامر
و مناط الارتقاء و مدار النجاة مگر همت را مضبوط بسته خود را در جرگه علما دارند و بامر
معروف و نهی منکر خلق را براه حق جل سلطانه دلالت فرمایند قال الله سبحانه و تعالی ان هذه
تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا ذکر قلبی که بآن مجازند نیز مؤید اتیان احکام شرعیه
است و دافعه سرکشی نفس اماره آن طریقه را نیز جاری دارند و از عدم اطلاع احوال خود
و احوال یاران خود در آزار نباشند و آن را دلیل بی حاصلی خود ندانند احوال یاران
در آئینه داری کمالات شما کافی آنست احوال شما است که بطریق انعکاس در یاران ظاهر
گشته است شیخ حسن یکی از ارکان دولت شما است و محمد معاون معامله شما اگر قضا شما را
میل بماوراء النهر و یا بر هندوستان پیدا شود نایب مناب شما آنجا شیخ حسن است
التفات و توجه در حق او مرعی دارند و کوشش بلیغ فرمایند که از تحصیل علوم دینیه قدری
زودتر فارغ شود و این هندوستان هم در حق او مغتنم بود هم در حق شما رزقنا الله سبحانه و
ایاکم الاستقامة علی ملة الاسلام علی صاحبها الصلوة و التحیة و السلام نوشته بودند که آن یار

راشتش ماه است که ترقی واقع شده است آنچه در غیبت و بی‌شعوری میدید از ارواح طیبات حالا
در افاقت می بیند محذو و مای دیده را هیچ ترقی دلالت بر ترقی نیست در شعور بیند یا در بی‌شعوری
قدم اول درین راه آنست که غیر حق را سبحانه هیچ نه بیند و از ماسوای او سبحانه در صدای اندیشه
او هیچ نماند نه بآن معنی که اشیا را غیر او تعالی نه بیند و بعنوان ماسوای ندانند این خود
کثرت بینی است بلکه غیر او را سبحانه اصلا نه بیند و نداند این حالت معبر بفنا است و منزل اول
است از منازل این راه و بدونه خرط القتاد است هیچ کس را تا نگردد او فنا نیست
ره در بارگاه کبریا مکتوبی که درین ایام نوشته شده است بسیار عزیز الوجود است و فواید عزیزه
در انجا اندراج یافته نقل آن از شیخ حسن آورده اند نیک ملاحظه خواهند فرمود التماس دعا
مغفرت والده مرحومه خود نموده بودند اجابت نموده آمده باقی احوال این حدود را
شیخ حسن به تفصیل معروض خواهند داشت والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعت
المصطفی علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التحیات والتسلیمات اکملها فقیر و فقیر
زادها التماس دعای سلامتی خاتمه دارند والسلام مکتوب دویست و هفتاد و ششم
بیان شیخ بدیع الدین صدور یافته در بیان محکمات و متشابهات قرآنی و بیان علمای راسخین

ودربیان

95

و در بیان کمالات ایشان الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین علیهم و علی
آله و اصحابه الطیبین الطاهرین اجمعین جعلنا الله سبحانه و ایاکم من الراسخین فی العلم ای برادر
حضرت حق سبحانه و تعالی کتاب مجید خود را دو قسم ساخت محکمات و متشابهات قسم
اول منشأ علم شرایع و احکام است و قسم ثانی مخزن علم حقایق و اسرار اند و وجه و قدم و
ساق و اصابع و انامل که در قرآن و احادیث آمده است همه از متشابهات است
و همچنین حروف مقطعات که در اوایل سوره قرآنی وارد شده اند نیز از متشابهات اند
که بر تأویل آنها اطلاع نداده اند مگر علمای راسخین را خیال نکنند که تاویل عبارات از قدرت
است که به ید تعبیر آن نموده اند و یا ذات است که بوجه از آن معبر ساخته بلکه تاویل آنها از اسرار
غامضه است که باخص خواص آگاه نموده اند از حروف مقطعات قرآنی چه نویسند که هر حرفی
از آن حروف بحریست مواج از اسرار خفیه عاشق و معشوق و رمزیست غامض از رموز
دقیقه محب و محبوب محکمات هرچند امهات کتاب اند اما نتایج و ثمرات آنها متشا
بهاتند از مقاصد کتاب اند امهات وسایل بیش نیستند از برای حصول نتایج
پس لب کتاب متشابهات آمد و محکمات کتاب قشر آن لب متشابهاتند که رمز

واشارت ببیان اصل مینماید واز حقیقت معاملهٔ آن مرتبه نشان میدهند بخلاف محکمات
متشابهات حقایق اند ومحکمات نسبت بمتشابهات صور آن حقایق عالم راسخ کسی بود
که لب را از قشر تواند جدا ساخت وحقیقت را بصورت تواند فرود آورد علما قشر بقشر
خورسند اند وبمحکمات اکتفا نموده وعلماء راسخین علم محکمات را حاصل نموده از تأویل متشابهات
حظ وافر فرا میگیرند وجمع صورت وحقیقت که محکم ومتشابه است مینمایند اما کسی که به علم محکمات
وبه عمل بمقتضای آن محکمات تأویل متشابهات جوید صورت را گذاشته بحقیقت پوید آنکس
جاهل است که از جهل خود بیخبر است وخیال است که از ضلالت خود بشعور نمیدانند که این نشأه
مرکب از صورت وحقیقت است تا این نشأه نیست هیچ از حقیقت صورت منفک نیست
قال الله تعالی واعبد ربک حتی یاتیک الیقین ای الموت کما قال المفسرون عبادت را تا زمان
موت منتهی ساخت که منتهای این نشأه است لان من مات فقد قامت قیامته ودر نشأه اخروی
که ظهور حقایق است انفکاک صور از حقایق آنجا حاصل است پس حکم هر نشأه علیحده است خلط
نکند یکی را بدیگری الا جاهل یا زندیق که مقصودش ابطال شرایع است چه هر حکمی که شریعت را
بر مبتدی است همان حکم بر منتهی است عامهٔ مؤمنان واخص خواص از عارفان درین معنی متساوی

الاقدام اند متصوفان خام وملحدان بی سرانجام در صدد آنند که گردنهای خود را از ربقهٔ شریعت
برآرند واحکام شرعیه را مخصوص بعوام دارند خیال میکنند که خواص مکلف بمعرفت اند وبس
چنانکه از جهل امرا وسلاطین را بجز عدل وانصاف مکلف نمیدانند ومیگویند که مقصود از
اتیان شریعت حصول معرفت است وچون معرفت میسر شد تکلیفات شرعیه ساقط گشت
واین کریمه را واعبد ربک حتی یاتیک الیقین ای الله کما قال سهل التستری مستشهد می آرند
یعنی انتهای عبادت تا حصول معرفت حق است تعالی ظاهرا کسی که بیان کرده است یقین را
بالله سبحانه مرادش انتهای کلفت عبادت بوده باشند تا زمان حصول معرفت حق جل وعلا
نه نفس عبادت که آن مفضی بالحاد وزندقه است ومی نگارند که عبادات عارفان ریا
ئی است برای آن میکنند که مبتدیان وپس روان ایشان بایشان اقتدا کنند نه آنکه عارفان
محتاج بعبادات اند ودر تأیید این قول مشایخ نقل میکنند که گفته اند تا پیر منافق ومرائی
نباشد مرید از وی منقطع نگردد خذلهم الله سبحانه ما اجهلهم آنقدر احتیاج که عارفان را
بعبادات است عشر آن مر مبتدیان را احتیاج حاصل نیست چه عروجات ایشان مربوط
بعبادات است وترقیات ایشان منوط باتیان احکام وشرایع ثمرات عبادات که عوام را

فردا متوقع است عارفان را آن ثمرات امروز میسر است پس ایشان اهل حق عبادت باشند
و احق باتیان شریعت بوده باید دانست که شریعت عبارت از مجموع صورت و حقیقت است
صورت ظاهر شریعت است و حقیقت باطن شریعت پس قشر و لب هر دو اجزاء شریعت اند و محکم
و متشابه هر دو از اجزاء آن علمای ظاهر بقشر آن کفایت نموده اند و علمای راسخین قشر آن را با لب جمع ساخته
اند و از مجموع صورت و حقیقت حظ وافر فرا گرفته پس شریعت را در رنگ شخصی که مرکب از صورت
و حقیقت است تصور باید کرد جمعی بصورت آن گرفتاری پیدا کرده اند و از حقیقت آن انکار نموده
اند و پیر مقتدای خود را بیزار از هدایه و پیروی نداشتند این جماعه علمای قشرند و جمعی دیگر گرفتار
حقیقت آن گشتند اما آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانستند بلکه شریعت را مقصور بصورت
دانستند و قشر انگاشتند و لب ورای آن مقصود نمودند مع ذلک سر موی از اتیان احکام شریعت
باز ماندند و صورت را از دست ندادند و تارک حکمی از احکام شریعت را بطال و ضال شمردند
اینها اولیاء خدا اند جل سلطانه و به محبت او تعالی از ماسوای او سبحانه ببریده اند و جمعی
دیگر آنانند که شریعت را مرکب از صورت و حقیقت دانسته اند و مجموع قشر و لب را تلقی نموده
حصول صورت شریعت بی تحصیل حقیقت آن نزد ایشان از حیز اعتبار ساقط است و حصول

حقیقت

97 حقیقت آن به اثبات صورت ناتمام و ناقص بلکه حصول صورت را که بی ثبوت
حقیقت بود آن را از اسلام نیز میدانند و نجات بخش تصور می کنند که هو حال
ظواهر العلماء و عوام المؤمنین و حصول حقیقت را بی ثبوت صورت از جمله محالات
تصور مینمایند و قایل آن را زندیق و ضال می نامند بالجمله کمالات صوری و معنوی
نزد این بزرگواران منحصر در کمالات شرعیه است و علوم و معارف الهیه مقصور بر
عقاید کلامیه که برای اهل سنت بثبوت پیوسته است هزاران شهود و مشا
هدات را بیک مسئله بیچونی و بیچگونی حق جل و علا که از مسائل کلامیه است
برابر نمی اندازند و احوال و مواجید و تجلیات و ظهورات را که بخلاف
حکمی از احکام شرعیه ظاهر کرده اند به نیم جو نمی خرند و آن ظهورات را از مظان الحاد
راجع می شمرند اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده ایشانان علمای راسخ
اند که بر حقیقت معامله حقیقت ایشان را اطلاع بخشیده اند به برکت مراعات
آداب شریعت ایشان را بحقیقت شریعت رسانیده بخلاف فرقه ثانیه که هر چند
متوجه حقیقت اند و گرفتاری بحقیقت دارند و در اتیان احکام شرعیه حتی الامکان

سر موئی تجاوز نمی نمایند اما چون آن حقیقت را ورای شریعت دانسته اند و شریعت
را قشر آن حقیقت تصور نموده ناچار بظلی از ظلال آن حقیقت فرو مانده اند و بحقیقت
معامله آن حقیقت راه وصول نیافته لاجرم ولایت ایشان ظلی آمد و قرب ایشان
صفاتی بخلاف ولایت علماء راسخین که اصیل است و راه وصول باصل یافته و از حجب
ظلال بتمام گذشته لاجرم ولایت ایشان ولایت انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات
و ولایت آن اولیاء ظل ولایت انبیا علیهم الصلوات والتحیات تا مدتها این فقیر
حضرت
تاویل متشابهات را مخصوص بعلم حق سبحانه می ساخت و علماء راسخین را غیر از
ایمان بمتشابهات نصیبی نمی یافت و تاویلاتی که علماء صوفیه بیان کرده اند
انها را لایق شان آن متشابهات نمی دانست و از اسراری که قابل استتار باشد
آن تاویلات را تصور نمیکرد چنانچه عین القضات در تاویل بعضی از متشابهات
گفته مثلا از الف لام میم الم خواسته یعنی درد است لازم عشق و محبت است و امثال آن
آخر کار چون حضرت حق سبحانه و تعالی بمحض فضل خود شمه از تاویل متشابهات را برین
فقیر ظاهر ساخته و جدولی از آن دریای محیط بزمین استعداد این مسکین کشاده گر

دانند

دانند دانست که علماء راسخین را نیز از تاویل متشابهات نصیب وافر است الحمد لله
الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق بقیه
وقایع مسطوره را که طلب نموده بودند حواله بر حضور داشته از آن مقوله هیچ نوشته
نکنند قلم بمعارف دیگر جاری گشت و معامله دیگر پیش آمد معذور خواهند داشت
والسلام علیکم و علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات العلی مکتوب دویست و هفتاد و هفتم بملا عبد الحی صدور یافته در بیان علم
الیقین و عین الیقین و حق الیقین این علوم از علوم سابقه است که در توسط حال تحریر
یافته بود درین معرفت نهایت شهود شهود انفسی است و معارفی که اخیر نوشته اند شهود
انفسی را در رنگ شهود آفاقی به ما حاصل دانسته و ورای انفسی آفاقی شهود اثبات
نموده اند بلکه نفی شهود را دروازه وصول دانسته از ما وراء این علوم و معارف نوشته اند
چنانچه این معنی از کتب و رسایل ایشان لایح است بدان ارشدک الله تعالی علم الیقین
در ذات حق سبحانه و تعالی عبارت از شهود آیاتی است که دال اند بر قدرت او تعالی
و تقدس و شهود آن آیات را سیر آفاقی گویند اما شهود و حضور ذاتی جز در سیر انفسی

منصور نیست وآن جز در نفس سالک نمی باشد وزه کر بس تنگ در پی مدد بود
گرچه عمری تک زند در خود بود وآنچه در بیرون خود مشاهده میکند همه از قبیل مشاهده
آثار و دلایل است بر ذات او تعالی نه مشاهدهٔ ذات عزّ سلطانه قطب المحققین سید
العارفین ناصر الدین خواجه عبید الله قدس سره الاقدس فرموده اند که سیر بر دو نوع است
سیر مستطیل و سیر مستدیر سیر مستطیل بعد در بعد است و سیر مستدیر قرب در قرب سیر مستطیل مقصود
از خارج دایرهٔ خود طلبیدن است و سیر مستدیر بر گرد دل خود گشتن است و مقصود را از خود
جستن پس تجلیاتی که در صور حسی و مثالی و بیچونی در پردهٔ انواری باشند داخل علم
الیقین اند هر صورتی که باشد و هر نوری که ظاهر شود در رنگین باشد آن نور یا بی رنگ متناهی
می باشد یا غیر متناهی محیط کاینات بود یا نه حضرت مخدومی مولوی عبد الرحمن الجامی قدس
الله سره السامی در شرح لمعات می فرمایند در بیان این بیت ای دوست ترا بهر مکان
می جستم هر دم از پی وآن می جستم که این اشارت بمشاهدهٔ آفاقیست که مفید علم الیقین
است و این شهود چون از مقصود خبری نمیدهد و حضور آن نمی بخشد الا بالامارات والا
ستدلال لاجرم در رنگ شهود دود و دود حرارت باشد دلالت می کند بر ذات آتش پس این

شهود از

شهود از دایرهٔ علم نه بر آید و مفید جز علم الیقین نشود و منفی وجود سالک نباشد
عین الیقین عبارت از شهود حق است سبحانه بعد ان کان معلوما بالعلم الیقینی و این
شهود مستلزم فنای سالک است و از غلبهٔ این شهود تعین را او بالکلیه گم میگردد و در
دیدهٔ شهود او اثری از آن باقی نمی ماند و در شهود خود فانی و مستهلک میگردد
و این شهود نزد این طایفهٔ علیه قدس الله تعالی اسرارهم معبّر است با دراک بسیط و معرفت
نیز میگویند و در این ادراک عوام و خواص شریک اند لیکن فرق آنست که خواص را شهود
خلق مزاحم شهود حق جل و علا نیست بلکه در دیده شهود شان جز حق جل و علا مشهود نه
و عوام را مزاحم است لهذا از آن شهود ذهول تمام دارند و از ادراک آن ادراک
خبر ندارند و این عین الیقین حجاب علم الیقین است کما ان علم الیقین حجابه در
وقت تحقیق این شهود همه حیرت و نادانیست در آن موطن اصلا گنجایش نیست
قال بعض الکبراء قدس الله تعالی سره علم الیقین حجاب عین الیقین و عین الیقین حجاب
علم الیقین و قال ایضا و علامة من عرف حق المعرفة ان یطلع علی سره فلا یجد علما
به فذلک الکامل فی المعرفة التی لا معرفة وراءها و قال بعضهم ایضا قدس الله تعالی اسرارهم

العلیة اعرفهم بالله اشدهم تحیّراً فیه حق الیقین عبارت از شهود اوست حق را سبحانه
بعد ارتفاع التعین واضمحلال المتعین اما این شهود او حق را سبحانه بحق است جل وعلا
باد لا تحمل عطایا الملک الا مطایاه واین در بقاء بالله که مقام بی مسمع ومبصر است صورت
نه بندد که سالک را بعد از تحقق بفنای مطلق که فنای ذات وصفات است حق سبحانه
وتعالی بمحض عنایت خویش از نزد خود وجودی می بخشد واز سکر حال وبیخودی بصحو و
افاقت می آرد واین وجود را وجود موهوب حقانی گویند دران موطن علم وعین حجاب
یکدیگر نمیشوند درعین شهود عالم است ودرعین علم مشاهد وهمین تعین اوست که عارف
دران موطن از اعیان حق می یابد عزّ شأنه نه تعین کونی چه اثری از آن در دیده شهود
او نمانده است واز تجلیات صوریه که تعینات وصور خودها را حق می یابند تعالی
شأنه آن تعینات کونیه است که فنا باو راه نیافته است فاین احدهما عن الآخر
ما للتراب ورب الارباب اگرچه عبارت نزد عوام موهم عدم فرق است میان
تجلی صوری که خود را حق یافتن است ومیان حق الیقین که درانجا نیز خود را حق یافتن
است اما در تجلی صوری انا بر صورت می افتد ودر حق الیقین بر حقیقت ونیز در تجلی

صوری

100

صوری حق را بخود می بیند ودرین موطن حق را بحق می بیند تعالی حق را بخود نمی توان
دید پس اطلاق شهود در تجلی صوری بر سبیل تجوز است چه حق را جز بحق نمی توان دید
وآن در مرتبهٔ حق الیقین است که حقیقت شهود دران مقام متحقق است وبعض شیوخ
الزمان لما لم یطلع علی هذا الفرق ولم یعلم التعین الا لمتعین الکونی اطال لسان
الطعن علی الاکابر قدس الله اسرارهم فی تقریرهم حق الیقین علی نهج الذی قرّر وزعم
ان هذا الیقین قد یحصل فی تجلی الصوری الذی هو اول القدم فی السلوک وهم
فسّروا به حق الیقین الذی هو نهایت الاقدام فکیف یستقیم بل حکم ان حق الیقین
الذی حصل لهم فی النهایت یحصل لنا فی التجلی الصوری الذی هو اول اقدامنا
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم والسلام مکتوب دویست وهفتاد وهشتم
بمولانا عبدالکریم سنامی صدور یافته دربیان آنکه بر هر کس بعد از تصحیح عقاید وعمل
بمقتضای شریعت غرا سلامت داشتن قلب لازم است از ما دون حق جل وعلا که نسیان
ماسوی است ومداومت طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه ودر تحریض بامداد واعانت موتی وما یناسب
ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب اخوی رسید موجب فرحت گشت

نصیحتی که بیاران کرده میشود آنست که بعد از تصحیح عقاید بر وفق کتب کلامیهٔ اهل
سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم و بعد از اتیان احکام فقه از فرض و واجب و سنت
و مندوب و حلال و حرام و مکروه و مشتبه امتثالا و انتهاء سلامت داشتن قلب است
اکر فتاری ما دون حق سبحانه و تعالی و سلامتی قلب وقتی میسر شود که در قلب سوای
حق جل و علا و محظور نشود فرضا اکر هزار سال حیات وفا کند غیر حق سبحانه در دل
خطور نکند نه بآن معنی که اشیاء در خاطر کذرند و آنها را غیر حق نداند جل سلطانه زیرا
که این معنی در ابتداء مراقبان توحید را نیز میسر است بلکه بآن معنی که اشیا اصلا در دل
خطور نکند و این عدم خطور مبتنی بر نسیان قلب است ما دون حق را سبحانه بنهجی که
اکر بتکلف اشیا را بیاد او بدهند یاد نکند این دولت معبر بفنا قلب است و قدم اول
است درین راه و سایر کمالات ولایت متفرع برین دولت اند هیچ کس را تا
نکردد او فنا نیست ره در بارکاه کبریا و اقرب طرق از برای وصول بایی دولت
عظمی طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرار اربابها چه این بزرکواران ابتدای
سیر از عالم امر نموده اند و از قلب بقلب قلب راه جسته اند از انجای ریاضات

ومجاهدات

101

ومجاهدات دیکران التزام سنت است و اجتناب از بدعت حضرت خواجه نقشبند
قدس سره فرموده اند طریق ما اقرب طرق است اما التزام سنت کار مشکل است شعر
قطوبی لمن توسل بهم ❀ واقتدی بهدیهم لمولوی الجامی ❀ نقشبندیه عجب قافله سالا
رانند ❀ که برند از ره پنهان بحرم قافله را ❀ از دل سالک ره جاذبهٔ صحبت شان ❀
می برد وسوسهٔ خلوة و فکر چله را ❀ قاصری کر کند این طایفه را طعن قصور ❀ حاش لله
که برآرم بزبان این کله را ❀ همه شیران جهان بستهٔ این سلسله اند ❀ روبه از حیله چه سان
بکسلد این سلسله را ❀ ثانیا مرفوع آنکه صحیفهٔ محبت اطوار حافظ محمد شریف رسید چون منبی
از فرط محبت فقرا بوده موجب فرحت کشت دعای فقیر را بایشان رسانند
تا لنالایح باد که مکتوب مرغوب اخوی شیخ حبیب الله رسید از فوت والد مرحوم
خود نوشته بودند انا لله وانا الیه راجعون از جانب فقیر دعا رسانیده
عزای مصیبت نمایند وکویند که بدعا و فاتحه و صدقه و استغفار امداد و اعانت
والد مرحوم خود نمایند فان المیت کالغریق ینتظر دعوة تلحقه من ولد او اب او ام او
اخ او صدیق رابعا مکشوف آنکه شیخ احمدی طریقهٔ این الکابر را اخذ نموده متاثر کشته است

برأی صواب پیرای متفرجان
کلستان خلوت برای نقشبندیه
نوشته نماند نفی خلوت و چله از
بیت مولوی جامی مقصود میباشد
محمول بر حقیقت نیست بل بر عرض
بر نایل صحبت است علی طریق المبالغه
چرا که در طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه
خلوت نشینی و چله داری هست علی
ما لا یخفی علی متتبع کتب الطریقة العلیة
رزقنا الله من فوائدها الجلیلة بحرمة
الفقیر ابراهیم وفقه تعالی
صفر ۱۲۵۶

حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت بران کرامت فرماید باید که مشار الیه چون در
اسلام نو درآمده است اورا تعلیم عقاید کلامیه که در کتب فارسی مذکور اند نمایند
و همچنین تعلیم احکام فقهیه نیز نمایند تا معرفت فرض و واجب و سنت و مندوب و
حلال و حرام و مکروه و مشتبه پیدا کند و بمقتضای آن زندگانی نماید و تعلیم و تعلم
کتاب گلستان و بوستان اورا داخل بیکاریست والسلام مکتوب دویست و
هفتاد و نهم بملا حسن کشمیری صدور یافته در بیان اداء شکر نعمت دلالت او بطریق
علیهٔ نقشبندیه و تحریض بر صحبت و خدمت حضرت ایشان قدس سره الاقدس
و در ضمن آن اظهار نعم خداوندی جل شانه که بتوسط او مترتب گشته ذکر
یافته است الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه که از روی کرم و التفات
نامزد این فقیر ساخته بودند جناب مولانا محمد علی رسانیدند موجب فرحت فراوان
سلامت باشند استفسار رفته بود از این عبارت شیخ محی الدین ابن العربی قدس
سره که بسبب ترتیب خلافتهم مدة اعمارهم که در کدام کتاب از مصنفات ایشان واقع
شده است مخدوما فقیر این عبارت را مدتی است که در فتوحات مکیه دیده بود در این ولا هر چند

تفحص کرد

تفحص کرد تعیین آن موضع میسر نشده اگر مرهٔ ثانیه بنظر درآمد اعلام خواهد نمود ان شاء
الله تعالی دیگر فقیر در اداء شکر نعمت دلالت شما اعتراف بقصور دارد و در مکافات
آن احسان شما معترف بعجز این کار همه کار و بار مبتنی بران نعمت است و این همه دید
و داد مربوط بآن احسان بحسن توسط شما آن داده اند که کم کسی دیده است و همچنین
توسل شما آن بخشیده اند که کم کسی چشیده از خواص عطایا آن قدر عطا فرموده اند
که اکثری را از عموم عطایا آن مقدار میسر نشده است احوال و مقامات و اذواق
و مواجید و علوم و معارف و تجلیات و ظهورات همه را از نهمای راه عروج ساخته
بمدارج قرب و منازل وصول رسانیده اند لفظ قرب و وصول از تنگی میدان
عبارت اختیار کرده است و الا فلا قرب ثمه ولا وصول ولا عبارة ولا اشارة
ولا شهود ولا حلول ولا اتحاد ولا کیف ولا این ولا زمان ولا مکان ولا احاطة و
لا سریان ولا علم ولا معرفة ولا جهل ولا حیرة بیت چگویم با تو از مرغی نشانه ... که با عنقا
بود هم آشیانه ... ز عنقا هست نامی پیش مردم ... ز مرغ من بود آن نام هم گم ... چون اظهار
احسانهای خداوندی جل سلطانه که در عالم اسباب ظهور آنها مترتب بران نعمت

شما بوده اند متضمن شکر نعمت شما نیز بوده است در ضمن چند فقره مندرج ساخته بقید
کتابت در آورده بود که لختی از شکر آن نعمت شما ادا یابد والسلام علیکم و علی سایر
من اتبع الهدی والتزم متابعت المصطفی علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات مکتوب
دویست و هشتادم بحافظ محمود صدور یافته در بیان آنکه محبت این طایفه سرمایهٔ
سعادت است و هر کرا باین نعمت مشرف سازند و استقامت دهند همه خیر خواهند داد
بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب شریف که مصحوب جناب مولانا
محمدی علی ارسال داشته بودند رسید موجب فرحت گشت لله سبحانه الحمد والمنة محبت فقرا
که سرمایهٔ سعادات دنیویه و اخرویه است رسوخ تمام دارد و تمادی ایام مفارقت
تاثیری دران نکرده دو چیز را محافظت لازم است متابعت صاحب شریعت علیه و علی
آله الصلوة والسلام و محبت و اخلاص با شیخ مقتدا باین دو چیز هر چه دهند نعمت است
و اگر هیچ ندهند و این دو چیز راسخ باشد غم نیست اگر خواهند داد و اگر عیاذا بالله
سبحانه در یکی ازین دو چیز خلل رفت مع ذلک احوال و اذواق بحال خود است آنرا
استدراج باید دانست و خراب خود باید انگاشت طریق استقامت اینست والله سبحانه

الموفق

الموفق والسلام مکتوب دویست و هشتاد و یکم بسیادت مآب میر محمد نعمان صدور یافته
در شکر نعمت انتساب بسلسلهٔ علیهٔ نقشبندیه و بیان آنکه درین طریق راه کمالات
نبوت بطریق تبعیت و وراثت میکشایند و آنکه درین طریق بناء اعتماد بر وقایع
و مقامات خود سازد و اختراع امور محدثه نماید و مراعات آداب آن نکند خاسر
و خائب است الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی شکر این نعمت عظمی بکدام
زبان بجا که حضرت حق سبحانه - و تعالی ما فقرا را بعد از تصحیح عقاید بموجب آرای
اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم بسلوک طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه مشرف ساخت
و از مریدان و منتسبان این خاندان بزرگ گردانید نزد فقیر یک گام درین طریق زدن
بهتر از هفت گام طرق دیگر است راهی که به کمالات نبوت بطریق تبعیت و وراثت
کشاده میشود مخصوص باین طریق عالیست منتهای طرق دیگر تا نهایت کمالات
ولایت است ازانجا راهی به کمالات نبوت نکشاده اند و ازینجاست که این فقیر
در کتب و رسایل خود نوشته است که طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است
علیهم الرضوان چنانچه اصحاب کرام بطریق وراثت از کمالات نبوت حظ وافر گرفته اند

منتهیان این طریق نیز ازان کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل می یابند مبتدیان و
متوسطان که ملتزم این طریق اند و محبت کامل بمنتهیان این طریق دارند نیز امیدوارند
المرء مع من احب بشارتیست دور افتاده کار از خائب وخاسر درین طریق کسیست که
داخل این طریق نشود و مراعات آداب این طریق نکند و امور محدثه درین طریق اختراع
نماید و باعتقاد منامات و وقایع خود بخلاف این طریق اقدام کند درین صورت
گناه طریق چیست او براه منامات و واقعات - خود متمنیست که روی بترکستان
دارد و باختیار از راه کعبه منحرف گشته است بیت ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی * کین
ره که تو می روی بترکستان است * خوش نمی آید که باوجود جمعیت یاران و سرگرمی
طالبان این طریق شما را از انجا بیجا سازم پیش ازین اگر اشارتی بسیر این حدود
رفته بود مشروط بشرایط بوده الحال نیز مشروط بشرایط است بعد از استخارهای مکرر و انتزاع
قلب بی شبهه و بی تردد بعد از اجلاس دیگری بجای خود بر نهجی که هیچ فتوری بوضع
سابق راه نیابد اگر متوجه این حدود شوند گنجایش دارد و بدون این شرایط معامله
آنجا را برهم نزنند و در جمعیت طالبان فتور نه اندازند زیاده چه مبالغه نماید والسلام

مکتوب دویست

مکتوب دویست و هشتاد و دوم بمیان بدیع الدین صدور یافته در بیان ملاقات حضرت الیاس و حضرت خضر علی نبینا و علیهما الصلوات و التسلیمات و شمه از احوال ایشان

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مدتی بود که یاران از احوال
حضرت خضر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام استفسار می نمودند فقیر را چون اطلاع
بر احوال ایشان کما ینبغی نداده بودند در جواب توقف میکرد اتفاقا امروز
در حلقه بامدادی بینم که حضرت الیاس و حضرت خضر علی نبینا و علیهما الصلوة والسلام
بصورت روحانیان حاضر شدند و به تلقی روحانی حضرت خضر فرمودند که ما از عالم
ارواحیم حق سبحانه و تعالی ارواح ما را قدرت کامله عطا فرموده است که بصورت
اجسام متمثل شده کارهای که از اجسام بوقوع می آید از ان ارواح ما صدور می یابد
از حرکات و سکنات جسمانی و طاعات و عبادات جسدی درین اثنا پرسیده
شد که شما را بمذهب امام شافعی ادا می نمائید فرمودند که ما بشرایع مکلف نیستیم
چون مهمات قطب مدار را بما مربوط ساخته اند و قطب مدار بر مذهب امام شافعی
است ما هم در پس او نماز بمذهب امام شافعی ادا نمائیم در ان وقت معلوم شد که بر طاعت

ایشان جز امر تبعیت در اداء طاعت موافقت با اهل طاعت می نمایند
و مراعات صورت عبادت میکنند و نیز معلوم شد که کمالات ولایت را موافقت
بفقه شافعی است و کمالات نبوت را مناسبت به فقه حنفی اگر فرضا درین امت
پیغمبری مبعوث میشد موافق فقه حنفی عمل میکرد و درینوقت حقیقت سخن حضرت خواجه
محمد پارسا قدس سره معلوم شد که در فصول سته نقل کرده اند که حضرت عیسی علی نبینا
و علیه الصلوة و السلام بعد از نزول بمذهب امام ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه عمل خواهد
کرد درانوقت بخاطر رسید که ازین دو بزرگوار دریوزه نماید فرمودهاند که کسی را
که عنایت خداوندی جل سلطانه شامل حال او بود ما را درانجا چه مدخل بود
گویا خود را ازمیان کشیدند و حضرت الیاس علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
درین گفت و گو هیچ تکلم نمودند و السلام مکتوب دویست و هشتاد و سیوم
به صوفی قربان صدور یافته در بیان رؤیت حضرت رسالت خاتمیت
علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات در شب معراج که آن در دنیا واقع نشده است
بلکه در آخرت واقع شده است رسیده بودند که اجماع اهل سنت و جماعت است که

رؤیت

رؤیت در دنیا واقع نیست حتی که اکثر علماء اهل سنت منع رؤیت حضرت رسالت
خاتمیت علیه و علی آله الصلوة و السلام در شب معراج نموده اند قال حجة الاسلام و الاصح
انه علیه الصلوة و السلام ما رأی ربه لیلة المعراج و تو در رسایل خود بوقوع رؤیت آن
سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام در شب معراج در دنیا اعتراف نمودهٔ وجه آن چه باشد
در جواب گویم که رؤیت آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام در شب معراج در دنیا
واقع نشده است بلکه در آخرت واقع شده زیرا که آن سرور علیه الصلوة و السلام
دران شب چون از دایرهٔ امکان و زمان بیرون جست و از تنگی مکان برآمد
ازل و ابد را آن واحد یافت بدایت و نهایت را در یک نقطه متحد دید اهل بهشت
که بعد از چندین هزار سال به بهشت خواهند رفت در بهشت دید عبد الرحمن بن
عوف را که بعد از پانصد سال از فقراء صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
به بهشت خواهد رفت دید که به بهشت بعد از مضی مدت آن درآمد و آن توقف را
از وی پرسیدند پس رؤیتی که دران موطن واقع شود داخل رؤیت آخرت خواهد
بود و منافات با اجماع بر عدم وقوع آن نخواهد داشت و آن رؤیت را رؤیت دنیوی

کفتنی محمول بر تجوز است و مبتنی بظاهر والله سبحانه اعلم بحقایق الامور کلها **مکتوب**
دویست و هشتاد و چهارم بمولانا عبد القادر انبالی صدور یافته در بیان آنکه احوال
و مواجید نصیب عالم امر است و علم باحوال نصیب عالم خلق این معرفت از معارف
سابقه است و حقیقت معامله آنست که در مکتوب حضرت مخدوم زاده فلان علیه
الرحمة در بیان طریقت تحریر یافته بدان که انسان مرکب است از عالم خلق که ظاهر
اوست و از عالم امر که باطن اوست احوال و مواجید و مشاهدات و تجلیات که
در ابتدا و توسط ظهور می نمایند نصیب عالم امر انسانست و همچنین حیرت و جهالت
و عجز و یاس که در انتها حاصل میشود نیز نصیب عالم امر است که باطن انسانست
ظاهر را الحکم و للارض من کاس الکرام نصیب در وقت قوة وارد ازین ماجرا نیز نصیب است
هرچند ثبات و استقامت نیست اما نحوی از انصباغ پیدا میگردد و بالا حالت
کاری که بظاهر تعلق دارد علم بآن احوال است زیرا که باطن را حصول احوال است
نه علم بآن احوال اگر ظاهر نمی بود راه دانش و تمیز نمی کشود و ظهور صور مثالیه و معارج
و مقامات از برای ادراک ظاهر است پس حال باطن راست و علم بآن حال

ظاهر را ازین بیان معلوم شد که اولیائی که صاحب علم اند و آنانی که از علم بی
نصیب اند در نفس حصول احوال فرقی ندارند اگر فرقی است از راه علم بآن
احوال است و عدم علم بآنها مثلا شخصی که حالت رجوع بروی طاری شده است
و بی قرار و بی آرام ساخته مع ذلک میداند که این حالت را رجوع می نامند
و همچنین شخصی دیگر است که طریان آن حالت را در رجوع وی ثابت شده است
اما نمیداند که آن حالت معبر برجوع است پس این هر دو شخص در نفس حصول
آن حالت برابر اند و فرقی ندارند مگر در علم و عدم علم باید دانست که جماعهٔ که علم
ندارند دو قسم اند طایفه اند که علم بنفس حصول احوال ندارند و از تلوینات
آنها اصلا واقف نیستند و جمعی دیگر تلوینات احوال را خبر دارند اما تشخیص
احوال نمی توانند کرد این جماعه هرچند تشخیص احوال نمی توانند کرد اما داخل
ارباب علم اند و شایان مشیخت و تشخیص احوال کار هر شیخ نیست بلکه این
دولت بعد از قرون متطاوله ظهور می نماید تا یکی را بآن دولت بنوازند و
دیگران را بعلم او و احوال فرموده طفیلی او سازند انبیای اولو العزم صلوات الله

وتسلیمات علیهم بعد از مدتهای مدیده مبعوث می‌شوند و با احکام متمایزه هرکدام از
ایشان مخصوص می‌گشت و انبیاء دیگر علیهم الصلوات والتحیات مأمور به تبعیت
آنها میشدند و در دعوت به همان احکام اکتفا می‌فرمودند کند معروض فاحی بندهٔ مصلحت
عام راشد والسلام **مکتوب دویست و هشتاد و پنجم بمیر سید محب الله مانکپوری**
صدور یافته در بیان احکام سماع و وجد و رقص و بعضی از معارف که بروح تعلق
دارند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی بدان
ارشدک الله تعالی طریق السداد والهمک صراط الرشاد که سماع و وجد جماعه
را نافع است که بتقلب احوال متصف اند و به تبدل اوقات متسم وقتی حاضر
اند و وقتی غائب گاهی واجد اند گاهی فاقد ایشان ارباب قلوب که در مقام
تجلیات صفاتیه از صفتی بصفتی و از اسمی باسمی منتقل و متحول اند تلون احوال نقد
وقت ایشان است و تشتت آمال حاصل مقام ایشان دوام حال در حق ایشان
محال است و استمرار وقت در شان شان ممتنع زمانی در قبض اند و زمانی در بسط
فهم ابناء الوقت و مغلوبه بدل مرة یرجون واخری یبسطون ارباب تجلیات ذاتیه

که تمام

که به تمام از مقام قلب برآمده بمقلب قلب پیوسته و بکلیت از رقیت احوال بحول
احوال محرر گشته اند محتاج بسماع و وجد نیستند چه وقت ایشان دائمی است و حال
ایشان سرمدی لابل لا وقت لهم ولا حال فهم آباء الوقت و ارباب التمکین وهم
الواصلون الذین لا رجوع لهم اصلا ولا فقد لهم قطعا فمن لا فقد له لا
وجد له آری قسمی از منتهیان اند که سماع با وجود استمرار
وقت ایشان را نیز نافع است بیان آن به تفصیل در آخر این مبحث تحریر خواهد
یافت ان شاء الله تعالی اگر سوال کنند که حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله
الصلوة والتحیات فرموده است لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی
مرسل ازین حدیث مفهوم میشود که وقت دائمی نمی‌شود جواب گوئیم که بر تقدیر
صحت این حدیث بعضی از مشایخ ازین وقت وقت مستمر خواسته اند ای لی
مع الله وقت مستمر فلا اشکال جواب دیگر گوئیم که در وقت مستمر کیفیت خاصه
احیانا دست میدهد تواند بود که از وقت وقت نادر مراد دارند و آن کیفیت
نادره خواهند درین زمان نیز اشکال مرتفع میشود اگر سوال می‌کنند که سماع

نغمه تواند بود که در تحصیل آن کیفیت نادره مدخلیتی داشته باشد پس منتهی نیز برای
تحصیل آن کیفیت محتاج بسماع گشت جواب گوییم که تحقق آن کیفیت غالب
در حین اداء نماز است واگر در بیرون نماز احیانا دست دهد نیز از نتایج وثمرات
آنست تواند بود که در حدیث قرة عینی فی الصلوة اشارة بآن کیفیت
نادره باشد وایضا در خبرست اقرب ما یکون العبد من الرب
فی الصلوة وقال تبارک وتعالی واسجد واقترب وشک نیست که در هر وقتی که قرب
الهی جل شانه بیشترست گنجایش غیر دران وقت منتفی ترست پس ازین خبر
وازین کریمه نیز مفهوم میشود که آن وقت در نماز است دلیل بر استمرار وقت
ودوام وصل اتفاق مشایخ است قال ذو النون المصری ما رجع من رجع الا
من الطریق وما وصل لا یرجع ویاد داشت که عبارت از دوام حضورست بجناب
قدس خداوندی جل سلطانه در طریقهٔ حضرت خواجگان قدس الله ارواحهم امر مقرر
است بالجمله انکار از دوام وقت علامت نارسائی است وشرذمة قلیلة از
مشایخ کابن العطا وامثاله لم یجوز از رجوع واصل بصفات بشریه قایل گشته اند

وازانجا

108

وازانجا عدم دوام وقت مفهوم میشود خلاف در جواز رجوع دارند نه در وقوع
چه رجوع البته واقع نیست کما لا یخفی علی اربابه پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع واصل
ثابت شد وخلاف بعضی راجع بجواز رجوع گشت هذا طایفهٔ از منتهیانند که بعد از
وصول بدرجه از درجات کمال وصول مشاهدهٔ جمال لایزال ایشانرا برودت
قویه دست میدهد وتسلیهٔ تامه حاصل میشود که از عروج بمنازل وصول باز میدارد
منازل
رد چه وصول هنوز در پیش دارند ومدارج قرب تا غایت منقطع نگشته اند
باوجود اینهمه برودت میل عروج دارند وآرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت
سماع ایشانرا سودمند است وحرارت بخش هر زمان ممد وسماع ایشانرا عروج
بمنازل قرب میسر میشود وبعد از تسکین از ان منازل فرود می آیند اما رنگی
از ان مقامات عروج همراه می آرند وبا آن رنگ منصبغ میگردند این وجد
بعد از فقد نیست چه فقد در حق ایشان مفقودست بلکه باوجود دوام وصل
از برای ترقی بمنازل وصول است ازین قبیل است سماع ووجد منتهیان وواصلان
آری بعد از فنا وبقا ایشانرا هرچند جذبه عطا میفرمایند لیکن چون برودت

قوت دارد جذبه تنها در تحصیل ترقیات منازل عروج کفایت نمی کند محتاج بسماع
میکردند طایفهٔ دیگر از مشایخ اند قدس الله تعالی اسرارهم که بعد از وصول بدرجهٔ
ولایت نفوس شان در مقام بندگی فرود می آیند و ارواح ایشان بی مزاحمت
نفس در مقام اصلی خود متوجه جناب قدس اند هر زمان از مقام نفس مطمئنه که
در مقام بندگی متمکن و راسخ گشته است مددی بروح میرسد روح را بواسطهٔ
آن امداد مناسبت خاصه بمطلوب پیدا میگردد و آرام این بزرگواران بعبادت
است و تسکین در اداء حقوق بندگی و طاعت میل عروج در نهاد ایشان کم است
و شوق صعود در بواطن شان قلیل بنور متابعت ملت جبین وقت ایشان لا
مع است و بکحل اتباع سنت دیدهٔ بصیرت شان مکتحل لاجرم حدید البصر اند از
دور چیزی می بینند که نزدیکان در ابصار آن عاجز اند هر چند عروج کمتر دارند اما
نورانی اند و بنور اصل منور و در همان مقام شان عظیم دارند و جلیل القدر اند
ایشان را احتیاج بسماع و وجد نیست عبادات ایشان را کار سماع میکنند و نورانیت
اصل از عروج کفایت می بخشد جماعهٔ مقلد از اهل سماع و وجد که بر عظم شان

این بزرگواران واقف نیستند خود را از عشاق میگیرند و ایشان را از زهاد گویند یا
عشق و محبت را منحصر در رقص و وجد میدانند و طایفهٔ دیگر از منتهیان آنانند که بعد
از قطع مسالک سیر الی الله و تحقق ببقاء بالله ایشان را جذب قوی عنایت میفرمایند
و بقلاب انجذاب کشان کشان می برند برودت آنجا از درایت ممنوع است
و تسلیهٔ ایشان را غیر جایز در عروج محتاج با مور غریبه نیستند سماع و رقص را در تنگنای خلوت
ایشان بار نیست وجد و تواجد را با ایشان کار نه با این عروج انجذابی بنهایت
النهایت مرتبهٔ محکم الوصول میرسند و بواسطهٔ متابعت آن سرور علیه الصلوة والتسلیمات
والتحیات از مقامی که مخصوص بآن سرور است علیه الصلوة والتحیة نصیبی می یابند و این
نوع وصول مخصوص طایفهٔ افراد است اقطاب نیز از آن مقام نصیب ندارند اگر
بمحض فضل ازلی جل سلطانه این نوع واصل بنهایت النهایت را بعالم باز گر
دانند و تربیت مستعدان با و حواله نمایند نفس او در مقام بندگی فرود می آید
و روح بی مزاحمت نفس متوجه جناب مقدس است اوست که جامع کمالات فردیه است
و حاوی تکمیلات قطبیه و اعنی بالقطب هنا قطب الارشاد لا قطب الاوتاد علوم

مقامات ظلی و معارف مدارج اصلی او را میسر است بلکه آنجا که اوست نه ظل
است و نه اصل از ظل و اصل او را گذرانیده اند این نوع کامل مکمل بسیار
عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متطاوله و ازمنهٔ متباعده بظهور آید هم مغتنم است
عالمی از وی منور گردد نظر او شافی امراض قلبیه است و توجه او دافع اخلاق ردیه
نامرضیه اوست که مدارج عروج تمام کرده در مقام بندگی فرود آمده است و آرام
و انس بعبادات گرفته بمقام عبدیت که فوق آن مقامی منصب (نیست بدل) در مقامات ولایت
ازین طایفه بعضی را انتخاب نموده مشرف میسازند و قابلیت منصب محبوبیت نیز
ایشان را مسلم است جامع جمیع کمالات مرتبهٔ ولایت است و حاوی تمام مقامات
درجهٔ دعوت از ولایت خاصه و نبوت بهره مند است بالجمله در شان او این مصراع
صادق است مصراع آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری هذا مبتدی را سماع و وجد
مضر است و منافی عروج هرچند بشرایط واقع شود شمهٔ از شرایط سماع در آخر این مکتوب
تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی وجد او معلول است حال او وبال است حرکت او
طبیعی است تحرک او مشوب بهوای نفسانی و لا عبرة بالمبتدی من لا یکون من ارباب القلوب

و ارباب القلوب

110

و ارباب القلوب متوسطون بین المبتدیین و المنتهیین و المنتهی هو الفانی
فی الله و الباقی بالله و هو الواصل الکامل و للانتهاء درجات بعضها فوق بعض
و للوصول مراتب لا یمکن قطعها ابد الآبدین بالجمله سماع متوسطان را نافع است
و قسمی از منتهیان را نیز چنانچه بالا گذشت لیکن باید دانست که ارباب قلوب را
نیز سماع مطلقا محتاج الیه نیست بلکه جماعه را است که بدولت جذب مشرف نشده
اند و بریاضات و مجاهدات شاقه می خواهند که قطع مسافت نمایند سماع
و وجد درینصورت این جماعه را ممد و معاون است و اگر ارباب قلوب از مجذوبان
باشند قطع مسالک سیر ایشان را ممد جذبه است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست
که سماع ارباب قلوب غیر مجذوب را نه مطلقا نافع است بلکه انتفاع از آن
مقام مشروط بشرایط است و بدونها خرط القتاد و از جملهٔ آن شرایط عدم اعتقاد است
بکمال خویش و اگر بتمامی خود معتقد است محبوس است آری سماع او را نیز نحوی
از عروج می بخشد اما بعد از تسکین از آن مقام فرود می آید و شرایط دیگر در کتب
اکابر مستقیم الاحوال کعوارف المعارف و نحوه مبین شده اند اکثر آنها در ابناء

این وقت مفقود است بلکه این قسم سماع و رقص که درین وقت شایع شده است
واین نوع اجتماع که درین اوان متعارف گشته شک نیست که مضر محض است
و منافی صرف عروج در اینجا معنی ندارد و صعود دران صورت متصور نیست امداد
و اعانت از سماع درین محل مفقود است مضرت و منافات موجود سماع و رقص
هرچند نسبت ببعضی منتهیان نیز در کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج در پیش دارند
از اوساط اند و تا مراتب عروج ممکن الحصول بتمامی طی نکنند حقیقت انتها ازینها
مفقود است نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر الی الله است و نهایت این سیر
تا اسمی است که سالک مظهر آنست بعد ازان سیر دران اسم و ما یتعلق به است و چون
ازان اسم و جمیع ما یتعلق به تماما بکشف علاوه را به گذشته بمسمای حقیقی برسد و در انجا
فنای و بقای پیدا کند منتهی حقیقی است و فی الحقیقت نهایت سیر الی الله درین صورت
است نهایت اول را که نهایت تا اسم است نیز نهایت سیر الی الله اعتبار کرده اند
و باعتبار فنا و بقائی که دران مرتبه حاصل میشود اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه
گفته اند که سیر فی الله را نهایت نیست این سیر در وقت بقاست و بعد از طی منازل عروج
ومعنی

ومعنی بی نهایتی این سیر آنست که اگر سیر دران اسم واقع شود و بتفصیل شیونات
مندرجه دران متخلف گردد هرگز بنهایت آن نرسد چه هر اسم مشتمل بر شیونات
مندرجه بی نهایت است اما در وقت عروج اگر خواهند که زود ازان اسم
گذارنند تواند بود که بیک قدم آن اسم را طی نماید و نهایت النهایت برسد
اگر همانجا مستهلک گشت زهی شرافت و اگر برای تربیت خلق بازپس آوردند
زهی فضیلت گمان نکنی که وصول بآن اسم امر آسانست جانی می باید کند
تا باین دولت مشرف سازند و تا کرا ازین میان باین نعمت قصوی سرافراز گر
دانند و آنکه تو آنرا تنزیه و تقدیس خیال میکنی بسا است که عین تشبیه و تنقیص
است بلکه بسیاری از مراتب که تو آنرا تنزیه خیال میکنی از مقام روح نیز پایان
تر است تنزیهی که فوق العرش ترا متخیل میشود نیز داخل دایرهٔ تشبیه است
و آن مکشوف منزه از عالم ارواح است چه عرش محدد جهات و منتهای ابعاد است
عالم ارواح ماورای عالم جهات و ابعاد است چه روح لامکانیست در مکان نمی
گنجد و روح را در ماورای عرش اثبات نمودن ترا در وهم نیندازد که روح از تو

بعید است و مسافت دور و دراز در میان تو و روح است نه چنین است روح
را همه نسبت با جمیع امکنه با وجود لامکانیت برابر است ماورای عرش
گفتن معنی دیگر دارد ما با نجا نرسی نتوانی دریافت طایفه از صوفیه که به تنزیه
روحی رسیده اند و فوق العرش آنرا دریافته اند تنزیه الهی جل سلطانه تصور نموده
اند و علوم و معارف آن مقام را از غوامض علوم گفته و ستر استوار را درین مقام
حمل کرده و حق آنست که آن نور نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آنمقام
این نوع اشتباهی پیدا شده بود اما چون عنایت خداوندی جل سلطانه ازان ورطه گذ
رانید دانست که آن نور نور روح بود نه نور الهی جل سلطانه الحمد لله الذی هدانا لهذا
و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق و چون روح لامکانی و به
صورت بیچونی و بیچگونی مخلوق است لاجرم محل اشتباه میگردد والله یحق الحق و هو یهدی
السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرود می آیند و
بآن بقائی پیدا میکنند خود را جامع بین التشبیه والتنزیه میدانند و اگر آن نور را
از خود جدا می یابند مقام فرق بعد الجمع تصور می کنند امثال این مغالطات صوفیه را

بسیار است و هو سبحانه العاصم من مظان الاغلاط و محال احتیاط باید دانست که روح
هر چند نسبت بعالم بیچون است اما نظر به بیچون حقیقی داخل دایره چون است گویا
برزخ است درمیان عالم چون و درمیان جناب قدس بیچون حقیقی پس رنگ
هر دو طرف دارد و بهر دو اعتبار در وی صحیح است بخلاف بیچون حقیقی که چون را
بوی اصلا راه نیست پس تا از جمیع مقامات روح نتماید بآن اسم نرسد پس اول
از جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و بتمام عروج از لوازم مکان می باید
بر آمد بعد ازان مراتب لامکانیه عالم ارواح را نیز طی می باید نمود آن
زمان تا بآن اسم رسد بیت خواجه پندارد که مرد واصل است حاصل خواجه
بجز پندار نیست فهو سبحانه وراء الوراء ثم وراء الوراء این عالم خلق عالم امر است
و وراء عالم امر مراتب اسماء و شیونات است ظلالاً و اصالةً اجمالاً و تفصیلاً
و در ماوراء این مراتب ظلی و اصلی و کونی و الهی و اجمالی و تفصیلی مطلوب حقیقی
را می باید جست تا کرا باین جست و جوه بنوازند و کدام صاحب دولت را باین
نامه سعادت مشرف سازند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

همت بلند باید داشت و بهرچه درراه بدست افتد قناعت نباید کرد و در ماوراء
وراء می باید جست شعر کیف الوصول الی سعاد ودونها قلل الجبال ودونهن حتوف
آخر دوام وصل واستمرار وقت کسی را مسلم است که بعد از تحقق فنای مطلق
ببقاء بالله مشرف شده باشد وعلم حصولی او بعلم حضوری تبدیل یافته این مبحث
را به بیان واضح ولایح گردانیم بدانکه هر علمی که عالم را از ماوراء ذات خود حاصل
میگردد وطریق حصول آن حصول صورت معلوم است در ذهن عالم وهر علمی که محتاج
بحصول صورت نباشد وآن علم ذات خود است علم حضوریست چه ذات
بنفسه حاضر عالم است ودر علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است در ذهن متوجه
معلوم است وچون آن صورت از ذهن زایل گشت آن توجه ذهن نیز زایل
گشت پس دوام توجه در علم حصولی محال عادیست بخلاف در علم حضوری که غفلت
از معلوم در انجا غیر متصور است چه منشأ تحقق آن علم حضور ذات عالم است وچون
این حضور دایمی است علم نیز بذات دایمی باشد پس زوال توجه از ذات خود ممکن
نباشد ودر بقاء بالله علمی است حضوری که زوال آن متصور نیست گمان نکنی که بقاء بالله

عبارتست

عبارتست از آنکه خود را عین حق یابد چنانکه بعضی ازین طایفه حق الیقین را
باین عبارت تعبیر نموده اند نه چنین است بقاء بالله که بعد از فنا مطلق میسر شود
باین قسم علوم مناسبت ندارد واین حق الیقین که بعضی گفته اند مناسبت بقا
یی است که در جذبه بدست میدهد بقائی که مقصود ماست دیگر است
ذوق این می نشناسی بخدا تا نچشی پس استمرار وتوجه دوام حضور در صورت بقا
بالله ثابت شد پیش از تحقق ببقا بالله دوام ممکن نیست اگرچه بسیاری
را پیش از رسیدن باین مقام این معنی متوهم میشود علی الخصوص در طریقهٔ علیهٔ
نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم والحق ما حققت والصواب ما الهمت
والله سبحانه اعلم بالصواب والیه تعالی المرجع والمآب الحمد لله رب العالمین
اولا وآخرا والصلوة والسلام علی رسوله دایما وسرمدا مکتوب دویست وهشتاد
وششم بمولانا امان الله صدور یافته در بیان اعتقاد صحیح که مأخوذ از کتاب
وسنت است بر وفق آرای صائبهٔ اهل سنت وجماعت ورد جماعتی که از کتاب
وسنت خلاف معتقدات اهل سنت وجماعت فهمیده اند ویا بکشف خلاف اهل حق

معلوم ساخته بدان بسم الله الرحمن الرحیم بدان ارشدک الله تعالی والهمک
سواء الصراط که از جملهٔ ضروریات طریق سالک اعتقاد صحیح است که علماء اهل
سنت آنرا از کتاب و سنت و آثار سلف استنباط فرموده اند و کتاب و سنت
را محمول داشتن بر معانی که جمهور علماء اهل حق یعنی علماء اهل سنت و جماعت آن
معانی را از کتاب و سنت فهمیده اند نیز ضروریست و اگر بالفرض خلاف آن
معانی مفهومه بکشف و الهام امری ظاهر شود آنرا اعتبار نباید کرد و ازان استعاذه
باید نمود مثلا آیات و احادیث که از ظواهر آنها توحید وجود مفهوم میشود و
همچنین احاطه و سریان و قرب و معیت ذاتیه معلوم می گردد چون علماء اهل حق
ازان آیات و احادیث این معانی نفهمیده اند اگر در اثناء راه بر سالک
این معنی منکشف شود جز یکی نیابد یا او را بالذات محیط داند و قریب ذاتی یابد
هرچند او درین وقت بواسطهٔ غلبهٔ حال و سکر وقت معذور است اما باید که همیشه
بحق سبحانه و تعالی ملتجی و متضرع باشد که او را ازین ورطه برآورده اموری که مطابق
آراء صائبهٔ علماء اهل حق است بر وی منکشف گرداند و سرمویی از خلاف معتقدات

حقیت ایشان

حقیّهٔ ایشان ظاهر نسازد و بالجمله معانی مفهوم علماء اهل حق را مصداق کشف خود
باید ساخت و محک الهام خود را جز آن نباید داشت چه معانی که خلاف معانی
مفهومهٔ ایشان است از حیز اعتبار ساقط است زیرا که هر مبتدع و ضال مقتدای
معتقدات خود را کتاب و سنت میداند که و باندازهٔ افهام رکیکهٔ خود ازان
معانی غیر مطابقه می فهمد یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا و آنکه گفتم که معانی مفهومهٔ
علماء اهل حق معتبر است و خلاف آن معتبر نیست که آن معانی را از تتبع آثار صحابه
و سلف صالحین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اخذ کرده اند و از انوار نجوم هدایت
شان اقتباس فرموده لهذا نجات ابدی مخصوص ایشان گشت و فلاح سرمدی
نصیب ایشان آمد اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون و اگر بعض از
علماء باوجود حقیقت اعتقاد در فرعیات مداهنت نمایند و مرتکب تقصیرات باشند
در عملیات انکار از مطلق علما نمودن و همه را مطعون ساختن بی انصافی محض است
و مکابرهٔ صرف بلکه انکار است از اکثر ضروریات دین چه ناقلان این ضروریات
ایشانند و ناقدان جیده آنرا از ردیه آن ایشان لولا نور هدایتهم لما اهتدینا و لولا

تمیزهم الصواب عن الخطاء لعفو بنا وبهم الذین بذلوا جهدهم فی اعلاء کلمة الدین
القدیم وسلکوا طوایف کثیرة من الناس علی الصراط المستقیم فمن تبعهم نجی وافلح
ومن خالفهم ضل واضل باید دانست که معتقدات صوفیه بالآخرة [یعنی] بعد از طی
تمامی منازل سلوک و وصول باقصی درجات الولایت عین معتقدات علمای
اهل حق است غایت ما فی الباب علما را بنقل واستدلال وصوفیه را بکشف یا
بالهام اگرچه بعضی صوفیه را در اثنای راه بواسطه سکر وقت وغلبه حال امور
مخالفه آن معتقدات ظاهر میشوند لیکن اگر او را از آن مقامات گذرانیده بنهایت
کار رسانند آن مخالفات هباءً منثورا میگردند والا بهمان مخالفت می ماند
اما امیدوار است که او را بآن مخالفت اخذ نکنند حکم او حکم مجتهد مخطی است
مجتهد در استنباط خطا نموده واو در کشف از جمله مخالفات بعضی ازین طایفه حکم بوحدت
وجود است واحاطه وقرب ومعیت ذاتی چنانکه بالا گذشت وهمچنین است انکار
ایشان از وجود صفات سبعه یا ثمانیه در خارج بوجود زاید بر ذات عز سلطانه زیرا که
علمای اهل سنت صفات را موجود میدانند در خارج بوجود زاید بر وجود ذات تعالی

انکارشان

115

انکار ایشان ازین راه پیدا شده است که در آنوقت مشهود ایشان ذات
است تعالی وتقدس در مرآت این صفات ومعلوم است که مرآت از نظر
رائی مختفی [میباشد] باشد پس بواسطه آن اختفا حکم بعدم وجود آنها در خارج کرده اند
وگمان برده اند که اگر موجودی بودند مشهود می گشتند فحیث لا شهود لا وجوده
وبر علمای بواسطه حکم ایشان بوجود زاید صفات طعنها کرده اند بلکه بکفر وثنویه
حکم نموده اعاذنا الله سبحانه عن الجرأت فی الطعن واگر ایشان را ازین مقام
ترقی واقع میشد ومشهود ایشان ازینها پرده می برآمد حکم مرآتیه زایل می گشت
صفات را جدا می دیدند وحکم بانکار آنها نمی کردند وکار ایشان تا بطعن
اکابر علمای نمی کشید واز جمله مخالفات آن بعضی حکم ببعضی امور است که مستلزم
ایجاب واجب است تعالی وتقدس اگرچه ایشان لفظ ایجاب اطلاق نمی کنند
واثبات اراده می نمایند اما فی الحقیقت نافی اراده اند درین حکم جمیع
اهل ملل را مخالف اند یکی از آن جمله امور حکم ایشان است بآنکه حق سبحانه
قادر است بقدرت بمعنی ان شاء فعل وان لم یشأ لم یفعل اما شرطیه اولی

را واجب الصدق می دانند و ثانیه را ممتنع الصدق و این قول بایجاب است
بلکه انکار قدرت است نیز بمعنی که مقرر اهل ملل است چه نزد ایشان قدرت
بمعنی صحت فعل و ترکست و لازم از قول ایشان وجوب فعل و امتناع ترک
است فاین هذا من ذلک مذهب ایشان درین مسئله بعینه مذهب حکماء
است و اثبات اراده نمودن با وجود وجوب صدق اولی و امتناع
صدق ثانیه و خود را باین اثبات از حکماء جدا ساختن نافع نیست چه اراده
تخصیص احد المتساویین است و حیث لا تساوی لا اراده و ههنا التساوی
معدوم للوجوب و الامتناع فافهم و از جملهٔ آن امور بیان ایشان است
در تحقیق مسئله قضا و قدر بر نهجی که ظاهر او ایجاب است و از جمله عبارات
ایشان دران مبحث اینست که الحاکم محکوم و المحکوم حاکم قطع نظر از ایجاب
حق سبحانه را محکوم احدی ساختن و حاکمی را بروی گذاشتن بسیار مستقبح
است انهم لیقولون منکرا من القول و زورا و امثال اینها از مخالفات
بسیار است کقولهم بعدم امکان رؤیت الحق سبحانه الا بتجلی صوری و این قول

مستلزم

116

مستلزم انکار رؤیت حق است سبحانه و رؤیتی که بتجلی صوری تجویز نموده اند
فی الحقیقة رؤیت حق نیست سبحانه ضربیست از شبیه و مثال یراه المؤمنون
بغیر کیف و ادراک و ضرب من مثال و کقولهم بقدم ارواح الکمل و ازلیتها
و هذا القول ایضا مخالف لاهل الاسلام فان عندهم العالم بجمیع اجزائه محدث
و الارواح من جملة العالم لان العالم اسم لجمیع ما سوی الله تعالی فافهم پس
سالک را باید که پیش از وصول بحقیقت کار با وجود مخالفت کشف و الهام
خود تقلید علماء اهل حق را لازم داند و علما را محق و خود را مخطی انگارد چه مستند
علما تقلید انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات که بوحی قطعی مؤید اند و از
خطا و غلط معصوم و کشف و الهام او بر تقدیر مخالفت باحکام ثابته بوحی خطا و غلط
است پس کشف خود را بر قول علما مقدم داشتن فی الحقیقة مقدم داشتن است
بر احکام قطعیهٔ منزله و هو عین الضلالة و محض الخسارة و ایضا همچنانکه اعتقاد
بموجب کتاب و سنت ضروریست عمل بمقتضای آنها بر نهجی که ائمهٔ مجتهدین
از کتاب و سنت استنباط فرموده اند و استخراج احکام از آنها نموده از

حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مستحب و مکروه و مشتبه و علم
بابی احکام نیز ضرورست و مقلد را اگر نرسد که خلاف رأی مجتهد از کتاب
و سنت احکام اخذ کنند و بران عامل باشند و در عمل قول مختار را از مذهب
مجتهدی که خود را تابع او ساخته است اختیار کند و از رخصت اجتناب
نموده بعزیمت عمل نماید و حتما امکن در جمع کردن اقوال مجتهدین سعی نماید تا
بر قول متفق علیه عمل واقع شود مثلا امام شافعی رحمة الله علیه در وضوء نیت را
فرض می گویند بی نیت وضو نکنند و همچنین ترتیب در غسل اعضا و ولا را
نیز لازم می دانند رعایت ترتیب و ولا باید کرد امام مالک دلک را در غسل
اعضا فرض می گوید البته دلک بکنند و همچنین لمس نساء و مس ذکر را ناقض
وضو گفته اند بر تقدیر وقوع لمس نساء و مس ذکر تجدید وضو بکنند علی هذا القیاس
بعد از حصول این دو جناح اعتقادی و عملی متوجه عروج مدارج قرب ایزدی گردد
جل شانه و طالب قطع منازل ظلمانی و مسالک نورانی باشد لیکن بداند که
قطع منازل و عروج مدارج وابسته بتوجه و تصرف شیخ کامل مکمل راه دان راه بین

نماست

نماست که نظر او شافی امراض قلبیه است و توجه او دافع اخلاق ردیه
نامرضیه پس اول طلب شیخ نماید اگر محض فضل خداوندی جل شانه شیخ را
باو دانا فند معرفت شیخ را نعمت عظمی تصور کرده خود را ملازم او سازد
و تمام منقاد و تصرفات او گردد و شیخ الاسلام هروی می فرماید الهی چیست
آنکه دوستان خود را کردی که هر که ایشانرا شناخت ترا یافت و تا
ترا نیافت ایشانرا نشناخت اختیار خود را بالکلیه در اختیار شیخ گم کند
و خود را از جمیع مرادات تهی ساخته کمر همت را در خدمت او بندد و هرچه
شیخ او را امر فرماید سرمایهٔ سعادت خود را در آن دانسته در امتثال آن
بجان سعی نماید شیخ مقتدا اگر مناسب استعداد او ذکر خواهد دید بآن امر
خواهد فرمود و اگر توجه و مراقبه مناسب است بآن اشارت خواهد کرد و اگر
در مجرد صحبت کفایت معلوم خواهد کرد بآن امر خواهد نمود بالجمله با وجود در
یافت صحبت شیخ احتیاج ذکر بهیچ شرطی از شرایط راه نیست هرچه مناسب
حال طالب خواهد دید خواهد فرمود و اگر در بعض از شرایط راه تقصیری واقع

خواهد شد صحبت شیخ آنرا تلافی خواهد کرد و توجه او جبر نقصان آن خواهد نمود
و اگر بشرف صحبت این چنین شیخ مقتدا مشرف نشد اگر از مراد آنست که جذبشی
خواهند کرد و بمحض عنایت بی غایت کار او را کفایت خواهند نمود و هر شرط وا
دبی که درکار بود اعلام خواهند فرمود و در قطع منازل سلوک روحانیات بعضی
اکابر و رسایل راه او خواهند ساخت چه بطریق جری عادت الله سبحانه در قطع راه
سلوک توسط از روحانیات مشایخ درکار است و اگر از مرید آنست کار او به
توسط شیخ مقتدا در خطر است تا زمان وصول بشیخ می باید که همیشه بحق سبحانه و تعالی
ملتجی و متضرع باشد که او را بشیخ مقتدا رساند و نیز باید که رعایت شرایط راه
را لازم داند و شرایط در کتب مشایخ بتفصیل بیان یافته است از انجا ملاحظه
نموده مرعی دارد و معظم شرایط راه مخالفت با نفس است و آن موقوف بر رعایت مقام
ورع و تقوی است که عبارت از انتها از محارم است و انتها از محارم صورت
نبندد تا از فضول مباحات اجتناب نکنند چه ارخای عنان در ارتکاب
مباحات باشیاء مشتبهات میرساند و مشتبه بمحرم نزدیک است و احتمال وقوع

دران

دران قوی تر من حام حول الحمی یوشک ان یقع فیه پس اجتناب از محرمات
موقوف شد بر اجتناب از فضول مباحات پس در ورع اجتناب از فضول
مباحات نیز مرعی شد و ترقی و عروج وابسته بورع است بیانش آنست که
به اعمال را دو جزو است امتثال اوامر و انتها از مناهی در امتثال اوامر
قدسیان نیز شریک اند اگر در امتثال ترقی واقع میشد قدسیان را نیز واقع
می شد و انتها از مناهی در قدسیان نیست چه ایشان معصوم اند بالذات
مجال مخالفت ندارند تا ازان نهی کرده شوند پس لازم آمد که ترقی وابسته
بهمین جزو است و این اجتناب سراسر مخالفت نفس است چه شریعت
برای رفع هوای نفسانی و دفع رسوم ظلمانی وارده شده است زیرا که مقتضای
طبیعت نفس با ارتکاب محرم است یا فضولی که بانجام بمحرم رساند پس
اجتناب از محرم و فضول عین مخالفت نفس است اگر سوال کنند که در امتثال
اوامر نیز مخالفت نفس است زیرا که نفس نمی خواهد که بعبادت اشتغال
نماید پس امتثال نیز مستلزم ترقی باشد و چون در ملائکه در امتثال مخالفت

مفقود است سبب ترقی نشد فالقیاس مع الفارق جوابش آنست که عدم
رضای نفس در اداء عبادات بواسطهٔ آنست که وخواهان فراغت خود است
نمی خواهد که خودرا بچیزی مقید گرداند واین فراغت وعدم تقیید نیز داخل
محرم است یا فضول پس در امتثال اوامر مخالفت با نفس از راه اجتناب
ازین محرم یا فضول آمد نه از راه اداء اوامر فقط که ملائکه نیز دارند فالقیاس
صحیح پس هر طریقی که مخالفت نفس دران بیشتر است اقرب طرق است وشک
نیست که رعایت مخالفت نفس از سایر طرق در طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه بیشتر است
چه این بزرگواران عمل بعزیمت اختیار کرده اند واز رخصت اجتناب نموده ومعلوم
است که در عزیمت هر دو جزء اجتناب محرم وفضول مرعی است بخلاف در رخصت
که اجتناب از محرم است وبس اگر گفته شود تواند بود که سایر طرق نیز عزیمت
اختیار کرده باشند گوئیم که در اکثر طرق سماع ورقص است بعد از تحمل بسیار کار برخصت
میرسد عزیمت را دران چه مجال وهمچنین ذکر جهر بیش از رخصت دران متصور
نیست وایضا مشایخ سلاسل دیگر در طرق خود بواسطهٔ بعضی نیات حقانیه امور

محدثه

محدثه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح دران حکم برخصت است بخلاف اکابر این
سلسلهٔ علیه سرموی مخالفت سنت تجویز نه کرده اند وابداع واحداث روا
نداشته پس مخالفت نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب
را اختیار این طریق اولی وانسب باشد چه راه بغایت اقرب است ومطلب
در کمال رفعت وجماعهٔ از متأخرین خلفاء ایشان ترک اوضاع این بزرگواران
گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند وسماع ورقص وجهر اختیار کرده
منشأ آن عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال
کرده اند که بان محدثات ومبتدعات تکمیل وتتمیم این طریقه می نمایند وندا
نسته اند که در تخریب واضاعت آن می کوشند والله یحق الحق وهو یهدی السبیل

مکتوب دویست وهشتاد وهفتم بمعارف آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در بیان جذبه وسلوک ومعارفی که مناسب آن دو مقام هستند

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله
لقد جائت رسل ربنا بالحق وختمهم بافضلهم واکملهم محمد الذی جاء بالصدق صلوات الله

سبحانه و برکاته و تحیاته علیه و علیهم و علی من تابعهم اجمعین الی یوم الدین چون دیده
شد که طالبان بواسطهٔ دنائت همت و پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ
کامل مکمل مسلک طویل راه و مطلب رفیع را براه قصیر و مقصد وضیع فرود آورده اند
و بدرجهٔ ایشان را در راه میسر شده از حقیر و نقیر اکتفا نموده و همان را مقصد پنداشته
و خود را بحصول آن کامل و منتهی انگاشته احوالی که منتهیان راه و واصلان
درگاه از انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست
فطرت باستیلاء قوت متخیله خود آن احوال کامله را بر احوال ناقصهٔ خود تطبیق
داده اند همان قصهٔ معراج بخواب اندر مگر موشی شتر شد از بحر عمیق بقطره بلکه بصورت
قطره از دریای عمان برشحه بلکه بصورت رشحه قناعت کرده اند چون را بیچون تصور
کرده از بیچون بچون آرام گرفته اند مانند را به مانند تخیل نموده از بی مانند بمانند
گرویده اند احوال جماعه که بتقلید ایمان به بیچون آورده اند و به مانند را گرویده
اند از احوال این طالبان سلوک تمام نکرده و تشنگان آرام بسراب گرفته
بمراتب بهتر است و از محق تا مبطل و از مصیب تا مخطی فرق بسیار است وای بر طالبان

بمطلب نارسیده

120

بمطلب نارسیده که محدث را قدیم میدانند و چون را بیچون می انگارند اگر
به کشف غیر صحیح ایشان را معذور ندارند و پای خطا و غلط مواخذه نمایند ربنا
لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا مثلاً شخصی طالب کعبه شد و از شوق متوجه
وصول آن گشت اتفاقا در اثناء راه خانهٔ شبیه بخانهٔ کعبه او را پیش
آمد اگرچه آن مشابهت در صورت است آن شخص خیال کرد که کعبه است
و همان جا معتکف گشت و شخصی دیگر خواص کعبه را از واصلان کعبه معلوم
ساخته تصدیق بکعبه کرد این شخص هرچند گامی از براه طلب کعبه نزده است اما غیر
کعبه را کعبه ندانسته و در تصدیق خود محق است حال او از حال طالب مخطی
مذکور بهتر است آری حال طالبی که هرچند بمطلب نرسیده است اما غیر مطلب
را مطلب ندانسته از حال مقلد محق که قدمی در راه مطلب نزده است بمراتب
باوجود که او تصدیق بمطلوب قطع مسافت راه مطلوب و لو فی الجمله کرده
است پس مزیت او را متحقق باشد و طایفهٔ هم از ایشان باین کمال خیالی و
حالی وهمی خود را بمسند شیخی و اقتداء خلق کشیده اند و بعلت منقصت خویش

استعداد بسیاری از مستعدان کمالات را ضایع ساخته اند و بشومی برودت
صحبت خود حرارت طالبان را زایل گردانیده ضلوا فاضلوا اضاعوا فاضاعوا
این تخیل کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان به
جذب نارسیده بیشتر است زیرا که مبتدی و منتهی در صورت جذب مشارکند
و بظاهر در عشق و محبت مساوی اگر چه فی الحقیقت با یکدیگر مناسبت ندارند
و احوال یکدیگر از هم گر جدا است بیت چه نسبت خاک را با عالم پاک ؛ در
ابتدا هر چه هست معلول است ؛ و بر غرضی محمول و در انتها چون بحق است برای
حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی این مشارکت
صوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تخیل میشود و چون در طریقهٔ نقشبندیه جذب
بر سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این
قسم تخیل و این نوع توهم بسیار است و جمعی را هم از ایشان که احوال متقلبه در
مقام جذبه حاصل میشود و از حالی بحالی میروند قطع منازل سلوک و طی مسالک
سیر الی الله می انگارند و بآن تقلبات خود را مجذوب سالک میدانند بخاطر

فاتر قرار

فاتر قرار یافت که فقرهٔ چند نوشته شود در بیان حقیقت جذبه و سلوک و فرق
در بیان این هر دو مقام با ذکر بعض خواص ممیزه هر یک از دیگری و فرق در میان
جذب مبتدی و جذب منتهی و حقیقت مقام تکمیل و ارشاد و علوم دیگر که مناسب
آن مقام باشند لیحق الحق و یبطل الباطل و لو کره المجرمون فشرعت فیه بحسن توفیقه
سبحانه و هو سبحانه یهدی السبیل نعم المولی و نعم الوکیل این مکتوب مشتمل است بر دو
مقصد و یک خاتمه مقصد اول در بیان معارفی که بمقام جذبه تعلق اند و مقصد
ثانی در آنچه تعلق بسلوک دارد و در خاتمه بیان بعض علوم و معارف متفرقه است
که طالبان را دانستن آنها اکثر المنفعت است مقصد اول بدان که مجذوبان
سلوک تمام نکرده هر چند جذب قوی داشته باشند و از هر راهی که منجذب شود
داخل جرگهٔ ارباب قلوبند به سلوک و تزکیهٔ نفس از مقام نمی توانند گذشت
و مقلب قلب بهوست انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان
عرضی است نه ذاتی عرضی است نه اصلی چه نفس با روح در آن مقام ممتزج است
و ظلمت با نور در این معامله مختلط بالکلیه از ضیق مقام قلب بر آمدن و بمقلب قلب

پیوستن و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن با تخلص روح از نفس از برای
توجه بمطلوب وجدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی متصور
نیست مادام که این هر دو فی الحقیقت مجتمع اند انجذاب حقیقت جامعهٔ قلبیه
محکم و برپاست انجذاب خالص روحی متصور نیست و تخلص روح از نفس
بعد از قطع منازل سلوک وطی مسالک سیر الی الله و تحقق سیر فی الله بلکه بعد
از حصول مقام فرق بعد الجمع که بسیر عن الله بالله تعلق دارد صورت می‌بندد بیت
هر گدای مرد میدان کی شود ❊ پشهٔ آخر سلیمان کی شود ❊ فظهر الفرق بین جذب
المبتدی و جذب المنتهی شهود این مجذوبان ارباب قلوب در پردهٔ
کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه و مشهود شان درین کثرت نیست
الا عالم الارواح که بلطافت و احاطه و سریان بوجه خود بصورت شبیه است
ان الله خلق آدم علی صورته و باین مناسبت شهود روح را شهود حق میدانند
تعالی و تقدس و احاطه و سریان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که
نظر سالک عبور نمیکند مگر تا بمقام فوق نه بمقام فوق الفوق و فوق مقام ایشان مقام روح

است

است پس نظر ایشان از مقام روح بالا نرود و مشهود جز روح امر دیگر نباشد
نظر بفوق روح موقوف است برسیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم در
رنگ شهود است شهود حق سبحانه بلکه محبت و انجذاب بجناب قدس او وابسته
بحصول فناست که بنهایت سیر الی الله معبر است بیت هیچکس را تا نگردد او
فنا ❊ نیست ره در بارگاه کبریا ❊ اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت
است والا کارخانهٔ این بزرگواران بماوراء شهود متعارف است همچنانکه مقصد
ایشان بیچون و بیچگونه است اتصال ایشان با و سبحانه نیز بیچون و بیچگونه است
چون را به بیچون راه نیست لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه شعر هست رب الناس را
با جان ناس ❊ اتصالی بی تکیف و بی قیاس ❊ احاطه و سریان و قرب و معیت
حق سبحانه نزد محققین ارباب سلوک که بنهایت کار رسیده اند علمی است
موافق علماء اهل حق شکر الله سعیهم حکم کردن بقرب ذاتی و امثال آن نزد
ایشان از بی حاصلی و دوریست نزدیکان حکم بقرب نمی کنند بزرگی میفرماید که هرکه
گوید نزدیکم دورست و هرکه گوید دورم نزدیک است تصوف اینست علمی که متعلق

بتوحید وجودیست منشأ آن انجذاب ومحبت قلبی است ارباب قلوب که جذب
پیدا نکرده اند وبراه سلوک قطع منازل می نمایند این علم بایشان مناسبت
ندارد وهمچنین مجذوبانی که بسلوک از قلب بکلیت متوجه بمقلب قلب اند
ازین علوم تبرّا می نمایند ومستغفر می باشند بعضی از مجذوبان باشند که هرچند براه
سلوک درآیند وطی منازل نمایند اما نظر ایشان از مقام مألوف قطع نشود
ودر وی بفوق پیدا نکنند امثال این مقام علوم دامن ایشان نمی گذارد وازینجا
ورطه نمی توانند برآمد لهذا در عروج بمدارج قرب وصعود بمعارج قدس گُنگ
ولنگ اند ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک ولیا
واجعل لنا من لدنک نصیرا علامت وصول بنهایت مطلب تبرّی ازین
علوم است چه هرچند به تنزیه بیشتر مناسبت پیدا شود عالم را با صانع چه مناسبت
تر می یابد این زمان عالم را عین صانع داشتن ویا صانع را محیط عالم پنداشتن
بالذات معنی ندارد ما للتراب ورب الارباب معرفت حضرت خواجۀ نقشبندیه
قدس الله تعالی سره الاقدس فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم

معنی این

123

معنی این عبارت آنست که انجذاب ومحبتی که منتهیان را در نهایت میسر
میشود درین طریق در انجذاب ومحبتی که در ابتدا پیدا میشود مندرج است زیرا که
انجذاب منتهی انجذاب روحی است وجذب مبتدی جذب قلبی وچون
قلب برزخ است میان روح ونفس پس در ضمن جذب قلبی جذب روحی نیز
حاصل است وتخصیص کردن این اندراج را باین طریق هرچند اینمعنی در جمیع جذبات
حاصل است بنابر آنست که اکابر این خانواده طریقی ازبرای حصول این معنی
وضع نموده اند ومسلکی ازبرای وصول این مطلب تعیین کرده اند ودیگران را
اینمعنی برسبیل اتفاق میسر میشود ضابطه بدست ندارند وایضا این بزرگواران را
در مقام جذب شان خاصی است که دیگران را نیست واگر هست نادر است لهذا
بعضی ایشان را درین مقام بی آنکه قطع منازل سلوک نمایند فنای وبقای شبیه
بفنای وبقای ارباب سلوک حاصل میشود ونیز از مقام تکمیل که شبیه بمقام
سیر عن الله بالله است نیز بدست می آید که بآن تربیت مستعدان می نمایند
تحقیق این مبحث عنقریب تحریر خواهد یافت ان شاء الله تعالی اینجا دقیقه است باید دانست

که روح را پیش از تعلق به بدن نحوی از توجه مقصود حاصل بود چون به بدن
متعلق گشت آن توجه زائل شد اکابر این سلسلهٔ علیه طریقی از برای ظهور آن
توجه سابق وضع نموده اند لیکن چون روح متعلق به بدن است توجه قلبی حاصل
میشود که جامع توجه نفسی و روحی است و شک نیست که توجه روحی در توجه قلبی
مندرج است اما توجه روحی که منتهیان راست بعد از فنای روح است و بقای
او بوجود حقانی که معبر ببقا بالله است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است
بلکه توجه روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجهی است که با وجود هستی
روح است که فنا باو راه نیافته است و فرق در میان توجه روح با وجود هستی
روح و توجه روح بفنای روح بسیار است پس نهایت گفتن آن توجه روحی
مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه می نماید مانند بدل
و پس مراد از اندراج نهایت در بدایت اندراج صورت نهایت است
در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در بدایت محال است تواند بود که
عدم اتیان لفظ صورت برای ترغیب طلبهٔ این طریقهٔ علیه بوده باشد والحقیقة

ما حقیقت

ما حقیقت بعون الله تعالی و سابقان انجذاب ایشان بی تعمل و کسب است
بلکه بتوجه و حضور آمده اند آن انجذاب نیز قلبی است و اثری است از توجه سابق
روح که بالکل بواسطهٔ تعلق به بدن زائل نشده است کسب و تعمل از برای
ظهور توجه سابق جامع است که بواسطهٔ این تعلق توجه سابق را فراموش کرده
اند کسب گویا از برای تنبیه بر توجه سابق است و تذکیر است بر آن دولت
گم شده را لیکن ناسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد
اند چه نسیان توجه سابق بالکلیه از توجه کلی بمتوجه اله بالفعل و گم شدن در آن
خبر میدهد و عدم نسیان توجه نه چنین است غایت ما فی الباب در سا
بقان آن توجه شمول و سریان در کلیهٔ ایشان پیدا می کنند و بدنشان
نیز حکم روح شان می گیرد کما هو شان للمحبوبین المرادین اما فرق در میان
شمول محبوبان و شمول سابقان در رنگ فرق در میان حقیقت شیء
و صورت شیء است کی هو الظاهر علی ارباب آری محبان واصل و مریدان کامل را
این قسم شمول نیز متحقق است لیکن کالبرق است دائمی نیست شمول دائمی

خاصهٔ محبوبان است معرفت مجذوبان ارباب قلوب چون در مقام قلب
تمکن و رسوخ پیدا کنند و معرفة و صحوی که مناسب آن مقام است ایشان را
میسر شود می توانند که طالبان را فایده رسانند و در صحبت ایشان انجذاب
و محبت قلبی جماعهٔ طلّاب را حاصل شود هر چند ازیشان بکمال نرسند چه ایشان
خود بحد کمال نرسیده اند دیگری را واسطهٔ حصول کمال نمی توانند شد مشهور است
که از ناقص کامل نیاید افادهٔ ایشان هر قدر که باشد بیش از افادهٔ ارباب
سلوک است هر چند بنهایت سلوک رسند و جذب منتهیان پیدا کنند اما بمقام
قلب ایشان از طریق سیر عن الله بالله فرود نیاورده باشند چه منتهی غیر مرجوع بعالم
مرتبهٔ تکمیل و افاده ندارد چه او را بعالم مناسبتی و توجهی نمانده تا افاده تواند
نمود و شیخ مقتدا را که برزخ می گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که
مقام قلب است فرود آمده است و از هر دو جهت روح و نفس حظی وافر گرفته
از جهت روح از فوق استفاده می کند و از جهت نفس بما دون خود افاده
می نماید زیرا که او را توجه حق سبحانه با توجه خلق جمع شده است که هیچ کدام حجاب

دیگری

دیگری نیست پس افاده و استفاده مقارن او را حاصل است بعضی از مشایخ
ازین برزخیت برزخیت بین الحق والخلق می خواهند و شیخ برزخ را جامع بین
التشبیه والتنزیه می گویند پوشیده نماند که این قسم برزخیت که مبنای آن بر
سکر است لایق مقام شیخی که مبنای آن بر صحو است نیست زیرا که نفس شان
درین مقام در غلبات انوار روح مندرج است و همان اندراج منشأ سکر
شده است و در مقام برزخیت قلب و نفس و روح از یکدیگر جدا است پس نا
چار سکر را در ان گنجایش نباشد بلکه آنجا همه صحو است که مناسب مقام دعوت است
هذا و شیخ کامل را چون در مقام قلب فرود می آرند بواسطهٔ برزخیت مناسبت
بعالم پیدا می کند و واسطهٔ حصول کمالات مستعدان میشود و مجذوب
متمکن نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد و توجه را از ایشان دریغ
نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه قلبی باشد نیز نصیبی بدست آورده
است لاجرم راه افاده بروی کشاده است بلکه گوئیم کمیت افادهٔ مجذوب
متمکن بیش از کمیت افادهٔ منتهی مرجوع است و کیفیت افادهٔ منتهی زیاده

از کیفیت افادهٔ مجذوب زیرا که منتهای مرجوع را هرچند بعالم مناسبت پیدا شده
است اما در صورت است فی الحقیقت جدا است منصبغ برنگ اصل است
و باقی است باو و این مجذوب را مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جملهٔ
افراد عالم است و باقی است ببقائی که عالم بآن بقا باقی است پس ناچار طا
لبان بواسطهٔ مناسبت حقیقی از مجذوب بیشتر فایده گیرند و از منتهای مرجوع کمتر
لیکن افاده مراتب کمالات ولایت مخصوص بمنتهی است پس لاجرم در کیفیت
افاده منتهی راجح باشد و ایضا منتهی را فی الحقیقت همت و توجه نیست و مجذوب
صاحب همت و توجه است به همت و توجه کار طالب را پیش می برد هرچند
کار بحد کمال نرساند و ایضا نهایت توجهی که طالبان را از مجذوبان حاصل
میشود همان توجه سابق روح است که فراموش کرده بودند و در صحبت ایشان
بیاد ایشان آمده و بطریق اندراج در توجه قلبیه حاصل گشته بخلاف توجهی که در
صحبت منتهیان پیدا میشود توجه حادث است که هنوز اصلا موجود نبود موقوف
بود بر فنای روح بلکه بر بقای آن بوجود حقانی پس لابد توجه اول اسهل الحصول
باشد

باشد و توجه ثانی متعسر الوجود هرچه اسهل الحصول است بیشتر است و هرچه متعسر است
کمتر از این جا است که گفته اند در تحصیل صحبت جذبه شیخ مقتدا واسطه نیست
چه آن نسبت او را اول حاصل شده بود که بواسطهٔ نسیان به تنبیه و تعلیم
محتاج گشته لهذا این شیخ را شیخ تعلیم می گویند نه شیخ تربیت و در صحبت
سلوک از برای قطع منازل سلوک شیخ مقتدا در کار است و تربیت آن ضروری
شیخ مقتدا را نشاید که این قسم مجذوب متمکن را بافادهٔ عام رخصت بدهد
و در مقام تکمیل و شیخی نشاند چه بعضی از طالبان باشند که استعداد ایشان بلند
افتاده باشند و قابلیت کمال و تکمیل بر وجه اتم داشته باشند در صحبت
این مجذوب اگر افتند محتمل که آن استعداد ضایع شود و آن قابلیت برطرف
گردد مثلا زمینی که قابلیت تمام از برای زراعت گندم داشته باشد اگر
تخم جید گندم دران زمین اندازند بار باندازهٔ استعداد نیکو می آرد و اگر
دران زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند چه جای بار که مسلوب القابلیت
گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا مصلحت در رخصت او بیند و معنی افاده در وی یابد

باید که افادهٔ او را مقید سازد ببعضی قیود مثل ظهور مناسبت طالب بطریق
افادهٔ او و عدم اضاعت استعداد این در صحبت او و عدم طغیان نفس او
درین ریاست و اقتداء چه هوای نفسانی ازوی زائل نشده است بواسطهٔ عدم
تزکیهٔ نفس و چون معلوم کنند که طالب ازوی نهایت افادهٔ او رسیده است
و در استعداد طالب هنوز قابلیت ترقی است باید که بوی این معنی را ظاهر سازد
و او را رخصت بدهد تا کار خود از شیخ دیگر باتمام رساند و خود را منتهی نداند
و بای حیله راهزنی مردم نکند و امثال این شرایط که مناسب وقت و حال او
دانند مذکور سازد بآن وصیت تمام نموده رخصت بدهد اما منتهی مرجوع در
افاده و تکمیل محتاج باین قیود نیست چه او را بواسطهٔ جامعیت بجمیع طرق استعدا
دات مناسبت است هرکس ازوی بقدر استعداد و مناسبت بهره تواند گرفت
هرچند تفاوت در سرعت و بطو بواسطهٔ قوت مناسبت و ضعف آن در صحبت
شیوخ و مقتدایان نیز متصورست اما در اصل افاده متساوی الاقدام اند شیخ
مقتدا را در وقت افادهٔ طالب التجا بجناب حق سبحانه و اعتصام بحبل متین

او خوفا لمکره سبحانه فی ضمن هذا الاشتهار لازم است و این التجا چه درین امر
بلکه در جمیع امور در همه اوقات حق سبحانه و تعالی او را عطا فرموده است
در هیچ وقتی از اوقات در هر فعلی از افعال ازوی منفک نمیشود ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مقصد ثانی در بیان آنچه تعلق
بسلوک دارد بدان که طالب چون بطریق سلوک متوجه فوق گردد اگر باسمی که
رب اوست برسد و دران فانی و مستهلک گردد اطلاق فنا بروی درست
میاید و بعد از بقا بآن اسم اطلاق بقا بروی مسلم است و باین فنا و بقا
بمرتبهٔ اولی از ولایت مشرف می گردد لیکن اینجا تفصیلی است که بسط سخن
دران ضروریست تمهید فیض که از ذات تعالی و تقدس میرسد دو نوعست
نوعیست که بایجاد و ابقا و تخلیق و ترزیق و احیا و اماتت و امثال آنها تعلق
دارد و نوع دیگر بایمان و معرفت و سایر کمالات مراتب ولایت و نبوت
متعلق است نوع اول از فیض بتوسط صفات است و پس نوع ثانی بعضی را
بتوسط صفات است و بعضی دیگر را بتوسط شیونات و فرق درمیان صفات

وشیونات بسیار دقیق است لا یظهر الا علی الآحاد من اولیاء المحمدی المشرب
ولم نعلم انه تکلم به احد بالجمله صفات در خارج موجود اند بوجود زایده بر ذات
تعالی وتقدس وشیونات مجرد اعتبارات اند در ذات عز سلطانه این مبحث
بمثالی روشن گردد آب مثلا بالطبع از بالا به پایان فرود می آید این فعلی
طبیعی در وی اعتبار حیوة وعلم وقدرت واراده پیدا می کند چه ارباب
علم بواسطه ثقل خود بمقتضای علم از بالا به پایان می آیند وتوجه بفوق نمی
کنند وعلم تابع حیوة است واراده تابع علم وقدرت نیز ثابت شد چه ارا
ده تخصیص احد المقدورین است این اعتبارات در ذات آب بمنزله شیونات
است اگر باوجود این اعتبارات صفات زائده در ذات آب اثبات
کرده شود بمنزله صفات موجوده است بوجود زاید آب را باعتبارات اولی
حی وعلیم وقادر ومرید نمی توان گفت از برای این اسامی ثبوت صفات
زایده در کار است پس آنچه در عبارت بعض مشایخ در اثبات اسامی مذکوره
از برای آب واقع شده است مبنای آن عدم فرق است میان شیون وصفات

وهمچنین

وهمچنین حکم بنفی وجود صفات نیز محمول است بر عدم آن فرق وفرق دیگر
درمیان شیون وصفات است آنست که مقام شیون مواجه ذی الشأن
است ومقام صفات نه چنین است محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
واولیائی که بر قدم وی اند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین وصول فیض
ثانی ایشان نیز بتوسط شیونات است وسایر انبیا وجماعه که بر اقدام
ایشان اند صلوات الله تعالی وبرکاته علی نبینا وعلیهم وعلی جمیع اتباعهم وصول
این فیض بلکه فیض اول هم ایشان نیز بتوسط صفات است پس گوییم اسمی
که رب آن سرور است علیه الصلوة والسلام وواسطه وصول فیض دوم است
ظل شأن العلم است واین شأن جامع جمیع شیون اجمالی وتفصیلی است
وآن ظل معبر بقابلیت ذات است تعالی وتقدس مر شأن علم را
بلکه جمیع شیون اجمالی وتفصیلی را لیکن باعتبار شمول شأن علم مر اینها را
باید دانست که این قابلیت اگرچه برزخ است میان ذات عز شأنه
ومیان شأن العلم اما چون یک جهت او برنگ است وآن جهت

جناب فضيلت مآب سعادت پناهی لا زالت محفوظاً فی اهله بعون الملك الغنی
غب الحمد لله الذی لا يتناهى حمده بالامكان والثناء الذی لا يحصى عده باللسان ودعاءً
دائماً بالقلب والجنان وثناءً ثابتاً فی كل حين وان عليكم وفراقكم نار من نيران
الجحيم ووصالكم نور من عند الرحمن الرحيم ابقاكم الله تعالى فی دار الدنيا بحفظ الايمان ويسركم
الله تعالى فی دار الآخرة بعلى الجنان وجعل الله تعالى عمركم طويلاً بحرمة شرف القرآن و
منع الله تعالى عنكم شدة الصعوبة بحق حضرت عثمان وشرف الله تعالى قلوبكم فی كل يوم وآن
وحفظ الله تعالى وجودكم من الاحزان وشوقنا اليكم لا يعد كاقطار الامطار واشتياقنا
عليكم لا يحصى كاوراق الاشجار اعنی به عالم العلماء وفاضل الفضلاء الخواجه حسن حلمی فنسی هاجر
داغستانی حفظكم الله تعالى عن كل الآفات ما دام الملوان آه

فقد ارسلتم الينا كتابی المشحون بالعبارات ووصل الينا فی ست عشر من رجب المرجب ربيع
الامانة والهدية ثلثه جرك بياض المجيدية تقبل الله تعالى ونعتنا يفوح منها فوايح المسك والازهار
فكل سطر اثمنا الفاً وكل حرف درساً عشراً
السلام على من ارسل علينا كتاباً القى لنا محبةً ووداداً فان استخبرتم عنا قد كنا
فی صحة وسلامة الى الآن واعطيت كم عريضة الى الامراء والكبراء فی الاحسان والاعانة ولم
يعينوننا بشیء وارسلوا عريضة واحدةً الى الاوقاف بان يعطينا من جهة المحلول ويقولون
ان علمت من جهة المحلول آخرنا فان اخر لا يعطون الا الى سنة الطرف وليس لنا طرف
سوى الله ونتوكل الى الله من توكل الى الله فهو حسبه آه ولكن لكل قضاء قدر ولكل قدر
اجل ولكل اجل كتاب يمحوا الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب وليس لنا هم ولا
غم سوى الهجر والفراق ونرجوا منكم ان لا تنسونا من الدعاء فی الاوقات المستجابة
وان ترسلوا الينا كتاباً مشعراً من صحتكم وفی هذا كفاية ولله الحمد والثناء
فی البداية والنهاية والسلام عليكم وعلى من حضر لديكم اولاً وآخراً ظاهراً وباطناً

سماحتلو ... افندی
الضعيف ... محمد ... الاثری
... داغستانی

ای وارث ... وليسا
... فوق ... ورومهم بيورور
... ذات عالی ... ايدر ... بورلو ...
... معنوی پاشا حضرتی ... ديكه سلامی

ذات است تعالی شأنه در برزخ نیز رنگ آن پیدا می‌شود پس
آن برزخ برنگ جهت دیگر که شأن العلم است منصبغ است پس ناچار
آنرا ظل آن شأن گفته شد و ایضاً ظل شیء عبارت از ظهور شیء
است اگرچه بر شبه و مثال باشد در مرتبهٔ دویم و چون حصول برزخ بعد
حصول طرفین است لاجرم این برزخ در وقت مکاشفه در تحت آن شأن
منکشف میشود پس باعتبار این ظهور بالتأخر اطلاق ظلیت مناسب
افتاده و طایفهٔ از اولیاء الله که بر قدم وی اند صلی الله تعالی علیه وعلیهم وسلم
و بارک اسمائی که ارباب ایشانند در وصول فیض ثانی ظلال آن قابلیت
جامعه اند و لا لتفاصیل اند مر آن ظل مجمل را و ارباب سایر انبیاء
صلوات الله تعالی و تسلیماته علی نبینا وعلیهم و واسطهٔ وصول فیض اول و
ثانی ایشان نیز قابلیات اتصاف ذات است عز سلطانه بصفات موجودهٔ
زایده و طایفهٔ که بر اقدام ایشانند ارباب ایشان صفات است در حق
وصول فیض اول و ثانی و واسطهٔ وصول فیض اول آن سرور را علیه الصلوة والسلام

قابلیت

129

قابلیت اتصاف ذات است تعالی و تقدس مر جمیع صفات را گویا
قابلیاتی که وسائل فیوض سائر انبیا اند صلوات الله و برکاته علی نبینا
وعلیهم ظلال این قابلیت جامعه اند و کالتفاصیل اند مر آن جامع مجمل را
و طایفهٔ که بر قدم آن سرور اند علیه وعلیهم الصلوة والتحیه وسایط وصول
فیض اول نیز ایشان جدا است که صفات اند پس محمدیان را وسایل و
صول فیض اول جدا آمد از وسایط وصول فیض ثانی بخلاف دیگران را
که یکی است بعضی از مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم که رب آن حضرت
را علیه الصلوة والتحیه در قابلیت اتصاف منحصر ساخته اند منشأ آن عدم
فرق است میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون والله یحق
الحق و هو یهدی السبیل پس محقق شد که رب آن حضرت علیه الصلوة
والتحیه والسلام رب الارباب است هم در مقام شیون و هم در خانهٔ صفات
و واسطهٔ وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول فیض مراتب
کمالات ولایت آن حضرت علیه الصلوة والسلام از ذات است بی توسط

امر زاید چه شیون عین ذات‌اند اعتبار ذاتی در ایشان از منتزعات
عقل است لهذا تجلی ذاتی مخصوص او گشت و کمل تابعان او چون از راه
او فیض می‌گیرند ایشان را نیز ازین مقام شربی بدست آمد و دیگران را چون
وسایط صفاتی درمیان است و صفات بوجود زاید موجود اند حاجز
حصین درمیان افتاد و تجلی صفاتی نامزد ایشان گشت باید دانست
که قابلیت اتصاف هرچند اعتباریست وجود زاید ندارد چه صفات
موجود اند نه قابلیات اینها اما چون قابلیات در رنگ برزخ اند میان
ذات و صفات بلکه میان شیون و صفات و برزخ رنگ طرفین خود
می‌گیرد قابلیات نیز صفات گرفته حائلیت پیدا کرده اند بیت فراق
دوست اگر اندک است اندک نیست * درون دیده اگر نیم موست بسیار است
ازین بیان لایح گشت که ظهور ذات تعالی و تقدس بی پرده منافی تجلی
شهودی نیست لیکن تجلی وجودی را منافی است لهذا آن سرور را علیه الصلوة
والسلام والتحیة در جانب وصول فیض وجودی حائلی درمیان آمد که قابلیت

اتصاف است

اتصاف است چنانکه گذشت گفته نشود که چون شیون و قابلیات اینها
از اعتبارات عقل باشد وجود ذهنی ثابت شد و ازان حجاب علمی
لازم ● غایت ما فی الباب حجب صفات خارجی است و حجب شیون علمی
زیرا که گوئیم موجود ذهنی درمیان دو موجود خارجی پرده نمی‌شود مگر موجود
خارجی و لو سلم فان الحجاب العلمی یمکن ارتفاعه عن البین لحصول بعض المعارف
بخلاف الخارجی فانه لا یمکن زواله چون این مقدمات معلوم گشت پس
بدانکه اگر محمدیست منتهای سیر او که مسمی سیر الی الله است تا بظل شان است
که اسم اوست و بعد از فنا دران اسم بفنا فی الله مشرف می‌گردد و اگر بان
اسم باقی گشت بقا بالله او را میسر گشت و باین فنا و بقا در مرتبهٔ اولی
از ولایت خاصهٔ محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة داخل می‌شود و اگر
محمدی المشرب نیست بقابلیت صفت یا بنفس صفت که رب اوست
می‌رسد و اگر درین اسم فانی گشت فانی فی الله بروی اطلاق نباید کرد
و همچنین بر تقدیر بقا بان اسم باقی بالله نیست چه اسم الله عبارت از مرتبهٔ الیت

که جامع جمیع شئون و صفات است و چون در جهت شئون زیادتی اعتبا
رست چه عین ذات‌اند و عین یکدیگر پس فنا در یک اعتبار فنا در جمیع اعتبا
رات است بلکه فنا در ذات است تعالی و تقدس و همچنین بقا بیک اعتبار
بقا بجمیع اعتبارات است پس فانی فی الله و باقی بالله درین صورت گفتن
درست میشود بخلاف در جانب صفات که موجود اند بوجود زاید بر ذات
مغایرت اینها با ذات عز سلطانه و با یکدیگر تحقیقی است پس فنا در یک
صفت مستلزم فنا در جمیع نیست و هکذا الحال فی البقاء پس ناچار این
فانی را فانی فی الله نباید گفت و باقی را باقی بالله نه بلکه مطلق فانی
و باقی می توان گفت یا مقید بصفتی یعنی فانی در صفت علم یا باقی بآن
صفت پس ناچار فنای محمدیان اتم آمد و بقای ایشان اکمل و ایضا عروج
محمدی چون بجانب شئون است و شئون را بآن عالم هیچ مناسبتی نیست
چه عالم ظل صفات است نه ظل شئون پس فنای سالک در شأنی مستلزم
فنای مطلق او باشد بر نهجی که هیچ بقاء وجود سالک و اثر او نماند و همچنین

بر تقدیر بقا

بر تقدیر بقا بتمامی خود بآن شأن باقی می گردد بخلاف فانی در صفت که
بتمام از خود نمی برآید و اثرش زائل نمی گردد چه وجود سالک اثر
همان صفت است و ظل آن پس ظهور اصل ماحی وجود ظل بالکل نباشد
و بقا باندازهٔ فناست پس محمدی از رجوع بصفات بشریت ایمن باشد
و از خوف رد محفوظ چه او بکلی از خود برآمده است و باو سبحانه و تعالی
باقی گشته درین محل عود ممنوع باشد بخلاف در صورت و فنای صفاتی
که عود درانجا بواسطهٔ بقا و اثر وجود سالک ممکن است ازین جا تواند بود
اختلافی که در میان مشایخ در جواز رجوع واصل و عدم جواز آن واقع است
حق آنست که اگر محمدیست محفوظ است از عود و الا در خطر است و همچنین
است اختلافی که در زوال اثر وجود سالک بعد از فنای او واقع است
بعضی بزوال عین و اثر قایل گشته اند و بعضی دیگر زوال اثر را جایز نداشته
اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمدیست عین و اثر هر دو را گم می
سازد و غیر او را اثر زایل نمیشود چه صفت که اصل اوست باقی است

پس زوال ظل آن رأساً ممکن نباشد اینجا دقیقهٔ است باید دانست که
مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیست نه وجودی چه قول بزوال
وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعهٔ ازین طایفه زوال وجودی
تصور کرده اند از زوال اثر گریخته اند و آنرا الحاد و زندقه دانسته والحق
ما حققت با علامه سبحانه عجب است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال
عین نیز قایل گشته اند چه حکم بزوال عین وجودند در رنگ حکم بزوال اثر مستلزم
الحاد و زندقه است باطبله زوال وجودی در عین و اثر محال است و شهودی
در هر دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص بمحمدی مشرب است و پس محمدیان تمام
از قلب می بر آیند و بمقلب قلب می پیوندند از تقلیب احوال آزا
د ند و از رقیب ماسوی بالکلیه محرر و دیگر از آن چون وجود آثار را انکر
است و تقلب احوال نقد وقت مخلص از مقام قلب ندارند چه وجود
آثار و تقلب احوال از شعب حقیقت جامعهٔ قلبیه است پس شهود دیگر
همیشه در پرده باشد چه هر قدر از بقای وجود سالک ثابت است پردهٔ مطلوب

همان قدرست

همان قدرست و چون اثر باقی است پرده همان اثر است معرفت اگر
سالک از راه سلوک غیر متعارف در مرتبهٔ از مراتب فوق اسمی که رب اوست
برسد و به آنکه با آن اسم رسد دران مرتبه فانی و مستهلک گردد فنا فی الله
دران صورت گفتن نیز درست است و همچنین است بقا با آن مرتبه پس تخصیص
فنا فی الله با آن اسم باعتبار آنست که آن مرتبهٔ اولی است از مراتب سایر
رافینه معرفت سلوک انواعست بعضی را تقدم جذبه است و بعضی دیگر را جذبه
بر سلوک شان مقدم است و جماعه را در اثنای قطع منازل سلوک جذبه حاصل
میشود و جمعی را طی منازل سلوک میسر می گردد اما تا جذبه نرسد تقدم جذبه
محبوبان راست و باقی اقسام محبین تعلق دارد سلوک محبان عبارت از
طی مقامات عشرهٔ مشهوره است بترتیب و تفصیل و در سلوک محبوبان خلاصه
مقامات عشره حاصل میشود بترتیب و تفصیل کاری ندارند علم بوحدت
وجود و مانند آن از احاطه و سریان و معیت ذاتیه بجذب مقدم یا متوسط
وابسته است سلوک خالص و جذبه منتهیان را با مثال این علوم مناسب نیست

چنانکه بالا گذشت و حق الیقین منتهیان را نیز بعلوم مناسبه توحید وجود مناسبت
نیست هرجا بیان حق الیقین بمقام مناسب مقام ارباب توحید وجود کرده اند آن
حق الیقین مجذوبان مبتدی یا متوسط **موقف** بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار
طالب بجذبه برسد بعد از آن راه بر همان جذبه است و بس یعنی احتیاج بتوسط
راه بر دیگر ندارد و همان جذبه کافی است اگر ازین جذبهٔ سیر فی الله اراده نموده
اند بلی کافیست اما لفظ راه بر منافی ازین اراده است چه بعد از سیر فی الله مسافتی
نیست که در قطع آن براه بر محتاج باشد و همچنین جذبهٔ مقدم هم مراد نیست چنانکه
متبادر از عبارت است پس ناچار جذبهٔ متوسط اراده نموده باشند و کفایت
او در وصول بمطلوب معلوم نمیشود چه بسیاری از متوسطان در وقت حصول این
جذبه از عروج بفوق تقاعد نموده اند و همان جذبه را جذبهٔ نهایت انگاشته
اگر کافی می بود در اثنای راه نمی گذاشت آری جذبهٔ متقدم چون بمحبوبان تعلق دارد
اگر کافی باشد گنجایش دارد محبوبان را انقلاب عنایت خواهند کشید و در اثنای
طریق نخواهند گذاشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات متقدم ممنوع است جذبهٔ

که انجام

که انجام کار او بسلوک کشد کافیست و اگر بسلوک نیامد مجذوب ابتر است از محبو
بان نیست **خاتمه** طایفهٔ از مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم گفته اند که تجلی ذاتی
مذهل شعور است و معطل حس بعضی از ایشان از حال خود چنین گفته اند که در وقت
ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی بی حس و حرکت افتاده بودند و مردم مرده می
انگاشتند و بعضی دیگر منع کلام و جز آن در تجلی ذات کرده اند حقیقت این
سخن آنست که این تجلی ذات در پردهٔ اسمی است از اسما و بقای پرده بواسطهٔ
بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن بیشعوری بواسطهٔ آن بقیه است اگر
بتمام فانی می گشت و بیقایا تمام مشرف می شد آن تجلی هرگز او را بیشعور نمی ساخت
یحرق بالنار من یمسه و من حول النار کیف یحرق اول مس نار است هر آینه بسوزد
و متلاشی شود و ثانی عین نار است فکیف یحرق بلکه گوییم آن تجلی که در پرده
است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن
حضرت است علیه الصلوة والسلام والتحیة تجلی بی پرده است و علامت پرده بی
شعوری است و بیشعوری از دوری است دلیل بی پردگی شعور است و شعور در کمال

حضور است بزرگی از حال این تجلی که بالاصالت والاستقلال است چنین خبر داد
علیه الصلوة والسلام آنجا که گفته است موسی ز هوش رفت بیک پرتو صفات ٭ تو
عین ذات می نگری در تبسمی ٭ و همچنین تجلی ذاتی که بی پرده است محبوبان را دایمی است
و محبان را برقی زیرا که ابدان محبوبان رنگ ارواح شان گرفته اند آن نسبت
در کلیت ایشان سرایت کرده است و در محبان این سرایت بر سبیل
ندرت است و آنچه در حدیث نبوی علیه من الصلوات افضلها ومن التحیات
اکملها واقع شده است لی مع الله وقت مراد از وقت نه این تجلی برقی
است زیرا که این تجلی در حق آن سرور که پادشاه مردان است علیه الصلوة
والسلام دایمی است بلکه نوعی از خصوصیت درین تجلی دایمی است که آن بر
سبیل قلت واقع شده است کما لا یخفی علی ارباب معرفت مشایخ قدس الله
اسرارهم در بیان حدیث لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل
طایفه اند جمعی از وقت وقت مستمر اراده نموده اند و جمعی دیگر به ندرت
وقت قایل گشته اند و حق آنست که با وجود استمرار وقت وقت نادر نیز متحقق است

کما مرة

کما مرت الاشارة الیه آنفا و نزد این حقیر تحقیق آن وقت نادر در وقت
اداء نماز است و بما که آن سرور علیه الصلوة والسلام در حدیث قرة عینی
فی الصلوة بآن اشاره فرموده است و ایضا آن سرور فرموده علیه الصلوة والتحیة
اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی واسجد
واقترب پس در هر وقتی که قرب الهی جل شانه بیشتر است گنجایش غیر
دران وقت منتفی تر است و آنچه بعض از مشایخ قدس الله تعالی ارواحهم فرموده
است و از فوت حال خود و استمرار آن چنین خبر داده است حیث قال
حالی فی الصلوة کحالی قبل الصلوة فالاحادیث المذکورة بل النص المذکور
ینفی المساوات والاستمرار باید دانست که استمرار وقت متحقق است
نهی در انست که با وجود استمرار حالت نادره هم واقع است یا نه جمعی را که
بندرت وقت اطلاع نداده اند بنفی آن قایل گشته اند و جمعی دیگر را
که ازان مقام بهره داده اند بآن اعتراف نموده اند و الحق کسی را که بطفیل
آن حضرت علیه الصلوة والتحیة در نماز جمعیت داده اند و از دولت قرآن

نسبت به ارزانی داشته اقل قلیل اند رزقنا الله بکمال کرمه النصیب من هذا
المقام بحرمت محمد علیه و علی آله الصلوة والتحیة والسلام معرفت منتهیان ارباب
صفات در علوم و معارف بمجذوبان نزدیک اند و در شهود هر دو شان
نیز یک رنگ چه هر دو از ارباب ~~الصفات در علوم و معارف~~ غلو بند غایت
ما فی الباب ارباب صفات از تفاصیل مطلع اند بخلاف مجذوبان و ایضا
ارباب صفات بواسطهٔ سلوک و عروج بفوق قرب بیشتر دارند از مجذوبان
عروج ناکرده لیکن محبت اصل دامن گیر شان است اگرچه حجب درمیان
است چه عجب اگر بحکم المرء مع من احب در مجذوبان نیز قرب و معیت
اصل اعتبار کرده شود پس مجذوبان در محبت مناسبت به محمدیان دارند
چه حب ذاتی و لو مع الحجب در مجذوبان نیز متحقق است معرفت در عبارت
بعضی ازین طایفه واقع است که اقطاب را تجلی صفات است و افراد را
تأمل بدل
تجلی ذات درین سخن مجال تأمل است چه قطب محمدی مشرب محمدیان را تجلی
ذات است آری درین تجلی نیز تفاوت هاست قربی که افراد راست اقطاب را

نیست

135

نیست اما هر دو را از تجلی ذات نصیب است مگر آنکه گوئیم از قطب قطب
ابدال مراد داشته باشند که بر قدم حضرت اسرافیل است نه بر قدم محمد صلی
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم معرفت ان الله خلق آدم علیه بصورته الله تعالی بیچون
و بیچگونه است روح آدم را که خلاصهٔ اوست بر صورت بیچونی و بیچگونگی
آفرید پس همچنانکه حق سبحانه و تعالی لامکانی است روح نیز لامکانی آمد و
نسبت روح با بدن همچو نسبت او تعالی و تقدس با عالم نه داخل است نه خارج
نه متصل است نه منفصل بیش از قیومیت نسبتی مفهوم نمیشود هر ذرّه از ذرات
بدن بدن را مقوّم روح است همچنانکه الله تعالی قیوم عالم است قیومیت او
تعالی مر ابدان را بواسطهٔ قیومیت روح است هر فیضی که وارد میشود محل
ورود آن فیض ابتدا روح است و بواسطهٔ روح آن فیض به بدن میرسد
و چون روح بصورت بیچون و بیچگونی آفریده شد لاجرم بیچون و بیچگون حقیقی
را در وی گنجایش آمد لا یسعنی ارضی ولا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن
چه ارضی و سمائی با وجود وسعت و فراخی چونکه داخل دایرهٔ مکانند و بداغ چونی

و چگونه بگنجد متسع گنجایش لامکانی که مقدس از جهتی و چگونگیست ندارند لا
مکانی در مکان گنجایش ندارد و بیچون در چون آرام نمی گیرد پس ناچار گنجایش
در قلب عبد مؤمن که مکانی است مبرا از جهت و چونی متحقق گشت تخصیص بقلب
مؤمن بنا بر آنست که قلب غیر مؤمن کامل از رواج لامکانی فرود آمده است
و گرفتار جهتی و چونی شده و حکم آن گرفته پس بواسطهٔ این نزول و گرفتاری
چون که دایرهٔ داخل مکانی شده است و چونی پیدا کرده آن قابلیت را ضایع ساخته
است اولئک کالانعام بل هم اضل و از مشایخ هر که از وسعت قلب خود
خبر داده است مرادش لامکانیهٔ قلب بوده باشد چه مکانی هر چند وسیع است
تنگ است عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانی است هر آینه در جنب لامکانی
که روح است حکم دانهٔ خردل دارد بل اقل بلکه گوییم این قلب چون که محل
تجلی انوار قدم شده است بلکه بقا بقدم یافته عرش و ما فیها اگر در وی افتد محو و
متلاشی گردد و اثری از آنها باقی نماند کما قال سید الطایفة فی هذا المقام ان
المحدث اذا قورن بالقدیم لم یبق له اثر این لباس است یکتا که خاص بر قد روح

دوخته اند و ملائکه نیز این خصوصیت ندارند داخل دایرهٔ مکانند و متصف
بچون لاجرم انسان خلیفهٔ رحمن آمد جل سلطانه بلی صورت شیء خلیفهٔ
شیء است تا بصورت شیء مخلوق نباشد خلافت شیء را نشاید و تا خلافت
را شایان نباشد تحمل بار امانت اصل خود نتواند کرد لا یحمل عطایا الملک
الا مطایاه قال تبارک و تعالی انا عرضنا الامانة علی السموات والارض
والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما
جهولا کثیر الظلم علی نفسه بحیث لا یبقی من وجوده و توابع وجوده اثرا ولا حکما
کثیر الجهل حتی لا یکون له ادراک یتعلق بالمقصود ولا علم له نسبة الی المطلوب
بل العجز عن الادراک فی ذلک الموطن ادراک والاعتراف بالجهل معرفة
اکثرهم معرفة بالله اشدهم تحیرا فیه **تنبیه** اگر در بعضی عبارات لفظی که موهم
ظرفیت یا مظروفیت است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود حمل بر تنگی
میدان عبارت می باید کرد و مراد کلام را مطابق آراء علمای اهل سنت
می باید داشت **معرفت** عالم چه صغیر و کبیر مظاهر اسما و صفات الهیه است تعالی

شأنه و مرایای شئون و کمالات ذاتیهٔ او سبحانه کنجی بود مکنون و سرّی بود
مخزون خواست که از خفا بجلا عرض دهد و از اجمال بتفصیل آرد عالم را آفرید
تا دلالت کند بر اصل خویش و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را
با صانع هیچ نسبتی نیست الا آنکه عالم مخلوق اوست و دلیل است بر کمالات
مخزونهٔ او تعالی و تقدس ما ورای این هر حکمی که هست از جنس اتحاد و عینیت و معیت
و احاطه از سکر وقت و غلبهٔ حال است اکابر مستقیم الاحوال که از قدح
صحو ایشانرا از شرب ارزانی داشته اند ازین علوم متبری و مستغفر اند اگرچه بعضی
ایشانرا در اثنای راه این علوم حاصل میشود اما بالآخره ازینها میگذرانند
و مطابق علوم شریعت علوم لدنی برایشان ارزانی می فرمایند مثالی از برای
تحقیق این مبحث بیان کنم عالمی نحریری ذو فنونی خواهد که کمالات مخزونهٔ خود
را در عرصهٔ ظهور آرد و فنون مکنونهٔ خود را بر ملا جلوه دهد ایجاد حروف
و اصوات نماید تا در پردهٔ آن حروف و اصوات آن کمالات را متجلی سازد
و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف و اصوات دوال را

با معانی

137

با معانی مخزونه بلکه با آن عالم موجد هیچ نسبتی نیست الا آنکه آن عالم موجد
اینهاست و اینها دوال اند بر کمالات مکنونهٔ او و حروف و اصوات
را عین آن عالم موجد یا عین آن معانی گفتن معنی ندارد و همچنان حکم باحاطه
و معیت درین حادثه غیر واقع است معانی بهمان صرافت مخزونه اند
آری چون درمیان معانی و صاحب معانی و درمیان حروف و اصوات
مناسبت دالیت و مدلولیت متحقق است بعضی معانی زایده غیر واقعه
در تخیل می آید فی الحقیقت آن عالم و معانی مخزونهٔ او ازان نسبت زایده
منزه و مبرا است و این حروف و اصوات در خارج موجود اند نه آنکه آن
معانی موجود اند و حروف و اصوات اوهام و خیالات اند پس عالم
که عبارت از ماسوی است در خارج موجود است بالوجود الظلی و الکون التبعی
نه آنکه عالم اوهام و خیالات است این مذهب بعینه مذهب سوفسطا
ئی است که عالم را اوهام و خیالات میدانند اثبات حقیقت در عالم
نمودن عالم را از اوهام و خیالات نمی برآرد حقیقت موجود شد نه عالم

زیرا که عالم وراء ای حقیقت معروفی است تنبیه مراد از مظهریت و مرتبت
آینیت عالم مر اسما و صفات را مرآتیت اوست مر صور اسما و صفات را نه
اسما و صفات را باعیانها چه اسم در رنگ مسما ملاحظه هیچ مرآت نمیشود و صفت
همچون موصوف مقید هیچ مظهر نمی گردد بیت در تنگنای صورت معنی چگونه
گنجد ؞ در کلبهٔ گدایان سلطان چه کار دارد ؞ معرفت کمل تابعان آن سرور را علیه
الصلوة والسلام اگرچه بواسطهٔ اتباع آن حضرت علیه الصلوة والسلام والتحیة
از تجلی ذات که بالاصالة خاصهٔ آن حضرت است علیه الصلوة والسلام نصیب
است و سایر انبیا را علی نبینا وعلیهم الصلوات والتحیات والتسلیمات صفات
است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که
انبیا را علی نبینا وعلیهم الصلوة والتحیات در تجلیات صفات مراتب
قرب حاصل است که کمل تابعان این امت را نیست باوجود تجلی ذات
بطریق تبعیت مثلا شخصی بمحبت جمال آفتاب مدارج عروج را طی کرده بآفتاب
برسد و در میان آفتاب و او غیر از حایلی دقیقه نماند و شخصی دیگر باوجود محبت

ذات آفتاب

ذات آفتاب در عروج بآن مراتب عاجز است هرچند میان او و آفتاب
حایلی در میان نیست شک نیست که شخص اول نزدیکتر است بآفتاب
و عالم تر است بکمالات دقیقهٔ او پس در هر که قرب بیشتر است و معرفت
زیاده تر فاضل تر است پس هیچ ولی از اولیای این امت که خیر الامم است
باوجود افضلیت پیغمبر خویش بمرتبهٔ هیچ نبی از انبیا نرسد اگرچه او را بواسطهٔ
متابعت پیغمبر خویش از مقام ما به الافضلیت نصیبی حاصل شود فضل کلی
انبیا راست اولیا طفیلی اند ولیکن هذا آخر الکلام الحمد لله سبحانه علی ذلک
وعلی جمیع نعمائه والصلوة والسلام علی افضل انبیائه وعلی جمیع الانبیا والمرسلین
والملائکة المقربین وعلی الصدیقین والشهداء والصالحین مکتوب دویست
و هشتاد و هشتم بسید انبیا سارنگپوری صدور یافته در منع از اداء
نوافل بجماعة مانند نماز عاشورا و شب برات وغیرها وما یناسب ذلک
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی شرفنا بمتابعة سید المرسلین وجنبنا عن ار
تکاب المبتدعات فی الدین والصلوة والسلام علی من قمع بنیان الضلالة

ورفع اعلام الهدایت وعلی آله الابرار وصحبه الاخیار باید دانست که اکثر
مردم از خواص وعوام درین زمان در اداء نوافل اهتمام تمام دارند ودر مکتو
بات مساهلات می نمایند ومراعات سنن ومستحبات را در انها کمتر می کنند
نوافل را عزیز میدارند وفرایض را ذلیل وخوار کم است فرایض را در اوقات
مستحبه ادا نمایند ودر تکثیر جماعهٔ مسنونه بلکه در نفس جماعت تقیدی ندارند بکاسل
وتساهل اداء نفس فرایض را غنیمت می شمارند وروز عاشوره وشب قدر
وشب برات وشب بست وهفتم ماه رجب واول شب جمعه از ماه مذکور که
آنرا لیلة الرغایب نام نهاده اند کمال اهتمام را مرعی داشته به جمعیت تمام نوافل
را بجماعت می گذارند وآنرا نیک ومستحسن می پندارند ونمیدانند که این
از تسویلات شیطان است که سیئات را بصورت حسنات می نمایند شیخ
الاسلام هروی در حاشیهٔ شرح وقایه میفرماید که تطوع بجماعه وترک فرض بجماعه از
حبایل شیطان است بدانکه نوافل را بجمعیت تمام گذاردن از بدعتهای مذموم و
مکروه است از آن بدعتها است که حضرت رسالت خاتمیت علیه من الصلوات

افضلها

افضلها ومن التسلیمات اکملها در شان آن فرموده است من احدث فی دیننا
هذا فهو رد بدانکه اداء نفل بجماعت در بعضی روایات فقهیه مطلق مکروه است
ودر بعضی دیگر بکراهت مشروط بتداعی وتجمع است پس اگر بی تداعی یک
دو کس در ناحیهٔ مسجد نفل را بجماعت گذارند روا باشد بی کراهت ودر سه
کسی اختلاف مشایخ است ودر چهار کس باتفاق مکروه است در بعضی
روایات ودر بعضی دیگر اصح آنست مکروه است فی الفتاوی السراجیة کره
التطوع بالجماعة بخلاف التراویح وصلوة الکسوف وفی الفتاوی الغیاثیة
قال الشیخ الامام السرخسی رحمه الله سبحانه التطوع بجماعة خارج رمضان انما
یکره اذا کان علی سبیل التداعی اما اذا اقتدا واحد او اثنان لایکره وفی
الثلث اختلاف وفی الاربع یکره بلا خلاف وذکر فی الخلاصة التطوع بالجماعة
اذا کان علی سبیل التداعی یکره اما اذا کانوا صلوا بجماعة بغیر اذان واقامة
فی ناحیة المسجد لایکره وقال شمس الائمة الحلوانی اذا کان سوی الامام ثلثة
لایکره بالاتفاق وفی الاربع اختلاف والاصح انه یکره وفی الفتاوی الشافیة

ولا یصلی التطوع بالجماعة الا فی شهر رمضان وذلک انما یکره اذا کان علی سبیل
التداعی یعنی باذان واقامة اما لو اقتدا واحد او اثنان لا علی سبیل التداعی
فلا یکره واذا اقتدا ثلثة اختلف المشایخ رحمهم الله تعالی وان اقتدی اربعة
کره اتفاقا وامثال این روایات بسیار است وکتب فقهیه بآن مملو اند
واگر روایتی پیدا شود که از ذکر عدد ساکت باشد ومطلق مجوز باشد ادای
نفل بجماعت آنرا حمل باید کرد بر مقید که در روایات دیگر واقع شده است
واز مطلق مقید مراد باید داشت وجواز را مقصور بر اثنین یا ثلث باید نمود
چه علمای حنفیه اگرچه در اصول مطلق را بر اطلاق می گذارند وبر مقید حمل
نمی کنند اما در روایات حمل مطلق را بر مقید جایز داشته اند بلکه لازم دانسته
واگر بطریق فرض محال حمل نکنیم وبر اطلاق بگذاریم هر آینه این مطلق معارض
خواهد بود مر آن مقید را اگر در قوت برابر باشند ومساوات در قوت ممنوع
است چه روایات کراهت با وجود کثرت مختار ومفتی بها اند بخلاف اباحت
روایت ولو سلم مساوات تها گوئیم که بر تقدیر تعارض ادلهٔ کراهت وادلهٔ اباحت

ترجیح جانب

ترجیح جانب کراهت راست که رعایت احتیاط در آنست چنانچه مقرر اهل اصول
فقه است پس جماعهٔ که در روز عاشوره وشب برات ولیلة الرغایب نماز
بجماعة می گذارند و دو دویست و دویست وسیصد وسیصد کس که در مسجدها جمع
می شود مرتکبان امر مکروه اند باتفاق فقها ومکروه را مستحسن دانستن از اعظم
جنایات است چه حرام را مباح دانستن منجر بکفر است ومکروه را حسن
پنداشتن یک مرتبه از آن پایان تر است شناعت این فعل را نیک ملاحظه
باید نمود ودست آویز ایشان در باب دفع کراهت عدم تداعی است آری عدم
تداعی بمقتضای بعضی روایات دفع کراهت میکند اما مخصوص بواحد واثنین
است وآن بشرطی است که در ناحیهٔ مسجد متحقق شود وبدونا خط القاد
با آنکه تداعی عبارت از اعلام یکدیگر است از برای ادای نماز نفل واین
معنی درین جماعت متحقق است چه قبیله قبیله در روز عاشوره وغیره یکدیگر را اعلام
می کنند ومیخوانند که در مسجد فلان شیخ یا فلان عالم می باید رفت ونماز
بجمعیت می باید گذارد واین فعل را اعتقاد نموده اند این قسم اعلام از اذان

و اقامت هم ابلغ است پس تداعی هم ثابت شده و اگر تداعی را مخصوص باذان
و اقامت داریم چنانچه در بعضی روایات واقع شده است و حقیقت اذان
و اقامت خواهیم پس جواب همانست که بالا گذشت که مخصوص بواحد واثنین
با شرط دیگر که بالا مذکور شد باید دانست که مبنای ادای نوافل بر اخفا و ستر
است که مظنهٔ ریا و سمعه است و جماعت منافی آنست و در ادای فرایض اظهار و اعلان
مطلوب است چه از شایبهٔ ریا و سمعه مبراست پس با جماعت مناسبت باشد با آنکه گوئیم
کثرت اجتماع محل حدوث فتنه است لهذا از برای ادای نماز جمعه حضور سلطان
یا نایب او شرط کرده اند تا از حدوث فتنه امن متحقق شود درین جماعات
مکروهات هم احتمال ایقاظ فتنه قویست پس این اجتماع مشروع نباشد و منکر باشد
در حدیث نبویست علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها الفتنة نائمة
لعن الله من ایقظها پس ولات اسلام و قضات و اهل احتساب را لازم است که
منع این اجتماع نمایند و درین باب زجر را بابلغ وجوه مرعی دارند استیصال این
بدعت که منجر بفتنه است متحقق شود والله یحق الحق و هو یهدی السبیل مکتوب دویست

وهشتاد

وهشتاد و یکم بمولانا بدر الدین صدور یافته در بیان اسرار و قدر و ما یناسب ذلک

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی کشف سر القضاء القدر علی الخواص من عباده وستر من
العوام لمکان الضلال عن سواء السبیل واقتصاده والصلوة والسلام علی من اکمل
به الحجة البالغة وقطع به اعذار العصاة الهالکة وعلی آله واصحابه البررة الاتقیاء
الذین آمنوا بالقدر ورضوا بالقضاء وبعد فلما کانت مسئلة القضاء والقدر
قد کثرت فیه الحیرة والضلال وغلب علی اکثر ناظریها باطل الوهم والخیال حتی قال
بعضهم بمحض الجبر فیما یصدر من العبد بالاختیار ونفی بعضهم نسبته الی الواحد القهار
واخذ طایفة بطرفی الاقتصاد فی الاعتقاد الذی هو الصراط المستقیم والمنهج القویم
ولقد وفق بهذا الطریق الفرقة الناجیة الذین هم اهل السنة والجماعة رضی الله
تعالی عنهم وعن اسلافهم واخلافهم فترکوا الافراط والتفریط واختاروا الوسط
والبین روی عن ابی حنیفة رضی الله تعالی عنه انه سأل جعفر بن محمد الصادق رضی
الله تعالی عنهما فقال یا ابن رسول الله هل فوض الله تعالی الامر الی العباد فقال
الله تعالی اجل من ان یفوض الربوبیة الی العباد فقال له هل یجبرهم علی ذلک فقال

الله تعالى اعدل من ان يجبرهم على ذلك ثم يعذبهم فقال وكيف ذلك فقال بين
البين لا جبر ولا تفويض ولا كره ولا تسليط لهذا قال اهل السنة ان الافعال
الاختيارية العباد مقدورة الله تعالى من حيث الخلق والايجاد ومقدورة
العباد على وجه آخر من التعلق يعبر عنه بالاكتساب فحركة العبد باعتبار نسبتها
الى قدرته تعالى يسمى خلقا وباعتبار نسبتها الى قدرت العبد يسمى كسبا له ثم ان
الاشعرى منهم ذهب الى ان لا مدخل لاختيار العباد فى افعالهم اصلا الا انه سبحانه
اوجد الافعال عقيب اختيارهم بطريق جرى العادة اذ لا تاثير للقدرة الحادثة
عنده وهذا المذهب مايل الى الجبر ولهذا يسمى بالجبر المتوسط وقال الاستاذ
ابو اسحق الاسفراينى بتاثير القدرة الحادثة فى اصل الفعل وحصول الفعل بمجموع
القدرتين وقد جوز اجتماع المؤثرين على اثر واحد بجهتين مختلفين وقال القاضى
ابو بكر الباقلانى بتاثير القدرة الحادثة فى وصف الفعل بان يجعل الفعل
موصوفا بمثل كونه طاعة ومعصية والمختار عند العبد الضعيف تاثير القدرة الحادثة
فى اصل الفعل وفى وصفه معا اذ لا معنى للتاثير فى الوصف بدون التاثير فى الاصل

اذ الوصف

اذ الوصف اثره المتفرع عليه لكنه محتاج الى تاثير زايد على تاثير اصل الفعل
اذ وجود الوصف زايد على وجود الاصل ولا محذور فى القول بالتاثير وان كبر
ذلك على الاشعرى اذ التاثير فى القدرة ايضا بايجاده سبحانه كما ان نفس
القدرة بايجاده تعالى ايضا والفعل بتاثير القدرة وهو الاقرب الى الصواب
ومذهب الاشعرى داخل فى دايرة الجبر فى الحقيقة اذ لا اختيار عنده حقيقة
ولا تاثير للقدرة الحادثة عنده اصلا الا ان الفعل الاختيارى عند الجبرية لا ينسب
الى الفاعل حقيقة بل مجازا وعند الاشعرى ينسب الى الفاعل حقيقة وان لم
يكن الاختيار ثابتا له حقيقة لان الفعل ينسب الى قدرة العبد حقيقة سواء
كانت القدرة مؤثرة ولو فى الجملة كما هو مذهب غير الاشعرى من اهل السنة
او مدارا محضا كما هو مذهبه وبهذا الفرق تميز مذهب اهل الحق عن مذهب اهل
الباطل ونفى الفعل عن الفاعل حقيقة واثباته له مجازا كما هو مذهب الجبرية
كفر محض وانكار عن الضرورة قال صاحب التمهيد ومن الجبرية من قال بان الفعل
من العبد ظاهرا ومجازا اما فى الحقيقة لا استطاعة لنا والعبد كالشجر اذا حركتها

الريح تركت فكذلك العبد مجبور كالشجر وهذا كفر ومن اعتقد هذا يصير كافراً
وقال الفناري في مذهب الجبرية قولهم ان ليس للعباد افعال على الحقيقة لا في الخير
ولا في الشر وما يفعله العبد فالفاعل هو الله سبحانه وهذا كفر فان قلت فاذا لم
يكن لقدرة العبد تأثير في الافعال ولم يكن الاختيار له حقيقة فما معنى نسبة الا
فعال الى العبد حقيقة عند الاشعري قلت ان القدرة وان لم يكن لها تأثير
في الافعال الا انه سبحانه جعلها مداراً لوجود الافعال بان يخلق الله تعالى الافعال
عقيب صرف قدرتهم واختيارهم الى الافعال بطريق جري العادة وكانت
القدرة علة عادية بوجود الافعال لا ~~عقيب صرف قدرتهم~~ فيكون للقدرة مدخل
في صدور الافعال عادة لانها لم توجد بدونها عادة وان لم يكن لها تأثير في الا
فعال فباعتبار العلة العادية ينسب الى العباد افعالهم حقيقة هذا هو النهاية
في تصحيح مذهب الاشعري والكلام بعد محل تأمل اعلم ان اهل السنة آمنوا بالقدر
وقالوا بان القدر خيره وشره وحلوه ومره من الله سبحانه لان معنى القدر هو الاحداث
والايجاد ومعلوم ان ليس لمحدث ولا موجد الا الله سبحانه لا اله الا هو خالق لكل

شيء

شيء فاعبدوه والمعتزلة والقدرية انكروا القضاء والقدر وزعموا ان اعما
ل العباد حاصلة بقدرة العبد وحدها قالوا لو قضى الله سبحانه الشر ثم يعذبهم على
ذلك لكان جوراً منه سبحانه وهذا جهل منهم لان القضاء لا يسلب القدرة
والاختيار عن العبد لانه قضى بان العبد يفعله او يتركه باختياره غاية ما
في الباب انه يوجب الاختيار وهو محقق للاختيار لا مناف له وايضا منقوض
بافعال الباري تعالى لان فعله سبحانه بالنظر الى القضاء اما واجب او ممتنع
اذ لو تعلق القضاء بالوجود فيجب او بالعدم فممتنع فلو كان وجوب الفعل با
لاختيار منافيا له لم يكن الباري تعالى مختاراً وهذا كفر ولا يخفى على احد ان القول
باستقلال قدرة العبد في ايجاد افعاله مع كمال ضعفه في غاية السخافة وفي
نهاية السفاهة ولهذا بالغ مشايخ ما وراء النهر شكر الله تعالى سعيهم في
تضليلهم في هذه المسألة حتى قالوا ان المجوس اسعد حالاً منهم حيث لم يثبتوا الا شريكا
واحداً والمعتزلة اثبتوا شركاء لا تحصى وزعمت الجبرية انه لا فعل للعبد اصلا
وان حركاته بمنزلة حركات الجمادات لا قدرة لهم اصلا ولا قصد ولا اختيار

وزعموا ان العباد يثاب بالخير ولا يعاقب بالشر والكفار والعصاة
معذورون غير مسئولين لان الافعال كلها من الله تعالى والعبد مجبور فى ذلك
وهذا كفر وهؤلاء هم المرجئة الملعونون الذين يقولون بان المعصية لا تضر
والعاصى لا يعاقب روى عن النبى صلى الله تعالى عليه واله وسلم انه قال لعنت
المرجئة على لسان سبعين نبيا ومذهبهم باطل بالضرورة للفرق الظاهر بين حركت
البطش وحركت الارتعاش فعلم قطعا ان الاول باختياره دون الثانى
والنصوص القطعية تنفى هذا المذهب ايضا كقوله تعالى جزاء بما كانوا يعملون وقو
له سبحانه فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر الى غير ذلك واعلم ان اكثر الناس
لضعف همهم وقصور نياتهم يطلبون الاعتذار ودفع السؤال عن انفسهم
فيميلون الى مذهب الاشعرى بل الى مذهب الجبرى فتارة يقولون بان
الاختيار للعبد حقيقة ونسبة الفعل اليه مجاز وتارة يقولون بضعف الاختيار
المستلزم للاجبار ومع ذلك يسمعون كلام بعض الصوفية فى هذا المقام من
ان الفاعل واحد ليس الا هو وان لا تاثير لقدرة العبد فى الافعال اصلا وان

حركاته

حركاته بمنزلة حركات الجمادات بل وجود العبد ذاتا وصفة كسراب بقيعة
يحسبه الظمآن ماء حتى اذا جاءه لم يجده شيئا ووجد الله عنده وامثال هذا
الكلام لزدادهم جرأت على المداهنات وللساهلات فى الاقوال والافعال
فنقول فى تحقيق هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقيقة المرام ان الاختيار لو لم يكن
ثابتا للعبد حقيقة كما هو مذهب الاشعرى لما نسب الله تعالى الظلم الى العباد
اذ لا اختيار لهم ولا تاثير لقدرتهم وانما هى مدار محض عنده وقد نسب سبحانه
الظلم اليهم فى غير موضع من كتابه المجيد ومجرد المدارية بدون التاثير ولو فى الجملة
لا يوجب الظلم منهم نعم ان الايلام والتعذيب للعباد منه تعالى من غير ان يكون
الاختيار ثابتا لهم ليس بظلم اصلا اذ هو سبحانه مالك على الاطلاق يتصرف فى ملكه
المطلق كيف يشاء واما نسبة الظلم اليهم فمستلزم لثبوت الاختيار لهم واحتمال
المجاز فى هذه النسبة خلاف المتبادر فلا يرتكب من غير ضرورة واما القول بضعف
الاختيار فلا يخ اما ان يراد به الضعف بالنسبة الى اختياره تعالى فمسلم
ولا نزاع فيه لاحد وكذا الضعف بمعنى عدم الاستقلال فى صدور الافعال ايضا مسلم

واما الضعف بمعنى عدم المدخلية للاختيار فى الافعال فممنوع وهو اول المسئلة
وسند المنع قد مر مفصلا ينبغى ان يعلم ان الله تعالى كلف عباده بقدر طاقتهم و
استطاعتهم وخفف فى التكليف لضعف خلقهم وقال الله تبارك وتعالى يريد الله
ان يخفف عنكم وخلق الانسان ضعيفا كيف وهو سبحانه حكيم ورؤف رحيم لا
يليق بالحكمة والرأفة والرحمة تكليف ما لا يستطيع له العبد فلم يكلف برفع الصخرة
العظيمة التى لا يقدر على رفعها العبد بل كلف بما هو اليسر على العبد من الصلوة المشتملة
على القيام والركوع والسجود والقراءة الميسرة وكلها يسيرة غاية اليسر وكذا الصوم
مثلا فى نهاية السهولة والزكوة ايضا كذلك اذ قدر بربع العشر ولم يقدر
بالكل والنصف مثلا ليثقل على العباد ومن كمال الرأفة جعل للمأمور خلفا ان
تعسر الاصل فجعل للوضوء خلفا هو التيمم وكذا الحكم بان من لم يقدر على القيام صلى
قاعدا ومن لم يقدر على القعود صلى مضطجعا وكذا لم يقدر على الركوع والسجود صلى
موميا الى غير ذلك مما لا يخفى على الناظر فى الاحكام الشرعية بنظر الاعتبار والانصاف
فيجد تمام التكليفات الشرعية فى غاية اليسر ونهاية السهولة ويطلع كمال الرأفة

منه سبحانه

منه سبحانه على العباد فى صفات تلك التكليفات ومصداق تخفيف التكليفات
تمنى العوام فى زيادة التكليف من المأمورات فان بعضهم يتمنى الزيادة فى الصوم
المفروض وبعضهم فى الصلوات المفروضات وعلى هذا القياس وما هذا التمنى
الا لكمال التخفيف وعدم وجدان اليسر فى اداء الاحكام للبعض مبنى على وجود ظلمات
نفسانية وكدورات طبيعية ناشئة عن هواء النفس الامارة المنصبغة بمعادات
الله سبحانه قال الله سبحانه كبر على المشركين ما تدعوهم اليه وقال تعالى وانها لكبيرة
الا على الخاشعين فكما ان مرض الظاهر موجب لعسر اداء الاحكام ومرض الباطن
ايضا موجب لذلك العسر وقد ورد الشرع الشريف لابطال رسوم النفس الامارة
ورفع هواجسها فهوا النفس ومتابعة الشريعة على طرفى نقيض فلا جرم يكون و
جود ذلك العسر دليل وجود هوى النفس فبقدر وجود الهوى يقدر العسر فاذا
انتفى الهوى كلية انتفى العسر رأسا واما كلام بعض الصوفية المذكورة
سابقا فى نفى الاختيار او ضعفه فاعلم ان كلامهم ان لم يكن مطابقا باحكام
الشرعية فلا اعتبار له اصلا فكيف يصلح للحجية والتقليد وان الصالح للحجية والتقليد
تما

اقوال العلماء من اهل السنة فما وافق اقوالهم من كلام الصوفية يقبل وما خالفهم
لا يقبل على انا نقول ان الصوفية المستقيمة الاحوال لم يتجاوزوا الشريعة اصلا لا في
الاحوال ولا في الاعمال ولا في الاقوال ولا في العلوم والمعارف ويعلمون ان
بقية الخلاف مع الشريعة ناشئة عن سقم في الحال وخلل فيه وصدق الحال ما خا
لف الشريعة الحقة وبالجملة خلاف الشريعة دليل الزندقة وعلامة الالحاد
غاية ما في الباب ان الصوفي لو تكلم بكلام مخالف للشريعة ناشئ على الكشف
من غلبة الحال وسكر الوقت فهو معذور وكشفه صحيح غير صالح للتقليد بل ينبغي
ان يحمل كلامه ويصرف عن ظاهره فان كلام السكارى يحمل ويصرف عن
الظاهر هذا ما تيسر لي في هذا المقام بعون الله الملك سبحانه وحسن توفيقه تعالى
الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى مکتوب دویست و نودم بمولانا محمد هاشم
صدور یافته در بیان طریقی که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت ایشان را
در اوایل حال بان طریق مخصوص گردانیده است و بتبلیغ آن مر طالبان
را موفق ساخته و در بیان طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه و اندراج نهایت در بدایت

که از لوازم این طریق است و حضوریکه نزد اکابر این طریق معتبر است و
معبر است بنسبت نقشبندیه با ذکر بعضی احوال و اذواق و علوم و معارف
که در طریق نقشبند و غیرها دست داده و در بیان جذبات این بزرگواران
و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی سید المرسلین و آله واصحابه الطیبین الطاهرین بدانکه طریقی که اقرب و اسبق
و اوفق و اوثق و اسلم و احکم و اصدق و اولی و اعلی و اجل و ارفع و اکمل
طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه است قدس الله تعالی ارواح اهالیها و اسرار موالیها این همه
بزرگی این طریق و علو شان این بزرگواران بواسطهٔ التزام متابعت سنت
سنیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة واجتناب از بدعت نامرضیه
ایشانند که در رنگ اصحاب کرام علیهم الرضوان من الملک المنان نهایت
کار در بدایت شان مندرج گشته است و حضور و آگاهی ایشان دوام پیدا
کرده و بعد از وصول بدرجهٔ کمال فوق آگاهیها دیگران شده ای برادر ارشد
ک الله تعالی الی سواء الصراط این درویش را چون هوس این راه پیدا شد

عنایت خداوندی جل وعلا هادی کار او گشته بخدمت ولایت پناه حقیقت
آگاه هادی طریق اندراج النهایت فی البدایت والی السبیل الموصل الی درجات
الولایت مؤید الدین الرضی شیخنا وامامنا الشیخ محمد الباقی قدس الله تعالی سره
که یکی از خلفای کبار خواجه‌زادهٔ حضرت اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم
بوده اند رسانیده وایشان این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانه تعلیم فرمو
دند وبطریق معهود توجه نمودند تا التذاذ تمام در من پیدا شد واز کمال شوق گریه دست
داد وبعد از یک روز کیفیت بیخودی که نزد این اکابر معتبر است ومسمی است بغیبت
رو نمود ودران بیخودی یک دریای محیط می دیدم وصور واشکال عالم را در رنگ
سایه دران دریا می یافتم واین بیخودی رفته رفته استیلای پیدا کرده بامتداد
کشید گاهی تا یک پهر روز می کشید وگاهی تا دو پهر روز در بعض اوقات استیعاب
شب می نمود چون این قضیه را بعرض ایشان رسانیدم فرمودند نحوی از فنا حاصل
شده است واز ذکر گفتن منع فرمودند وبنگاه داشت آن آگاهی امر نمودند
بعد از دو روز مرا فنای مصطلح حاصل شد بعرض رسانیدم فرمودند بکار خود مشغول

باشی

147

باشی بعد ازان فنای فنا حاصل شد چون بعرض رسانیدم فرمودند که تمام
عالم را یکی می بینی ومتصل واحدی می یابی عرض کردم که بلی فرمودند که در فنای فنا
آنست که با وجود دید آن اتصال بیشعوری حاصل شود ودر همان شب معتبر
فنای فنا باین صفت حاصل شد بعرض رسانیدم وحالتی که بعد از فنا
حاصل شد نیز بعرض رسانیدم وگفتم که من علم خود را نسبت بحق سبحانه
حضوری می یابم واوصافی که بمن منسوب بوده بحق سبحانه منسوب می یابم
بعد ازان نوری که محیط همه اشیاست ظاهر گشت ومن آنرا حق دانستم جل
وعلا وآن نور رنگ سیاه داشت بعرض رسانیدم فرمودند که مشهود است
جل سلطانه اما در پرده نور و نیز فرمودند که این انبساط که دران نور می
نماید در علم است بواسطهٔ تعلق ذات جل شانه باشیاء متعدده که در بالا
و پست واقع شده اند منبسط می نماید نفی انبساط باید کرد بعد ازان آن
نور سیاه منبسط رو بانقباض آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه بنقطه کشید
فرمودند که نقطه را هم باید نفی کرد وبحیرت آمد همچنان کردم آن نقطهٔ موهوم هم

از میان زایل شد و بحیرت انجامید که دران موطن شهود حق سبحانه خود
بخود است چون بعرض رسانیدم فرمودند که همین حضور حضور نقشبندیه است و نسبت
نقشبندیه عبارت ازین حضور است و این حضور را حضور بی غیبت نیز می گویند
و اندراج نهایت در بدایت درین موطن صورت می بندد و حصول این
نسبت مر طالب را درین طریق در رنگ اخذ کردن طالب است در سلاسل
دیگر اذکار و اوراد را از پیر تا بران عمل نماید و پی بمقصود برد مصراع قیاس
کن ز گلستان من بهار مرا ؛ و این درویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از
دو ماه و چند روز از ابتداء زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود بعد از تحقق این
نسبت فنای دیگر که از فنای حقیقی گویند حاصل گشت و دل را آن قدر وسعت
پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب آن وسعت مقدار
خردله قدری نبود بعد از ان خود را و هر فرد عالم را بلکه هر ذره را حق میدیدم
جل و علا و بعد از ان هر ذرهٔ عالم را فرادی فرادی عین خود میدیدم و خود را
عین همه اینها تا آنکه تمام عالم در یک ذره گم یافتم بعد از ان خود را بلکه هر ذره را

آن قدر

آن قدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم بلکه اضعاف عالم را دران گنجایش
باشد بلکه خود را و هر ذره را نوری یافتم منبسط که در هر ذره ساریست و صور
و اشکال عالم دران نور مضمحل و متلاشی بعد از ان خود را بلکه هر ذره را مقدم
تمام عالم یافتم چون بعرض رسانیدم فرمودند که مرتبهٔ حق الیقین در توحید
همین است و جمع الجمع عبارت ازین مقام است بعد از ان صور و اشکال عا
لم را چنانکه اول حق می یافتم این زمان موهوم دیدم و هر ذره را که حق می
یافتم بی تفاوت و بی تمیز همان ذره را موهوم یافتم بغایت حیرت دست
داد درین اثنا عبارت فصوص که از پدر بزرگوار خود علیه الرحمه شنیده بودم
بیاد آمد که فرموده است ان شئت قلت انه ای العالم حق و ان شئت
قلت انه خلق و ان شئت قلت انه حق من وجه و خلق من وجه و ان شئت
قلت بالحیرة لعدم التمیز بینهما این عبارت فی الجمله مسکن آن اضطراب گشت
بعد از ان در ملازمت ایشان رفته عرض حال خود کردم فرمودند که هنوز حضور
تو صاف نشده است بکار خود مشغول باش تا تمیز موجود از موهوم ظاهر شود

عبارت خصوص را که مشعر بعدم تمیز بود خواندم فرمودند که شیخ بیان حال
کامل نکرده است عدم تمیز هم نسبت ببعضی ثابت است حسب الامر بکار خود
مشغول گشتم حضرت حق سبحانه وتعالی محض توجه شریف حضرت ایشان بعد از دو روز
تمیز در موجود و موهوم ظاهر ساخت تا موجود حقیقی از موهوم متخیل ممتاز
یافتم و صفات و افعال و آثار که از موهوم می نمایند از حق سبحانه دیدم
و این صفات و افعال را نیز موهوم محض یافتم و در خارج جز یک ذات موجود
ندیدم چون این حالت را بعرض اشرف رسانیدم فرمودند که مرتبهٔ فرق
بعد الجمع همین است و نهایت سیر تا اینجاست بیش ازین آنچه در نهاد و استعداد
هرکس نهاده ظاهر میشود و این مرتبه را مشایخ طریقت مقام تکمیل گفته اند
باید دانست که این درویش را در مرتبهٔ اولی چون از سکر بصحو آوردند و از
فنا ببقا مشرف ساختند چون در هر ذره از ذرات وجود خود که نظر کرد جز حق
را نیافت و هر ذره را مرآت شهود او یافت از آن مقام باز بحیرت بردند
چون بخود آوردند حضرت حق سبحانه وتعالی را با هر ذره از ذرات وجود خود

یافت

169

یافت نه در وی مقام نسبت باین مقام ثانی فروتر در نظر در آمد باز بحیرت
بردند و چون بافاقت آوردند درین مرتبه حق را سبحانه نه متصل عالم یافت
نه منفصل نه داخل عالم و نه خارج نسبت معیت و احاطه و سریان برنهجی که
اول می یافت بالکلیه منتفی گشت مع ذلک بهمان کیفیت مشهود شد بل عالم نه
محسوس و عالم نیز درینوقت مشهود بود اما با حق سبحانه ازین نسبت مذکوره
هیچ نداشت باز بحیرت بردند چون بصحو آوردند معلوم گشت که حق سبحانه و
تعالی را بعالم نسبتی است وراء این نسبت مذکوره و آن نسبت مجهول الکیفیت
است او تعالی مشهود شد به نسبت مجهول الکیفیت باز بحیرت بردند و نحوی
از قبض درین مرتبه رو داد چون باز بخود آوردند او تعالی مشهود گشت
بغیر آن نسبت مجهول الکیفیت بطوریکه هیچ نسبت بعالم ندارد نه معلوم
الکیفیة و نه مجهول الکیفیة و درینوقت عالم هم مشهود بود بهمان خصوصیت
و دران وقت علم خاص عنایت شد که بسبب آن علم هیچ مناسبتی در میان
خلق و حق تعالی نماند با وجود حصول هر دو شهود درین وقت معلوم گردانیدند

که این مشهود بایی صفت با این تنزیه نه ذات حق است سبحانه و تعالی عن
ذلک بلکه صورت مثالی متعلق تکوین اوست سبحانه که ورای تعلقات کونیست
معلوم الکیفیت باشد آن تعلق یا مجهول الکیفیت هیهات هیهات شعر
کیف الوصول الی سعاد و دونها ٭ قلل الجبال و دونهن حتوف ٭ ای عزیز اگر قلم
را در تفصیل احوال و تبیین معارف جاری سازم به تطویل انجامد و باطناب
کشد علی الخصوص معارف توحید وجود و علوم ظلیت اشیا اگر در بیان آید جماعهٔ
که عمرها در توحید وجود گذرانیده اند معلوم نمایند که قطرهٔ ازان دریای بی نهایت
حاصل نکرده اند عجب آنست که همان جماعه این درویش را از ارباب توحید وجودی
انکار نند و از علما منکرین توحید می شمارند و از کوته نظری پنداشته اند که
اصرار بر معارف توحیدی از کمال است و ترقی ازان مقام از نقص است
بیخبری چند خود بیخبر ٭ عیب هستند زعم هنر ٭ مستشهد این جماعه درین امر اقوال مشا
یخ ما تقدم است که در توحید وجودی واقع شده اند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را
انصاف دهاد از کجا دانسته اند که آن مشایخ را ازان مقام ترقی واقع نشده است

و محبوس

و محبوس آن مقام مانده اند سخن در نفس حصول معارف توحیدی نیست که
آن البته واقع است بلکه سخن در ترقی ازان مقام است بلکه اگر صاحب ترقی
را منکر توحید گویند و بران اصطلاح بندند چه مناقشه است بر سر اصل سخن
رویم و گوییم که چون قلیل را بر کثیر دلالت است و قطره را به بحر عذر اشارت
اقتصار بر قلیل نمودم و اکتفا بقطره ای برادر چون خواجهٔ من مرا کامل مکمل
دانسته اجازت تعلیم طریقت نمودند و جمعی از طالبان را حواله می نمودند
مرا دران وقت کمال و تکمیل خود ترددی بود فرمودند جای تردد نیست
که مشایخ عظام این مقامات را مقام کمال و تکمیل فرموده اند اگر
ترددی درین مقام پیدا شود ترددی در کمالیت آن مشایخ لازم دید حسب
الامر شروع در تعلیم طریقت نمودم و توجهات در کار طالبان مرعی ساختم
در مسترشدان اثرهای عظام محسوس شد چه که کار سنین بساعات قرار
گرفت یک چندی برین امر سرگرمی داشتم آخر الامر باز علم بنقص خود پیدا
شد و ظاهر ساختند که تجلی ذاتی برقی که اکابر مشایخ از آن نهایت گفته اند

هیچ درین راه پیدا نشد و برای الله و برای الله نیز معلوم نشد که حیثیت
پس از تحصیل امثال این کلمات چاره نبود درین زمان علم بنقص خود مبرهن
گشت طالبانی که در گرد من بوده اند جمع کرده حدیث نقص خود گفتم و وداع
همه خواستم اما طالبان این معنی را بر تواضع محمول داشته از آنچه داشتند برنگشتند
بعد از چند گاه حضرت حق سبحانه و تعالی احوال منتظره را محصل گردانید بصدقهٔ
حبیبه علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات **فصل** بدانکه حاصل طریقهٔ حضرت خواجه
ما قدس الله تعالی اسرارهم اعتقاد اهل سنت و جماعت است و اتباع سنت
سنیهٔ مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و اجتناب است
از بدعت و هوای نفسانیه و عمل بعزیمت امور مهما امکن و احتراز از عمل
برخصت و استهلاک و اضمحلال است اولا در جهة جذبه و این استهلاک را بعدم
تعبیر کرده اند و بقایی که درین جهت پیدا شود بعد از تحقق این استهلاک
معبر بوجود عدم است یعنی وجودی و بقایی که مترتب است بر عدم که استهلاک
است و این استهلاک و اضمحلال نه عبارت از غیبت از حس است بلکه این استهلاک

بعضی را

بعضی را غیبت از حس اتفاق افتاد و بعضی دیگر را نه و صاحب این بقا
ممکن است که بصفات بشریت رجوع کند و با خلاق نفسانیه عود نماید بخلاف
بقایی که بر فنای مترتب است که عود از آن جایز نیست تواند بود که حضرت
خواجهٔ بزرگ قدس الله تعالی سره الاقدس باین معنی فرموده باشند که وجود
عدم بوجود بشریت عود می کند اما وجود فنا بوجود بشریت هرگز عود نمی کند چه
باقی ببقای اول هنوز در راه است و رجوع از راه ممکن است و ثانی واصل
و منتهی است و واصل را رجوع نمی باشد بزرگی میفرماید ما رجع الا من الطریق
و من وصل الیه لا یرجع باید دانست که صاحب وجود عدم هرچند در راه است
اما از نهایت کار بحکم اندراج النهایة فی البدایة آگاه است آنچه منتهی را
در آخر میسر است خلاصهٔ آن او را درین جهت اجمالا حاصل است و این نسبت
چونکه در منتهی شمولی پیدا کرده است و عموم سرایت در روحانیت و جسمانیهٔ
او حاصل گشته و در وجود عدم مقصور بر خلاصهٔ قلب است و لو فی الجملة و
ان کان علی سبیل الاجمال لا جرم منتهی صاحب تفصیل است و رجوع او بصفات

جسمانیه ممتنع جه سریان آن نسبت در مراتب جسمانیه او را از صفات
آن برآورده است و فانی ساخته و این فنا موهبت محض است و رجوع
از موهبت محض لایلیق بجناب قدسیه تعالی وتقدس بخلاف صاحب وجود
عدم که این سرایت در حق او مفقود است غایت ما فی الباب چون این
مراتب تابع قلب اند آن نسبت بطریق تبعیت در اینها نیز فی الجمله ساری
شده است و از صورت باز داشته و مغلوب ساخته و لیکن تا فنا و زوال
نرسانیده فیمکن الرجوع منه اذ المغلوب قد یغلب بوجود بعض العوارض
ولحوق بعض الموانع والزایل لا یعود کما مر بدانکه بعضی از مشایخ این سلسلهٔ
علیه قدس الله تعالی ارواحهم بر استهلاک و اضمحلال مذکور و بقایی که بر آن
مترتب است اطلاق فنا و بقا کرده اند و تجلی ذاتی و شهود ذاتی نیز درین مرتبه
اثبات نموده و این باقی را واصل گفته اند و یادداشت که عبارت از دوام
آگاهی است بجناب حق سبحانه نیز درینجا متحقق میدانند وکل ذلک باعتبار اند
راج النهایة فی البدایة والا فالفناء والبقاء لا یکونان الا للمنتهی و هو

الواصل

الواصل والتجلی الذاتی مخصوص به و دوام الحضور مع الله سبحانه لان للمنتهی
الواصل اذ لا رجوع له اصلا اما اطلاق اولهم باعتبار مذکور صحیح است و مبنی
بر وجه وجیه ازین قبیل است فنا و بقا و تجلی و شهود ذاتی و وصل و یاد
داشت که در کتاب فقرات حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره
الاقدس واقع است عزیزی فرمود که مبنای آن کتاب که مکتوبات و رسایل
است ببعضی از مخلصان ایشان درایت و معرفت من ارسلت الیه است
تکلموا الناس علی قدر عقولهم در آنجا مرعی است و نیز ازین قبیل است رسالهٔ سلسلة
الاحرار که بطریق کلام حضرت خواجه احرار واقع شده است و رباعیات
مشهور است که حضرت خواجهٔ ما مؤید الدین الرفیع شیخنا و مولانا محمد الباقی سلمه
الله تعالی نوشته اند و این بقا را بلکه بهر بقائی که در صحبت جذبه پیدا شود
اثر او در توحید وجود است لهذا بعضی از مشایخ حق الیقین را بر نهجی بیان
کرده اند که مآلش بتوحید وجود است و بعضی را چنین بیان در اشتباه انداخت
که حق الیقین عبارت از تجلی صوریست و کار بطعن و تشنیع انجامید

و حق آنست که این حق الیقین ایشان در جهت جذبه پیدا شده است و این
معرفت مناسب آن مقام است تجلی صوری چیزی دیگرست کما لا یخفی علی اربابه
و شهود وحدت در مرآت کثرت بر نهجی که مرآت بتمام مختفی شود و مشهود
جز وجه باقی هیچ نماند این مقام را بیاد داشت مناسب دانسته اطلاق یادداشت
برین مرتبه کرده اند و این را تجلی ذاتی و شهود ذاتی نیز می گویند و این مقام
را مقام احسان میفرمایند و آن گم شدن را بوصل معبر ساخته اند تو در و گم شو
وصال اینست و بس و این اصطلاح مخصوص است بحضرت ناصر الدین خواجه
عبید الله از مشایخ متقدمین این سلسله هیچ کس باین اصطلاح تکلم نفرموده است
هرچه خوبان کنند خوب آید از کلمات قدسی سمات ایشانست که
زبان با مرآت دل است و دل مرآت روح و روح مرآت حقیقت انسانی
و حقیقت انسانی مرآت حق سبحانه و تعالی حقایق غیبیه از غیب ذات حقیقت
انسانی قطع مسافت بعید کرده بزبان می آید و آنجا صورت لفظی پذیرفته بسماع
مستعدان حقایق میرسد و نیز فرموده اند بعض اکابر را که ملازمت کردم

دو چیز

153

دو چیز مرا کرامت کردند یکی آنکه هرچه نویسم جدید بود نه قدیم دویم آنکه
هرچه گویم مقبول بود نه مردود ازین کلمات قدسیه بزرگی ایشان و علو منزلت
معارف شان مفهوم میگردد که ایشان دران سخن در میان هستند و مرتبت
بیش نینند والله سبحانه اعلم بحقیقت حاله و ما عنده من علو درجته و منزلته کماله
این مثنویات را مناسب حال خود خوانده اند ابیات هر کسی از ظن خود شد
یار من :. از درون من نجست اسرار من :. سر من از ناله من دور نیست :.
لیک چشم و گوش را آن نور نیست :. این حقیر شمه از حقیقت علوم و معارف
ایشان در آخر این مکتوب باندازه فهم قاصر خود خواهد نوشت والامر
عند الله سبحانه و اکر حق سبحانه و تعالی بکمال عنایت خویش بعض ایشان را
بعد حصول جذبه و تمامی آن جهت بدولت سلوک مشرف گرداند بمدد جذبه
مسافت بعیده را که به تقدیر به پنجاه هزار ساله راه کرده اند و در کریمه تعرج
الملائکة والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة رمز یست باین
تقدیر باندک مدت تواند قطع نمود و بحقیقت فنا فی الله و البقا به تواند رسید

منتهای سلوک تا نهایت سیر الی الله که بفنای مطلق معبر است و بعد ازان باز
مقام جذبه است که آنرا بسیر فی الله و البقا بالله تعبیر کرده اند سیر الی الله عبارت
از سیر تا اسمی است که سالک مظهر آنست و سیر فی الله سیر دران اسم است
چه هر اسم جامع اسمائی بی نهایت است پس سیر دران نیز بی نهایت باشد
و این درویش را درین مقام معرفت خاص است درین نزدیکی ذکر خواهد یافت
ان شاء الله تعالی و این اسم در مراتب عروج فوق عین ثابته است زیرا که عین
ثابتهٔ سالک ظل همان اسم است و صورت علمیه آن و جماعه که بفضل ایزدی
جل شانه مخصوص اند ازان اسم نیز عروج میفرمایند و ترقیات بی نهایت الی
ما شاء الله تعالی می نمایند شعر ومن بعد هذا ما یدق صفاته * وما کتمه احظی لدیه
واجمل * هرچند واصلان سایر ارباب سلوک در صحبت ثانی با ایشان همسا
رکنند و فنا فی الله و البقا به متحقق لیکن مسافتی که ارباب سلوک بر پا ها
و جاهدات قطع می کنند و در ازمنهٔ طویله به منتهای آن میرسند اکابر این
خانواده بزرگ به التذاذ دولت شهود و ذوق یافت مقصود آن مسافت را

بزمان قلیل قطع میفرمایند و به کعبهٔ مطلوب میرسند و بعد از رسیدن ترقیات
بی نهایت می نمایند که منتهیان ارباب سلوک ازان ترقی و قرب قلیل
النصیب اند چه تقدم جذبه بر سلوک نحوی از معنی محبوبیت می طلبد تا مراد
نباشد جذبه نمی کنند و چون بکشند هر آینه نزدیک تر افتند و قرب بیشتر
پیدا کنند از خواسته شده تا خواهنده فرق بسیار است ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ابیات عشق معشوقان نهانست
و ستیر * عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر * لیک عشق عاشقان تن زه کند *
عشق معشوقان خوش و فربه کند * اگر گویند که مراد آن سلاسل دیگر هم
درین ترقی و قرب شریک اند چه جذبه بر سلوک شان مقدم است پس ترجیح
این طریق بر طریق چه باشد و اقرب طرق برای چه گفته شود جواب گفت
که طرق دیگر موضوع از برای حصول این معنی نیستند بلکه بعضی ایشان را بر سبیل
اتفاق این دولت دست میدهد و این طریق موضوع از برای حصول این
دولت است و باید داشت که در عبارت اکابر این سلسلهٔ علیه واقع میشود

جهت
بعد از تحقق هر دو جذبه و سلوک صورت می بندد و نهایت گفتن او را
باعتبار نهایت مراتب شهود و آگاهی است و الا نهایت مطلق وراء
الوراست تفصیلش آنست که شهود یا در مرآت صورت است یا در
مرآت معنی یا وراء صورت و معنی اینی شهود بی پرده را برقی گفته اند یعنی
حصول آن شهود کالبرق است باز در پرده میشود و همین شهود اگر بمحض
فضل ایزدی جل سلطانه دوام پذیرد و بتمام از ضیق پردها بر آید تعبیر از آن
بیاد داشت میفرمایند که حضور بی غیبت است چه هرگاه شهود در پرده
آمد غیبت متحقق گشت مادام که دوام بی پردگی پیدا نکند نام یادداشت
بران اطلاق نمیشود اینجا دقیقه ایست باید دانست که سیر و اصل را
رجوع نمی باشد و آگاهیش دایمی است اما سیریان آن نسبت در کلیه او
کالبرق است بخلاف محبوبان را که جذبه بر سلوک شان مقدم است این سیریان
دایمی است و کلیت ایشان حکم گرفته است و کار سیر میکشد کما هو الاشارة
الیه لانت اجسادهم کما لانت ارواحهم حتی صارت ظواهرهم بواطنهم

وبواطنهم

155

وبواطنهم ظواهرهم پس لاجرم غیبت را در آگاهی ایشان گنجایشی نباشد
پس این نسبت فوق همه نسبتها و بهمین معنی در کتب و رسایل این حضرات
آن عبارت شایع است چه نسبت عبارت از آگاهیست و نهایت
مراتب آگاهی آنست که بی پرده میسر شود و دوام پذیرد و مشایخ این طریقه
که این نسبت را بخود مخصوص میدانند باعتبار وضع طریق است از برای
حصول آن دولت کما مر و الا بعضی اکابر سلاسل دیگر را هم اگر میسر شود جایز
است بلکه واقع قدوة اکابر اهل الله شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس الله تعالی سره
ازین آگاهی رمزی می نمایند و از استاد خود تحقیق آن میفرمایند آنجا که میپرسد که
این حدیث دایمی باشد استاد در جواب میفرماید نباشد شیخ باز تکرار
آن مسئله می نماید و همان جواب می یابد و مرتبهٔ سیوم باز تکرار آن سوال
می کند استادش در جواب می فرماید که اگر باشد نادر است شیخ برقص در
آمد و گفته که این از آن نادرهاست و آنکه گفته بودم که نهایت مطلق
وراء وراست بیانش آنست که بعد از تحقق این آگاهی اگر عروجی واقع شود

در گرداب حیرت می افتند و این آگاهی را در رنگ سایر مرآت عروج
واپس می گذارد و همین حیرت است که مسمی بحیرت کبری است که مخصوص با
کابر الاکابر است کما وقع فی کتب القوم بزرگی درین مقام می فرماید بیت
حسن تو مرا کرد چنان زیر و زبر : کز خال و خط توام و زلف نیست خبر : دیگری می
فرماید ابیات عشق بالای کفر و دین دیدم : برتر از شک و از یقین دیدم : کفر و
دین و یقین و شک هر چهار : همه با عقل همنشین دیدم : چون گذشتم ز عقل صد عالم :
چون بگویم که کفر و دین دیدم : هر چه هستند سد راه تواند : سد اسکندری همین
دیدم : عزیزی دیگر می فرماید بیت لاو هو زان سرای روز بهی : باز گشتند جیب
و کیسه تهی : بعد از حصول این حیرت مقام معرفت است تا گرایان دولت
مشرف سازند و بحصول ایمان حقیقی بعد از کفر حقیقی که مقام حیرت است
بنوازند نهایت مطلوب محققان درین ایمانست و مقام دعوت و کمال متابعت
حضرت صاحب شریعت علیه الصلوة و السلام و التحیة که ادعوا الی الله علی بصیرة
انا و من اتبعنی درین مقام است و آن سرور دین و دنیا علیه و علی آله من الصلوات

افضلها

156

افضلها و من التحیات اکملها این ایمان را می طلبد و می فرماید اللهم اعطنی ایمانا
صادقا و یقینا لیس بعده کفر و از کفر حقیقی که مقام حیرت است استعاذه می فر
ماید که اعوذ بک من الفقر و الکفر این مرتبه نهایت مراتب حق الیقین است
اینجا علم و عین حجاب یکدیگر نیستند شعر هنیئا لارباب النعیم نعیمها : و للعاشق
المسکین ما یتجرع : هذا بدان ارشدک الله تعالی که جذبه این عزیزان دو نوع است
نوع اول که از حضرت صدیق اکبر رسیده و باین اعتبار طریق ایشان منسوب
باحضرت است رضی الله تعالی عنه و حصول آن بتوجه بوجه خاص است که قیوم جمله
موجودات است و استهلاک و اضمحلال دران نوع دویم که مبداء ظهور آن درین
طریق حضرت نقشبنداند و آن از راه معیت ذاتیه منجزد و آن جذبه از حضرت خواجه
خواجه
بخلیفهٔ نخستین ایشان خواجه علاء الحق و الدین رسیده و چون ایشان قطب
ارشاد وقت خود بودند از برای حصول این قسم جذبه نیز طریقه وضع کردند
و آن طریق در خلفاء خانواده ایشان بطریق علائیه مشهور است در عبارت ایشان
واقع میشود که اقرب طرق طریقهٔ علیه علائیه است هر چند اصل این جذبه از حضرت

خواجه نقشبند است اما وضع طریق از برای تحصیل آن مخصوص بخواجه علاء الدین
است قدس الله تعالی اسرارهما و الحق که این طریق کثیر البرکت است اندکی این
طریق نافع تر از بسیار طرق دیگران است تا این وقت خلفاء مشایخ خانواده
علائیه و احراریه بدین دولت عظمی بهره مند اند و طالبان از این راه تربیت
می فرمایند حضرت خواجه احرار بدین دولت عظمی از خدمت مولانا یعقوب
چرخی علیهما الرضوان که از خلفاء حضرت خواجه علاء الدین است رسیده است نوع
اول از جذبه که بحضرت صدیق رضی الله تعالی عنه منسوب است طریق علیحده از برای
حصول آن موضوع است و آن طریق وقوف عددی است و سلوکی که بعد از حصول
این جذبه متحقق میشود هم دو نوع است بلکه انواع است نوعیست که حضرت صدیق
رضی الله تعالی عنه از آن طریق بمقصود پیوسته اند و حضرت رسالت خاتمیت
علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة نیز از همین خانه جذبه بهمین طریق رسیده اند
و حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه بجهت کمال اخلاص که بآن سرور داشتند و فا
نی در ایشان بودند از میان سایر اصحاب رضوان الله تعالی و تقدس علیهم اجمعین

بدین

بدین خصوصیت طریق مخصوص گشته اند و بهمین نسبت جذبه و سلوک تا حضرت
امام جعفر صادق بهمین خصوصیت رسید و چون والدهٔ امام از اولاد کرام حضرت
صدیق اکبر است رضی الله سبحانه و تعالی عنهم امام باعتبار این هر دو جهت فرموده
اند که ولدنی ابو بکر مرتین و چون حضرت امام از آباء کرام خود هم نسبتی جدا
گرفته اند جامع این هر دو طریق گشته اند و آن جذبه را و با سلوک ایشان جمع
فرمودند و بدین سلوک بمقصود پیوستند و فرق در میان این دو سلوک آنست
که سلوک حضرت امیر سیر آفاقی قطع میشود و سلوک حضرت صدیق با آفاقی چندا
نی تعلق ندارد و بآن می ماند که بعضی از خانهٔ جذبه کند باشند و بمطلوب رسانیده
در سلوک اول تحصیل معارف است و در ثانی غلبه محبت لاجرم حضرت امیر باب
مدینهٔ علم آمد و حضرت صدیق قابلیت خلت آن سرور علیه الصلوة و السلام پیدا
کرد قال علیه الصلوة و السلام لو کنت متخذا احدا خلیلا لاتخذت ابا بکر
خلیلا و حضرت امام باعتبار جامعیت جهت جذبه که مبنای آن محبت است
و جهت سلوک آفاقی که منشاء علوم و معارف است نصیبی وافر از محبت و معرفت

حاصل کردند بعد از آن امام این نسبت مرکبه را بطریق ودیعت بسلطان العا
رفین قدس الله تعالی سره سپرده اند گوئیا این بار امانت را بر پشت ایشان
مانده اند تا بتدریج باهل آن برسد و روی توجه شان دیگر است جانب
پیشی از تحمل آن بآن نسبت مناسب ندارند و درین تحمیل نیز حکمتها است
هرچند حاملان ازین نسبت قلیل النصیب اند اما این نسبت را از انوار آن
بزرگواران نصیب وافر است مثلا نوعی از سکر که درین نسبت مندرج
است از آثار انوار سلطان العارفین است آن سکر مبتدیان را از حس
غایب میسازد و از هوش میبرد بعد از آن بتدریج او باستتار می گردد و
باعتبار غلبه صحو این نسبت در مراتب صحو مندرج می گردد در ظاهر صحو است
و در باطن سکر این بیت در بیان حال ایشان است بیت از درون شو
آشنا و از برون بیگانه باش * این چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان * علی هذا
القیاس از هر بزرگی نوری فرا گرفته تا باهل خود رسیده و آن عارف ربانی
حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی است که سر حلقه سلسله حضرات خواجگان

قدس الله

قدس الله تبارک و تعالی اسرارهم در هر وقت باز همین نسبت علیه از
سر طراوت گرفته در عرصه ظهور آمد بعد از ایشان درین سلسله جانب
سلوک آفاقی باز مختفی شد بعد حصول جذبه براه های دیگر سلوک نمودند
و عروج پیدا کردند تا زمانی که حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الا
قدس بعالم ظهور آمدند آن نسبت بآن جذبه و سلوک آفاقی باز ظاهر گشت
و بآن هر دو جهت جامع کمال معرفت و محبت گشتند با وجود آن یک قسم
جذبه دیگر که از راه معیت می خیزد نیز ایشان را عطا فرمودند چنانکه بالا گذشت
و از کمالات ایشان نصیب وافر نایب مناب ایشان را اعنی خدمت
خواجه علاء الدین و الحق حاصل گشت و بدولت هر دو جذبه و سلوک آفا
قی مشرف گشتند و بمقام قطبیت و ارشاد رسیدند و همچنین خدمت خواجه
محمد پارسا از کمالات ایشان را بهره تام یافته اند و حضرت خواجه در آخر
حیات در حق ایشان فرمودند که هر که میل دیدن من بکند محمد پارسا را ببیند
و نیز از ایشان منقول است که میفرمودند که مقصود از وجود بهاء الدین

ظهور محمدیست و خدمت خواجه محمد پارسا را با وجود این کمالات نسبت
فردیت مولانا عارف دیگرانی در آخر حیات خود عطا فرمودند و غلبهٔ همین
نسبت ایشانرا مانع شیخی و تکمیل طلبه گشت والا در کمال و تکمیل درجهٔ علیا
داشتند حضرت نقشبند در شان ایشان فرمودند اگر او شیخی کند عالم ازوی منور
شود و مولانا عارف این نسبت فردیت را از مولانا بهاء الدین قشلاقی
قدس سره که پدر اندر ایشان بود یافته بودند باید دانست که نسبت فردیت
را تمام رو بحق است سبحانه و بشیخی و تکمیل و دعوت کاری ندارد و اگر آن نسبت
با نسبت قطب ارشاد که مقام دعوت و تکمیل خلق است جمع شد باید دید که
اگر به نسبت فردیت غالب است یا به ارشاد و تکمیل درینصورت زبون است
والا صاحب آن دو نسبت در حد اعتدال است ظاهرش بتمام با خلق است
و باطنش بالکلیه باحق تعالی و تقدس درجهٔ علیا در مقام دعوت خلق صاحب
این دو نسبت راست هرچند نسبت قطبیت ارشاد نیز منتها در دعوت
کفایت می کند اما این بزرگواران را درین مقام مرتبهٔ دیگر است نظر ایشان

شافی امراض قلبیه است و صحبت ایشان دافع اخلاق نامرضیه سید الطائفه
جنید البغدادی باین دولت عظمی مستسعد شده بود و باین منزلت مشرف
گشته نسبت قطبیت ایشانرا از شیخ سری سقطی حاصل شده بود و نسبت فردیت
از شیخ محمد قصاب از سخنان قدسی نشان ایشان است مردم میدانند که
من مرید سری سقطی ام من مرید محمد قصابم نسبت فردیت را غالب ساخته
نسبت قطبیت را فراموش کرده در جنب آن معدوم دانسته است بعد از
خلفای حضرت خواجهٔ نقشبند چراغ این خاندان بزرگ حضرت خواجه احرار
بودند جذبهٔ خواجه ها را تمام نموده متوجه سیر آفاقی گشتند و تا اسم سیر را رسا
شده بی آنکه در اسم درآمده استهلاک و فنا دران پیدا کنند باز بخانهٔ جذبه
درآمدند و استهلاک و اضمحلال فانی درهمین جهت پیدا کردند و بقا هم درهمین
جهت یافتند بالجمله شان عظیم درین جهت داشتند و علوم و معارف که از فنا
و بقا دست میدهد ایشانرا درهمین مقام میرسد اگرچه در علوم بواسطهٔ تغایر
جهتین تفاوت پیداست یکی از تفاوتها اثبات توحید وجودست و عدم آن

وهمچنین است اثبات اموری که مناسب توحید مذکورند من الاحاطة والسریان
والمعیة الذاتیات وشهود الوحدت فی الکثرة مع اختفاء الکثرت بالکلیة
بحیث لا یرجع کلمة انا علی السالک اصلا وامثال ذلک بخلاف العلوم التی تترتب
علی البقاء الذی بعد الفناء المطلق فانها لیست کذلک بل علومهم مطابقة لعلوم
الشریعة الحقة غیر محتاجة الی التمحلات والتکلفات والاسولة والاجوبة بالجمله
بقائی که در جهت جذبه است هر نوع جذبه که باشد از سکر می بر آرد و در صحو می
آرد لهذا با وجود بقای انا بر باقی رجوع نمی کند واشارة باو می افتد چه در
جذبه غلبهٔ محبت است وغلبهٔ محبت را سکر لازم است پس به هیچ وجه سکر
ازوی منفک نشود پس ناچار علوم آن نیز سکر آمیز باشند کالقول بوحدت الو
جود فانه مبنا علی السکر وغلبة المحبت بحیث لا یبقی فی نظره ماسواه واگر بصحو می
آمد شهود محبوب مانع شهود ماسوای او نمی شد وحکم بوحدت وجود نمی کرد
وبقائی که بعد از فنای مطلق ونهایت سلوک است منشأ صحو ومبدأ معرفت
است سکر را در ان موطن مدخلی نیست آنچه سالک در حالت فنا گم شده بود هم

رجوع کرده

رجوع کرده اما منصبغ برنگ اصل وهو المعنی بالبقاء بالله پس ناچار در علوم
شان سکر را مجال نباشد پس علوم ایشان مطابق علوم انبیا باشد علیهم الصلوات
والتسلیمات والتحیات والبرکات الی یوم الدین واز عزیزی ایضا شنیده ام که حضرت
خواجه نسبتی از آبای مادری خود که صاحب احوال غریبه بودند جذبه های قویه
داشتند نیز حاصل کرده بودند واز مقام اقطاب اثنی عشر که تایید دین
بایشان مربوط است ودر محبت شان عظیم دارند حضرت خواجه را نصیب
وافر بود تایید شریعت ونصرت دین ایشان را ازانجا بود وشمهٔ از احوال
گرامی ایشان بالا مذکور شده است بعد ازان احیای طریقت این بزرگواران
واشاعت آداب این عزیزان علی الخصوص در ممالک هندوستان که اهل
آن از کمالات ایشان بی بهره بودند بظهور ارشاد پناهی معارف آگاهی مؤید
الدین الرفیع شیخنا ومولانا محمد الباقی سلمه الله تعالی متحقق گشت خواست که
شمهٔ از کمالات ایشان نیز درین مکتوب درج نماید چون رضای ایشان درین باب
مفهوم نگشت از جرأت درین باب تقاعد نمود مکتوب دویست ونود ویکم بمولانا

عبد الحق صدور یافته در بیان مراتب توحید وجودی و شهودی و معارف

متعلقهٔ آن بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام

علی سید المرسلین وعلی آله واصحابه اجمعین بدان ارشدک الله تعالی که معنی

توحید وجودی جمعی را در کثرت ممارست مراقبات توحید است و تعقل

معنی کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله بلا موجود الا الله ظهور این قسم توحید بعد از تمحل و

تخیل بواسطهٔ استیلاء سلطان خیال است که از کثرت مزاولهٔ معنی توحید آنچه

معرفت در متخیله نقش بسته است وچون بجعل جاعل مجعول است هر آینه

معلول است صاحب این توحید از ارباب احوال نیست چه ارباب احوال

ارباب قلوب اند او از مقام قلب در هیچ وقت خبری ندارد و علمی بشی نیست

لیکن علم را درجات است بعضها فوق بعض وجمعی دیگر را معنی توحید وجو

دی انجذاب و محبت قلبی است که ابتداء باذکار و مراقبات که خالی از

تخیل معنی توحید است اشتغال نموده اند و بجد وجهد یا بجذب سابقهٔ عنایت

بمقام قلب رسیده و جذبه پیدا کرده درین مقام اگر برایشان جمال توحید وجودی

ظاهر شود

161

ظاهر شود بسبب آن غلبهٔ محبت محبوب خواهد بود که ماسوای محبوب را از

نظر ایشان مختفی ساخته است و مستور گردانیده وچون ماسوای محبوب را

نمی بینند و نمی یابند لاجرم جز محبوب را موجود نمی دانند این قسم توحید

از احوال است و از علت تخیل و شایبهٔ توهم پاک و مبرا و اگر این جماعه

ارباب قلوب را از همان مقام بعالم باز گردانند محبوب خود را در هر ذره

از ذرات عالم مشاهده می نمایند و موجودات را مرایای و مجالی حسن

و جمال محبوب میدانند اگر بمحض فضل خداوندی جل سلطانه از مقام قلب

برآمده متوجه جناب قدس مقلب قلب گردند این معرفت توحیدی

که در مقام قلب پیدا شده بود و بزوال می گرد و هر چند در معارج عروج

صعود نمایند خود را باین معرفت بی مناسبت تر می یابند جمعی ازینها تا بحد

انکار و طعن میرسند بر ارباب آن معرفت مثل رکن الدین ابو المکارم

شیخ علاء الدولهٔ سمنانی و بعضی دیگر را بعد از زوال این معرفت بنفی

و اثبات آن کاری نمی ماند کاتب این سطور را از انکار ارباب این معرفت

تحاشی می نماید و از طعن ایشان خود را دور میدارد و انکار طعن را وقتی
مجال باشد که ارباب آن حال را در ظهور آن حال قصدی و اختیاری
باشد به ارادت ایشان این معنی در ایشان ظاهر شده است مغلوب آن حال
اند پس هر آینه معذور باشند و لا ردّ و لا طعن علی المضطر المعذور لیکن این
قدر میدان که فوق این معرفت معرفت دیگر است و ورای این حال حالی
دیگر متحقق محبوسان این مقام از کمالات بسیار ممنوع اند و از مقامات
بی شمار محروم این حقیر قلیل البضاعت را به آنکه ممارست معنی توحید نماید
در ضمن مراقبات و اذکار بلکه به آنکه جد و جهد نماید بمحض فضل ایزدی
در ملازمت هدایت و افاضت پناهی حقایق و معارف آگاهی مؤید الدین
الرضی شیخنا و مولانا محمد الباقی قدس الله تعالی سره الاقدس بعد از تعلم ذکر و تو
جه و التفات ایشان در مقام قلب آورده در این معرفت کشاده بودند
و علوم و معارف این مقام را فراوان عطا فرموده و دقایق این معارف را منکشف
ساخته تا مدتی درین مقام داشتند آخر الامر از کمال بنده نوازی از مقام قلب

برآوردند

برآوردند درین ضمن آن معرفت رو بزوال آورده و رفته بتمام معدوم گشت
مقصود از اظهار احوال خود آنست تا معلوم شود که این مرقوم را از روی
کشف و ذوق به تحریر آورده است نه از روی طعن و تقلید و معارف توحیدی
که از بعضی اولیاء الله ظاهر شده اند در ابتداء حال و در مقام قلب سر
برزده باشند پس هیچ نقص با ایشان ازین راه لاحق نشود این حقیر نیز
دران وقت رسائل در معارف توحیدی نوشته است و چون آن نوشتها را
بعضی یاران منتشر ساخته اند جمع آنرا متعسر دانسته آن رسایل را بحال خود
گذاشته نقصی و قدحی لازم می آید که ازان مقام نگذرانند طایفهٔ دیگر از ارباب
توحید آنانند که استهلاک و اضمحلال در شهود خود بر وجه اتم پیدا کرده اند
و همت ایشان آنست که در شهود همواره مضمحل و معدوم باشند و اثری از
لوازم وجود ایشان ظاهر نشود رجوع انا را بر خود کفر میدانند و نهایت
کار نزد ایشان فنا و نیستی است مشاهده را نیز گرفتاری میدانند و بعضی از
ایشان می فرمایند اشتهی عدماً لا اعود ابداً عدمی می خواهم که هرگز او را

وجود بودن ایشان اند مقتول محبت و حدیث قدسی من قتلته فانا دیته در شان
ایشان متحقق است چنانچه در زیر بار وجود اند و لمحهٔ آسایش ندارند چه آسایش
در غفلت است بر تقدیر دوام استهلاک غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام
هروی می فرماید کسی که مرا یک ساعت از حق سبحانه غافل سازد امید است
که گناهان او را ببخشند و وجود بشریت را غفلت در کار است حق سبحانه و
تعالی از کمال کرم خویش هر یکی را از ایشان باندازهٔ استعداد او باموری
که مستلزم غفلت اند ظاهر ایشان را بآن امور مشغول ساخته است تا آن
بار وجود فی الجمله از ایشان تخفیف یابد جمعی را بسماع و رقص الفت داده طایفهٔ
را تصنیف کتب و تحریر علوم و معارف شعار ساخته گروهی را ببعضی امور
مباح مشغول داشته عبدالله اصطخری همراه سگبانان بصحرا می رفت شخصی از
عزیزی سر آن از او پرسید فرمود تا نفسی از بار وجود خلاص شود و بعضی را بعلوم
توحید وجود و شهود وحدت در کثرت آرام داد تا از آن بار ساعتی بیاسا
یند ازین قبیله است توحیدی که از بعضی اکابر مشایخ نقشبندیه قدس الله

تعالی
اسرارهم ظاهر شده است نسبت این بزرگواران به تنزیه صرف می کشد بعالم
و شهود در عالم کاری ندارند معارفی که ارشاد پناهی حقایق و معارف
دستگاهی ناصر الدین خواجه عبیدالله مناسب علوم توحید وجود و شهود و
وحدت در کثرت نوشته اند ازین قسم اخیر توحید است کتاب فقرات
ایشان که مشتمل است بر بعضی علوم توحید و جز آن منشاء علوم آن کتاب
و مقصود از آن معارف استیناس و الفت ایشان است با عالم و همچنین است
معارف خواجهٔ ما که در بعضی رسایل بر طبق کلام کتاب فقرات تحریر یافته
منشاء این علوم توحید نه جذبه است و نه غلبهٔ محبت و مشهود ایشان را با عالم
نسبتی نیست آنچه ایشان را در عالم می نمایند شبه و مثال مشهود حقیقی
ایشان نیست مثلا شخصی گرفتار آفتاب جمال است و از کمال محبت خود
را در آفتاب گم ساخته است و نام و نشانی از خود نگذاشته این چنین
گم شده را اگر خواهند باو باز دهند و انسی و الفتی در وی بماسوای آفتاب
بدهند تا ساعتی از شعشعان انوار آفتاب نفسی راحت کند

و دمی بیاساید همان آفتاب را در جمال این عالم وا می نمایند و بآن
علاقهٔ او را باین عالم انسی والتفاتی پیدا می سازند گاهی او را می
دانانند که این عالم عین آفتاب است و جز آفتاب هیچ چیز موجود
نیست و گاهی در مرآت ذرات عالم جمال آفتاب را می نمایند اینجا
کسی سوال نکند که چون عالم بنفس الامر عین آفتاب نباشد پس از آفتاب
دانانیدن خلاف واقع باشد زیرا که گو تمام افراد عالم با یکدیگر در بعضی امور
اشتراک دارند و در بعضی دیگر امتیاز حق سبحانه و تعالی بکمال قدرت خویش
اموری که باعث امتیاز اند بواسطهٔ بعضی حکم و مصالح از نظر اینها مختفی
می سازد و اجزاء مشترک فقط مشهود می مانند پس ناچار حکم باتحاد یک
دیگر می کنند پس آفتاب را نیز بآن علاقه عین عالم می یابد همچنین حق
را سبحانه با عالم هر چند فی الحقیقت هیچ مناسبت نیست اما مشابهة
اسمی مصحح این اتحاد می گردد مثلا حق سبحانه و تعالی موجود است و عالم هم موجود
هر چند فی الحقیقت درمیان این دو وجود هیچ مناسبت نیست و همچنین او

تعالی

او تعالی عالم و بصیر و سمیع و حی و قادر و مرید است و بعضی افراد عالم نیز باین
صفات متصف اند هر چند صفات یکدیگر از همدیگر جدا است
اما چون خصوصیت وجود امکانی و نقایص صفات محدثات را از نظر
ایشان مستور ساخته اند اگر حکم باتحاد کنند گنجایش دارد این قسم
از توحید از اعلاء اقسام توحید است بلکه فی الحقیقت ارباب این معرفت
مغلوب این وارد نیند و سکر ایشان باعث این معرفت نشده است
بلکه این وارد را بر ایشان از برای مصلحتی آورده اند خواستند که بتوسل
این معرفت ایشان را از سکر بصحو آرند و تسلی دهند چنانچه جمعی را بسماع
و رقص و طایفهٔ را باشتغال ببعضی امور مباح تسلیه داده اند باید دانست
که همگنان ایشان ازین طایفها ببعضی اموری که مغایر مشهود ایشان است
اشتغال می نمایند و تسلی می یابند بخلاف این بزرگواران بامری که مغایر
مشهود ایشان است التفات نمی نمایند و آرام نمی گیرند پس ناچار عالم را
عین مشهود ایشان می نمایند یا در مرآت عالم آنرا جلوه میدهند تا ساعتی

ازان بار تخفیف یابند منشأ این قسم اثر توحید این حقیر را بطریق کشف
و ظهور ذوق معلوم نبود اما همان دو وجه سابق را میدانست طی باین قسم
داشته است و لهذا در رسائل و مکتوبات همان دو وجه بلکه وجه دوم را نوشته است
و توحید وجودی را منحصر دران ساخته لیکن چون بعد از رحلت ارشاد پناهی
قبله گاهی بتقریب زیارت مزار شریفه ببلدهٔ محروسهٔ دهلی اتفاق عبور افتاد
روز عید بزیارت مزار شریف ایشان رفته بود در اثنای توجه بمزار متبرک التفات
تمام از روحانیت مقدسهٔ ایشان ظاهر گشت و از کمال غریب نوازی نسبت
خواصهٔ خود را که بحضرت خواجه احرار منسوب بود مرحمت فرمودند چون آن
نسبت در خود یافت بضرورت حقیقت این علوم و معارف را بطریق ذوق
دریافت و معلوم گشت که منشأ توحید وجودی در ایشان انجذاب قلبی و
غلبهٔ محبت نیست بلکه مقصود ازین معرفت تحقیق آن غلبه است تا مدتی اظهار
این معنی را مناسب نمی دید اما چون در بعضی رسایل آن دو وجه سابق اند
که مذکور شده بودند مردم قلیل الدرایت ازان در توهم افتادند که ازین بیان

تنقیص

165

تنقیص این دو اکابر لازم می آید که طریق ایشان طریق ارباب توحید است
باین توسل زبان فتنه انگیزی دراز کردند حتی که این توهم در بعضی طلاب
قلیل الارادة باعث فتور احوال ایشان گشت بضرورت مصلحت در اظهار
این قسم توحید دید و از برای استشهاد ذکر آن واقعه نیز مناسب دانسته در
تحریر آورد درویشی از مخلصان خواجهٔ ما نقل کرد که میفرمودند مردم میدانند
که ما از مطالعهٔ کتب ارباب توحید نسبتی فرا گرفته ایم نه چنین است مقصود
آنست که ساعتی خود را غافل سازیم این سخن مؤید کلام سابق است فضیلت
پناهی شیخ عبد الحق که از مخلصان حضرت خواجهٔ ما است نقل کردند که حضرت
خواجه قبل از ایام رحلت فرمودند که ما را بیقین تعیین معلوم شده است
که توحید کوچه تنگ است شاه راه دیگر است هر چند پیش ازین هم میدانستیم
اما این قسم یقین اکنون بظهور آمده است ازین سخن نیز مفهوم میشود که در
آخر کار مشرب ایشان بتوحید مناسبت نداشت در ابتدای حال اگر آن
قسم توحید هم ظاهر شده باشد باکی نیست بلکه بسیاری از مشایخ را در ابتدای

این قسم بظهور آمده است و باخر کار ازان بر آمده اند و ایضا بعد از وصول
بمقام جذبهٔ نقشبندیه و طریق حضرت خواجه نقشبند و طریق خواجه احرار از یکدیگر
جدا است و علوم و معارف نیز از همدیگر جدا اند غلبهٔ توجه حضرت خواجه احرار بعد ازان
نسبت باطنی اجداد مادری خود است که پشت به پشت بزرگ آمده اند
و این فنا و نیستی که در بالا مذکور شد از لوازم نسبت آن بزرگواران است
این حقیر بواسطهٔ مصلحت ابناء این وقت از برای تربیت طالبان طریق حضرت
خواجه نقشبند اختیار کرده است و علوم و معارف این طریق که بعلوم ظاهر شریعت
بیشتر مناسبت دارند درین چنین زمان فاسد که ارکان شریعت دران سستی
تمام پیدا کرده اند ظهور آنها را مناسب دیده تعیین همان طریق از برای افادهٔ
طلبه نمود و اگر حق سبحانه طریق احراریه را بتوسط این حقیر ترویج می خواست
عالم را بآن انوار منور میساخت چه انوار این هر دو بزرگوار را بطریق کمال عطا
فرموده است و طریق تکمیل هر دو اکابر را وانموده است ان الفضل بید الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم بیت بادشاهیست کز عنایت خویش هر دو عالم بیک

گدا بخشد

گدا بخشد بیت اگر پادشه بر در پیره زن بیاید تو ای خواجه سبلت مکن بحکم و
اما بنعمت ربک فحدث بعضی اسرار خفیه را در معرض ظهور آورده است حق سبحانه
و تعالی طالبان حق را ازان بهره مند گرداند هرچند میداند که منکر ازا
غیر از انکار نخواهد افزود اما مقصود افادهٔ طالب است منکران از مبحث
خارج اند و از مطمح نظر بیرون یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا بر ارباب بصیرت
مختفی نیست که از اختیار یک طریق برای مصلحتی افضلیت این طریق بر طریق
دیگر لازم نمی آید و بنقص آن طریق دیگر نمی کشد بیت دروازهٔ شهر را توان
بست نتوان دهن مخالفان بست الحمد لله ذی الانعام والمنة اولا و آخرا
والصلوة والسلام والتحیة علی رسوله دایما و سرمدا و علی آله الاخیار و اصحابه الا
برار مکتوب دویست و نود و دوم بشیخ عبد الحمید بنگالی صدور یافته در
بیان آداب ضروریهٔ مریدان و رفع بعض شبههٔ ایشان و ما یناسب
ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی ادبنا بالآداب النبویة و هذبنا
بالاخلاق المصطفویة علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها بدانکه سالکان

این راه از دو حال خالی نیستند مرید اند یا مراد اگر مراد اند طوبی لهم براه انجذاب
و محبت ایشان را کشان کشان خواهند برد و بمطلب اعلی خواهند رسانید
و هرانی که در کار شود بتوسط یا بی توسط تعلیم شان خواهند کرد و بمطلوب
اعلی خواهند رسانید و اگر ذلتی واقع شود زود متنبه خواهند فرمود و بآن
مواخذه نخواهند کرد و اگر به پیر ظاهر احتیاجی داشته باشند بی سعی ایشان بآن
دولت دلالت خواهند فرمود بالجمله عنایت ازلی جل سلطانه متکفل
حال این بزرگوار آنست به سبب و بی سبب کار ایشان را کفایت خواهند
کرد یجتبی الیه من یشاء و اگر مرید اند کار ایشان بی توسط پیر کامل مکمل دشوار
است پیری باید که بدولت جذبه و سلوک مشرف شده باشد و بسعادت فنا
و بقا مستسعد گشته و سیر الی الله و سیر فی الله و سیر عن الله بالله و سیر فی الاشیاء بالله
را با تمام رسانیده و اگر جذبهٔ او بر سلوک مقدم است و به تربیت مرادان
مربی شده کبریت احمر است کلام او دوا است و نظر او شفای احیای دلها
ی مرده بتوجه شریف او منوط است و تازگی جانهای فسرده بالتفات لطیف

او مربوط

او مربوط و اگر این طور صاحب دولت پیدا نشود سالک مجذوب
هم مغتنم است و تربیت ناقصان ازو نیز می آید و بتوسط او بدولت فنا
و بقا می رسند است تمام نسبت بعرش آمد فرود* ورنه بس عالیست پیش خاک
تود* و اگر بعنایت خداوندی جل سلطانه طالبی را بایی طور پیر کامل مکمل
دلالت فرمودند باید که وجود شریف او را مغتنم دارند و خود را بتمام باو
سپارد و سعادت خود را در مرضیات او داند شقاوت خود را در
خلاف مرضیات او شناسد بالجمله هوای خود را تابع رضای او سازد
در خبر نبوی است علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها لن یؤمن احدکم
حتی یکون هواه تبعاً لما جئت به و بداند که رعایت آداب صحبت و مرا
عات شرایط از ضروریات این راه است تا راه افاده و استفاده مفتوح
گردد و بدونها لا نتیجة للصحبة ولا ثمرة للمجلس بعضی از آداب و شرایط ضروریه
در معرض بیان آورده میشود بگوش هوش باید شنید بدانکه طالب را
باید که روی و دل خود را از جمیع جهات گردانیده متوجه پیر خود سازد

و با وجود پیر به اذن او بنوافل و اذکار نپردازد و در حضور او بغیر
او التفات ننماید و بکلیت خود متوجه او نشیند چه که بذکر هم مشغول
نشود مگر آنکه او امر کند و غیر از نماز فرض و سنت در حضور او ادا نکند
نقل کرده اند از سلطان اینوقت که وزیرش پیش او ایستاده بود اتفاقا
درین اثنا آن وزیر التفاتی بجانب جامهٔ خود کرده بند آنرا بدست خود
راست میساخت درین حال نظر سلطان بران وزیر افتاد و دید که بغیر او
متوجه است بزبان عتاب گفت که این را تحمل هضم نمیتوانم کرد که تو وزیر
من باشی و در حضور من به بند جامه التفات نمایی باید اندیشید که هرگاه
وسایل دنیای دنیه را آداب دقیقه در کار است وسایل وصول الی الله
را بر وجه اتم و اکمل رعایت این آداب لازم خواهد بود و حتی الامکان در جایی
نایستد که سایهٔ او بر جامهٔ او یا بر سایهٔ او افتد و بر مصلای او پا ننهد
و در متوضای او طهارت نکند و بظروف خاصهٔ او استعمال نکند و در حضور
او آب نخورد و طعام تناول نکند ننماید و بکسی سخن نکند بلکه متوجه احدی نگردد

و در غیبت

168

و در غیبت پیر در جایی که اوست پا دراز نکند و بزاق دهن بآن جانب
نیندازد و هرچه از پیر صادر شود آنرا صواب دانند اگرچه بظاهر صواب
ننماید او هرچه می کند از الهام می کند و باذن کار میکند برین تقدیر
اعتراض را جای گنجایش نباشد و اگرچه در بعضی صور در الهامش خطا
راه یابد چه خطای الهامی در رنگ خطای اجتهادی است ملامت و اعتراض
بران مجوز نیست و ایضا چون این را محبت به پیر پیدا شده است در نظر محب
هرچه از محبوب صادر میشود محبوب می نماید پس اعتراض را مجال نباشد
و در کلی و جزئی اقتدا به پیر کند چه در خوردن و پوشیدن و چه در خفتن
و طاعت کردن نماز را بطرز او باید ادا کرد و فقه را از عمل او باید اخذ
نمود بیت آنرا که در سرای نگاریست فارغ است از باغ و بوستان و تماشای
لاله زارش و هیچ اعتراض را در حرکات و سکنات او مجال ندهد اگرچه
آن اعتراض مقدار حبهٔ خردل باشد زیرا که اعتراض را غیر از حرمان نتیجه
نیست و بی سعادت ترین جمیع خلایق عیب بین این طایفهٔ علیه است

نجانا الله سبحانه عن هذا البلاء العظیم و طلب خوارق و کرامت از پیر
خود نکند اگرچه آن طلب بطریق خواطر و وساوس باشد هیچ شنیده که
مؤمنی از پیغمبری معجزه طلب کرده باشد معجزه طلبان کفارند و اهل انکار
مثنوی معجزات از بهر قهر دشمن است ؛ بوی جنسیت پی دل بردن است
موجب ایمان نباشد معجزات ؛ بوی جنسیت کند جذب صفات ؛ و اگر شبهه
پیدا شود در خاطر آنرا بی توقف عرض نماید اگر حل نشود تقصیر بر خود نهد و
هیچ منقصت را بجناب پیر عاید نسازد و واقعه که روی دهد از پیر پنهان
ندارد و تعبیر وقایع ازو طلب کند و تعبیری که بر طالب منکشف شود نیز
عرض نماید و صواب و خطا را ازو جوید و بر کشوف خود اعتماد ننهد که حق
با باطل درین دار ممتزج است و صواب با خطا مختلط و بی ضرورت و بی اذن
ازو جدا نشود که غیر او را بروی گزیدن منافی ارادت است و آواز خود را
بر آواز او بلند نکند و سخن بلند با او نگوید که سوء ادب است و هر فیض
و فتوحی که برسد آنرا بتوسط پیر تصور نماید و اگر در واقعه بیند که فیضی از

مشایخ دیگر رسیده است آنرا نیز از پیر خود دانند و بدانند که چون پیر
جامع کمالات و فیوض است فیض خاص از پیر مناسب استعداد خاص
مرید ملایم کمال شیخی از شیوخ که صورت افاضه از وی ظاهر شده است
بمرید رسیده است و لطیفه از لطایف پیر که مناسبت بآن فیض دارد و
بصورت آن شیخ ظاهر شده است بواسطه ابتلاء مریدان لطیفه را شیخ
دیگر خیال کرده است و فیض را ازان دانسته این مغالطه عظیم است حق سبحانه
از ذلت قدم نگاه دارد و بر اعتقاد و محبت پیر مستقیم دارد و بحرمة
سید المرسلین البشر علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات بالجمله الطریق کله ادب
مثل مشهور است هیچ بی ادب بخدا نرسد و اگر مرید در رعایت بعضی از
آداب خود را مقصر داند و در اداء ما ینبغی نرسد و اگر بعضی هم نتواند
از عهده بر آید معفو است امّا از اعتراف بتقصیر ناچار است و اگر عیاذاً
بالله سبحانه رعایت آداب نکند و خود را مقصر هم نداند از برکات
این بزرگواران محروم است بیت هر که را روی به بهبود نداشت ؛ دیدن

روی نمی سود نداشت؛ آری مریدی که ببرکت توجه پیر بمرتبهٔ فنا و بقا برسد
و راه الهام وطریق فراست بروی ظاهر شود و پیر آنرا مسلّم دارد و به
کمال او گواهی دهد آن مرید را میرسد که در بعضی امور الهامی به پیر خود خلاف
کند و بمقتضای الهام خود عمل کند اگرچه نزد پیر خلاف آن متحقق بود چه
آن مرید در ینوقت از ربقهٔ تقلید برآمده است و تقلید در حق وی خطاست
نمی بینی که اصحاب پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم در امور اجتهادیه و در
احکام غیر منزله با آن سرور خلاف کردند و در بعضی اوقات صواب
بجانب اصحاب ظاهر شده است کما لا یخفی علی ارباب العلم پس معلوم شد
که خلاف با پیر مرید را بعد از رسیدن بمرتبهٔ کمال مجوز است و از سوء ادب
مبراست بلکه این جا عین ادب است و اگر نه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وعلیهم
الصلوات والتسلیمات که بکمال ادب مؤدب بودند غیر از تقلید امر دیگر
نمی کرده اند ابو یوسف را بعد از رسیدن بمرتبهٔ اجتهاد تقلید ابوحنیفه رضی
الله تعالی عنه خطاست صواب در متابعت رأی خود است نه رأی ابی حنیفه

قول مشهور است از امام ابو یوسف که نازعت اباحنیفة فی مسئلة خلق القرآن
ستة اشهر شنیده باشی که تکمیل صناعت بتلاحق افکار است اگر بیک
فکر ماندی زیادتی پیدا نکردی نحوی که در زمان سیبویه بوده امروز
انظار بدل
باختلاف آرای وتلاحق انظار ده صد زیادتی وکمال پیدا کرده است
اما چون بنا را او نهاده است فضل او راست الفضل للمتقدمین لیکن کمال
اینها را مثل امتی کمثل المطر لا یدری أوّلهم خیر ام آخرهم حدیث نبوی است
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات تذنیب لرفع شبهة بعض المریدین بدانکه
گفته اند الشیخ یحیی ویمیت احیا واماتت از لوازم مقام شیخی است مراد
از احیای روحی است نه حسی همچنین مراد از اماتت اماتت روحی است
نه حسی و مراد از حیات وممات فنا و بقاست که بمقام ولایت کمال
میرساند و شیخ مقتدا باذن الله سبحانه متکفل این دو امر است پس شیخ
را از این احیا واماتت چاره نباشد معنی یحیی ویمیت یبقی ویفنی احیا
واماتت حسی را بمنصب شیخی کاری نیست شیخ مقتدا حکم کاهربا دارد

هرکس راکه باو مناسبت است دررنگ خس وخاشاک درعقب او می د
ود ونصیب خود را ازوی استیفا می نماید خوارق وکرامات ازبرای جذب
مریدان نیست مریدان بمناسبت معنویه منجذب می کردند وآنکه بایی بزرگوا
ران مناسبت ندارد از دولت کمالات ایشان محروم است اگرچه هزار معجزه
وخوارق وکرامات ببیند ابوجهل وابولهب را شاهد اینمعنی باید گرفت
قال الله سبحانه فی حق الکفار وان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها حتی اذا جاؤک
یجادلونک یقول الذین کفروا ان هذا الا اساطیر الاولین والسلام مکتوب
دویست ونود وسوم بشیخ محمد جتری صدور یافته دربیان جواب اسوله
او که پرسیده بود لی مع الله وقت درحدیث نبوی علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات آمده است وابوذر غفاری نیز همین راگفته وجه آن چه باشد و
پرسیده بود که قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله حضرت عبدالقادر فرموده
دیگری نیز همین راگفته که حقیقت این معامله چیست و پرسیده که مراد از
اولیای که قدم ایشان برگردن آنها نهاده اند اولیاء همان عصر اند یا مطلقا

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه که ارسال داشته بودند
بورود آن متبهج ومسرور گردید چه نعمتی است که دوستان حق جل وعلا دور
افتاده کان را یاد فرمایند اندراج یافته بود که حضرت رسالة پناه علیه و
علی آله الصلوات والتسلیمات فرموده است لی مع الله وقت وحضرت ابوذر
غفاری نیز همین گفته وحضرت میران محی الدین گفته که پای من برگردن
همه اولیاست ودیگر نیز بهمین گفته است گاه گاه برین دو لفظ غوغا می
شود عنایت نموده نویسند که این دو سخن چه معنی دارد ودرین هر دو چه فرق
است برای عندالله متوجه شده تمامی را وضح نوشته که قریب بفهم این
غریب باشد ارسال نمایند مخدوما این فقیر در رسایل خود نوشته است
که آن سرور را باوجود استمرار وقت وقت نادرهم بوده است وآن وقت
درحین ادای نماز بوده است الصلوة معراج المؤمن شنیده باشند وارحنی
یا بلال شاهد است عدل در اثبات این مطلب وابوذر غفاری بوراثت
وتبعیت نیز بایی دولت مشرف شده باشد چه کمل تابعان آن سرور را ازجمیع

کمالات او علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات بطریق وراثت نصیب وافر است
وحظ کامل و آنچه حضرت شیخ عبد القادر قدس سره فرموده قدمی هذه علی رقبة
جمیع الاولیاء صاحب عوارف که مرید و مربای شیخ ابو النجیب سهروردیست
که از محرمان و مصاحبان حضرت شیخ عبد القادر بوده است این کلمه را
از آن کلمات ساخته است که مشعر بعجب اند که از مشایخ در بدایت
احوال بواسطهٔ بقایای سکر صدور یافته اند و در نفحات از شیخ حماد د
باس که از شیوخ حضرت شیخ است نقل کرده است که او بطریق فراست
فرموده که این عجمی را قدمی است که در وقت وی بر گردن همه اولیاء خوا
هد بود هر آینه مأمور شود بآنکه بگوید قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله و هر
آینه آنرا بگوید و همه اولیاء گردن بنهند بهر تقدیر حضرت شیخ درین کلام
محق اند این کلام خواه از بقایای سکر ازیشان سر برزده باشد و خواه مأ
مور باشند باظهار این کلام قدم ایشان بر گردنهای جمیع اولیاء آن
وقت بوده است و جمیع اولیای آن وقت زیر قدم ایشان بوده اند لیکن

باید دانست

باید دانست که این حکم مخصوص باولیاء آن وقت است اولیاء ماتقدم
و ما تأخر ازین حکم خارج اند چنانچه از کلام شیخ حماد مفهوم میشود که
قدم او در وقت وی بر گردن همه اولیاء خواهد بود نیز غوثی که در بغداد
بوده است و حضرت شیخ عبد القادر و ابن سقا و عبد الله بزیارت
او رفته بودند آن غوث بطریق فراست در حق شیخ گفته که می بینم ترا
در بغداد که بمنبر بر آمدهٔ و می گویی قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله و می
بینم اولیای وقت ترا که همه گردنهای خود را پست کرده اجلال و ا
کرام ترا از کلام این بزرگ نیز مفهوم میشود که آن حکم مخصوص باولیاء
آن وقت بوده است درینوقت نیز اگر کسی را حضرت حق سبحانه
و تعالی چشم بینا عطا فرماید بیند چنانچه آن غوث دیده بود که گرد
نهای اولیای آن وقت زیر قدم وی اند و این حکم تجاوز بغیر اولیای
آن وقت نکرده است در اولیای ماتقدم این حکم چگونه مجوز بود که شا
مل اصحاب کرام است که بیقین از حضرت شیخ افضل اند و در ما تأخر

نیز چگونه مقتضی باشد که شامل حال حضرت مهدی است که آن سرور علیه و
علی آله الصلوة والسلام بقدوم او بشارت داده است و امت را بوجود
او مبشر ساخته و او را خلیفة الله فرموده و همچنین اصحاب حضرت عیسی علی
نبینا وعلیه الصلوة والسلام که از انبیاء اولوا العزم است از سابقانند و بواسطهٔ
متابعت این شریعت ملحق باصحاب خاتم الرسل اند علیه وعلیهم الصلوات
والتسلیمات از بزرگی متأخران این امت توانند بود که آن سرور فرموده
باشند علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات لایدری اولهم خیر ام آخرهم بالجمله
حضرت شیخ عبد القادر را در ولایت شان عظیم است و درجهٔ علیاست
ولایت خاصهٔ محمدیه را علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة از راه سر به نقطهٔ آخر
رسانیده است و سرحلقهٔ آن دایره گشته از اینجاست کسی توهم نکند که چو
ن شیخ سرحلقهٔ دایرهٔ ولایت محمدیه بوده باید که از همه اولیاء افضل باشد
چه ولایت محمدی فوق جمیع ولایت انبیاست علی نبینا وعلیهم الصلوات والتحیات
زیرا که گوئیم سرحلقهٔ ولایت محمدی است که از راه سر حاصل گشته است چنانچه گذشته

نه سرحلقه

نه سرحلقهٔ مطلق آن ولایت تا افضلیت لازم آید یا آنکه گوئیم سرحلقهٔ مطلق ولایت
محمدیه بودن مستلزم افضلیت نیست زیرا که تواند بود که دیگری در کمالات نبوت
محمدیه بطریق تبعیت و وراثت پیش قدم بود و افضلیت از راه آن کمالات
او را ثابت باشد جمعی از مریدان حضرت شیخ عبد القادر در حق شیخ غلو
بسیار می نمایند و در محبت جانب افراط می گیرند در رنگ محبان مفرط
حضرت امیر کرم الله وجهه از فحوای کلمه و کلام این جماعه مفهوم میشود که شیخ را
ایشان از جمیع اولیای ماتقدم و ماتأخر افضل میدانند و غیر از انبیا علیهم
الصلوات والتسلیمات معلوم نیست که دیگری را بر حضرت شیخ فضل دهند این
از افراط محبت است اگر گویند آن قدر ظهور خوارق و کرامات که از شیخ بوجود
آمده است از هیچ ولی بظهور نیامده پس فضل او را باشد گوئیم کثرت ظهور
خوارق بر افضلیت دلالت ندارد تواند بود که یکی بود که هیچ خوارقی از
وی بظهور نیاید افضل باشد از آن کس که خوارق و کرامات از وی بظهور
می آیند شیخ الشیوخ در عوارف بعد از ذکر کرامات و خوارق مشایخ فرموده است

کل هذه مواهب الله سبحانه و قد یکاشف بها قوم و یعطی و یکون فوق هؤلاء من
لا یکون له شیء من هذا لان هذه کلها تقویة للیقین و من منح صرف الیقین لا حاجة
له الی شیء من هذا و کل هذه الکرامات دون ما ذکرناه من تجوهر الذکر فی القلب
و وجود ذکر الذات کثرت ظهور خوارق را دلیل بر افضلیت ساختن در رنگ
آنست که کسی کثرت فضایل و مناقب حضرت امیر را دلیل افضلیت اوسا
زد بر حضرت صدیق رضی الله عنهما که آن قدر فضایل و مناقب از وی بظهور نیا
مده است ای برادر بشنو خوارق عادات بر دو نوعست نوع اول علوم و معارف
الهی است جل سلطانه که بذات و صفات و افعال واجب جل و علا تعلق دارد
و وراء طور نظر عقل است و خلاف متعارف و معتاد است که بنده های خاص
خود را بآن ممتاز ساخته است و نوع ثانی کشف صور مخلوقات است و اخبار
از مغیبات که بعالم تعلق دارد نوع اول مخصوص باهل حق و ارباب معرفت
است و نوع ثانی شامل محق و مبطل است زیرا که اهل استدراج را نیز نوع ثانی
حاصل است نوع اول نزد خدای جل و علا شرافت و اعتبار دارد که باولیای خود

مخصوص

مخصوص ساخته است و اعدا را دران شرکت نداده و نوع ثانی نزد عوام
خلایق معتبر است و در انظار ایشان معزز و محترم این معنی اگر چه از اهل
استدراج بظهور آید نزدیک است که از نادانی او را پرستش نمایند و بهر رطب
و یابس که او ایشان تکلیف نماید مطیع و منقاد او گردند بلکه این محجوبان نوع
اول را از خوارق نمیدانند و از کرامات نمی شمرند و خوارق نزد ایشان منحصر
در نوع ثانی است و کرامات بزعم این محجوبان مخصوص بکشف صور مخلوقات است
و اخبار از مغیبات ایشان زهی بی خردان علمی که باحوال مخلوقات حاضر یا
غایب تعلق دارد کدام شرافت و کرامت در وی حاصل است بلکه این علم
شایان آنست که بجهل مبدل گردد تا نسیان از مخلوقات و احوال ایشان
حاصل آید معرفت واجب است تعالی و تقدس که بشرافت و کرامت سزا
وار است و باعزاز و احترام شایان بیت پری نهفته رخ و دیو در کرشمه ناز
بسوخت عقل ز حیرت که این چه بو العجبیست و قریب مما ذکرنا ما قال شیخ
الاسلام الهروی و الامام الانصاری فی منازل السایرین و شارحه ثبت عندی

بالتجربة ان فراسة اهل المعرفة انما هي في تمييزهم من يصلح لحضرة الله
جل وعلا ممن لا يصلح ويعرفون اهل الاستعداد الذين اشتغلوا بالله سبحانه و
وصلوا الى حضرة الجمع فهذه فراسة اهل المعرفة واما فراسة اهل الر
ياضة بالجوع والخلوة وتصفية الباطن من غير وصلة الى جانب الحق تعالى
فلهم فراسة اهل الصور والاخبار بالمغيبات المختصة بالخلق فانهم لا يخبرون
الا عن الخلق لانهم محجوبون عن الحق سبحانه واما اهل المعرفة فلاشتغالهم
بما يرد عليهم معارف الحق تعالى لا يكون اخبارهم الا عن الله تعالى ولما كان العا
لم اكثرهم اهل انقطاع عن الله سبحانه واشتغال بالدنيا مالت قلوبهم الى اهل
كشف الصور والاخبار عما غاب من احوال المخلوقات فعظموهم واعتقدوا
انهم اهل الله وخاصته واعرضوا عن كشف اهل الحقيقة واتهموهم فيما يخبرون
عن الله سبحانه وقالوا لو كان هؤلاء اهل الحق كما يزعمون لاخبرونا عن احوالنا و
احوال المخلوقات واذا كانوا لا يقدرون على كشف احوال المخلوقات فكيف
يقدرون على كشف امور اعلى من هذه وكذبوهم بهذا القياس الفاسد وعميت

عليهم

عليهم الانباء الصحيحة ولم يعلموا ان الله تعالى قد حمى هؤلاء عن ملاحظة الخلق و
خصهم وشغلهم عما سواه حماية لهم وغيرة عليهم ولو كانوا ممن يتعرض الى احوال
الخلق لما صلحوا للحق سبحانه وقد رأينا اهل الحق اذا التفتوا ادنى التفات
الى كشف الصور ادركوا منها ما لا يقدر غيرهم على ادراكه بالفراسة التي نسبتها
الى المعرفة وهي الفراسة فيما يتعلق بالحق سبحانه والقرب منه واما فراسة
اهل الصفا الخارجين المتعلقين بالخلق فلا يتعلق بجناب الحق سبحانه ولا ما
يقرب منه ويشترك المسلمون والنصارى واليهود وساير الطوايف
فيها لانها ليست شريفة عند الله سبحانه فيختص بها اهله مکتوب دویست و نود
وچهارم بمخدوم زادگی جامع علوم ظاهره و معارف و اسرار باطنه مجد الملة
والدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان معارفی که بصفات
ثمانیه واجب الوجود تعالی و تقدس تعلق دارد و در تحقیق مبادی تعینات
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و مبادی تعینات سایر اخلائق و لحوق
جزئیات بالکلی خود و عدم جواز انتقال جزئیات یک کلی بسوی کلی دیگر

وفرق درمیان تجلی شهودی انبیاء واولیاء علیهم الصلوات والتسلیمات ودر
بیان حصول وصل عریان مر کمل تابعان را باوجود توسط انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات ودر تحقیق الفاظ محو واضمحلال که در عبارت مشایخ قدس اسرارهم وا
قع شده اند وماینسب ذلک صفات ثمانیهٔ حقیقیهٔ واجب الوجود تعالی وتقدس
که اول شان صفات الحیوة است وآخر شان صفة تکوین سه قسم اند قسمی است
که تعلق آن بعالم غالبست واضافة آن بخلایق بیشتر کالتکوین ازینجاست که جمعی از اهل
سنت وجماعت انکار وجود او نموده اند وگفته اند تکوین از صفات اضافیه است
والحق انه من الصفات الحقیقیة الغالبة علیها الاضافة وقسمی دیگر آنست که ا
ضافت دارد اما کمتر از قسم سابق کالعلم والقدرة والارادة والسمع والبصر والکلام
وقسم ثالث اعلای اقسام ثلثه است که آنرا بهیچ وجه بعالم تعلق نیست ورایحه از
اضافت ندارد کالحیوة این صفت ام جمیع صفات است واصل همه آنها وسبق
کل واقرب این صفت صفت العلم است که مبداء تعین خاتم الرسل است علیه وعلیهم
الصلوات والتسلیمات اتمها وصفات دیگر مبادی تعینات خلایق دیگر است وچون هر

صفت

صفت باعتبار تعلقات متعدد جزئیات دارد مثل تکوین که آنرا باعتبار تعلقات
شتی تخلیق وترزیق واحیا واماتت جزئیات پیدا شده است واین جز
ئیات نیز در رنگ کلیات خود مبادی تعینات خلایق آمده وهر که مبداء
تعین او کلی آمده تعینات دیگر که مبادی آنها جزئیات آن کلی است تابع
آن کس خواهند بود وزیر قدم او زندگانی خواهند نمود ازینجاست که می گویند
فلانی زیر قدم محمد است وفلانی زیر قدم عیسی وفلانی زیر قدم موسی است
علیهم الصلوات والتحیات والتسلیمات اتمها واکملها وچون این جزئیات را بطریق
سلوک ترقی واقع شود وملحق بکلیات خود خواهند شد وشهود جزئیات شهود
کلیات خواهد بود فرق باصالت وتبعیت خواهد ماند وامتیاز بتوسط وعدم
توسط خواهد شد چه تابع هرچه می یابد وهرچه می بیند بتوسط اصل ممکن نیست
گاه باشد که تابع از قصور خود اصل را متوسط نداند اما فی الحقیقت اصل
درمیان تابع ومشهود او حایل است نه حایلی که مانع شهود باشد بلکه باعث
شهود در رنگ عینک صاف وجایز نیست که جزئیات یک کلی ترقی نموده از کلی خود

خروج کرده تحت کلی دیگر درآیند و مشهود ایشان مشهود آن کلی دیگر شود
مثلا جماعهٔ که زیر قدم موسی اند انتقال نموده زیر قدم عیسی داخل شوند اما تواند
بود که در زیر قدم محمد درآیند بلکه همیشه در زیر قدم اویند علیه وعلی آله الصلوة والسلام زیراکه
رب محمد رب الارباب است و اصل جمیع آن کلیات پس نسبت با آن جزئیات
اصل الاصل باشد و این ترقی گوئیا با اصل الاصل نه با اصل که ما بین اصل آنها است
این قدر فرق درمیان جزئیات و کلیات آنها خواهد ماند که جزئی را دو
حایل است یکی اصل خود که کلی اوست و حایل دیگر اصل الاصل است و کلی ورا
حجاب اصل الاصل است و پس ازینجا معلوم گشت که شهود محمد رسول الله صلی الله تعالی
علیه وعلی آله وسلم بی پرده تعینات است و شهود دیگران در پردهٔ تعینات لااقل
در پردهٔ تعین محمدی ازینجاست که گفته اند تجلی ذات خاصهٔ محمد رسول الله است
صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم و تجلی دیگران در پردهٔ صفات لااقل در پرده رب
الارباب است که رب محمد است که فوق جمیع اسما و صفات است سوای صفة
الحیوة اگر گویند که ازین بیان لازم می آید که شهود سایر انبیاء علی نبینا وعلیهم

الصلوات

١٧٧

الصلوات والتحیات و درمیان اولیاء امت او علیه الصلوة والسلام
چه باشد در جواب گوئیم که انبیا را سوای این شهود که در پرده حقیقت
محمدیت شهود دیگر هم است که از راه مبادی تعینات ایشان پیدا می
شود و بالاصالت عینکهای مخصوصهٔ خود را بر دیدهای بصیرت گذاشته مشا
هدهٔ غیب الغیب میفرمایند باید دانست که این دو شهود نه باین معنی است که
هر دو معاً متحقق میشوند بلکه باین معنی است که اگر ترقی با اصل الاصل برسد شهود
او در پردهٔ حقیقت محمدیت در رنگ عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
که بعد از نزول باین دولت مشرف خواهد شد و این ترقی بسیار متعسر است
نزدیک باستحاله است فضل عظیم خداوندی جل سلطانه در کار است و درعالم
سحاب شفقت بر محمدی المشرب و اگر ترقی از اصل خود نمود و از حقیقت
خود بحقیقت الحقایق نرسید شهود او در پرده حقیقت مخصوصهٔ خود است
بداند و آگاه تر باشد که همچنان که بحضرت ذات تعالی و تقدس راهی است
از حقیقت الحقایق که بعد از طی منازل کثیره وصول میسر میشود همچنین است

از سایر حقایق ظلیات نیز راهی بآن حضرت تعالی وتقدس که بعد از طی
مراحل متکثرة وصول حصول می پیوندد وغایت ما فی الباب درراه حقیقت
الحقایق وصل عریان است ودر سایر طرق هرچند وصل ذات میسر میشود اما
هرآینه شوبی از منتهای وصول غایهٔ حقیقت الحقایق که حقیقت محمدیست
درمیان حایل است اگرچه حاجز حصین نباشد ومانع منتهی نبود همین قدر حاجزیة
است که مانع اطلاق تجلی ذات گشته واگرنه سایر انبیا را نیز بالاصالت
از ذات تعالی نصیب است وامتان کمل ایشان را به تبعیت این بزرگوا
ران علیهم وعلی آلهم الصلوات والتحیات نیز نصیب است سؤال هرگاه صفت
الحیوة فوق صفت العلم باشد پس درراه حقیقت الحقایق نیز تعین صفت الحیوة
حایل آمد پس وصل عریان چون بود تجلی ذات چرا نامند جواب آن تعین
لا تعین است زیراکه در مراتب فوق آن تعین محو ومتلاشی می گردد وهیچ اعتبا
ری اورا در مرتبهٔ حضرت ذات تعالی نمی ماند هرچند صفات دیگر را نیز
در مرتبهٔ حضرت ذات تعالی اعتباری نیست اما آنها بمرتبهٔ ذات نمیرسند

بنوعی که

178

بنوعی که متلاشی گردند بخلاف صفت الحیوة که آنجا میرسد ومتلاشی می گردد لهذا
تعین حقیقت محمدی وسایر تعینات خلایق دیگر دایمی آمد وزوال آنها
در مرتبهٔ از مراتب محال گشت بلی رسیدن بشیئی دیگر است ومضمحل گشتن در شیئی
دیگر درعبارت بعضی از مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم که لفظ محو واضمحلال وا
قع میشود مراد ازآن محو نظری است نه محو عینی یعنی تعین سالک از نظر او مرتفع
می گردد نه آنکه در نفس الامر محو میشود که آن الحاد وزندقه است جمعی از ناقصا
ن این راه ازآن الفاظ موهم محو واضمحلال عینی دانسته اند وبزندقه رسیده اند
واز عذاب وثواب اخروی انکار نموده اند وخیال کردند که همچنان که
از وحدت بکثرت آمده اند بر مرتبهٔ دیگر همین طور از کثرت بوحدت خواهند
رفت واین کثرت دران وحدت مضمحل خواهد شد وجمعی ازین زنادقه آن
محو شدن را قیامت کبری خیال کرده اند واز حشر ونشر وحساب وصراط
ومیزان انکار نموده اند ضلوا فاضلوا کثیرا من الناس یک شخصی را ازآن جماعه
دیده که در مطلب خود شعر مولانا عبد الرحمن الجامی را قدس سره استشهادی آورد

جامی را معاد و مبداء ما وحدت است و پس ما درمیان کثرت موهوم والسلام
نمی دانند که مراد مولانا ازین بیت عود و رجوع بوحدت باعتبار نظر و
شهود است غیر از یک ذات مشهود ایشان نمی ماند و کثرت بتمام از نظر ایشان
مختفی می گردد نه رجوع عینی و وجودی مگر کوران نمی بینند که از هیچ کامل عجز
ونقص واحتیاج زائل نشده است پس معنی رجوع وجودی بوحدت چه باشد
واگر رجوع بوحدت بعد از موت خیال کرده اند کافر و زندیق اند که از عذاب
اخروی انکار دارند و ابطال دعوت انبیا می نمایند علیهم الصلوات والتسلیمات
اتمها واکملها سؤال تو در بعضی از رسایل خود نوشته که فنای اخفی مخصوص
بولایت محمدیت معنی آن سخن چیست جواب از تحقیق ما تقدم معلوم شد
که وصل عریان مخصوص بولایت محمدیت و دیگر از اینجا حجب مرتفع شود
اما از خیال بیجو براهی شو که از راه توسط حقیقت محمدی حاصل می گردد و حا
ره بنود کی مربی اخفی که نهایت مراتب انسانی است در علو باندازه آن حیلوله
بقیه می ماند پس ملاحظهٔ آن بقیه را اطلاق فنای مطلق مجوز نباشد بقای آن بقیه را

غیر از محمدی

179

غیر از محمدی کیست که دریابد و از بزرگان محمدی المشرب اگر یکی را این دولت
نظر پیدا شود هم مغتنم است مشایخ طبقات اکثر ایشان تا روح و سر سخن کرده
اند کم کسی باشد که از خفی سری گفته باشد فکیف از اخفی و آنکه در دریای اخفی
غوطه زده باشد و بهر ذره از ذرات آن رسیده و اطلاع یافته کبریت
احمر است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم سوال معتقد تو
آنست که هرچه نبی را علیه الصلوة والسلام از کمالات حاصل آید کمل تابعان
او را نیز به تبعیت از آن کمالات نصیب است پس لازم آید که از وصل عر
یان نیز نصیب باشد و حال آنکه همان نبی درمیان حایل است جواب حیلوله
نبی در وصل عریان ضرر ندارد و چه آن وصل تبعیت است نه باصالت پس
حیلوله مؤکد تبعیت باشد نه منافی چه معنی تبعیت حصول متوسط است نه رفع
متوسط که آن مناسب مقام اصالت است پس هم حیلوله باشد و هم وصل
عریان به تبعیت میسر شود فافهم سوال فرع چیست که در مادهٔ کمل تابعان نبی علیه
و علیهم الصلوات والتحیات وصل عریان و تجلی ذات اطلاق می کنند و در

انبیاء دیگر صلوات الله تعالی و تسلیماته علی نبینا و علیهم این اطلاق تجویز نمی کنند
با آنکه حیلولهٔ نبی ما علیه الصلوة والسلام در هر دو راه حاصل است جواب
تجویز این اطلاق در مادهٔ کمل تابعان باعتبار تبعیت است که توسط نبی منافی
آن اطلاق نیست چنانکه گذشت و در انبیاء دیگر علی نبینا و علیهم الصلوات والتحیات
اگر این اطلاق تجویز یابد باعتبار اصالت خواهد بود چه این بزرگواران باصالت
قطع منازل فرموده بحضرت ذات تعالی رسیده اند و مخفی نیست که حصول
متوسط در صورت اصالت منافی آن اطلاق خواهد بود پس فرق واضح گشت
باید دانست که فرق اصالت و تبعیت درمیان انبیاء ماتقدم و کمل تابعان این
امت علی نبینا و علیهم و علی اممهم الصلوة والسلام والتحیة موجب افضلیت انبیاست
علی نبینا و علیهم الصلوات والتحیات چه اصل مقصود یست و تابع طفیلی هرچند
بر تابعان اطلاق وصل عریان و تجلی ذات صحیح است و در متبوعان این اطلاق
نیست اما طفیلی را چه یارا که بمقصودی مساوات جوید چگونه مساوات میشود
که آن دولت در اصل بروجه اتم و اکمل است و در تابع بوجه اسم و رسم اما این قدر است که

این مناسبت

این مناسبت بتصحیح تشبیه می نماید و تابع را همچو متبوع می سازد لهذا خاتم الرسل
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات علماء امت خود را همچو انبیاء بنی اسرائیل فرمود
پس ازین بیان لازم آید که حصول تجلی ذات مر اولیاء این امت را موهم
فضل نباشد بر انبیاء که تجلی ذات ندارند فافهم فانه من مزلة الاقدام و انصف
فان هذه العلوم مما اشار الله سبحانه هذا العبد بها بصدقة حبیبه علیه و علی آله
الصلوة والسلام سوال مقرر است که مقصود از آفرینش خاتم الرسل
است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات دیگران در نفس وجود و حصول
کمالات طفیلی او یند و به تبعیت او بدرجهٔ علیا میرسند لهذا در روز قیامت
آدم و من دونه تحت لوای او علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات خواهد
بود و تو گفته دولت وصول مر سایر انبیا را علی نبینا و علیهم الصلوات
والتحیات بطریق اصالت است نه بطریق تبعیت وجه آن چه باشد
جواب همچنانکه محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم از راه حقیقت خود
طریقی است بحضرت ذات تعالی و تقدس انبیاء دیگر را علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات

نیز راه ناست از حقایق انبیا بحضرت ذات تعالی شانه درین وصول
تبعیتی نیست بخلاف امتان که بتبعیت انبیا از راه حقایق ایشان که مناسب
استعداد هر کدام است بمطلوب میرسند اصالةً درهیچ ایشان مفقود است
غایت ما فی الباب چون وصل دیگران اگرچه بالاصالت باشد وصلی
عریانی نیست چه حقیقت خاتم الرسل علیه الصلوات والتسلیمات براهی شعور
مطلوب گشته است پس ناچار اول فیضی که میرسد بآن حقیقت اتصال
می یابد بعد ازان بتوسط او بدیگران میرسد و معنی تبعیت همین حصول توسط
است پس آن اصالت بایی تبعیت جنگ ندارد نیک باید دریافت
تبعیتی که درهیچ امتان گفته شده است وراء این تبعیت است که منافی اصالت
کما مر غیر مرة فافترقا اگر گویند که در مراتب عروج از مرتبهٔ صفت الحیوة
نیز نصیب کمل است یا نه گوئیم که هست اگر گویند که در بالا مذکور شد که درنها
یت این صفت را اضمحلال و تلاشی است در حضرت ذات تعالی و تقدس
و نصیب کمل ازمقام محو و تلاشی چه بود و حال آنکه تو در بالا گفته که تعینات حقایق

را اضمحلال

را اضمحلال عینی نیست اگر هست نظریست که اضمحلال عینی بالحاد و زندقه
میرساند جواب اضمحلال عینی چه درکار اضمحلال نظری کافیست اگرچه درین
اضمحلال مراتب متفاوته باشد فافهم والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال والسلام
علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
اتمها واکملها مکتوب دویست و نود و پنجم بحاجی یوسف کشمیری صدور یافته
در بیان نظر بر قدم و هوش در دم و سفر در وطن و خلوت در انجمن که اصول
بمقررهٔ بدل
مقررهٔ طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرار مشایخها باید دانست که یکی
از اصول مقررهٔ طریقهٔ نقشبندیه قدس الله تعالی اسرار مشایخها نظر بر قدم است
مراد از نظر بر قدم آن نیست که باید که نظر از قدم تجاوز نکند و پیش از قدم
میلی بفوق ننماید زیرا که خلاف واقع است بلکه نظر همیشه از قدم تفوق
می فرماید و قدم را ردیف خود می نماید زیرا که عروج بر زینهای علو اول نظر
میست بعد ازان قدم صعود می نماید و چون قدم بمرتبهٔ نظر رسید نظر ازانجا
بمرتبهٔ بالا می آید و قدم به تبعیت آن نیز صعود می فرماید بعد ازان باز نظر

رزان مقام ترقی می کند علی هذا القیاس واگر مراد آنست که نظر باید که
بمقامی ترقی نماید که آنجا قدم را گنجایش نباشد پس آن نیز غیر واقع است زیرا که
بعد از تمامی قدم اگر نظر تنها نباشد بسیاری از مراتب کمال فایت شود
بیانش آنست که نهایت قدم تا نهایت مراتب استعداد سالک است بلکه تا نهایت
استعداد نبی که آن سالک بر قدم اوست لیکن قدم اول بالاصالت است و قدم ثانی
بتبعیت آن نبی و فوق مراتب این دو استعداد او را قدم نیست اما نظر است
واین نظر چون حدت پیدا کند منتهای او نهایت مراتب نظر آن نبی است علی نبینا
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات که آن سالک بر قدم اوست چه کمل تابعان
نبی را از جمیع کمالات او نصیب است لیکن تا نهایت مراتب استعداد که بالاصالت
سالک وتبعیت است قدم ونظر موافقت دارند بعد از ان قدم کوتهی می کند و
نظر تنها صعود می نماید و تا نهایت مراتب نظر آن نبی ترقیات می فرماید پس معلوم
شد که نظر انبیا علیهم الصلوات نیز فوق اقدام ایشان صعود می فرماید و کمل تابعان
این بزرگواران را از مقامات انظار ایشان نیز نصیب است چنانچه از مقامات

اقدام

اقدام
مقامات ایشان نصیب است و فوق قدم خاتم الانبیاء علیه وعلیهم الصلوات
والتسلیمات مقام رؤیت است که دیگران را موعود بآخرت است آنچه دیگران را
نسیه است او را نقد است کمل تابعان او را ازین مقام نصیب است اگرچه
رؤیت نیست بیت فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست * هم قصهٔ غریب
وحدیث عجیب است * بر سر اصل سخن رویم و گوییم که اگر مراد آنست که
قدم باید که از نظر تخلف نماید بنوعی که در هیچ وقتی از اوقات بمقام
نظر رسد نیک است زیرا که این معنی مانع ترقی است و همچنین اگر از قدم و نظر
قدم و نظر ظاهر مراد داشته شود گنجایش دارد چه در وقت راه رفتن نظر پرا
کندگی پیدا می کند و محسوسات متکونه انتشار را حاصل می گردد اگر نظر بر
قدم دوخته شود بجمعیت اقرب باشد واین مراد مناسب است یعنی کلمهٔ دیگر که
قریب اوست و آن کلمه اینست هوش در دم غایت ما فی الباب کلمهٔ اولی
از برای دفع تفرقه است که از آفاق می خیزد و کلمهٔ ثانی دفع تفرقهٔ انفس
می سازد و کلمهٔ ثالث که قریب این دو کلمه است کلمه سفر در وطن است و آنعبارت

از سیر در انفس است که منشأ حصول اندراج النهایت فی البدایت
است که مخصوص باین طریقهٔ علیه است هرچند سیر در انفس در جمیع کمالات طرق
است اما بعد از حصول سیر آفاقی است و درین طریق شروع ازین سیر است
و سیر آفاقی در ضمن این سیر مندرج است و باین اعتبار اگر درین طریق عالی اندراج
البدایت فی النهایت نیز گوئیم گنجایش دارد و کلمهٔ چهارم که قرین این کلمات
سه گانه است کلمهٔ خلوت در انجمن است هرگاه سفر در وطن میسر شد پس در
انجمن نیز در خلوت خانهٔ وطن سفر نماید و تفرقهٔ آفاق بجهت انفس راه
نیابد این نیز بر تقدیریست که درهاء حجره را بسته باشد وزون ها مسدود
ساخته پس باید که در انجمن تفرقه متکلم و مخاطب نباشد و ملتفت احدی
نگردد و این همه تمحلات و تکلفات در ابتداست و در وسط و در انتها هیچ
ازینها درکار نیست در عین تفرقه جمعیت است و در نفس غفلت حاضر
ازینجا کسی گمان نکند که تفرقه و عدم تفرقه در حق منتهی مطلق مساویست
لا بلکه مراد آنست که تفرقه و عدم تفرقه در جمعیت باطن او برابر اند مع ذلک اگر ظاهر را

با باطن

با باطن جمع سازد و تفرقه را از ظاهر نیز دفع نماید اولی و انسب
خواهد بود قال الله سبحانه و تعالی لنبیه علیه وعلی آله الصلوة والسلام واذکر اسم
ربک وتبتل الیه تبتیلا باید دانست که در بعضی اوقات از تفرقهٔ ظاهر
چاره نبود که حقوق خلق ادا شود پس تفرقهٔ ظاهر نیز در بعضی اوقات مستحسن
است که آن خالص از برای حق است سبحانه پس سه حصه از عباد مسلم از برای
حق شد جل سلطانه باطن بتمام و نصفی از ظاهر و نصفی دیگر از ظاهر از برای
اداء حقوق خلق ماند و در اداء آن حقوق چونکه امتثال اوامر حق است
سبحانه آن نصف دیگر هم نیز راجع بحق گشت تعالی و تقدس والیه یرجع الامر
کله فاعبده والسلام **مکتوب دویست و نود و ششم در بیان بساطت
صفات حق جل وعلا و نفی تعدد و تعلق آن باشیاء بحضرت مخدوم زادگی
خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی و ابقاه صدور یافت** الحمد لله رب العالمین و
الصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله الطاهرین اجمعین بدان اسعدک الله تعالی
که صفات واجب جل سلطانه در رنگ ذات او تعالی بیچون و بیچگونه اند

وبسائط حقیقت اند مثلا یک انکشاف بسیط است که معلومات ازل
و ابد بهمان یک انکشاف منکشف می گردد و یک قدرت کامله بسیط
است که مقدورات اولین و آخرین بوسیلهٔ آن بوجود می آیند و یک کلام
بسیط است که از ازل تا ابد بهمان کلام گویاست علی هذا القیاس سایر
الصفات الحقیقیة و تعددی که باعتبار تعلق بمعلومات و مقدورات پیدا شود
نیز دران مرتبه مفقود است اشیاء معلوم و مقدور حق اند سبحانه اما صفت علم
و صفت قدرت را باشیاء هیچ تعلقی نیست این معرفت وراء طور عقل (نظر) است
ارباب معقول هرگز مثل اینمعنی تجویز نمی نمایند و محال می دانند که اشیاء معلوم
حق باشند جل شانه و علم او تعالی بآنها تعلق نکند و همچنین مقدور باشند و قدرت
متعلق نشود نمی بینند که دران مرتبهٔ ازل و ابد آن حاضر است بلکه آن هم گنجایش
ندارد و بیش از تعبیر باقرب شیء و اوفق آن نیست و موجودات ازل و ابد
دران آن حاضر حاضر اند و در همان آن حاضر زید را هم معدوم میدانند و هم
موجود و همچنین میدانند و هم صبی و هم جوان میدانند و هم پیر و هم حی میدانند و هم

میت

184

میت و هم در برزخ میدانند و هم در حشر و جنات و معلوم است که آن را
باین موجودات هیچ تعلقی نیست چه اگر تعلقی پیدا کند از آنست خواهد بر
آمد و زمان تام هم خواهد یافت و ماضی و استقبال خواهد گشت پس این
موجودات هم دران ثابت اند و هم غیر ثابت پس اگر انکشافی ثابت
کرده شود بسیط حقیقی که او را بهیچ یکی از معلومات تعلق نباشد و جمیع معلومات
(ضدین مع)
بآن یک انکشاف معلوم گردند چه عجب زیرا که جمع ضدین در این موطن از استحاله
برآمده است که مخصوص با آن و زمان است و آن که جهت آنی زمان را گنجایش
نیست اذ لا یجری علیه سبحانه زمان و آن که جهت نیز مفقود است که فرق اجمال
و تفصیل آن در رنگ آنکه در مرتبهٔ کلمهٔ شخصی بگوید که اسم و فعل و حرف که قسم
یکدیگر اند همه را دران مرتبه دران واحد متحد می بینم و منصرف را هم غیر
منصرف یابم و مبنی را هم معرب میدانم و بگوید که با وجود این جامعیت کلمه را
با هیچ یکی ازین اقسام تعلقی نیست و ازین همه مستغنی است و هیچ یکی از عقلا
انکار آن شخص نمی نماید و استبعاد آن نمی کند و در ما نحن فیه و لله المثل الاعلی

چرا استبعاد کنند و توقف نمایند اگر گویند که مثل این سخن کسی نگفته است
چه شد اگر نگفته است اما مخالف سخن دیگران نیست و نامناسب مرتبهٔ وجوب
سبحانه تعالی و تقدس فرموده بخود ترا بعاید چه کار مثالی که در مخلوقات میتوان
گفت از برای توضیح این موقوف آنست که گفته اند که علم بعلت مستلزم بمعلول
است و درینصورت بالاصالت مدرکه متوجه علت است و تعلق بعلت پیدا کرده
است علم معلوم بتبعیت آن علم علت آمده بی آنکه تعلق ثانی پیدا کرده باشد
اما ارباب معقول درینصورت نیز به تعلق علم در مرتبهٔ ثانی معلومیت معلول
تجویز نخواهند کرد اگرچه آن تعلق بالاصالت نباشد لیکن مثالی قریب تر ازین
مثال معلوم نیست که پیدا شود مقصود توضیح است نه اثبات والله اعلم تعالی
بحقایق الامور کلها والصلوة والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعت
المصطفی علیه وعلی آله من الصلوات والتحیات المبارکات مکتوب دویست و نود و هفتم
بمولانا بدرالدین سرهندی صدور یافته در تحقیق احاطه و سریان حق سبحانه و توضیح
آن با مثله و در رعایت حفظ مراتب وجوبی و امکان اعلم ان احاطة الحق

سبحانه

سبحانه بالاشیاء و سریانه فیها کاحاطة المجمل بالمفصل و سریانه فیه کالکلمة
مثلا ساریة فی جمیع اقسامها من الاسم والفعل والحرف وکذا فی اقسام الاسم
من الماضی والمضارع والامر والنهی والمصدر واسم الفاعل والمفعول والمستثنی
المتصل والمنفصل والحال والتمیز والثلاثی والرباعی والخماسی والحروف
الجارة والناصبة والحروف المختصة بالافعال والحروف المختصة بالاسماء والحروف
الداخلة علیهما الی غیر ذلک من اقسام الحاصلة من التقسیمات الغیر المتناهیة
فهذه الاقسام کلها غیر الکلمة بل هؤلاء اعتبارات مندرجة تحت الکلمة ما
زاد فی تفصیلها و تمیزها عن الکلمة و فی تمیز بعضها عن بعض شیء الا اعتبارات
العقل و فی الخارج لیست الا الکلمة و لهذا صح الحمل ولکن لکل مرتبة من المراتب
اسم یختص هو بها و احکام لا توجد فی غیرها مثلا الدال علی المعنی بالاستقلال
مع الاقتران بالزمان فعل وبغیر الاقتران اسم وغیر الدال علی المعنی بالاستقلال
حرف وکذا المقترن بالزمان الماضی فعل ماض وفی الزمان الحال والاستقبال
مضارع وما وجد فیه علتان من العلل التسعة المشهورة فغیر منصرف والا

غمنصرف وحروف عملها الجر جارة وحروف عملها النصب ناصبة فاطلاق اسم
مرتبة على مرتبة اخرى واجراء احكام احديهما على الاخرى كاطلاق فعل الماضي
على المضارع والمنصرف على غير المنصرف والجارة على الناصبة مع كون المراتب
كلها ليست الا الكلمة فاجراء احكام احديهما على الاخر ضلالة محضة وخروج عن الصراط
السوي فنقول والله سبحانه اعلم ان لكل مرتبة من مراتب تنزل الوجود سبحانه
اسما مختصا بها واحكاما لا توجد الا فيها فالوجوب الذاتي والاستغناء الذاتي
مختصة بمرتبة الجمع والالوهية والامكان الذاتي والافتقار الذاتي مختصة بمرتبة
الكون والفرق والمرتبة الاولى مرتبة الربوبية والخالقية والمرتبة الثانية
مرتبة العبودية والمخلوقية فلو اطلق اسامي احديهما على الاخرى واجراء
احكام مختصة بمرتبة على المرتبة الاخرى لكان زندقة صرفة وكفرا محضا
والعجب من بعض الملاحدة والزنادقة انهم كيف يخلطون المراتب ويجرون
احكام مرتبة على مرتبة اخرى فيصفون الممكن بصفات الواجب والواجب
بصفات الممكن مع علمهم بتمايز صفات الممكن الذي هو مرتبة واحدة بعضها

عن بعض

عن بعض واختلاف احكامهم وعلمهم بعدم زوال تمايزهم واختلاف
احكامهم اصلا مع اتحادهم في المرتبة الكونية فانهم يعلمون بالبديهة مثلا
ان الحرارة والاشراق من صفات النار المختصان بها ليست
واحدة منهما في الماء ولا يوصف بها الماء وكذا البرودة التي اختصت
بالماء ليست في النار وكذا يميزون بالضرورة بين ازواجهم وامهاتهم
ويحكمون بتفرقة احكامهم والله سبحانه الهادي الى سبيل الرشاد والسلام
على من اتبع الهدى مکتوب دویست ونود وهشتم بمیر محب الله مانکپوری صدور
یافته در بیان وصول بنهایت کار بطریق اشارهٔ خفیه وعبارهٔ لطیفه
بدان ارشدك الله تعالى مدتها که سیر در ظلال داشت وصول بظل عین حصول
بیافت حالا که وصول باصل میسر شده است حصول جز ظل ندارد كالمرآة
الكائنة في يد الشخص الواصلة اليه لا نصيب لها من الشخص الا ظله فافهم
فان كلامنا اشارة بدانند که عبارتی مناسب بیان طریق که بطریق
رمز واشارة تحریر یافته بود مناسب این مقام دانسته نیز درین مکتوب

مندرج ساخته فهم نمایند ذکر جان ماخوذ از زیر راه دان معاوضه
بران باز گشت بفضل حضرت رحمان وصل عریان باقی همه جان
والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله من الصلوات
انمها ومن التحیات اکملها مکتوب دویست ونود ونهم بشیخ فرید رامپوری صدور
یافته در بیان عزای مصیبت ودلالت بر صبر ورضا بقضا وفضیلت مرگ
طاعون ودر بیان آنکه فرار از زمین طاعون گناه کبیره است ودر رنگ فرار یوم
زحف است بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب شریف
رسید از مصیبتها نوشته بودند الحمد لله وانا الیه راجعون صبر وتحمل باید نمود و
رضا بقضا باید داد بیت من از تو روی نه پیچم گرم بیازاری که خوش بود
ز عزیزان تحمل وخواری قال الله تبارک وتعالی ما اصابکم من مصیبة
فبما کسبت ایدیکم ویعفوا عن کثیر وقال تبارک وتعالی ظهر الفساد فی البر
والبحر بما کسبت ایدی الناس درین وبا از شومی اعمال ما اول مردان
هلاک شدند که با اختلاط بیشتر داشتند وزنان که مدار نسل وبقاء نوع انسان بر وجود

ایشان

ایشان

است بیشتر از مردان مردند وهرکه درین وبا از مردن گریخت وسلامت
ماند خاک بر حیوة او وآنکه نگریخت ومرد طوبی له وبشری له بالشهادة
وقد جزم شیخ الاسلام ابن حجر فی کتاب بذل الماعون فی فضل الطاعون بان
المیت بالطعن لایسئل لانه نظیر المقتول فی المعرکة وبان الصابر فی الطا
عون محتسبا یعلم انه لایصیبه الا ما کتب الله له اذا مات فیه بغیر الطعن لا
یفتن ایضا لانه نظیر المرابط کذا ذکر الشیخ الاجل السیوطی فی کتاب شرح الصدور
لشرح حال الموتی والقبور وقال وهو متجه جدا وهمچنین که کسی نگریخت وعزد از
جملهٔ غازیان ومجاهدان است واز جرگهٔ صابران وهلاکشان هرکسی را اجلی
است مسمی که گنجایش تقدیم وتاخیر ندارد واکثر گریزپایان که سلامت
ماندند بعلت آنکه اجل ایشان نرسیده بود نه آنکه گریختن ایشان را از
مرگ خلاص ساخت واکثر صابران که هلاک شدند هم باجل هلاک شدند
فلیس الفرار ینجی ولا الاستقرار یهلک این فرار در رنگ فرار یوم زحف است
وگناه کبیره است از مکر خداوند نیست جل سلطانه که گریزندها سلامت مانند

وصبر کنندگان هلاک شوند بفضل به کنژا ویدی به کنژا شنیده میشد از صبر وتحمل
شما وامداد واعانت شما بمسلمانان جزاکم الله سبحانه خیرا در تربیت طفلان وتحمل
ایذاء ایشان دل تنگ نشوند که امید واری اجر جزیل بران مترتب است زیاده
چه نویسد والسلام مکتوب بسیادت مخدوم زاده کی جامع علوم عقلی ونقلی مجدد الملة
والدین خواجه معصوم سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان اسرار غامضه ومعارف
غریبه بلسان رمز واشارة وایمای از مقام قاب قوسین او ادنی نیز اندراج
یافته است الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی انسان کامل چون بتفصیلی
مراتب اسما وصفات را طی کرده جامعیت تام پیدا کند ومرآت کمالات اسمای
وصفات الهی جل سلطانه گردد وعدم ذاتی او که مرآت آن کمالات است
بتمام مختفی شود وغیر آن کمالات دروی هیچ چیز ظاهر نبود این زمان به بقای
خاص که منوط بآن کمالات است بعد از حصول فنای تام که مربوط باختفای عدم او
بوده مشرف گردد واسم ولایت بروی صادق آید بعد از ان اگر عنایت ازلی
جل سلطانه شامل حال او بود تواند بود که مرة ثانیة این کمالات که عارف بآن

بقا یافته بود

188

بقا یافته بود در مرآت حضرت ذات تعالی وتقدس منعکس گردد وظهور اینجا
پیدا کند درین وقت سر قاب قوسین بظهور آید باید دانست که ظهور شی دروی
درین موطن کنایت از حصول نسبت مجهول است مرشی را بآن مرآت نه آنکه آنجا
حقیقت مرآت است وحصول شی است دروی ولله المثل الاعلی وچون آن کمالات
که عارف بقا بآنها یافته بود در مرآت آن جناب قدس بطریق حقیقت واصالت
منعکس گردد وظهور آنجا پیدا کند ونسبت مجهول الکیفیة او را اینجا حاصل
شود لاجرم اناکه به عارف تعلق داشت آنجا اطلاق یابد وخود را آن کمالات
ظاهره بیند نهایت عروج در مقام قاب قوسین تا اینجاست ای فرزند بشنو مرآت
صورت که دروی حسن وجمال منعکس گردد اگر فرضا آن مرآت حیوة وعلم پیدا کند
چه ناچار بظهور آن حسن وجمال ملتذ خواهد گشت وحظ وافر خواهد برد ودر اثر
حقیقت هرچند لذت والم مفقود است که از صفات امکان است اما امریکه
شایان آن مرتبه علیاست واز سمات نقص وحدوث مبرا کاین وثابت است
بیت فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست * هم قصه غریب وحدیث عجیب است

این کمالات ظاهر که دران مرتبه نسبت مجهول الکیفیة پیدا کرده اند هم اینها در رنگ
حکم عالم خلق انسانست نسبت بعالم امر و سر من عرف نفسه فقد عرف ربه اینجا دریاب
و چون این کمالات ظاهره که تفصیل حضرت اجمال ذاتست تعالی و تقدس
نسبت مجهول الکیفیة بحضرت اجمال پیدا کرده اند و اتصال بلاکیف بدست آوردند
و آینه داری حضرت اجمال نمودند ناچار در حضرت اجمال تفصیل بمجرد اعتبار
و بمحض توهم نیز پیدا شد که بسبب عروج انای عارف گشت این کمال
وابسته بمقام او ادنی است مصراع قلم اینجا رسید و سر بشکست اینست که بیان
نهایت النهایت و غایت الغایت که فهم آن از ادراک خواص عز و جل دورست
از عوام چه گوید از اخص خواص نیز اقل قلیل اند که باین دولت و معرفت
ممتاز گشته اند بیت اگر پادشه بر در پیره زن بیاید تو ای خواجه سبلت مکن این
نهایت باعتبار آن ظهورات و تجلیاتست که بعد آن از قسم تجلی و ظهور هم متصور نیست
شعر و من بعد هذا ما یدق صفاته و ما کتمه احظی لدیه و اجمل والسلام علی من اتبع
الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین وعلی آل کل وعلی

ملائکتک

ملائکتک المقربین الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات اتمها واکملها واولیها
واعلاها وادومها وابقاها واعمها واشملها مکتوب سی و دویم بمولانا امان الله فقیه
صدور یافته در بیان قرب نبوت و قرب ولایت و در آنکه بقرب نبوت
موصل اند و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة معلوم فرزندی مولا
نا امان الله باد که نبوت عبارت از قرب الهی است جل سلطانه که شائبهٔ ظلیت
ندارد و عروجش رو بحق دارد جل و علا و نزولش رو بخلق این قرب بالاصالت
نصیب انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات والبرکات و این منصب مخصوص باین
بزرگواران علیهم الصلوات والبرکات و خاتم این منصب سید البشرست علیه وعلی
آله الصلوة والسلام حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوات والتحیة والبرکات بعد
از نزول متابع شریعت خاتم الرسل خواهد بود علیهما الصلوة والسلام غایت
ما فی الباب متابعان و خادمان را از دولت واولشی صاحبان نصیب است
پس از قرب انبیا علیهم الصلوات والتحیات کمل تابعان را هم نصیب بود
و علوم و معارف و کمالات آن مقام بطریق وراثت نیز نصیب تابعان باشد

مصراع فامی کند بندهٔ مصلحت عام را پس حصول کمالات نبوت مر تابعان را بطریق تبعیت
و وراثت بعد از بعثت خاتم الرسل علیه و علی جمیع الانبیاء والرسل الصلوات والتحیات
منافی خاتمیت او نیست علیه و علی آله الصلوة والسلام فلا تکن من الممترین بدان اسعدک
الله تعالی که راههای که بکمالات نبوت موصل اند دو ست راهی ست که مربوط بطی
کمالات مفصله بمقام ولایت ست و منوط ست بحصول تجلیات ظلیه و معارف
سکریه که مناسب مرتبهٔ ولایت اند بعد از طی این کمالات و حصول این تجلیات
قدم در کمالات نبوت نهاده می آید درین مقام وصول باصل ست و التفات
بظلیت نیست ذنب و راه دیگران ست که بی توسط حصول این کمالات و
لایت وصول بکمالات نبوت میسر میگردد و این راه دوم شاه راه ست
واقرب ست بوصول و هر که بکمالات نبوت رسیده ست الا ماشاء الله
تعالی باین راه رفته ست از انبیاء کرام علیهم الصلوة والسلام و از اصحاب کرام ایشان
بتبعیت و وراثت ایشان علیهم و علی اصحابهم الصلوة والتحیه و راه اول دور
و دراز ست و متعسر الحصول و متعذر الوصول جمعی از اولیاء در مقام ولایت

که بشرف

که بشرف نزول مشرف گشته اند کمالاتی که بمقام نزول تعلق داشته کمالات نبوت
خیال کرده اند و رو بخلق را که مناسب مقام دعوت ست از خصایص مقام
نبوت انگاشته نه این چنین ست بلکه این نزول در رنگ عروج آن هر دو
از ولایت نه عروج و نزول دیگر ست فوق مقام ولایت که به نبوت تعلق دارد
و این توجه بخلق ست که به نبوت مناسب ست و این دعوت غیر آن دعوت ست
که از کمالات نبوت شمرده اند چه کنند که قدم از دائرهٔ ولایت بیرون ننهاده اند
و حقیقت کمالات نبوت را در نیافته نصف ولایت را که جانب عروج اوست تمام
ولایت انگاشته اند و نصف دیگر را که جانب نزول ست مقام نبوت تصور کرده
اند بیت چو آن کرمی که در سنگی نهانست زمینش و آسمان او همانست و کمی که تخصیص
براه اول وصول پیدا کند و جمیع کمالات مفصله ولایت و نبوت نماید و تمیز در
میان کمالات این دو مقام کما ینبغی حصول فرماید و عروج و نزول هر کدام را جدا سازد
و حکم نماید با آنکه نبوت نبی بهتر ست از ولایت او باید دانست که بعد از وصول
براه دوم هر چند کمالات مفصله مقام ولایت بحصول نه پیوسته ست اما زبده و خلاصه

ولایت بوجه احسن میسر گشته است توان گفت که اهل ولایت از کمالات ولایت
پوست بدست آورده اند و این واصل مغز را حاصل کرده آری بعضی از علوم سکریه و
ظهورات ظلیه که ارباب ولایت را حاصل شده است آن واصل ازان علوم و ظهورات
قلیل النصیب است این معنی موجب مزیت نیست بلکه آن واصل را ازین علوم و ظهورات
ننگ و ناموس است جا دارد که اثر ذنب و سوء ادب داند بلی واصل اصل
از ظلال آن اصل گریزان و مستغفر است گرفتاری بظل تا زمان عدم وصل است
باصل آن ظل بعد از وصول باصل ظل بی حاصل است و توجه بظل سوء ادب ای فرزند
حصول کمالات نبوت مربوط بموهبت محض است و منوط بکرامت صرف کسب و عمل را
در حصول این دولت عظمی هیچ مدخلی نیست کدام عمل و کسب است که منتج این دولت
عظمی باشد و کدام ریاضت و مجاهده است که مثمر این نعمت اسنی بود بخلاف کمالات
ولایت که مبادی و مقدمات آن کسب است و حصول آن مربوط بریاضت و مجاهده
است هرچند روا است که بعضی را بی مؤنت کسب و عمل نیز باین دولت ممتد سازند و
فنا و بقا که ولایت عبارت ازان است نیز موهبت است که بعد از کسب مقدمات بفضل

وکرم

وکرم هرکرا خواهند بدولت فنا و بقا مشرف سازند و ریاضات و مجاهدات
این سرور علیه و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و علی الملائکة المقربین و علی اهل الطاعة اجمعین
الصلوات والتسلیمات پیش از بعثت و بعد از بعثت نه از برای تحصیل این دولت
بوده بلکه منافع و فواید دیگر منظور بوده مثل قلت حساب و کفارت زلات بشریت
و ارتفاع درجات و مراعات صحبت فرشته مرسل که از اهل و ترتب پاک است
ظهور ضرور که مناسب مقام نبوت است و امثال این باید دانست که حصول این موهبت
در حق انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بتبعیت و وراثت باین دولت مشرف گشته
اند بتوسط انبیاست علیهم الصلوات والبرکات بعد از انبیا و اصحاب ایشان علیهم
الصلوات والتسلیمات کم کسی باین دولت مشرف گشته است هرچند جایز است که دیگری را به
تبعیت و وراثت باین دولت ممتد سازند بیت فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد انگارم که این دولت در کبار تابعین نیز پرتوی انداخته
است و در اکابر تبع تابعین نیز سایه افکنده بعد ازان رو باستتار آورده تا آنکه نوبت
بالف ثانی از بعثت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات رسیده درین وقت نیز آن دولت

بر تبعیت و وراثت در منصهٔ ظهور آمده و آخر را باول مشابه ساخته است اگر بارش
بر در هیچ زن بباید تو ای خواجه سبلت مکن والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متا
بعت المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب سعید و دوم
بمخدوم زادگی که جامع علوم ظاهره و اسرار و معارف باطنه مجدد الدین خواجه محمد معصوم
سلمه الله سبحانه صدور یافت در بیان فرق ولایت سه گانه ولایت اولیا و ولایت
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و ولایت ملاء الاعلی است علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات
و در بیان آنکه نبوت افضل از ولایت است و بعضی از خصایص معارف که به نبوت
تعلق دارند و ما یناسب ذلک بدان ارشدک الله تعالی که ولایت عبارت از قرب
الهی است جل سلطانه که بی شایبهٔ ظلیت صورت نه بندد و بی حیلولهٔ حجب حصول نپذیرد
و اگر ولایت اولیاست البته بداغ ظلیت متسم است و ولایت انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات هرچند از ظلیت بر آمده است اما بی حیلولهٔ حجب اسمائی و صفات متحقق نیست
و ولایت ملاء اعلی علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات هرچند از حجب اسما و صفات بلند
رفته است لکن از حجب شیون و اعتبارات ذاتیه چاره ندارد نبوت و رسالت که

شایبهٔ

شایبهٔ ظلیت با و راه نیافته است و حجب و صفات و اعتبارات را در راه گذاشته
پس ناچار نبوت از ولایت افضل بود و قرب نبوت ذاتی و اصلی باشد و من لم یطلع
علی حقیقتها حکم بالعکس و جزم بالقلب پس وصول در مرتبهٔ نبوت باشد و حصول
در مقام ولایت زیرا که حصول بی ملاحظهٔ ظلیت صورت نپذیرد بخلاف وصول وایضا
در کمال حصول رفع اثنینیت است و در کمال وصول بقاء اثنینیت پس رفع دوگانگی
مناسب مقام ولایت باشد و بقاء دوگانگی ملایم مرتبهٔ نبوت و چون رفع دوگانگی
مناسب مقام ولایت است پس ناچار سکر همه وقت لازم ولایت مقام باشد و در مرتبهٔ
نبوت چون بقاء اثنینیت است پس صحو از خواص آن مرتبه بود وایضا حصول تجلیات
خواه در کسوت صور و اشکال بود و خواه در پرده الوان و انوار همه در مقامات
ولایت است و در طی مقدمات و مبادی آن بخلاف مرتبهٔ نبوت که در آن
موطن وصول باصل است و استغناست از تجلیات و ظهورات که ظلال آن
اصلند و همچنین در وقت طی مقامات و مبادی آن مرتبه نیز احتیاج بآن تجلیات
نیست مگر آنکه از راه ولایت عروج واقع شود در این زمان حصول این تجلیات

بواسطهٔ ولایت است نه بواسطهٔ طی مسافت راه وصول نبوت بالجمله تجلیات
وظهورات از ظلال خبر میدهند و آنکه از گرفتاری ظلال گذشته است
از تجلیات ورسته مازاغ البصر آنجا باید طلبید ای فرزند ولولهٔ عشق وطنطنهٔ محبت
ونعره های شوق انگیز وصیحتهای صیتی ای وارد آمیز ووجد وتواجد ورقص و
رقاصی همه درمقامات ظلال است ودر آوان ظهورات وتجلیات ظلیه بعد
از وصول باصل حصول این امور متصور نیست محبت دران موطن بمعنی ارادهٔ طاعت
چنانچه علماء فرموده اند نه بمعنی زایدبران که منشاء شوق وذوق است چنانچه بعضی صوفیه
گمان برده اند ای فرزند بشنو چون درمقام ولایت رفع ارادت مطلوب است ناچار
اولیاء بزوال اراده سعی می نمایند شیخ بسطامی گوید ارید ان لا ارید ودرمرتبهٔ نبوت
چون کمال انجذاب درکار نیست زوال نفس اراده مطلوب نگشت چرا مطلوب باشد
رفع
که اراده صفتی است فی حد ذاتها کامل اگر نقصی بران راه یافته است بواسطهٔ خبث
متعلق اوست پس باید که متعلق او امر خبث ونامرضی نباشد بلکه جمیع مرادات آن مرضی
حق باشند جل جلاله وعلا همچنین درمقام ولایت درنفی جمیع صفات بشریت می کوشند

ودر مرتبهٔ نبوت

193

ودر مرتبهٔ نبوت مطلوب نفی متعلقات سوء این صفات است نه نفی اصل
این صفات که فی حد ذاتها کامل اند مثلا صفت علم فی حد ذاتها از صفات
کامله است اگر نقصی بوی راه یافته است از راه متعلق سوء اوست پس نفی متعلق
سوء آن ضروری آمد نه نفی اصل آن صفت علی هذا القیاس پس گفتی که بمقام
نبوت از راه ولایت آمده است اورا در اثنای راه از نفی اصل صفات
چاره نبود و آنکه بی توسط ولایت بآنمقام رسیده است اورا بنفی اصل صفات
کاری نیست نفی متعلقات سوء این صفات باید کرد باید دانست که مراد ازین
ولایت که مذکور شده ولایت ظلی است که بولایت صغری معبر است و ولایت
اولیاست اما ولایت انبیا که در ظل گذاشته است آنجا مطلوب نفی متعلقات
سوء صفات بشریت است نه نفی اصل این صفات وچون نفی متعلقات
سوء صفات حاصل گشت ولایت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
بحصول پیوست بعدازان عروجی که واقع شود متعلق بکمالات نبوت خواهد بود ازین
بیان لایح گشت که نبوت را از اصل ولایت چاره نبود زیراکه ولایت از مبادی

ومقدمات اوست اما ولایت ظلی در وصول بکمالات نبوت هیچ در کار نیست
رفتند بدل
بعضی را اتفاق افتاد و بعضی دیگر را اصلا بآن عبوری واقع نشود فافهم و شک نیست
که نفس اصل صفات متعسر است نسبت بنفس متعلقات سوی آن صفات پس حصول
کمالات نبوت اهون و اقرب باشد نسبت بحصول کمالات ولایت و همچنین
نسبت سیر و قرب است در هر امری که وصول باصل دارد نسبت باموری که از اصل
آن جدا افتاده است در محنت است و عمری در تحصیل آن فانی میسازد مع ذلک حرمان
نقد وقت اوست و آنچه بدست آورده است عبد اللتیا واللتی مشابهت بآن اصل
دارد و لبس است که آن مشابهت عارضه از وی زائل گردد و بر اصل خود عود نماید و
بقلابی و دغلی بکشد بخلاف واصل اصل آن که با وجود سهولت عمل و نزدیکی راه از خوف
قلابی و دغلی ایمن است جمعی که از سالکان این راه که بریاضت شاقه و مجاهدات
شدیده بظلی از ظلال رسیده اند گمان برده اند که وصول بمطلب منوط بریاضات شاقه
است و مجاهدات شدیده نمیدانند که راه دیگر اقرب ازین راه است و موصل نهایت
النهایت و آن راه اجتباب است که بمجرد فضل و کرم منوط است و راهی که ایشان

اختیار کرده

اختیار کرده اند راه انابت است که بمجاهدات مربوط است و اصلان این راه
اقل قلیل اند و اصلان راه اجتباب جم غفیر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
همه براه اجتباب رفته اند و اصحاب ایشان علیهم الصلوات والتسلیمات بتبعیت
و وراثت براه اجتبا واصل گشته اند ریاضات ارباب اجتبا از برای اداء
شکر نعمت واصل است قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام فی جواب السائل عن
وجه ریاضته الشدیدة مع کون ذنوبه المتقدمة والمتأخرة مغفورة افلا اکون
عبدا شکورا و مجاهدات اهل انابت از برای حصول وصول است شتان ما
بینهما راه اجتبا راه بردن است و راه انابت راه رفتن از بردن تا رفتن فرق
عظیم است زود می برند و زود می رسانند و زود می روند و در راه می مانند
حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند ما فضلیانیم بلی تا فضلی نباشد نهایت
دیگران در بدایت ایشان چگونه مندرج گردد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله
ذو الفضل العظیم بر سر اصل سخن رویم و گوییم که این فقیر در عرضه داشتها که به پیر بزر
گوار خود قدس سره نوشته است که جمیع درجات مرتفع گشته اند اما نفس اراده

جمیع

هنوز بر جا است بعد از مدتی نوشته که اراده نیز در رنگ مرادات مرتفع گشته و چون
حضرت حق سبحانه و تعالی بوراثت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات مشرف ساخته
دانست که مقصود متعلق بود بعد از رفع اصل بر وجه اتم و اکمل حاصل شود بلکه بساست
رفیع
که بجود و فضل آن میسر شود که بتعمل و تکلف عشر عشیر آن حاصل نگردد ای فرزند در مقام
ولایت دست دنیا و آخرت باید شست و گرفتاری دنیا باید شمرد و درد آخرت را
در رنگ درد دنیا و آخرت را در رنگ درد دنیا محمود نباید دانست امام داود طای
فرماید آن اردت السلامة سلم علی الدنیا و آن اردت الکرامة علی الآخرة
و دیگری ازین طایفه گوید کریمه منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة شکایت از فریقین
است بالجمله فنا که عبارت از نسیان ماسوی حق است جل و علا شامل دنیا و آخرت
است و فنا و بقا هر دو اجزاء ولایت اند پس در ولایت از نسیان آخرت چاره نبود
و در مرتبهٔ کمالات نبوت گرفتاری آخرت محمود است و درد آخرت مرضی و مقبول بلکه
درد در آن موطن درد آخرت است و گرفتاری گرفتاری آخرت کریمه یدعون ربهم
خوفا و طمعا و کریمه یخشون ربهم و یخافون عذابه و کریمه و الذین یخشون ربهم بالغیب و هم

من الساعة

195

من الساعة مشفقون نقد وقت ارباب آن مقام است گریه و ناله ایشان از تذکر
احوال آخرت است و الم و اندوه شان از ترس احوال قیامت همواره از فتنهٔ قبر
در استعاذه اند و همیشه از عذاب نار پناه جو و متضرع در رضای حق جل و علا نزد شان درد
آخرت است و شوق و محبت ایشان شوق و محبت آخرت چه اگر بقا است موعود
باخرت است و اگر رضا است کمال آن نیز موقوف باخرت دنیا مبغوضه را با مرضیه
در هیچ امر برابر نمی توان ساخت زیرا که مبغوضه شایان اعراض است و مرضیه شا
یان اقبال از مرضیه اعراض نمودن عین سکر است و خلاف موعود مرضی او تعالی
کریمه والله یدعوا الی دار السلام شاهد این معنی است حضرت حق سبحانه و تعالی بمبالغه
و تاکید ترغیب آخرت می فرماید پس اعراض از آخرت نمودن فی الحقیقة معارضه
است بحق جل و علا و سعی در رفع مرضی او کردن است اما داود طائی با آن بزرگی
چون در ولایت قدم راسخ داشت ترک آخرت را کرامت گفت مگر ندانسته که
اصحاب کرام علیهم الرضوان همه به درد آخرت مبتلا بوده اند و از عذاب آخرت
ترسان و لرزان روزی حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه شتر سوار بکوچه می گذشته اند

قاری این کریمه را خواند ان عذاب ربک لواقع ماله من دافع از استماع آن از
هوش رفتند و از شتر با خود بر زمین افتاده اند ازانجا برداشته بخانه بردند و تا
مدتی ازان درد بیمار افتادند که مردم بعیادت ایشان می آمدند آری در توسط
احوال در مقام فنا نسیان از دنیا و آخرت میسر می گردد و گرفتاری آخرت
را در رنگ گرفتاری دنیا میدانند اما چون بشرف بقا مشرف گشت و کار را
بانجام رسانید و کمالات نبوت پرتوی انداخت آنجا هم درد آخرت است و استعاذه
از دوزخ است و تمنای از بهشت انجار و انهار و حور و غلمان بهشت را باشیاء
دنیوی هیچ مناسبت نیست بلکه اینها دو طرف نقیض اند در رنگ نقاضت غضب
و رضا انجار و انهار و آنچه در بهشت است نتایج و ثمرات اعمال صالحه اند پیغمبر
علیه و علی آله الصلوة والسلام که بتسبیح و تمجید و تحمید و تهلیل یعنی سبحان می گویید
تا در بهشت نهال یک درخت بنشانند پس درخت بهشت نتیجه تسبیح گشت
کمالات تنزیهی چنانچه درین کلمه در کسوت حروف و اصوات مندرج ساخته اند در بهشت
آن کمالات را در کسوت درخت تعبیه می فرمایند علی هذا القیاس آنچه در بهشت است

نتیجه عمل

نتیجه عمل صالح است و هرچه از کمالات وجوب تعالت و تقدست در ضمن کسوت
صلاح قولی و عملی اندراج یافته است در بهشت آن کمالات در پرده لذات و تنعمات
ظهور می فرماید پس ناچار آن تلذذ و تنعم مرضی و مقبول باشد و وسیله باشد از برای
بقا و وصول رابعه بیچاره اگر ازین سر آگاه می گشت فکر سوختن بهشت نمی
نمود و گرفتاری آنرا غیر گرفتاری حق جل و علا نمی دانست بخلاف تلذذ و تنعم دنیوی
که منشأ آن خبث و شرارت است و نتیجه آن حرمان در آخرت اعاذنا الله سبحانه
منه این تلذذ اگر مباح شرعی است محاسبه در پیش است اگر رحمت دستگیری نه
فرماید وای صد وای و اگر مباح شرعی نیست مورد وعید است ربنا ظلمنا انفسنا
وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین پس این تلذذ چه نسبت بود این تلذذ
سم قاتل است و آن تلذذ تریاق نافع پس درد آخرت یا نصیب عوام مؤ
منان است یا نصیب اخص خواص ازین درد تنزه می نمایند و کرامت در
خلاف آن می انگارند مصراع آن ایشانند من چنینم یارب مکتوب سیصد سیوم
بملا حاجی یوسف در بیان معانی کلمات اذان بعد الحمد والصلوة باید دانست که کلمات

ازان نماز بنفست الله اکبر من ان یکون له حاجة الی عبادة عابد کررت هذه
الکلمات لتاکید هذا المعنی المهتم اشهد ان لا اله الا الله ای اشهد انه تعالی مع کبر
یائه عن العبادة لیس المستحق للعبادة الا هو سبحانه اشهد ان محمدا رسول الله ای اشهد
انه علیه وعلی آله الصلوة والسلام رسول الله سبحانه ومبلّغ عنه تعالی طریق العبادة
فلا یکون العبادة اللائقة بجناب قدسه تعالی الا ما هی ماخوذة من جهة تبلیغه ور
سالته علیه وعلی آله الصلوة والتحیة حیّ علی الصلوة حیّ علی الفلاح کلمتان لطلب المصلّی
الی اداء الصلوات المؤدیة الی الفلاح الله اکبر ای اکبر من ان یلیق بجناب
قدسه تعالی عبادة احد لا اله الا الله ای انه تعالی لا محالة هو المستحق للعبادة و
ان لم تقدر العبادة من احد ما ای لائقة بجناب قدسه تعالی بزرگی شان نماز از بزرگی
این کلمات که موضوع از برای اعلام نماز است باید دریافت معراج سائیکه مومنست
از بشارتی هدایت اللهم اجعلنی من المصلین المفلحین بحرمة سید المرسلین علیه وعلی
آله وعلیهم الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها **مکتوب سیصد چهارم بمولانا عبد الحی**
صدور یافت در بیان اعمال صالحه که در اکثر آیتهای قرآنی وعدهٔ دخول جنت

منوط

منوط بان ساخته است تعالی وتقدس و در بیان اداء شکر و در بیان بعضی
از معانی و اسرار نماز و در بیان اداء شکر بعد الحمد والصلوة بدان اسعدک الله تعالی
تا مدتها تردد داشت که آیا مراد از اعمال صالحه که حضرت حق سبحانه وتعالی در اکثر
آیتهای قرآنی وعدهٔ دخول جنت را مربوط بان ساخته است جمیع اعمال صالحه
است یا بعضی اگر جمیع است متعسر است که کسی باتیان جمیع موفق شده باشد
و اگر بعضی است مجهول است و تعیین نیافته آخر بمحض فضل خداوندی جل شانه
بخاطر ریخت که شاید مراد از اعمال ارکان خمسهٔ اسلام باشد که بنای اسلام
بران است امید است که اگر این اصول خمسهٔ اسلام بر وجه کمال ادا یابد نجات
و فلاح نقد وقت است چه اینها فی حد ذاتها اعمال صالحه اند و موانع سیئات
و منکر آیهٔ کریمه انّ الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر شاهد این معنی است و چون
اتیان این خمسهٔ اسلام میسر شد امید است که شکر اداء یافت و چون شکر
اداء یافت از عذاب نجاتی حاصل آمد ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم وآمنتم
پس در اتیان این خمسه باید کوشید علی الخصوص در اقامت نماز که عماد الدین است

همانا ملکی بزرگ ادب را از آداب آن رافع نباید شد اگر نماز را تمام ساخت اصل عظیم از اسلام بدست آورد و حبل متین از برای خلاص حاصل کرد والله سبحانه الموفق بدان که تکبیرة الاولی در نماز اشارة باستغنای و کبریای اوست تعالی از عبادت عابدان و از نماز مصلیان و تکبیراتی که بعد ارکان اند رموز و اشارات بعدم لیاقت ادای هر رکنی از برای عبادت جناب قدس او تعالی در تسبیح رکوع چون معنی تکبیر ملحوظ بوده است در آخر رکوع تکبیر گفتن نفرموده و بخلاف سجدتین که با وجود تسبیحات آنها در اول و آخر تکبیر گفتن فرموده تا کسی در وهم نیفتد که در سجود که در نهایت انحطاط و انخفاض است و غایت تذلل و انکسار حق عبادت ادا می یابد از برای دفع این وهم هم در تسبیح سجود لفظ اعلی اختیار نموده افتاده و هم تکرار تکبیر مسنون گشته و چون نماز معراج مؤمن است در آخر نماز کلماتی که آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام در شب معراج بآن کلمات مشرف شده بودند خواندن فرمود پس مصلی را باید که نماز را معراج خود سازد و نهایت قرب در نماز جوید قال علیه و علی آله الصلوة والسلام اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوة و مصلی چون مناجی رب است

عز شانه

عز شانه و مشاهد عظمت و جلال اوست تعالی در وقت ادای نماز جای آنست که در وی رغبتی و هیبتی پیدا شود از برای تسلی او ختم نماز به تسلیمتین فرموده و آنچه در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوة والسلام صد بار تحمید و تسبیح و تهلیل و تکبیر بعد از نماز فرض در علم فقیر سرش آنست که در ادای نماز هر چه از قصور و تقصیر واقع شده است تسبیح و تکبیر تلافی آن باید نمود و اعتراف بعدم لیاقت و ناتمامی عبادت خود باید فرمود و چون ادای عبادت بتوفیق او تعالی میسر شده است به تحمید شکر آن نعمت باید بجا آورد و مستحق عبادت غیر او را نباید داشت امید است که چون ادای نماز مقرون بشرائط و آداب واقع شود و بعد از ان تلافی تقصیر و شکر نعمت توفیق و نفی استحقاق عبادت از غیر او تعالی از صمیم قلب بایں کلمات طیبه نموده آید آن نماز شایان قبول خداوندی جل سلطانه گردد و صاحب آن نماز مصلی مفلح بود اللهم اجعلنا من المصلین المفلحین بحرمة سید المرسلین علیه و علیهم و علی آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب سیصد و پنجم بمیر سید محب الله صدور یافت در بیان تمامی نماز و کمال آن و فرق در میان نماز مبتدی و عامی و بیان نماز منتهی و ما یناسب ذلک

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی بدان ارشدک
الله تعالی که تمامی صلوات وکمال آن نزد فقیر عبارت از اتیان فرایض
وواجبات وسنن ومستحبات نمازست که در کتب فقهیه بتفصیل
بیان یافته است امری دیگر ورای این امور اربعه نیست که تمامی نماز
آنرا مدخل باشد خشوع نماز نیز مندرج در همین امور اربعه است وخضوع
قلب نیز منوط بانها جمعی بعلم این امور کفایت ورزیده اند ودر عمل مساهلت
ومداهنت اختیار نموده لاجرم از کمالات نماز قلیل النصیب گشته اند وجمعی
دیگر اهتمام بحضور قلب بجناب سبحانه وتعالی داشته باعمال ادبیه جوارح کم پردازند
واقتصار بر فرایض وسنن نمایند این جماعه نیز از حقیقت نماز آگاه نگشته اند و
کمال نماز جسته حضور قلب را از جمله احکام نماز نشمرده اند وآنچه در خبر آمده که
لا صلوة الا بحضور القلب تواند بود که مراد از حضور حضور قلب باشد باین امور
اربعه تا فتوی در اتیان امری ازین امور واقع نشود وورای این حضور
دیگر بفهم این فقیر نمی درآید سوال چون تمامی نماز وکمال آن مربوط باین امور

اربعه گشت

اربعه گشت امری دیگر ورای اینها در کمال آن ملحوظ نشد پس فرق درمیان
نماز منتهی ونماز مبتدی بلکه نماز عامی که مقرون باتیان امور باشد چه بود جواب
فرق از راه عامل است نه از راه عمل اجر یک عمل بواسطه عامل متفاوت است
عملی که از عامل مقبول ومحبوب بوقوع آید اجر آن اضعاف مضاعف است
از آن اجری که مترتب بر عمل غیر آن عامل باشد چه عامل هرچند عظیم القدر
باشد عمل او جزیل الاجر است ازینجا گفته اند که عمل ریای عارف بهتر از عمل
باخلاص مرید است فکیف که عمل عارف مقرون باخلاص بود لهذا حضرت
صدیق رضی الله عنه سهو حضرت پیغمبر را علیه وعلی آله الصلوة والسلام بهتر از صواب
وعمد خود دانسته طلب سهو او علیه وعلی آله الصلوة والتحیة می فرمایند آنجا که میگوید
یا لیتنی سهو محمد آرزوی آن دارد که بکلیت خود سهو آن سرور باشد علیه
وعلی آله الصلوة والسلام پس تمامی احوال واعمال خود را کم از عمل سهو آن
سرور علیه وعلی آله الصلوة والتحیة میدانند وبتمنای تمامی حسنات خود را درجه
سهو آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام مسالت می نماید وعمل سهو آن سرور

علیه وعلی آله الصلوة والسلام مثل سلام دادن اوست علیه وعلی آله الصلوة
والسلام بر دو رکعت نماز فرض چهار کانی بطریق سهو کاروی پس نماز منتهی
با وجود نتایج وثمرات دنیوی اجر جزیل آخرت بران مترتب باشد بخلاف نماز
مبتدی وعامی معراج چه نسبت خاک را با عالم پاک شمهٔ از خصایص نماز منتهی
وامی نماید ازانجا قیاس نمایند کاملست که منتهی در نماز در وقت قرائت قرآن
واتیان تسبیحات وتکبیرات زبان خود را در رنگ شجرهٔ موسوی می یابد
وقوی وجوارح خود را پیش از آلات ووسایط نمی دانند وگاهی می یابد که
در وقت اداء نماز باطن وحقیقت بتمام از ظاهر وصورت تعلق گسسته بعالم
غیب ملحق گشته است ونسبت مجهول الکیفیة بغیب پیدا کرده وچون از نماز
فارغ شده باشد رجوع نموده وباآنکه جواب از اصل سوال گویم که اتیان امور اربعهٔ
مذکوره بتمام وکمال نصیب منتهی است ومبتدی وعامی دور است که باتیان این
امور بتمام وکمال موفق شوند هرچند ممکن وجایز است فانها لکبیرة الا علی الخاشعین
والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب سی وششم بمولانا صالح صدور یافت در ذکر بعضی

ازمناقب

200

از مناقب وکمالات حقایق آگاه معارف دستگاه مخدوم زاده کلان
خواجه محمد صادق علیه الرحمة والغفران ومخدوم زاده های خود مرحومی مغفو
ری محمد فرخ ومحمد عیسی رحمة الله تعالی علیهم وخاتمهٔ این مکتوب بیان فنای ار
باب ولایت است ودر بیان آنکه این فنا در قرب نبوت هیچ درکار نیست
وما یناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اخوی مولانا صالح
واقعات اهل سرهند شنیده باشند فرزندی اعظم رضی الله تعالی عنه نیز با دو
برادر خود محمد فرخ ومحمد عیسی سفر آخرت اختیار فرموده اند انا لله وانا الیه را
جعون حمدا لله سبحانه که اولا باقی ماندگان را قوت صبر عطا فرمودند ثانیا بلیه
سر دادند خوش گفت بیت من از تو روی نپیچم گرم بیازاری که خوش بود زعزیزان
تحمل وخواری فرزندی مرحومی آیتی بود از آیات جل وعلا ورحمتی بود ازر
حمتهای رب العالمین در سن بیست وچهار سالگی آن یافت که کسی کم یافت
پایهٔ مولویت وتدریس علوم عقلیه ونقلیه بحد کمال رسانیده بود حتی که تلامیذ
ایشان تفسیر بیضاوی وشرح مواقف وامثال اینها را بقدرت تام درس دارند

وحکایت معرفت وعرفان وقصص شهود وکشوف ایشان مستغنی است ازانکه
در بیان آرد معلوم شما است که در سن هشت سالگی بر نهجی مغلوب حال شده
بودند که حضرت خواجهٔ ما قدس سره معاملهٔ تسکین حال ایشان از طعامهای
بازار که مشکوک ومشتبه است می نمودند ومیفرمودند که محبتی که مرا محمد صادق
است با هیچ کس نیست وهمچنین محبتی که او را با ماست با هیچ کس نیست
ازین سخن بزرگی ایشان را باید دریافت ولایت موسوی را بنقطهٔ آخر
رسانیده بود وعجایب وغرایب آن ولایت علیه را بیان می فرمود وهمواره
خاشع وخاضع وملتجی ومتضرع ومتذلل ومنکسر می بود ومی فرمود که هر یکی از او
لیاء از حضرت حق سبحانه وتعالی چیزی که خواسته بوده من التجا وتضرع خواسته ام
واز محمد فرخ چه نویسد که در زیاده سالگی طالب علم شده بوده کافیه خوان و
بشعور سبق می خوانده وهمواره از عذاب آخرت ترسان ولرزان بوده ودعا
می کرده که در سن طفولیت دنیای دنیه را وداع نماید تا از عذاب آخرت
خلاص شود ودر مرض موت یارانی که بیمار داری او میکردند عجایب وغرایب

ازفری

ازفری مشاهده می نمودند وکرامات وخوارق از محمد عیسی تا هشت سالگی
که مردم معاینه کرده اند چه نویسد بالجمله جواهر نفیسه بودند که بودیعت سپرده
اند لله سبحانه الحمد والمنة که امانت را باهل امانات بی کره واکراه حواله
نمودیم اللهم لاتحرمنا اجرهم ولا تفتنا بعدهم بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم
الصلوات والتسلیمات مصراع از هرچه میرود سخن دوست خوشتر است بدانند
که مقصود از فنا که عبارت از نسیان ماسوی حق سبحانه آنست که محبت
وگرفتاری مادون تعالی زائل گردد چه هرگاه ذات وصفات وافعال اشیا
از دید ودانش زایل گردند گرفتاری ومحبت اینها چار ناچار زوال خواهد آورد
ودر طریق ولایت از برای زوال گرفتاری مادون حق جل وعلا از نسیان
ماسوای چاره نبود ودر مدارج قرب نبوت در زوال گرفتاری اشیاء
نسیان اشیاء هیچ درکار نیست زیراکه در قرب نبوت گرفتاری باصل
که فی حد ذاته حسن وجمیل است نمی گذارد که از گرفتاری اشیا که فی انفسها
قبیح وغیر مستحسن اند نامی ونشانی بماند اشیا فراموش شوند یا نه زیراکه

علم اشیا که مستلزم اعراض است از جناب قدس او تعالی وصف
ذم پیدا کرده بود و چون گرفتاری اشیاء زایل گشت علم اشیاء مذموم نبود
که اشیا همه معلوم حق اند جل سلطانه و علم اینها از صفات کامله است اگر هر
گاه علم ما دون حق جل وعلا زائل نشود پس علم حق جل وعلا با علم ما دون
حق جل شانه در یک وقت چگونه جمع شود پس از نسیان ما دون او تعالی
چاره نبود گوییم علمی که تعلق باشیا می گیرد از قبیل علم حصول است و علمی که به
حضرت حق سبحانه و تعالی تعلق پیدا می کند مشابه علم حضوری پس هر دو
علم در یک وقت جمع شوند و هیچ محذور لازم نیاید محذور وقتی لازم آید که
هر دو علم حصولی باشند و آنکه گفتم از قبیل علم حصولی است و مشابه علم
حضوری زیرا که آنجا نه حقیقت حصول است و نه گنجایش حضور علم حضرت
حق سبحانه و تعالی که باشیاء تعلق می گیرد حصولی نیست زیرا که حوادث را
در ذات و صفات او تعالی حلول و حصول نیست و علم آن عارف
پرتویست ازان علم و علمی که متعلق بحضرت حق سبحانه بود از حضوری نیز نمی

توان گفت

توان گفت زیرا که او تعالی بمدرکه هم نزدیک تر است و علم حضوری نسبت
بآن علم همچون علم حصولی است نسبت حضوری این معرفت وراء
طور نظر عقل و فکر است من لم یذق لم یعرف و لم یدر پس مقرر شد که
علم اشیاء منافی علم حق نشد جل وعلا پس نسیان اشیاء هیچ در کار نباشد
بخلاف طریق ولایت که زوال گرفتاری اشیا بنسیان اشیا متصور
نیست چه در ولایت گرفتاری بظلال است و گرفتاری ظلال را آن قدر
قوت نیست که با وجود علم گرفتاری اشیا را تواند زایل گردانید پس
اول از نسیان اشیا چاره نبود تا گرفتاری زائل گردد این موقف است
که مخصوص باین درویش است دیگری بآن تکلم نکرده الحمد لله الذی هدانا لهذا
وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق مکتوب سیصد
هفتم بمولانا عبد الاحد لاهوری صدور یافت در بیان معنی کلمهٔ طیبهٔ سبحان
الله وبحمده وما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة باید دانست
که عابد در وقت اداء عبادت هر چه از جنس حسن و کمال در عبادت

در عبادت خود یابد آن همه راجع بتوفیق خداوندیست جل سلطانه و از
حسن ترتیب و احسان اوست تعالی و هرچه از جنس قصور و ناتمامی در عبادت
خود یابد آن همه عاید به نفس اوست و از شرارت جبلهٔ او ناشی شده است
و بجناب قدس او تعالی هیچ چیز از قسم نقص و قصور راجع نیست آنجا همه
خیر و کمال است و همچنین هرچه در عالم بوقوع آید حسن و کمال آن راجع بجناب
قدس او تعالی است و شر و نقص آن عاید بدایرهٔ ممکنات که قدم راسخ
در عدم دارد که منشأ هر شر و نقص است کلمهٔ طیبهٔ سبحان الله و بحمده بوجه ابلغ
بیان این دو امر می فرماید و کمال تنزیه و تقدیس او تعالی می نماید از آنچه شا
یان جناب قدس او تعالی نیست از شرور و نقایص و ادای شکر بعبادت
حمد و قدس او تعالی که رأس هر شکر است می کند بر صفات و افعال جمیله
او تعالی و بر انعامات و احسانات جزیلهٔ او سبحانه از اینجاست که در حدیث
نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات که هر که این کلمهٔ طیبه را در
روز یا در شب صد بار بگوید هیچ یکی در عمل در آن روز و در آن شب با او

برابری

برابری نجوید مگر آنکه مثل او این کلمهٔ طیبه را بگوید چه کنه برابری جوید که هر
عمل و عبادت او ادای شکریست از شکرهای خداوندی جل سلطانه که
بجزو این کلمهٔ طیبه ادا یافته است و جزو دیگر که بیان تنزیه و تقدیس او تعالی می
نماید علاحده است فعلیکم باتیان هذه الکلمة الطیبة کل یوم و لیلة مائة مرة و
الله سبحانه الموفق سؤال در حدیث نبوی آمده است علیه الصلوات والتسلیمات
سبحان الله و بحمده عدد خلقه و رضا نفسه و زنة عرشه و مداد کلماته آمده است
سبحان الله ملأ المیزان و آمده و الحمد لله اضعاف ما حمده جمیع خلقه و قایل غیر از یک
بار نگفته است و عدد غیر از یک فرد بوقوع نیامده آنرا عدد خلقه بچه اعتبار گویند
و رضا نفسه بچه معنی گویند و زنة عرشه چگونه بود و مداد کلماته چون راست آید
و میزان را چگونه پر سازد و اضعاف ما حمده جمیع خلقه چه معنی گفته شود گوییم که
انسان جامع جمیع عالم خلق و عالم امر است هرچه در عالم خلق و امر است در انسان
است مع شیء زاید و آن هیئت وحدانی اوست که از ترکیب خلق و امر ناشی
شده است و آن هیئت وحدانی هیچ کس را بغیر او میسر نشده است و این هیئت

المحبوب است عزیب و از عجایب است بدیع پس حمدی که از انسان بوقوع آید اضعاف
حمد جمیع خلایق خواهد بود وعلی هذا القیاس حل سایر الاسوله پس مراد از جمیع خلق
ماسوای انسان باید داشت و اگر انسان را نیز داخل کنیم گوییم که انسان کامل چنانچه
جمیع افراد عالم را اجزای خود می یابد افراد انسان را نیز اجزای خود می یابد وخود
را کل هم میداند برین تقدیر حمد خود را اضعاف حمد جمیع افراد انسان نیز خواهد یافت
والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله من الصلوات
والتسلیمات اتمها ومن التحیات اکملها **مکتوب سیصد وهشتم بمولانا فیض الله بانی**
بتی صدور یافت در بیان معنی حدیث نبوی علی صاحبها الصلوة والسلام کلمتان
خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن سبحان الله وبحمده
سبحان الله العظیم بدان ارشدک الله تعالی که قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام کلمتان
خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن سبحان الله وبحمده
سبحان الله العظیم وجه خفتهما علی اللسان ظاهر لقلة الحروف واما وجه ثقلهما فی المیزان
وکونهما حبیبتین الی الرحمن فلان الجزء الاول من الکلمة الاولی یفید تنزیهه تعالی وتقدیسه

سبحانه

سبحانه عما لا یلیق بجناب قدسه عز وجل وابعاد جناب کبریائه عن صفات النقص
وسمات الحدوث والزوال والجزء الثانی من تلک الکلمة یفید اثبات صفات
الکمال وشیونات الجمال له تعالی سواء کانت الصفات والشیونات من الفضائل
او من الفواضل وجعل الاضافة للاستغراق فی الجزئین یفید ثبوت جمیع التنزیهات
والتقدیسات وثبوت جمیع صفات الکمال والجمال له تعالی فحاصل الجزئین
من الکلمة الاولی ارجاع جمیع التنزیهات والتقدیسات الیه سبحانه واثبات جمیع
صفات الکمال والجمال عز وجل وحاصل جزئی الکلمة الثانیة اثبات جمیع
التنزیهات والتقدیسات له تعالی مع اثبات العظمة والکبریاء له عز
وجل وفیها اشارة الی سلب النقایص منه تعالی لیس الا لاجل عظمته
وکبریائه سبحانه فلاجرم یکون الکلمتان ثقیلتان فی المیزان حبیبتین الی
الرحمن وایضا التسبیح مفتاح التوبة بل زبدة التوبة وخلاصتها کما حققته
فی بعض المکاتیب فیکون التسبیح وسیلة الی محو الذنوب وعفو السیئات
فلاجرم یکون ثقیلا فی المیزان ومرجحا لکفة الحسنات وحبیبا الی الرحمن

لانه سبحانه یحب العفو والفضل لان المسبح الحامد المنزه جناب
قدس تعالی عما لا یلیق به واثبت صفات الکمال کما قال تعالی هل جزاء الا
حسان الا الاحسان فلا جرم تکون الکلمتان ثقیلتین فی المیزان لمحو السیئات
بسبب تکرارهما حبیبتین الی الرحمن لوجود الاخلاق الحمیدة بواسطتهما والسلام

مکتوب سی و دوم بمولانا حاجی محمد فرکتی صدور یافت دربیان محاسبهٔ یومی دلیل
کما ورد حاسبوا قبل ان تحاسبوا بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند
که جمعی از مشایخ کرام قدس الله تعالی اسرارهم طریق محاسبه اختیار کردند در شب
قبل النوم دفتر اقوال وافعال وحرکات وسکنات یومیه خود را ملاحظه می
نمایند و بتفصیل هر کدام وا میرسند تقصیرات وسیئات خود را تدارک بتوبه
واستغفار والتجا وتضرع میفرمایند واعمال وافعال صالحه خود را راجع بتوفیق
او تعالی ساخته بحمد وشکر خداوندی جل سلطانه بجای می آیند وصاحب فتوحات
مکیه قدس سره از محاسبان می فرماید بدمی در محاسبه خود از مشایخ دیگر افزودم
وخطرات ونیات خود را نیز محاسبه نمودم ونزد فقیر صد بار تسبیح وتحمید وتکبیر قبل

نوم

نوم بنهجی که از مخبر صادق به ثبوت پیوسته است علیه وعلی آله من الصلوات
والتسلیمات حکم محاسبه دارد وکار محاسبه می نماید گویا بتکرار کلمه تسبیح که مفتا
ح توبه است اعتذار تقصیرات وسیئات خودی نماید وجناب قدس
او را تعالی از آنچه از ارتکاب این سیئات عاید شده است تنزیه
وتقدیس میفرماید چه مرتکب سیئات را اگر عظمت وکبریای جناب قدس
حضرت آمر وناهی ملحوظ ومنظور میشد هرگز بعدم امتثال امر او تعالی مبادرت
نمی نمود معلوم شد که امر ونهی او را تعالی نزد مرتکب اعتدادی واعتباری نبوده
اعاذنا الله سبحانه من ذلک پس بتکرار کلمه تنزیه تلافی آن تقصیری نماید باید دانست
که در استغفار طلب ستر ذنب است ودر تکرار کلمهٔ تنزیه طلب استیصال ذنب
فاین هذا من ذلک سبحان الله عجب کلمه است الفاظش در غایت قلت
ومعانی ومنافع آن در نهایت کثرت وبه تکرار کلمه تحمید شکر توفیق خداو
ندی جل شانه بجا می آرد واداء شکر نعم او تعالی می نماید ودر تکرار کلمهٔ
تکبیر اشارة است با آنکه جناب قدس او تعالی بلندتر است از آنکه این اعتذار

و این شکر شایان آن حضرت جل شانه باشند زیرا که اعتذار و استغفار
دو محتاج باعتذار و استغفار گشته است و حمد او راجع بنفس او سبحان ربک
رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین محاسبان
باستغفار و شکر کفایت می نمایند و باین کلمات قدسیه هم کار استغفار حاصل میشود
و هم شکر بجا می آید و هم ایمائی باظهار نقص استغفار و شکر میسر میگردد ربنا تقبل
منا انک انت السمیع العلیم و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و صحبه الطاهرین و سلم
و بارک علیه و علیهم اجمعین مکتوب سی صد و هم بمولانا خادم صدور یافت در بیان
جامعیت انسان با بعض از اسرار غامضه که تعلق باین مقام دارد و ما یناسب
ذلک بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة می نماید که هرچه در انسان از کمالات
است همه مستفاد از مرتبهٔ وجود است تعالی و تقدس اگر علم است مستفاد از علم
آن مرتبه است و اگر قدرت است نیز ماخوذ از قدرت آن مرتبه علی هذا القیاس
اما کمال هر مرتبه باندازه آن مرتبه است علم انسان در جنب علم واجب تعالی
و تقدس حکم مرده دارد که لا شیء محض است نسبت بزنده که بحیوة ابدی زنده

یافته باشد

یافته باشد و همچنین قدرت انسان در جنب قدرت واجب تعالی و تقدس
حکم عنکبوت دارد که نساجی بیت خود نماید نسبت شخصی که بیک میدان او
آسمانها و زمینها و جبال و بحار پاره پاره گردند و هباءً منثوراً شوند
کمالات دیگر را هم برین قیاس باید کرد و این تفاوت از تنگی عبارت
گفته میشود والا مصراع چه نسبت خاک را با عالم پاک پس کمالات انسان
صورت کمالات مرتبهٔ وجوب تعالی و تقدس است و این کمالات بیش
از مشارکت اسمی از کمالات آن مرتبه چیزی دیگر حاصل نکرده است ازانجا
است ان الله خلق آدم علی صورته و معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه ازین بیان
لایح می گردد چه هرچه در نفس صورت است تمثالست که حقیقت آن در مرتبه
وجوب تعالی و تقدس حاصل است ازانجاست خلافت انسان را دریاب
چه صورت شیئ خلیفهٔ شیئ است درین مقام زنادقه و مجسمه گمان
برده اند که خدای تعالی جل سلطانه بصورت انسان است و از بی خردی
قوی و جوارح انسانی را در آن حضرت جل سلطانه اثبات نموده اند خذلوا

فاخطئوا ندانسته اند که اطلاق صورت و مثل آن دران حضرت از قبیل تشبیه
و تمثیل است نه بر سبیل تحقیق و تثبیت چه حقیقت آن صورت ترکیب می طلبد
و تبعض و تجزی می خواهد که منافی وجوب است و مانع قدم متشابهات قرآنی
نیز از ظاهر مصروف اند و بر تاویل محمول قال تعالی و ما یعلم تاویله الا الله یعنی تا
ویل آن متشابه را هیچ کس نداند مگر خدای عز و جل پس معلوم شد که متشابه
نزد خدای جل و علا نیز محمول بر تاویل است و از ظاهر مصروف و علمای راسخین
را نیز از علم این تاویل نصیب عطا می فرمایند چنانچه بر علم غیب که مخصوص باوست
سبحانه خاص رسل را اطلاع می بخشد آن تاویل را خیال نکنی در رنگ تاویل
ید است بقدرت و تاویل وجه است بذات حاش و کلا آن تاویل از اسرار است
که باخص خواص علم آن عطا می فرمایند و باید دانست که صاحب فتوحات مکیه و تابعان
او می گویند که صفات واجب تعالی و تقدس چنانچه عین ذات واجب اند
تعالی همچنین این صفات نیز عین یکدیگر اند مثلا علم چنانچه عین ذات است
عین قدرت است و نیز عین اراده است و عین سمع است و عین بصر است علی هذا القیاس

سایر الصفات این سخن نزد فقیر از صواب دور است زیرا که این سخن مبنی بر نفی
وجود صفات زایده است که خلاف مذهب اهل سنت و جماعت است چه صفات
ثمانیه یا سبعه بر وفق آراء این بزرگواران در خارج موجود اند مانا که توهم عینیت
ذات و صفات واجب تعالی و تقدس ایشان را از آنجا ناشی شده است
که تغایر و تباین آن موطن را در رنگ تغایر و تباین این موطن خیال کرده اند
و چون آنرا در رنگ تباین و تغایر این موطن که ذات و صفات ما باشد نیا
فتند و تمایز آنرا با تمایز این مشابه ندیدند لاجرم حکم بنفی تغایر و تمایز نمودند
و بعینیت یکدیگر قایل گشتند و ندانستند که تمایز و تباین آن موطن در رنگ
ذات و صفات واجب تعالی بیچون و بیچگونه است و آن تمایز نسبتی نیست الا
در صورت و اسم پس تباین و تمایز دران موطن متحقق باشد و ما در درک آن
عاجز باشیم نه آنکه هرچه درک نتوانیم کرد نفی آن بکنیم و مخالف اهل حق باشیم
والله سبحانه الملهم للصواب مکتوب سیصد یازدهم بعجایب و معارف آگاه جامع
علوم عقلیه و نقلیه مخدوم زادگی خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی صدور یافت در بیان

اسرار غامضه و حقایق نادره بطریق رمز و اشاره این اسرار تعلق بحروف مقطعات
دارد که از متشابهات قرآنی است که علماء راسخین را از تأویل آن اطلاع
داده اند الم های دو چشم است مرتبهٔ ما نحو الف رب حبیب خدا را مربی
خلیل الله است میم رب کلیم الله است مبدأ کار و بار حضرت کلیم علی نبینا و علیه
الصلوة و السلام حقیقت الف است و مبدأ معاملهٔ این فقیر نیز بتبعیت و و
راثت همان حقیقت الف باز گشت حضرت کلیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
بحقیقت میم است و باز گشت این حقیر بحقیقت های دو چشم است الحال مرجع
و ملاذ من حقیقت ها است این حقیقت تمام است تعبیر از آن بغیب هویت
می نماید و این حقیقت گنجینهٔ رحمت است یک رحمت که در دنیا پهن کردند و نود
و نه رحمت که برای آخرت ذخیره مانده اند مستقر و مستودع همین حقیقت است
گویا یک چشم آن مخزن رحمت دنیا است و چشم دیگر گنجینهٔ رحمت آخرت صفت
ارحم الراحمین ازین حقیقت انباع می نمایند درین موطن ظهور جمال صرف است
که شائبهٔ از جلال بآن راه نیافته است دوستان را هر چه در دنیا هر چه از جنس نعمت

و سرور

208

و سرور بدهند ظهور جلال است که بصورت جمال وا نموده اند هذا هو الملک الالهی
جل سلطانه یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا و مبدأ کار و بار حضرت خاتم الرسل
علیه الصلوة و السلام حقیقتی است که فوق حقیقت الف است و همچنین مبدأ حضرت
خلیل علی نبینا و علیه الصلوة و السلام همان حقیقت فوقانی است غایت ما فی
الباب حقیقت مبدأ حضرت خاتم الرسل اجمال آن حقیقت است و حقیقت
مبدأ حضرت خلیل تفصیل آن حقیقت علیهم و باز گشت حضرت خاتم الرسل
علیه حقیقت الف است و باز گشت حضرت خلیل علی نبینا و علیه حقیقت لام است
چه اجمال را بوحدت بیشتر مناسب است لاجرم بالف مراجعت میسر گشت که قریب
بوحدت است و تفصیل بکثرت بیشتر مناسبت داشت ناچار باز گشت بالام نز
دیک بکثرت است حاصل آمد پس حضرت ابراهیم علی نبینا هم در مبدأ کثیر البرکت
اند و هم در معاد و مرجع ازانجاست که سید البشر علیه و برکت که مناسب
تمائل صلوة و برکت حضرت خلیل است علی نبینا و علیه الصلوة و السلام مسئلت
می نماید و در اسماء الله که رتبهٔ انها فوق رتبهٔ صفات است رب حضرت خاتم الرسل

علیه الصلوة والسلام اسم مبارک الله است تعالی شانه و رب این حقیر اسم مبارک
الرحمن است جل و علا و چون این حقیر را در مبداء نسبت مناسبت بحضرت کلیم است
علی نبینا و علیه ناچار برکات بسیار ازان حضرت باین حقیر رسیده است هرچند
ولایت این حقیر ولایت موسوی نیست اما از برکات آن ولایت مملو است و ترقیات
بسیار ازان راه نموده استفادهٔ که این حقیر ازان ولایت نموده است از راه اجمال
آن ولایت است و استفادهٔ فرزندی اعظم علیه الرحمة از راه تفصیل آن ولایت و ولایت
این فقیر که از ولایت موسوی مستفاد است شبیه ولایت رجل مؤمن است
که از آل فرعون بوده و ولایت فرزندی علیه الرحمة شبیه ولایت سحرهٔ فرعون است
که ایمان آوردند والسلام مکتوب سیصد و دوازدهم بمیر محمد نعمان صدور یافت سوالی
که پرسیده بودند و در انجا تحقیق اشارت بسبابه است و آنچه مختار علمای حنفیه است
دران باب الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و علی اخوانه
من الانبیاء والمرسلین والملائکة و عباد الله الصالحین اجمعین صحیفهٔ شریفه که مصحوب
ملا محمد ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید پرسیده بودند که علمای گویند

زمین روضهٔ

209

زمین روضهٔ متبرک مدینه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة از مکهٔ معظمه بزرگتر
است با وجود مسجود بودن صورت و حقیقت کعبهٔ معظمه صورت و حقیقت محمدیه
را علی صاحبها الصلوة والسلام زمین روضهٔ متبرک چون بزرگتر باشد مخدوما
آنچه نزد فقیر ثابت شده بود آنست که خیر البقاع کعبهٔ معظمه است بعد ازان
روضهٔ مقدسه مدینه علی صاحبها الصلوة والتحیة بعد ازان زمین حرم حضرت
مکهٔ مکرمه حرسها الله عن الآفات اگر علمای روضهٔ متبرک را از مکهٔ معظمه
بهتر گفته باشند مراد از مکه معظمه سوای دامن کعبه مقدسه مراد داشته باشند
و ایضا پرسیده بودند که در مادهٔ تجویز اشارت سبابه ملا زمان مرحوم
ی مولانا علم رساله نوشته اند فرستاده شده است درین باب هرچه
اشاره شود مخدوما احادیث نبوی علی مصدرها الصلوة والسلام در باب
جواز اشارهٔ سبابه بسیار وارد شده اند در بعضی از روایات فقهیهٔ
حنفیه نیز درین باب آمده چنانچه مولانا در رساله ایراد نموده است و چون
در کتب فقه حنفی نیک ملاحظه نموده می آید معلوم می شود که روایات جواز

اشارة غیر روایت اصول است و غیر ظاهر مذهب است و آنچه امام محمد
شیبانی گفته کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یشیر ونصنع کما یصنع النبی عم ثم
قال هذا قولی وقول ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه از روایات نوادر است
نه روایات اصول وقد اختلف المشایخ فیه منهم من قال لا یشیر ومنهم
من قال یشیر وذکر محمد فی غیر روایت الاصول حدیثا عن النبی علیه السلام انه کان
یشیر ثم قال هذا قولی وقول ابو حنیفه رضی الله تعالی عنهما وقد قیل انه سنة
وقیل مستحب ثم قال هذا ما ذکروا والصحیح ان الاشارة حرام وفی السراجیة
ویکره ان یشیر بالسبابة فی الصلوة عند قوله اشهد ان لا اله الا الله هو المختار
وفی الکبری وعلیه الفتوی لان مبنی الصلوة علی السکون والوقار وفی الغیاثیة
من الفتاوی لا یشیر بالسبابة عند التشهد هو المختار وعلیه الفتوی وفی جامع
الرموز لا یشیر ولا یعقد وهو ظاهر اصول اصحابنا وفی الزاهدی وعلیه الفتوی
کما فی المضمرات والوالجی والخلاصة وغیرها وعن اصحابنا انه سنة وفی الخزانة
الروایات من التاتارخانیة ثم اذا اخذ فی التشهد وانتهی الی قوله لا اله الا الله

یشیر

یشیر باصبعه السبابة للید الیمنی لم یذکر محمد رحمه الله وفی الاصل فقد اختلف
المشایخ فیه منهم من قال لا یشیر وفی الکبری وعلیه الفتوی ومنهم من قال یشیر
وفی الغیاثیة ولا یشیر بالسبابة عند التشهد هو المختار پس هرگاه در روایات
معتبره حرمت اشارة واقع شده باشد و بر کراهت اشارة فتوی داده
باشند واز اشاره وعقد نهی کنند واز ظاهر اصول اصحاب گویند ما مقلدا
نرا نمیرسد که بمقتضای احادیث عمل نموده جرئت در اشاره نماییم وبفتاوی
هندی علمای مجتهدین مرتکب امر حرام ومکروه ومنهی گردیم مرتکب این امر از
حنفیه از دو حال خالی نیست یا آنکه این علمای مجتهدین را علم احادیث
موقوفه جواز اشارة اثبات نمی نماید یا آنکه عالم این احادیث میدانند
اما عمل بمقتضای این احادیث در حق این بزرگواران تجویز نمی کنند دمی
انگارد که آنها بمقتضای آرای خود بر خلاف احادیث حکم بر حرمت و
کراهت کرده اند واین هر دو شق فاسد است تجویز نکند از آنکه سفیه
یا معاند و آنچه در ترغیب الصلوة گفته است انگشت شهادة بر داشتن در تشهد سنت

علمای مقدم است اما علمای متاخرین نهی کرده اند از آنکه چون رافضیان درین
غلو کردند سنیان ترک کردند از برای نفی تهمت سنی برافضی مخالف روایات
کتب معتبره است زیرا که ظاهر اصول اصحاب ما عدم اشاره و عدم عقد است
پس عدم اشاره سنت علمای ما تقدم شد و وجه ترک نفی تهمت نگشت حسن ظنی
ما باین اکابر دین است که تا زمانی که دلیل حرمت یا کراهت درین باب
بر ایشان ظاهر نشده است حکم بحرمت یا بکراهت نکرده اند هر گاه بعد از
ذکر سنت و استحباب اشاره گویند هذا ما ذکروا والصحیح ان الاشارة
حرام معلوم میشود که اول سنت و استحباب اشاره نزد این بزرگواران به
صحت نه پیوسته است بلکه خلاف آن بصحت رسیده غایة ما فی الباب مارا علم
بآن دلیل نیست و این معنی مستلزم قدح اکابر نیست اگر کسی گوید که ما علم
بخلاف آن دلیل داریم گوئیم که علم مقلد در اثبات حل و حرمت معتبر نیست
درین باب ظن مجتهد معتبر است اولا مجتهدین را اوهن از بیت عنکبوت
گفتن بسیار جرئت نمودن است و علم خود را بر علم این اکابر ترجیح دادن

وظاهر اصول

وظاهر اصول اصحاب حنفیه را باطل ساختن و روایات معتبره مفتی بها را
برهم زدن و شوراز گفتن احادیث را این اکابر بواسطه قرب عهد و
وفور علم و حصول ورع و تقوی از ما دور افتاده کمال تمیز سند و صحت
و سقم و نسخ و عدم نسخ آنها را بیشتر از ما می شناختند البته وجه موجه داشته
باشند در ترک عمل بمقتضای این احادیث علی صاحبها الصلوة والسلام و ما
قاصر فهمان این قدر می فهمیم که روات احادیث در کیفیت اشاره و عقد
اختلاف بسیار دارند و کثرت اختلاف ایشان اضطراب در نفس اشاره
پیدا نکرده است و از بعضی روایات مفهوم میشود که اشاره بی عقد فرمو
ده اند و آنکه بعقد گفته اند بعضی روایت کرده اند که عقد پنجاه و سه بود و بعضی
دیگر روایت کرده اند که بست و سه بود و بعضی بقبض خنصر و بنصر و حلقه ابهام
و یا وسطی اشارة سبابه روایت کرده اند و در روایتی بجمع وضع ابهام بر
وسطی اشارة می فرمودند و در روایتی آمده است که دست راست را بر فخذ
چپ وضع کرده است و دست چپ را بر پای راست نهاده اشارة می کردند

و در روایت دیگر است که دست راست را بر پشت دست چپ و رسغ بر
رسغ و ساعد بر ساعد نهاده اشارت فرموده اند و در بعضی روایت آمده است
که قبض جمیع اصابع فرموده اشارت میفرمودند از بعضی روایات معلوم
میشود که اشارت با تحریک سبابه بوده است و بعضی دیگر اثبات تحریک نیز
می نمایند و ایضا در بعضی روایات واقع شده است که اشارت در وقت قرائت
تشهد می فرمودند من غیر تعیین و در بعضی روایات دیگر آمده است که اشارت
در وقت تلفظ بکلمهٔ شهادت بوده است و در بعضی روایات مقید بوقت
دعا ساخته است که می فرمود یا مقلب القلوب ثبت قدمی علی دینک و چون
علماء حنفیه در اتیان اشاره اضطراب روات دیدند فعل زاید در نماز بخلاف
قیاس اثبات ننمودند که مبنای صلوة بر سکون و وقار است و ایضا توجه
اصابع بجانب قبله تا ممکن شد سنت است کما قال علیه الصلوة والسلام فلیوجه
من اعضائه القبلة ما استطاع اگر گویند که کثرت اختلاف وقتی مضطرب سازد
که توفیق درمیان روایات ممکن نباشد و در بعضی ما نحن فیه توفیق ممکن زیرا که

تواند بود که

تواند بود که جمیع مرویات راوی را روات مختلفه کرده باشند گوئیم که در بسیا
ری از روایات لفظ کان واقع شده است که نزد غیر منطقیان از ادات
کلیت است فلا یمکن التوفیق و ایضا از امام اعظم منقول است که اگر حدیثی مخالف قول
من بیابید قول مرا ترک کنید و بر حدیث عمل نمایید مراد ازان حدیثی است
که بحضرت امام نرسیده است و بنا بر عدم علم آن حدیث حکم بخلاف آن فرموده
است و احادیث اشارت ازان قبیل نیست که احادیث معروفه اند احتمال
عدم علم ندارند اگر گویند که علماء حنفیه بر جواز اشارت نیز فتوی داده اند پس بمقتضای
فتاوای متعارضه بهر طرح که عمل نموده آید مجوز باشد گوئیم که اگر تعارض در جواز
و عدم جواز و حل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز راست و جا
نب حرمت را و ایضا شیخ ابن همام در رفع یدین گفته است که احادیث
رفع و عدم رفع متعارضند اما بقیاس احادیث عدم رفع را ترجیح میدهیم که مبنای
صلوة بر سکون و خشوع است که باجماع مطلوب و مرغوب است و العجب من الشیخ
ابن الهمام انه قال و عن کثیر من المشایخ عدم الاشارة و هو خلاف الروایة

والدرایة کیف نسب التجهیل والتحمیق الی العلماء المجتهدین المتمسکین بالقیاس
الذی هو الاصل الرابع من الشرع وهو الظاهر المذهب وظاهر الروایة عند
الحنفیة وهذا الشیخ قد ضعف حدیث القلتین بالاضطراب الحاصل من
کثرت اختلاف الروات فرزندی ارشدی محمد سعید درین باب رساله
می نویسد چون به بیاض رسد فرستاده خواهد شد ان شاء الله تعالی و ایضا هر
سیده بودند که از طالبان آن طریقه هر طرف جمعی هستند در هیچ جا دلیر نکرده و
بکس نگفته که سر حلقه باشند هر چه اشارت شود هر کرا مناسب این دانند فرمایند
که سر حلقه جمعی باشد این امر بصلاح شما مفوض است بعد از استخاره و توجه امر فر
مایند والسلام علیکم وعلی من لدیکم مکتوب سیصد سیزدهم بخواجه محمد هاشم صدور یافت
در حل اسوله که نوشته بود سوال اول آنکه کمالات اصحاب کرام مربوط بفنا و
بقا و سلوک و جذبه بود یا نه سوال دوم آنکه در طریقه علیه نقشبندیه از ریاضات
منع می کنند و مفر میدانند و حال آنکه آن سرور علیه وعلی آله من الصلوات والتسلیمات
ریاضات شاقه کشیده اند سوال سوم آنکه این طریقه چرا بحضرت صدیق رضی الله

تعالی عنه

تعالی عنه منسوب گشت سوال چهارم آنکه در یک مکتوب نوشته اند که طالب را
از ولایت موسوی بولایت محمدی بتصرف نمی توان برد و در مکتوب دیگر نوشته
اند که شما را از ولایت موسوی بولایت محمدی آورده وجه توفیق چیست
سوال پنجم آنکه پیراهن پیش چاک باید پوشید یا پیراهن حلقه گریبان سوال
ششم آنکه توجه نفی و اثبات با توجه احدیت چگونه جمع شود سوال هفتم
آنکه چون نفی و اثبات بدل گفته شود لا را بجانب فوق برند و الا را بجانب
یمین و در آخر آن مکتوب بیان مراعات آداب پیر فرموده اند و فرموده
اند که ختم دفتر این مکتوبات را بهمین مکتوب سازند و عدد سیصد و سیزده را
دفتر اول
رعایت کنند که موافق عدد پیغمبران مرسل است علیهم الصلوات والتسلیمات
و نیز عدد اهل بدر است رضی الله تعالی عنهم اجمعین و فرموده اند که در خاتمه این
مکتوبات بعضی عرضه داشتها حضرت مخدوم زادگان علیه الرحمة والغفران نوشته
اند نویسد تا خوانندها بدعا و فاتحه ایشان را یاد کنند بسم الله الرحمن الرحیم
بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات بجناب قدسی اخوی خواجه محمد هاشم میرساند که

اسولهٔ که طلب حل آنها در مکتوب میر سید محب الله نموده بودند در جواب آنها
آنچه معلوم داشت نوشته فرستاده حاصل سوال اول آنکه قرب الهی جل سلطانه
بحسب فنا فی الله و بقا بالله و طی تمام مقامات جذبه و سلوک است اصحاب
کرام که بیک صحبت خیر الانام علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات از اولیاء
امت افضل گشتند آیا این همه سیر و سلوک و فنا و بقا ایشان را در همان یک
صحبت میسر میشد یا مجرد همان یک صحبت افضل بود از تمام سیر و سلوک دیگر فنا
و بقا اصحاب کرام را بتوجه و تصرف آن حضرت بوده علیه و علیهم الصلوات
و التسلیمات یا بجد در اسلام و نیز ایشان را علم بسلوک و جذبه حالاً و مقالاً بوده
یا نه و اگر بوده بچه نام می خواندند و اگر طریق سلوک و تصرف نبوده پس انها
را بدعت حسنه توان گفت بدانند که حل این مشکل منوط بصحبت است
و موقوف بخدمت سخنی که درین مدت کسی نگفته است بیک گفتن و نوشتن
چگونه معقول شما خواهد شد اما چون سوال کرده اند از جواب گفتن چاره ندا
رد و بضرورة بوجه اجمال حل آن می نماید قربی استماع نمایند قربی که منوط بفنا

و بقا

و بقا و سلوک و جذبه است قرب ولایت است که اولیاء امت بآن مشرف
گشته اند و قربی که اصحاب کرام را بصحبت خیر الانام علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات
میسر میشد قرب نبوت است بتبعیت و وراثت ایشان را حاصل گشت
درین قرب نه فناست نه بقا نه جذبه است نه سلوک و این قرب بمراتب
از قرب ولایت اعلی و افضل است چه این قرب قرب اصالت است و این
قرب قرب ظلیت شتان ما بینهما اما فهم هر کس بمذاق این معرفت نرسد نز
دیک است خواص در فهم این معرفت بعوام مشارک باشند بیت گر بو علی نوای قلندر
نواختی :: صوفی نبدی هر آنکه بعالم قلندرست :: آری اگر بذروهٔ کمالات قرب
نبوت براه قرب نبوت براه قرب ولایت عروج واقع نشود از فنا و بقا
و جذبه و سلوک چاره نبود که انها مبادی و معدات آن قرب اند و اگر این
راه رفته شود و شاه راه قرب نبوت اختیار افتد فنا و بقا و جذبه و سلوک
هیچ در کار نباشد اصحاب بشاه راه قرب نبوت رفته اند بجذبه و سلوک
و فنا و بقا کار ندارد بیان این معرفت آن مکتوبی که بنام مولانا امان الله

نوشته است طلب نمایند و این فقیر هر جاکه در مکتوبات و رسایل خود نوشته
است که معاملهٔ من بما وراء سلوک و جذبه است و وراء تجلیات و ظهورات
است مراد از آن همین قرب است در ملازمت حضرت خواجهٔ خود بودم قدس
سره که این دولت رو بظهور آورده بود باین عبارت بخدمت ایشان عرض کرده
بودم که بر من امری ظاهر شده است که سیر انفسی نسبت بآن هم چو سیر آفاقی است
نسبت سیر انفسی زیاده برین عبارت در خود قدرت تعبیر از آن دولت نمی یا
فتم بعد از سالها چون این معاملهٔ عجیبه منقح و محرر گشت بعبارات مجمله در تحریر
آورده الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت
رسل ربنا بالحق پس عبارت فنا و بقا و جذبه و سلوک محدث باشد و از مخترعات
مشایخ بود مولوی جامی رحمة الله علیه در نفحات می نویسد اول کسی که دم از فنا
و بقا زده است ابو سعید خراز است قدس سره حاصل سوال دوم آنکه در طریقهٔ
علیهٔ نقشبندیه التزام متابعت سنت است و حال آنکه آن سرور علیه و علی آله
الصلوات والتسلیمات ریاضات عجیبه و گرسنگی های شدیده کشیده اند و درین

طریق از

طریق از ریاضات منع میفرمایند بلکه ریاضات را بواسطهٔ ظهور کشوف صوریه
مضر میدانند عجب می نمایند که در متابعت سنت چگونه احتمال ضرر متصور باشد
محبت اطوار که گفته است که ریاضات درین طریقه ممنوع‌اند و از کجا شنیده که
ریاضات را مضر میدانند درین طریق دوام محافظت نسبت والتزام متابعت
سنت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة وسعی در ستر احوال و اختیار
در توسط حال و مراعات حد اعتدال در مطاعم و ملابس از ریاضات شاقه
و مجاهدات شدیده است غایت ما فی الباب عوام کالانعام این امور را از
ریاضات نمی شمرند و از مجاهدات نمیدانند ریاضات و مجاهدات نزد
ایشان منحصر در گرسنگی است و کثرت جوع در نظر ایشان عظیم القدر است زیراکه
خوردن نزد ایشان این بهایم صفتان از اهم مهام است و از اعظم مقاصد
پس ناچار ترک آن ریاضات شاقه و مجاهدهٔ شدیده بوده باشد بخلاف دوام
محافظت نسبت و التزام متابعت سنت مصطفی علیه الصلوة والسلام والتحیة و
امثال آنها را در نظر عوام قدری نیست و اعتدادی نه تا ترک اینها را

از منکرات دانسته تحصیل این امور را از ریاضات شمرند پس لازم است
بر الکا برای طریقه که در ستر احوال می کوشند ترک ریاضتی که در نظر عوام
عظیم القدر است و باعث قبول خلق و مستلزم شهرت است که متضمن آفت است
و منتج شرارت قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام بحسب امرئ من الشر ان یشار
الیه بالاصابع فی دین او دنیا الا من عصمه الله نزد فقیر گرسنگیها دور و دراز از
مراعات حد اعتدال در مأکولات بسیار شاقست و بهرهٔ تمام دارد
و می باید که ریاضات مراعات توسط احوال از ریاضات کثرت جوع زیا
ده است و حضرت والد بزرگوار قدس سره می فرمودند که در علم سلوک رساله
دیده ام که در انجا نوشته که در مأکولات مراعات حد اعتدال نمودن و حد
وسط نگاه داشتن در وصول بمطلوب کافیست با این مراعات هیچ احتیاج
ذکر و فکر نیست و الحق که در مطاعم و ملابس بلکه در جمیع امور توسط حال
و میانه روی چه بلا زیبا است بیت نه چندان بخور کز دهانت بر آید نه چندان
که از ضعف جانت بر آید حضرت حق سبحانه وتعالی حضرت پیغمبر ما را

علیه وعلی

216

علیه وعلی آله الصلوة والسلام قوت چهل مرد عطا فرموده بود که بآن قوت
تحمل بار گرسنگیهای شاقه می نمودند و اصحاب کرام نیز ببرکت صحبت خیر
البشر علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیة تحمل این بار میفرمودند و هیچ خللی و
فتوری در اعمال و افعال ایشان واقع نمیشد با وجود گرسنگی قدرت
بر محاربهٔ اعدا بر نهجی داشتند که قدرت سیر شکمان بعشر آن نرسد از ینجا بود
که بیست کس از صابران بر دویست کس از کفار غالب می آمدند و صد
کس بر هزار کس غلبه می نمودند و جوع کشان از غیر صحابه نزدیکست که در
اتیان آداب و سنن عاجز آیند بلکه بسا است که از عهدهٔ اداء فرایض بتکلف
بر آیند بی قدرت در این تقلید اصحاب کرام نمودند در اتیان فرایض و سنن
خود را عاجز ساختن است منقول است که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه
تقلید آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام نموده صوم وصال اختیار کرده
اند و از ضعف و ناتوانی بی اختیار بر زمین افتادند آن سرور بطریق
اعتراض فرمودند علیه وعلی آله الصلوة والسلام کیست از شما مثل من من نزد پروردگار

خود
بشبوت می کنم و طعام و شراب از انجا می خورم پس با قدرت تقلید نمودن
مستحق نداشته اند و اصحاب کرام ببرکت صحبت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات از مضرتهای خفیه کثرت جوع محفوظ و مأمون بودند و دیگران را
این حفظ و امن میسر نیست بیانش آنست که کثرت جوع البته صفابخش
است جمعی را صفای قلب می بخشد و جمعی دیگر را صفای نفس صفای قلب
هدایت افزا و نوربخش است و صفای نفس ضلالت نما است و ظلمت
افزا فلاسفهٔ یونان و براهمه و جوکیهٔ هند همه را ریاضت گرسنگی صفای نفس
بخشید بضلالت و خسارت دلالت نموده افلاطون با خود اعتماد بر صفای
نفس خود نموده صور کشفیه و خیالیهٔ خود را مقتدای خود ساخته عجب ورزیده
و بحضرت عیسی روح الله علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که دران وقت مبعوث
شده بودند نگروید و گفت نحن قوم مهذبون لا حاجة لنا الی من یهذبنا اگر این
صفای ظلمت افزا نمیداشت صور کشفیه خیالیه سد راه او نمی گشتند و از وصول
بمطلوب مانع نمی آمدند و او بغلطنه این صفای خود را نورانی یافت ندانست که

این صفا از پوست رقیقهٔ اماره اول نگذشته است و اماره او بهمان خبث
و نجاست خود است هیچ از هیچ نیست که نجاست مغلظه را بشکر غلاف رقیق
نمایند قلب که فی حد ذاته پاکیزه است و نورانی بر روی زنگی او از مجاورت
نفس ظلمانی نشسته است باندک تصفیه بحالت اصلی رجوع می نماید و نورانی می
گردد بخلاف نفس که فی حد ذاتها خبیث است و ظلمت صفت ذاتی اوست
تا زمانی که بسیاست قلب بلکه بمتابعت سنت و اتباع شریعت علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحیة بل بمحض فضل خداوندی جل شأنه مزکی و مطهر نگردد خبث
ذاتی او زایل نگردد فلاح و بهبود ازوی ازوی متصور نیست افلاطون
از کمال جهل صفای خود را که با اماره او تعلق داشت در رنگ صفای قلب
عیسوی انگاشت ناچار خود را نیز مهذب مطهر در رنگ او خیال کرد و از
دولت متابعت او علی نبینا و علیه الصلوة والسلام محروم ماند و بداغ خسارت
ابدی متسم گشت اعاذنا الله سبحانه و تعالی من هذا البلاء و چون این معرفت
در نهاد جوع مکنون بوده اکابران این طریقه قدس الله اسرارهم ریاضت جوع را

ترک نموده و مطعومات بریاضت اعتدال و مجاهدات توسط حال دلا
لت نمودند و منافع جوع را باحتمال این ضرر عظیم الخطر ترک کردند و دیگرا
ن منافع جوع را ملاحظه نموده چشم از مضاران پوشیدند و بجوع ترغیب
نمودند مقرر عقل است که باحتمال ضرر منافع کثیره را می توان گذاشت نز
دیک باین مقاله است آنچه علما فرموده اند شکر الله تعالی سعیهم که اگر امری دایر
باشد میان سنت و بدعت ترک بدعت بهتر است از اتیان سنت یعنی در بدعت
احتمال ضرر است و در سنت توقع منافع پس احتمال ضرر را بر توقع منافع تر
جیح داده ترک بدعت باید نمود پس عجب نباشد که در اتیان سنت ضرری از
راه دیگر پیدا شود حقیقت این سخن آنست که آن سنت گوئیا موقت بآن
قرنست چون توقیت آنرا بواسطهٔ دقت و خفا جمعی دریافته اند مبادرت
در تقلید آن نمودند و جمعی دیگر آنرا موقت دانسته تقلید نورزیده اند والله
سبحانه اعلم بحقیقة الحال حاصل سوال سیوم آنکه در کتب اکابر این طریقه
علیه است که نسبت ما بحضرت صدیق منسوب است بخلاف سایر طرق اکثر مدعی

گوید که

گوید که اکثر طرق بامام جعفر صادق میرسند و حضرت امام بحضرت صدیق منسوب
است پس سلاسل دیگر چرا بحضرت صدیق منسوب نباشند جواب آنکه حضرت
امام نسبتی هم از حضرت صدیق دارد و هم از حضرت امیر رضی الله سبحانه و تعالی
عنهما با وجود اجتماع این دو نسبت علیه در حضرت امام کمالات هر نسبت
در ایشان جداست و از یکدیگر متمیز است جمعی بواسطهٔ مناسبت صدیقی
از حضرت امام نسبت صدیقیه اخذ نموده اند و بحضرت صدیق منسوب
گشته و جمعی دیگر بواسطهٔ مناسبت امیری نسبت امیریه را اخذ نموده بحضرت
امیر منسوب گشتند این فقیر بتقریبی در کهنه بنارس رفته بود که آنجا آب گنگ
و آب جمن جمع آمدند با وجود آن اجتماع محسوس میکرد که آب گنگ علاحده
است و آب جمن علاحده برنهجی که گوئیا درمیان برزخی مانده اند که آب
یکی بدیگری خلط نشود و جمعی که بجانب آب گنگ واقع شده اند از
همان آب مجتمع آب گنگ می خورند و جمعی دیگر بجانب جمن اند از آب
جمن می خورند اگر گویند که حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره در رسالهٔ قدسیه

تحقیق نموده است که حضرت امیر چنانچه از حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی
آله الصلوة والسلام والتحیة تربیت یافته اند از حضرت صدیق نیز تربیت یافته
پس نسبت حضرت امیر علی نسبت حضرت صدیق باشد و فرق چه بود گوئیم که با
وجود اتحاد نسبت تعدد خصوصیات محال بجال خود است یک آب بواسطهٔ تعدد
محال وخصوصیات متمیزه پیدا می کند پس روا است که نظر بخصوصیات هریکی
طریق باو منسوب شود حاصل سوال چهارم آنکه در مکتوب ملا محمد صدیق نوشته اند
که شخصی که استعداد ولایت موسوی دارد معلوم نیست که صاحب تصرف
اورا باستعداد ولایت محمدی تواند آورد و در مکتوب درویش زاده طلان
قدس سره نوشته اند که شما را از ولایت موسوی بولایت محمدی آورده وجه
توفیق چه باشد جواب آنکه در مکتوب ملا محمد صدیق واقع شده است که از و
لایت موسوی بولایت محمدی بردن معلوم الوقوع نیست در آن وقت
علم بوقوع این امر نبوده بعد از ان که این امر را معلوم ساخته اند وقت تغیر و تبدیل
دارند نوشته که شما را ازین ولایت بآن ولایت برده زمانه متحد نیست تا تناقض
منصور شود

منصور شود حاصل سوال پنجم آنکه پیراهن را صوفیان اینجای پیش چاک می
پوشند و می گویند اینست وبنگاه حضرت امیر بطریق حلقه میسازند تحقیق
بندگان بدل
این حجت بدانند که ما هم درین باب تردد داریم اهل عرب پیراهن پیش
چاک میپوشند و آنرا سنت میدانند و از بعضی کتب معتبره حنفیه مفهوم می
شود که پیراهن پیش چاک مردان را نباید پوشید که لباس زنانست امام
احمد و ابو داود از ابی هریره روایت کنند که پیغمبر فرموده است علیه وعلی آله الصلوة
والسلام لعن الرجل یلبس لبس المرءة والمرءة تلبس لبس الرجل وفی مطالب
المؤمنین ولا تتشبه المرءة بالرجال ولا یتشبه الرجل بالنساء فان کلا الفریقین
ملعون بلکه معلوم میشود که پیراهن پیش چاک لباس دین و اهل علم نیست
لهذا اهل ذمه را آن لباس تجویز نموده اند و در جامع الرموز از محیط نقل
می کنند فلا یلبس ای الذمی ما یختص باهل الدین والعلم کالرداء والعمامة
بل قمیصا خشنا من الکرباس جیبه علی صدره کالنساء و ایضا یقول بعض علماء
پیش چاک قمیص نیست بلکه درعست قمیص نزد ایشان آنست که بمنکبین چاک

داشته باشد در جامع الرموز در بیان کفن المرأة فی الهدایة بدل القمیص الدرع
والفرق بینهما ان شقه الی الصدر والقمیص الی المنکب وقالوا بالترادف
نزد فقیر صواب آن می نماید که چون مردان از تشبیه بلباس زنان ممنوع گشته
اند پس ببینیم جایی که زنان پیراهن پیش چاک پوشند باید که مردان ترک تشبیه
زنان نموده پیراهن حلقه گریبان بپوشند و در جایی که زنان پیراهن حلقه
گریبان بپوشند مردان پیراهن پیش چاک اختیار کنند در عرب زنان پیراهن
حلقه گریبان می پوشند مردان بضرورت پیراهن پیش چاک پوشند و در ماو
راء النهر و هند لباس زنان پیراهن پیش چاک است ناچار مردان پیراهن
حلقه گریبان اختیار کنند میان شیخ عبد الحق دهلوی می گفت که در حضرت
مکه معظمه بودم دیدم که یکی از مریدان شیخ نظام نارنولی پیراهن حلقه گریبان
پوشیده طواف کعبه می نماید و جمعی از عرب از پیراهن او تعجب دارند که پیراهن
زنان پوشیده است پس باعتبار عرف و عادت هم عمل عرب بر صواب
باشد و هم عمل هند و ماوراء النهر لکل وجهة اگر سینه پیراهن پیش چاک ثابت

میشد

220

میشد علماء حنفیه لباس آن را باهل ذمه تجویز نمی نمودند و مخصوص باهل دین و
اهل علم میداشتند و چون زنان درین لباس پیش قدم اند اینجا لباس
مردان تابع لباس زنان نموده آمد حاصل سوال ششم آنکه چون از ابتداء
توجه طالبان این طریق باحدیت صرف است باید که بنفی و اثبات این توجه
جمع نشود زیرا که در وقت نفی توجه بغیر است جواب آنکه توجه بغیر از برای تقویت
و تربیت توجه احدیت است و مقصود از نفی غیر حصول دوام آن توجه است
بی مزاحمت اغیار پس توجه بنفی غیر منافی توجه احدیت صرف است نباشد و منافی
توجه احدیت توجه بغیر است نه توجه بنفی غیر شتان ما بینهما حاصل سوال هفتم
آنکه باید که هر ذکر که مبتدی این طریق بکام و زبان می گوید قلب نیز همان گوید
اما در نفی و اثبات قلب تمام را می گوید یا نه اگر تمام را می گوید پس حرف کر
دن لا بفوق و اله بیمین چگونه است جواب آنکه قلب اگر تمام را بگوید چه نقصان
دارد که لا را بفوق برد و اله را بجانب یمین حرف کند و الا الله را بجانب
خود بکشد یا آنکه نفی و اثبات را درین طریق بتخیل میکنند نه بکام و زبان لهذا

نذارد تا مواطات طلب شرط قبول نمایند این دو سوال اخیر شما از قبیل
تشکیکات محض راز نیست اگر نیک متوجه [redacted] میشوند مندفع می گشت
بقیة المرام آنکه بعضی از یاران آنجای مکرر نوشته اند که خدمت پیر در این
ایام باحوال طالبان کم می پردازند و گرفتاری بعمارت دارند و مبلغ فتوح
بر عمارت خرج میشود و فقرا بی نصیب می نمایند این مقدمات را بر نهجی نوشته
بودند که از شایبهٔ اعتراض از آنجا مفهوم می گشت و بوی از انکار می آمد
بدانند که انکار این طایفه سم قاتل است و اعتراض بر افعال و اقوال این
بزرگواران زهر افعی که بموت ابدی میرساند و هلاک سرمدی گرداند فکیف
که این انکار و اعتراض عاید به پیر گردد و سبب ایذاء پیر شود و منکر این طایفه
از دولت ایشان محروم است و متعرض بر ایشان هم وقت خایب و خاسر تا ز
مانی که جمیع حرکات و سکنات پیر در نظر مرید مستحسن و زیبا تر در آید از کمالات
پیر بهره نیابد و اگر یابد استدراج بود که عاقبت آن خرابی و رسوایی است مرید
با وجود کمال محبت و اخلاصی که به پیر دارد اگر در خود برابر سر مویی گنجایش اعتراض

به پیر باید

به پیر باید جز خرابی خود هیچ ندارند از کمالات پیر بی نصیب بود و اگر فرضا مرید
را در فعلی از افعال پیر شبهه پیدا شود و دفع نشود باید که از آن استغفار
بر نهجی نماید که از شایبهٔ اعتراض پاک بود و از مظنهٔ انکار مبرا چون در این وقت
محو و مبطل محض چند اگر احیانا از پیر امری خلاف شریعت ظاهر شود باید که
مرید در آن امر تقلید پیر نکند و بحسن ظن مهما امکن از آن محملی طلبد و وجهی
خواهد و اگر وجه صحت پیدا نشود باید که در دفع آن ابتلا بحضرت حق سبحانه
و تعالی ملتجی و متضرع شود و بگریه و سلامع و زاری پیر خواهد و اگر مرید را در هیچ
پیر شبهه در ارتکاب امر مباح پیدا شود آن شبهه را اعتبار نکند که گاه
مالک الامور جل سلطانه در اتیان مباح منع نفرموده باشد و اعتراض ننموده
دیگر را چه رسد که از نزد خود اعتراض کند بسیار است که در بعضی جای ترک اولی
اولی باشد از اتیان اولی در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله من الصلوات
والتسلیمات ان الله کما یحب ان یؤتی بالعزیمة یحب ان یؤتی بالرخصة خدمت
پیر چون قبضهای مفرط دارند در ایام قبض اگر باحوال مریدان نپردازند

وتسلی خود ببعضی امور مباحه نمایند چه جای اعتراض است درینوقت عبدالله الطغری
از برای تسلی خود همراه سگبانان بصحرا بشکار میرفت و بعضی از مشایخ درینوقت
تسلی خود بسماع و نغمه می نمودند والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعت
المصطفی علیه وعلی آله من الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها عرضه داشتها که مغفرت
پناهی مخدوم زادهٔ کلان قدس سره نوشته بودند عرضه داشت اول اینست
عرضه داشت کمترین بندگان محمد صادق بعرض اشرف میرساند که باحوال واوضاع
این حدود بیمن توجهات علیه بجمعیت صوری و معنوی گذرانست مدتی است
که از طرف خادمان حضرت خاطر نگران و پریشان می بوده آواز تحریر عریضه
میان بدرالدین رسید و خبر عافیت کامل رسانید فرحت بیحد و مسرت بی اندازه
رو نمود الحمد لله سبحانه علی ذلک حمدا کثیرا قبله گاها حافظ بهاء الدین شب سیزدهم
ختم قرآن مجید کرد از شب چهاردهم حافظ موسی شروع کرده است پنج پنج سپاره
می خواند شب آینده که شب نوزدهم است ختم می کند در عشر اخیره حافظ
بهاء الدین قرار داده است که ختم خواهد کرد حضرت سلامت شبی در نماز تراویح

حافظ

حافظ قرآن می خواند که مقامی وسیع بس نورانی ظاهر شد گویا مقام حقیقت
قرآنی بود هر چند پای جرأت نمی توانند کرد و چنان معلوم شد که حقیقت محمدی
علی صاحبها الصلوة والسلام اجمال این مقام است گویا دریای عظیم را در کوزه
در آورده باشند و آن مقام تفصیل حقیقت محمدیست و اکثر از انبیا و اولیاء
کمل بقدر خود از بعض آن مقام بهره دارند و از تمام آن مقام بغیر از پیغمبر
ما را علیه وعلی آله الصلوة والسلام نصیبی مفهوم نشد و این حقیر نیز بهره یافت حق
سبحانه و تعالی بتوجهات علیه نصیبی کامل روزی گرداناد و تا هنوز آن مقام
خوب واضح نشده است باقی احوال بجمعیت گذرانست و درین ماه معظم
خیلی برکت مفهوم میشود اخوی محمد سعید اوضاع همواره دارد و اوقات
بجمعیت و بذکر می گذرانند یاران شهر نیز بذوق تمام حاضر میشوند و فقیر تا
الی الحال چهار سپاره جزوی بالا حفظ کرده است تا روز عید ظاهرا پنج سپاره
یاد کند والعبودیت عرضه داشت دویم عرضه داشت کمترین بندگان محمد صا
دق بذروهٔ عرض میرساند که احوال و اوضاع این حدود مستوجب شکر است

و خیریت آن ذات کعبه مرادات مع جمیع خادمان و مخلصان مطلوب و مسئول
سر انور از نامه نامی و صحیفهٔ گرامی که به مصحوب اسمعیل مرسل بود بمطالعهٔ آن مشرف
و مبتهج گردید حق سبحانه و تعالی سایهٔ عاطفت آن قبلهٔ عالمیان بر کافهٔ اهل اسلام
باقی و پاینده داراد بحرمة النبی الامی و آله الامجاد علیه و علی آله من الصلوات اتمها
و من التسلیمات اکملها قبله گاها از خرابی احوال خود چه نویسد که غیر از حسرت و ندامت
بر صدور اعمال و تضییع احوال ماضیه و حال سرمایه بدست ندارد و آرزوی آنست
که هیچ لحظه و ساعتی بخلاف رضای او تعالی و تقدس نگذرد و آن میسر نه مگر آنکه
توجه خادمان آن درگاه مددی فرماید و دستگیری نماید ع از کریمان کارها
دشوار نیست الحمد لله و المنة که تا حال همین توجه شریف بطریقی که امر فرموده بود
اند استقامت دارد و دران کم فتور راه می یابد بلکه روز بروز امیدوار ترقی
و تزاید است بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه می نشینند و حافظ بهاء الدین هم از
ترددات فرصت می یابد قرآن نیز می خوانند و این فقیر بعض اوقات مقبوض
است و دیگر مبسوط و قبض و بسط و توجه و ذوق و آرام و جز آن تعلق به بدن

دارد

دارد و ازان تجاوز نمی نماید و لطایف سته نه متوجه اند و نه غافل
اگر متوجه اند توجه آنها مثل علم حضوری است بلکه عینی آن و توجه و ذوق
مثل آن همه را داخل ظلال میدانند و از ظل متجاوز نمی یابد و لطایف
اولی بر بدن مختلط بودند و در نظر بصیرت غیر از بدن امری دیگر مفهوم
نمی شد چنانچه بحضور موفور السرور عرض کرده بود الحال از بدن ممتاز در نظر
می در آیند و این مقام را مقام بقا میدانند و بعد از بقا باز یک نوعی از فنا
بلطایف رو نمود چنانچه معلوم شد که با این فنا که بعد از بقا شود تمامی کار
میسر شده است و الحال چند روز است که مقبوض و معامله مستتر در کم است تا چه ظاهر
شود فاما تا حال توجه بعالم نیامده است چون عرض احوال ضروری بود
چند کلمه جرئت نموده قبله گاها فقیر هر شب حضرت را بخواب می بیند الا ما
شاء الله زیاده چه نویسد که داخل تکلیفات رسمیه است و العبودیت

عرضه داشت سیوم عرضه داشت کمترین بندگان محمد صادق بموقف عرض
میرساند که این حقیر مدتی است که مقبوض و مغموم می بود آخر الامر بمحض توجه

اقدس عنایت خداوندی جل سلطانه در رسید و بسطی عظیم رو نموده در آن
بسط چنان معلوم گشت که چنانچه سابق یاد و توجه مثلاً از جانب این
کس می بود و الحال هرچه است از جانب اوست تعالی و تقدس و در
خود هیچ از قابلیت قبول نمی یافت کالمرآة التی تطلع علیه الشمس
فافرح بذلک الطلوع کل ظلمة و کدورة من البدن و اللطایف و حصل فیهما فاحترق نسخه
کل نور و برکة ینبغی فانشرح الصدر و اتسع القلب و صار البدن کله
نوراً مضیئاً الطف من الروح و السر الذین کانا قبل ذلک و وجدت التجلی
الاکمل من بین اللطایف علی القلب فلما نظرت الی القلب ظهر ان فی القلب
قلب آخر و التجلی علیه و لما نظرت الی قلب القلب ظهر ان فی ذلک قلب آخر
و التجلی علیه و هکذا الی غیر النهایة فلم یظهر قلب بسیط الآن و قلب آخر فیه و
لکن یتوهم الآن انه ینتهی الی القلب البسیط و لیس بتیقن و علم ان الحالات
السابقة من هذه الحالة بالنسبة الیها کانت کلها تکلفات صرف و کان
یخطر اسم هذا المقام فما کتبتها لسوء الادب قبلها کاها این همه کمترین اثریست

از آثار توجه

224

از آثار توجه اطهر ست گر بر تن من زبان شود هر مویی یک شکر تو از
هزار نتوانم کرد حضرت سلامت آرزومندی دریافت ملازمت خادمان زیاده
درگاه چه شرح دهد و چه نویسد شب و روز بلکه هر ساعت در تصور آنست
که کدام وقت نیک و ساعت خوش خواهد بود که این مطلب اعلی و مقصد اعز
بحصول خواهد پیوست و غیر از تمنا و آرزومندی در تصور نمی آید حق سبحانه
و تعالی با حسن وجوه و اوفق طرق این دولت عظمی میسر گرداناد بحرمة
النبی و آله الامجاد علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من التسلیمات اکملها و العبودیات
تمت الکتاب بعون الله الملک الوهاب فی یوم الاثنین بین الظهر و العصر
فی آخر شهر محرم الحرام فی تاریخ النبی علیه السلام ۱۲۵۴ فی بید عبد الضعیف
یوسف حمه عبدالله افندی النعمانی الساکن فی قریة قونقاشین فی دایرة
عالیشان ابراهیم بک السالک الی الطریقة العلیة النقشبندی قدس الله سره
غفر الله لهم و لوالدیهم و احسن الیهما و الیهم آمین بحرمة سید المرسلین علیه
الصلوة و السلام و آله اجمعین هر که خواند دعایی طمع دارم زانکه من بندهٔ

بلغت

کنه کارم این نوشتم تا بماند یادگار من نمانم خط بماند یادگار

ای مرغ نشاط رعنا بنشین که دمید صبح وصال
از گلشن وفا الست بنشنید وصال
ز فنون های بلند و دراموزش مباد
از وصال ما که بسته ایم و نیک شد بال

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين تمم بالخير

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين وبعد فهذه
رسالة عجيبة وغريبة مشتملة على المعارف العالية والعلوم السامية التي تفرد الامام الرباني
مجدد الالف الثاني حضرة الشيخ احمد الفاروقي السرهندي رضي الله عنه بالتعليم الالهي والالهام
الرباني وليست تلك المعارف والعلوم مروية عن احد من العرفاء وبيانها مندرج في مكاتيبه الشريفة
متفرقا فاتسبي نزيها فهو رضي الله عنه ينتسب الى امير المؤمنين خليفة رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم سيدنا عمر الفاروق رضي الله عنه وكان آباؤه الكرام علماء وارباب الكمال من اجداده الامام
رفيع الدين امام حضرت محمد فرخ جها نباه وكان له رضي الله عنه يد طولى في العلوم النقلية والعقلية
وتلقى رضي الله عنه من والده الماجد اذكار الطريقة الچشتية والقادرية والسهروردية

فنقل

واشتغل بها واخذ الطريقة الكبروية عن حضرت الخواجه يعقوب الصرفي الكشميري الذي كان من كمل الاولياء
ثم وصل الى خدمة شيخ المشايخ حضرت الخواجه محمد الباقي النقشبندي الاحراري قدس الله سره وفاز بحسن تربيته
ذلك الجناب بالمقامات العالية والدرجات السامية وامتاز لفيض صحبته بالطريقة الجديدة موهوبة
من جناب الفياض المطلق تعالى وتقدس وصار من ائمة الهدى والعرفان وطريقته رضي الله عنه
الورع والتقوى والعمل بالعزيمة وكمال الاتباع للسنن المصطفوية على صاحبها الصلوة والسلام والتحية
وكثرة العبادات وكان رضي الله عنه قد التزم تلاوة خمسة عشر جزءا من القرآن في صلوة التهجد كمعتبه
من نصف الليل الى الفجر وكان وجوده المسعود آية من الآيات الالهية وهذه العلوم والمعارف الجديدة فا
ضت عليه من مواهب الوهاب المطلق عم نواله وتصرفاته رضي الله عنه وكراماته وخوارقه مذكورة في المقامات
الشريفة واعلم انه رضي الله عنه يقول ان الانسان مركب من عشر لطائف خمس من عالم الامر وهي القلب والروح
والسر والخفي والاخفى وخمس من عالم الخلق وهي عناصر الاربعة ولطيفة النفس وقرر رضي الله عنه تسع ولايات
وفيها تجليات الصفات والاسماء وثلاثة كمالات وثلاثة حقائق الهية وثلاثية حقائق الانبياء واشار
الى ورائها ايضا وفي كل منها حالات وكيفيات وعلوم ومعارف واسرار على حدة تحصيل للبعض وعبر رضي الله
عنه عن المقامات والدرجات وبالدوائر وتلك المقامات لا جهة لها ولا نظير وكذلك الدائرة لا جهة لها
والاقليم الدائمة من الحق سبحانه وفي قوله تعالى رفيع الدرجات وحديث لا يزال العبد يتقرب الى اشارة الى مقامات
القرب الالهي الدائرة الاولى دائرة الامكان وفي نصفها السافل يقع سير الافاقي وعبارة وهو
عبارة عن رؤية الانوار في الخارج بالوان مختلفة ونصفها العالي للسير الانفسي وهو شهود الانوار والتجليات
في الباطن وهذه الدائرة يحصل اندراج النهاية في البداية وينبغي للسالك ان لا يعتبر بالمناسبات والواقعات
والموافقات بل يسعى ويجتهد في تحصيل الحضور الدائمي وفي هذه الدائرة ذكر اسم الذات والنفي والاثبات يفيد
للترقي والتهليل اللساني ايضا مفيد ويشتغل بمراقبة الاحدية الصرف وهي التوجه الى حضرت الذات من
حيث انه موصوف بصفات الكمال منزه عن جميع النقايص وانتظار الفيض من ذلك الجناب المقدس وهذا
مسمى الاسم المبارك الله وفي الوقوف القلبي و هي التوجه الى القلب وهو توجه القلب الى ذات الحق سبحانه
ولا حظا معنى ليس لي مقصودي سوى الذات المقدس وبالذكر مع تصحيح اللفظ ودفع الخواطر عن القلب على
المداوم فان القلب لا ينفتح الا بذكر كثير وبازگشت وهو قوله في اثنائه الذكر الهي انت مقصودي ورضاك
مطلوبي مع ملاحظة عدميته واثبات وجود حضرت الذات المقدس بالانكسار والتضرع حتى يصير دائمي
ثم اذا بلغ انتفاء الخواطر وقلتها فان قلتها لا تنافي التوجه والكيفية ساعتين يشتغل بمراقبة المعية
قال الله تعالى وهو معكم اينما كنتم بان يلاحظ معيته تعالى في كل لحظة ونفس وبالتهليل اللساني ايضا
وهذه المراقبة معمولة في الولاية الصغرى وهي الدائرة الثانية وفيها يقع سير اللطائف الخمس في الاصل
القلبية في التجليات افعال الالهية وفيها يحصل الذوق والشوق والنشوة والصحو والاستغراق والغيبة
ودوام الحضور والتوجه وكثرة الواردات والجذبات والحالات ولبعضهم التوحيد الوجودي

جامع الاسم

اصل قلب / عالم الامر

عالم الخلق

مراقبة الاحدية

مراقبة المعية

دائرة ولاية الصغرى

وهو شهود الملكات باتها امواج بحر وجود الحق سبحانه وان وجوده سبحانه اظهر بالكثرة الامكانية
وظهور هذه الشهود من غلبة المحبة وبسبب كثرة الذكر والمراقبة والنوافل يحصل لازم
باطن السالك واما اعتناده من مراقبة كل شيء هو سبحانه وتعالى فباستيلاء الواهمة
فلا اعتبار له وسير لطيفة الروح في تجليات الصفات الثبوتية وسلبها عن السالك
واثباتها لحضرت الحق سبحانه وسير لطيفة السر في تجليات الشئونات الذاتية واستغراق
ذاته في ذات الحق سبحانه وسير لطيفة الخفي في تجليات الصفات السلبية وتجريد حضرت

دائرة ولاية الكبرى

الذات من جميع المظاهر وسير لطيفة الاخفى في تجلى الشان الآني الجامع للمراتب المذكور
والتخلق باخلاق الالهي وبحصول تلك السيور ومقتضياتها للطائف الخمس تم
دائرة الولاية الصغرى ثم اذا احاط التوجه بالجهات الست ولم يبق الانتظار شرع
في سير الولاية الكبرى التي هي عبارة عن السير في اصول التجليات الخمسة المذكورة وهي
الدائرة الثالثة المتضمنة لثلاث دوائر ونصف يعبر عنه بالقوس ففي الدائرة الاولى مراقبة

قوس
اصل اصل
اصل اصل
اصل
اسماء

مراقبة الاقربية

الاقربية قال الله تعالى ونحن اقرب اليه من حبل الوريد فيتوجه الى حضرت الذات بملاحظة اقربيته
تعالى ومورد الفيض فيها لطيفة النفس واللطائف الخمس والنصف الاسفل للدائرة الاولى
يشتمل على تجليات الاسماء والصفات الزائدة ونصفها العالي متضمن للاعتبارات والشئونات
الذاتية والدائرة الثانية تشتمل على اصول تلك التجليات والدائرة الثالثة تشتمل على اصول
اصولها والقوس يشتمل على اصول اصول اصولها وفي الدائرة الثانية والثالثة والقوس مراقبة

مراقبة المحبة

المحبة قال الله تعالى يحبهم ويحبونه ومورد الفيض فيها لطيفة النفس فقط والتهليل اللساني في هذه الدائرة
مفيد للترقي وفي هذه الولاية الكبرى التي هي ولاية الانبياء العظام عليهم الصلوة والسلام يظهر
توحيد الشهودي وهو شهود الحق سبحانه في مرآة العالم وان العالم ظل وجوده سبحانه وتعالى
من استتار العالم بل هو مرآة لشهوده سبحانه فان المرآة المحاذية للشمس وان استترت في شعاع
نور الشمس لكن جرمها باق مع مراقبة فصاحب التوحيد الشهودي لحدة بصره وكمال صحوه يرى
جرم المرآة ويرى النجوم في النهار عند فيضان نور الشمس واما صاحب التوحيد الوجودي لضعف

الولاية العليا
دائرة الرابعة

بصره وغلبة سكره فلا يرى جرم المرآة ولا النجوم في النهار بل يظن انها زالت بالكلية وهي
لم تزل في الحقيقة وبهذا يحصل فناء الانانية والاستهلاك والاضمحلال في نسبة الباطن وزوال
العين والاثر وشرح الصدر والاسلام الحقيقي واطمينان النفس والارتقاء على مقام الرضاء
وزوال الصفات الردية والتخلق بالاخلاق الحميدة وبحصول تلك التجليات من تجليات ظلال

الاسماء

الاسماء والصفات وتجليات اصولها ثم سير تجليات الاسم الظاهر وبعده سير تجليات الاسم الباطن
وحالاته ويسمون هذا السير بالولاية العليا التي هي ولاية الملاء الاعلى الكرام عليهم الصلوة والسلام و

مراقبة اسم الباطن

هي الدائرة الرابعة وكثرة النوافل مع طول القنوت ومراقبة مسمى الباطن مفيد ان للترقي ههنا
والذكر مع وقوف القلبي ايضا مفيد ومورد الفيض فيها العناصر الثلاثة سوى التراب وبعد سير

النبوة
دائرة كمالات

التجليات الذاتية الدائمة ولها درجات الدرجة الاولى كمالات النبوة وهي الدائرة الخامسة والنبوة
عن تشريع الاحكام وكمالاتها انوار التجليات الفائضة على باطن السالك بواسطة متابعة النبي

مراقبة ذات البحت

صلى الله عليه وسلم وفيها مراقبة الذات البحت والتوجه اليه من حيث انه منشاء كمالات النبوة ومورد
الفيض فيها عنصر التراب وههنا يكون نظارة حالات الباطن واللالونية واللاكيفية بقيود وقت
السالك وينظر قوة اليقين بالايمانيات والاعتقاديات ويصير الاستدلاليات بديهيات وللمنتهين

الرسالة
دائرة كمالات

بهذه الدرجات تنكشف اسرار الحروف المقطعة القرآنية والدرجات الثانية كمالات الرسالة وهي
هي الدائرة السادسة وفيها مراقبة الذات البحت والتوجه اليه من حيث انه منشاء كمالات الرسالة والدرجة

اولي العزم
دائرة كمالات

الثالثة كمالات اولي العزم وهي الدائرة السابعة وفيها مراقبة الذات البحت والتوجه اليه من حيث انه كمالات
اولي العزم ومورد الفيض في هاتين الدائرتين وفي الحقائق السبع الآتية هي الهيئة الوحدانية فانه بعد تصفية

الخلة
دائرة

لطائف العالم الامر وتهذيب لطائف عالم الخلق وفنائهما يحصل للسالك تركيب آخر يسمى عندهم
بالهيئة الوحدانية وفي هذه الدوائر تلاوة القرآن المجيد خصوصا في الصلوة موجب للترقي وبعد حصول
الكمالات الثلاثة قد يعطى للاكابر سير حقائق الانبياء عليهم الصلوة والسلام وهي اربع دوائر الاولى دائرة

الصرف
دائرة المحبة

الخلة وهي الحقيقة الابراهيمية على صاحبها الصلوة والسلام ومقام خلة ذلك الجناب عبارة عن مؤانسة حضرت
الذات بها والمراقبة ههنا التوجه الى حضرت الذات بملاحظة مؤانستها بها على وجه الانبساط لصفوف خلته
التي هي منشاء الحقيقة الابراهيمية والثانية دائرة المحبة الصرف الذاتية للذات تعالى وتقدس وهي

بالمحبوبية
الذاتية الممتزجة
دائرة المحبة

الحقيقة الموسوية على صاحبها الصلوة والسلام والمراقبة ههنا التوجه الى حضرت بملاحظة محبتها لها التي هي
منشاء الحقيقة الموسوية والثالثة دائرة المحبة الذاتية الممتزجة بالمحبوبية الذاتية وهي الحقيقة
المحمدية على صاحبها افضل الصلوة والسلام والتحية والمراقبة ههنا التوجه الى حضرت الذات بملاحظة محبتها
لها ومحبوبيتها لها التي هي منشاء الحقيقة المحمدية والرابع دائرة المحبوبية الصرف الذاتية وهي

المحبوبية
دائرة الصرف

الحقيقة الاحمدية على صاحبها افضل الصلوة واتم التسليمات والتحية والمراقبة ههنا التوجه
الى حضرت الذات بملاحظة محبوبيتها لها التي هي منشاء الحقيقة الاحمدية وبعدها دائرة الحب الصرف الذاتي

الصرف الذاتي
دائرة الحب

والمراقبة ههنا التوجه الى حضرت الذات بملاحظة انها منشاء للحب الصرف الذاتي والاكثار من صلوة اللهم
صل على سيدنا محمد وعلى اخوانه من الانبياء خصوصا على سيدنا ابراهيم او على سيدنا موسى وبارك وسلم
مفيد للترقي في هذه المقامات العالية وبعدها دائرة اللاتعين واطلاق حضرت تعالى وتقدس و

دائرة [illegible]

دائرة حقيقة الكعبة الحسنا

دائرة حقيقة القرآن

دائرة حقيقة الصلوة

دائرة صرف المعبودية

والحقائق الالهية ثلاث دوائر الاولى دائرة الحقيقة الكعبة الحسنا وهي عبارة عن ظهور عظمة
حضرت الذات وكبريائها تعالى وتقدس والمراقبة هنا التوجه الى حضرت الذات بملاحظة مسجوديتها
للممكنات والثانية دائرة الحقيقة القرآنية وهي عبارة عن مبداء وسعة لا مثلية حضرت الذات
تعالى وتقدس والمراقبة هنا التوجه الى حضرت الذات بملاحظة انها منشاء الحقيقة القرآنية و
الثالثة دائرة حقيقة الصلوة وهي عبارة عن كمال وسعة لا مثلية حضرت الذات تعالى وتقدس
والمراقبة هنا التوجه الى حضرت الذات بملاحظة انها منشاء حقيقة الصلوة واطلاق لفظ الوسع
في هاتين الحضرتين من ضيق ميدان العبارة وفي هذه المقامات تلاوة قران المجيد مفيدة للترقي
وبعدها دائرة المعبودية الصرف والمراقبة هنا التوجه الى حضرت الذات بملاحظة معبوديتها
ويحصل هنا السير النظري لا السير القدمي فانه في مقامات العابدية فهذه اسامي المقامات والمراقبات
في الطريقة العلية الاحمدية قدس الله ارواح اهاليها وتفصيلها مندرج في المكتوبات الشريفة ومن
يشتغل بالمراقبات في هذه المقامات بعد حفظ امرها وبتوجه المرشد يحصل الترقيات فيها بغير
ظهور الكيفيات لولا عنايات الله واهله لسودت اوراق وان املاكا رحمهم الله تعالى اعلم ان في ولايات الثلاث
من الغيبة والاستغراق والتوحيد الوجودي والاستهلاك والاضمحلال والتوحيد الشهودي
وفناء الانانية والكيفيات اللطيفة الغالبة والتجليات الذاتية الدائمة وفي الكمالات الثلاثة
والحقائق السبع حصول اللطافة والبساطة والوسعة واللالونية في نسبة الباطن والقوة في الايمان
والعقائد الحقة ومن اكثر الاشتغال بالمراقبات في هذه المقامات العالية يقدر على فرق بساطة كل
مقام والالونية عن الاخر والله اعلم اعلم انه ليس كل احد من اهل هذه الطريقة وصل الى هذه
المقامات بل كل اي مقام شاء الله ينتهي به انما الفرق في ذلك المقام وفي احوال اصحاب هذه الطريقة
اختلاف كثير وليس كل احد بمجرد اخذ هذا الطريقة مجذوبا فانه لا بد للمجذوب من علومها ومعارفها وحالاتها
اعلم ان في كل دائرة من هذه المقامات قربا بلا نهاية وانما تمام الدائرة باعتبار ان حظ السالك المقدر له
ظهرله في الحين بصورة التمام والا فلا تمام الدائرة من المقامات التي في كل منها قرب غير متناهي ليس له
معنى وقل من يريده عيانا بل كل احد يجد في احواله تغيرات ويسمى هذا الوجدان نظر الكشف الجهل وسلوك
هذه الدوائر يحتاج الى سنين وانوار هذه المقامات وحالاتها تحصل في مدة وليس ذلك امرا سهلا
اعلم ان حضرت المجدد رضي الله عنه كان يشير بتهذيب اللطائف الخمس الامرية وتسليكها فردا و
بعد حصول فنائها كل منها وبقائه يشير بتهذيب لطائف عالم الخلق واما اولاده الكرام وخلفائه العظام
فقد قربوا الطريق فانهم يوقفون سير لطيفة الروح والسر والخفي والاخفي ويامرون بتزكية لطيفة القلب
ولطيفة النفس فان في ضمن تهذيبهما يحصل تهذيب الاول ايضا اعلم انه اذا انتفت الخواطر من
القلب

227

القلب وقلت وحصل له الحضور والتوجه او كيفية من كيفياته يقولون لذلك اندراج النهاية في البداية
وهذا الحضور والكيفية لو حصل في نهاية سائر الطرق فهو كبريت احمر ولهذا الحضور والتوجه
درجات فانه اذا احاط الحضور بالجهات الست يقولون له النسبة النقشبندية واما في النسبة المجددية
فحصل هذا الحضور في كل لطيفة من اللطائف العشر فائدة ذكر لا اله الا الله وختم محمد رسول الله
اليها بعد مائة مرة مفيد للعروج والجذبة وبعد مراة موجب العروج والتنزل وفي كل مرة مفيد
للنزول ومن كثرة اسم الذات يأتي الجذبة ومن كثرة التهليل يحصل الفناء ويزول الخواطر ويقل
الاماني ومن كثرة الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم يرى الرؤيا الصالحة ومن كثرة التلاوة يكثر
الانوار ومن كثرة الصلوة يحصل التفرغ فقط والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب تمت
هذه الرسالة الشريفة المترجمة من الفارسية وهي لسيدنا الشيخ عبد الله الدهلوي قدس الله روحه

٧ صفر الخير [illegible]

بانامل فقير له محمد حبيب الله الي زي النقشبندي
من المهاجر بن الدمشقاني والحمد لله رب العالمين

وعن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى فى ليلة النصف من شعبان
اثنى عشر ركعة يقراء فى كل ركعة قل هو الله احد ثلثين مرة مع الفاتحة لم يخرج من الدنيا
حتى يرى مكانه فى الجنة من مجموعة الحديث

فاتحة الكاتب بدل

